

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



اصول و قواعد تفسیر خواب

استاد فرزانه حضرت آیت اللہ کلونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷-  
عنوان و پدیدآور: اصول و قواعد تعبیر خواب: نگرشی نو و علمی به خواب و رویا/  
محمدرضا نکونام.  
مشخصات ظاهری: ۴۰۰ ص.  
شابک: ۳ - ۷۰ - ۲۸۰۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.  
یادداشت: کتابنامه: ص. {۴۰۰}.  
یادداشت: نمایه.  
موضوع: خوابگزاری--جنبه‌های مذهبی--اسلام.  
موضوع: خواب دیدن--جنبه‌های مذهبی--اسلام.  
موضوع: خواب--جنبه‌های مذهبی--اسلام.  
موضوع: خوابگزاری--جنبه‌های قرآنی.  
موضوع: تاویل--جنبه‌های مذهبی--اسلام.  
رده بندی کنگره: ۷ الف ۸ ن ۶۵/۶۲۳۲ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۵  
شماره کتابخانه ملی: ۱۰۲۸۸۰۴



## اصول و قواعد تعبیر خواب

حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام (مد ظله العالی)

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-70-3

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

پیش‌گفتار ..... ۱۳

### فصل یکم

#### علم تعبیر از دیدگاه قرآن کریم

۲۱	قرآن کریم، مرجع شناخت علم تعبیر
۲۱	موارد استعمال واژه‌ی «رأی»
۲۴	موارد استعمال واژه‌ی «رؤیا» و «تعبیر»
۲۵	حضرت یوسف و تعبیر خواب
۳۰	خواب حضرت یوسف
۳۴	علم تعبیر؛ دانشی موهبتی
۳۶	زیبایی اندام
۴۵	معیار یافت باطن
۴۸	اعطای حکم و علم به یوسف
۴۹	عشق زلیخا
۵۰	تفاوت ضعف ایمان و پلیدی باطن
۵۲	پاکی حضرت یوسف
۵۹	مقام توحید

۶۲	دوره‌های سیر و سلوک حضرت یوسف
۶۳	تعبیر خواب در زندان
۶۵	برخی از ویژگی‌های خواب‌گزار
۶۷	گذر از گذشته و آینده
۶۸	اطمینان در تعبیر
۷۰	آغاز تبلیغ و ارشاد
۷۱	زمینه‌های لازم در تبلیغ
۷۷	دردمندی، هجر و سوز معتبر
۸۴	تاسف و اندوهی بجا
۹۲	نتیجه‌ی بحث
۹۳	دو رؤیای زندانیان و تعبیر آن
۹۵	امید رهایی و عقوبت
۹۷	ماجرای یک ضمیر
۱۰۰	خواب ملک
۱۰۲	أضغاث احلام
۱۰۷	اطمینان و باورمندی
۱۱۱	شرایط کلی رهبری
۱۱۵	عشق و دوستی
۱۱۸	دیدار یوسف با برادران و پدر
۱۲۱	دوری از اشتغالات

## فصل دوم

### خواب و رؤیا

۱۲۵	خواب
۱۲۶	چیستی بیداری و خواب

۱۲۷.....	خواب در قرآن کریم.....
۱۳۸.....	کشف و توضیح بیش تر.....
۱۴۳.....	آرامش و آسایش.....
۱۴۴.....	خواب روزانه.....
۱۴۷.....	خواب‌های طولانی و کوتاه.....
۱۴۹.....	رؤیا.....
۱۵۲.....	عوالم سه گانه و ارتباط آن با رؤیا.....
۱۵۵.....	خواب و عوالم برزخی.....
۱۵۷.....	رؤیا، بخشی از خیال متصل.....
۱۵۸.....	اسباب رؤیا.....
۱۶۰.....	رؤیا از دیدگاه قرآن کریم.....
۱۶۹.....	راهیابی به حقایق معنوی.....
۱۷۲.....	رؤیای جنگ بدر.....
۱۷۴.....	مبشرات و اضغاث احلام.....
۱۸۱.....	خواب‌های مبشر و خوش.....
۱۸۵.....	نقش مزاج در دیدن مبشرات.....
۱۸۹.....	شب زنده داری.....
۱۹۰.....	ابعادگوناگون هستی انسان.....
۱۹۲.....	کم‌های زیاد.....
۱۹۴.....	پایه‌های گناه.....
۱۹۸.....	مست کننده‌ها.....
۱۹۹.....	مردار شب و بی‌کار روز.....
۲۰۰.....	خوابیدن زیاد و بیکاری.....
۲۰۰.....	خواب زیاد و فقر فراوان.....
۲۰۱.....	خواب اهل سلوک.....

- ۲۰۱..... نتیجه
- ۲۰۲..... خواب و تفاوت‌های فردی
- ۲۰۲..... ناهمگونی در خواب

### فصل سوم

#### علم تعبیر

- ۲۰۹..... جایگاه علم تعبیر در میان علوم
- ۲۱۱..... شرایط لازم در علم تعبیر
- ۲۱۴..... تعبیر، علم سینه به سینه
- ۲۱۶..... ارکان علم تعبیر
- ۲۱۷..... علم تعبیر و مبادی آن
- ۲۱۸..... تقدم رتبی فلسفه بر تعبیر
- ۲۲۰..... لقمان حکیم ع
- ۲۲۴..... سجایای لقمان حکیم
- ۲۲۸..... چهره‌ای از هستی
- ۲۲۹..... حکومت پیامبر اکرم ص و امامان معصوم ع
- ۲۳۰..... معنویت و حاکمیت
- ۲۳۴..... عوامل رؤیا
- ۲۳۷..... روان درمانی با خواب
- ۲۴۰..... حیوانات و خواب و رؤیا
- ۲۴۰..... گسترش استعداد انسان
- ۲۴۵..... رؤیت موجودات مجرد
- ۲۴۶..... دیدن خدا در خواب و بیداری
- ۲۵۲..... پیچیدگی خواب
- ۲۵۷..... گوناگونی تعبیر



۲۵۷	شرعیت و حجیت رؤیا
۲۵۹	خواب از منظر تجربه و فلسفه
۲۶۰	خواب، سلامتی بدن و قوت روح
۲۶۱	خواب و مزاج
۲۶۱	زمان و مکان خواب
۲۶۳	خواب روز
۲۶۴	اهمیت رؤیا
۲۶۵	گستره‌ی رؤیا
۲۶۵	رؤیا و حالات مردم
۲۶۶	مناسبت‌های جانبی رؤیا
۲۶۷	رؤیا و نام افراد
۲۶۸	استخاره‌ی آیه و رؤیا
۲۶۹	قرآن کریم و رؤیا
۲۶۹	رؤیا و بیماری‌های گوناگون
۲۷۰	ارایه‌ی رؤیا به معبر ناشایست
۲۷۱	رؤیا و زمان
۲۷۲	رؤیا و حالات غیر طبیعی
۲۷۳	رؤیا و چهره‌های شایسته
۲۷۳	رابطه‌ی رؤیا و تعبیر
۲۷۴	بیداری شایسته و رؤیای خوب
۲۷۴	رؤیا، مناصب و شغل‌ها
۲۷۵	ارزش رؤیا
۲۷۵	رؤیای کودکان و دیوانگان
۲۷۶	تعبیر رؤیا در زمان‌های دور
۲۷۶	ملاک‌های شناخت تعبیر درست

۲۷۸..... چگونگی بصیرت یافتن معبر

۲۸۱..... کمال نفس معبر

۲۸۴..... نقش صورت در رؤیا

۲۸۵..... هماهنگ کننده‌ی رؤیا

### فصل چهارم

#### علم فراست

۲۸۹..... دانش «فراست»

۲۹۰..... علم فراست از دیدگاه قرآن کریم

۲۹۳..... سیمای اهل حق

۲۹۶..... فقیر آبرومند

۲۹۹..... اهل اعراف و ویژگی‌های آنان

۳۰۱..... تفاوت فراست و هوشمندی

### فصل پنجم

#### علم تأویل

۳۰۹..... تأویل و یافت باطن اشیا

۳۱۰..... تفاوت تأویل و تعبیر

۳۱۱..... تأویل در قرآن کریم

۳۱۴..... بی‌پروایی در سلوک

۳۱۶..... مقام جناب خضر علیه السلام

۳۲۰..... سه ویژگی حضرت خضر و موسی علیه السلام

۳۲۲..... مقام صبر

۳۲۴..... تفاوت سیر و سلوک با انزوا و پژمردگی

۳۲۷..... اعتراض حضرت موسی علیه السلام

۳۲۹	مقایسه‌ی میان حضرت خضر و موسی <small>علیهم‌السلام</small>
۳۳۰	نتایج سیر و سلوک حضرت موسی
۳۳۱	تفاوت هوشمندی با دارا بودن علم باطن
۳۳۳	منبع آگاهی حضرت خضر
۳۳۴	بیان احکام باطن در ظاهر
۳۳۷	موقعیت جناب خضر <small>علیهم‌السلام</small>
۳۳۸	مدبرات باطنی و امدادهای غیبی
۳۳۹	اولیای ظاهر و باطن
۳۴۱	اولیای باطن و احکام شریعت
۳۴۴	مدبرات امور و اسباب غیبی
۳۴۶	مشمولان امدادهای غیبی
۳۴۸	مرز میان عالمان ظاهر و باطن
۳۵۰	امکان وصول به مقامات باطنی
۳۵۲	ظاهر و باطن و روز و شب
۳۵۵	ماده و ناسوت
۳۵۶	تفاوت مرتبه‌ی کمال خضر و موسی <small>علیهم‌السلام</small>
۳۶۰	معرفت و آثار آن
۳۶۱	مدرسه‌ی خضر و پذیرش شاگرد
۳۶۳	راهبایی به حقایق گوناگون
۳۶۵	استاد قابل و ماهر
۳۶۶	توان گسترده‌ی آدمی
۳۷۱	مقام ظاهر و باطن
۳۷۲	تأویل قرآن کریم
۳۷۶	رابطه‌ی تأویل و تعبیر
۳۷۷	خلاصه و نتیجه‌ی بحث

۳۷۹	شناخت مراتب انبیا ﷺ
۳۸۱	تفصیل و اجمال در معرفی انبیا
۳۸۲	حضرات انبیا ﷺ و امت‌ها
۳۸۲	تفاضل حضرات انبیا بر یک‌دیگر
۳۸۷	فهرست آیات
۳۹۷	فهرست روایات
۳۹۹	کتابنامه



## پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمين، والسلام والصلوة على محمد وآله الطاهرين،  
واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

دانش موجود در حوزه‌های علمی به‌طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شود که عبارت است از: علوم منقول و ظاهری، علوم معقول و در آخر، علوم حقیقی و تمام باطنی که هر یک دارای ویژگی‌هایی است و در تمامی دوران حیات علمی حوزه‌ها کم و بیش به قوت خود باقی بوده است.

البته، عالمان به علوم حقیقی و باطنی در شماره بسیار اندک می‌باشند و در طول تاریخ خود، رو به تنزل و ضعف داشته‌اند؛ ولی با وجود استعداد و حصول شرایط و تهیه‌ی مبادی برای عده‌ای که چندان نیز کم نبوده‌اند، کیفیت بسیار بالا و عمیقی را دارا بوده‌اند.

فقه، اصول، کلام و ادب از علوم صوری و ظاهری است و منطق، فلسفه، هیأت و ریاضیات از دانش‌های فلسفی، و عرفان، نجوم، علوم

غریبه، تصرفات نفسانی و یافته‌های باطنی و شهودی در زمره‌ی علوم به تمام معنا باطنی است.

عده‌ای به‌طور نسبی، بسیاری از فنون و علوم را به حقیقت و یا به ادعا و مجاز دارا بوده‌اند و گاهی نیز رشته‌ای از این علوم بر دیگر رشته‌ها غلبه می‌نموده و موقعیت و خصوصیات افراد و زمان‌ها در رشد یا انزوای این گونه علوم و فنون دخالت ویژه داشته است.

عرفان که از علوم باطنی به شمار می‌آید، خود دارای دو بخش نظری و عملی است. عرفان نظری، مقامات، حالات و منازل عارفان را برای روندگان این راه ترسیم می‌نماید و عمل‌های بایسته در هر مرتبه را به آنان می‌شناساند و آن را به صورت مدرسی بیان می‌کند اما عرفان عملی حرکت در این راه است که دل را به صفای معنویت باطنی روشن می‌کند. عالمان به عرفان نظری ممکن است در جهات باطنی و عملی موفقیت‌هایی یافته باشند و کم و بیش این گونه افراد در حوزه‌ها همانند بیرون از حوزه‌ها به چشم می‌خورند؛ گرچه اهل تزویر و ادعا در خارج از حوزه بسیار وجود دارد.

عالمان به دانش‌هایی چون رمل، اسطرلاب، جفر و علوم غریبه کم‌تر یافت می‌شوند و در بعضی از زمان‌ها این دانش‌ها به انزوا و انقطاع کامل کشیده شده و یا در خفا و پنهانی مانده است و گاه برخی آشنایی با آن را به دروغ ادعا می‌کرده‌اند.

با آن که اثرات عملی احکام نجومی و یا ریاضی و رمل بدون صفای باطن حاصل نمی‌شود، این دانش‌ها بیش‌تر جهات فنی، علمی و نظری را در بر دارد و نباید آن را از علوم باطنی دانست.

ریاضیات و هیأت با هم هماهنگی کامل دارد و هیأت به ریاضیات نیازمند است و نه به عکس، گذشته از آن که علم هیأت، اشتباهات علمی و فنی بسیاری دارد، اما ریاضیات چنین نمی‌باشد.

آشنایان به علوم ریاضی و نجوم کم‌تر می‌توانند از این دانش‌ها در راه‌یابی به غیب استفاده برند، جز عده‌ای اندک که در این راه بسیار موفق بوده‌اند و کسانی که بر این گونه مطالب احاطه دارند، به خوبی و با اقتدار تمام راه ورود به عوالم دیگر را از این طریق برای خود هموار می‌دیده‌اند. رسیدن به دیگر علوم باطنی و حقیقی زمینه‌هایی از ریاضت‌های نفسانی و عبادت و تهذیب نفس و روح را لازم دارد و این گونه معانی و حقایق از تمامی دانش‌هایی که گذشت برتر است؛ هرچند کم‌تر نصیب کسی می‌گردد و تا به امروز که می‌شود گفت این دانش‌ها مهجور مانده است و کسانی که خود را در این گونه معانی و حقایق آشنا احساس می‌کنند، از هر کس و هر چیز چون پرنده‌ای گریزانند و در پنهانی کامل به سر می‌برند و نمی‌توانند از دریای کمالاتشان نیز ظاهر نمی‌گردد.

اكتساب این گونه حقایق و معانی به صفای نفسانی و استعداد کامل نیاز دارد و افزوده بر آن، هرگز بدون ریاضت و تهذیب نفس بهره‌ی کسی نمی‌گردد. البته، تنها امور گفته شده شرط کافی در رسیدن به این علوم نمی‌باشد و عنایات الهی و دولت اسمایی نیز شرط لازم آن است. در میان این حقایق و معانی می‌توان به علم «منایا»، «بلایا»، «فراست» و «تعبیر» اشاره کرد.

علم «منایا» و «بلایا» همچون مفاهیم جابلقا و جابلسارشته‌ای دراز دارد و زمینه‌های ثبوت و اثبات آن مقام مناسب و مفصلی را می‌طلبد که



این نوشتار در مقام بیان آن نیست و آنچه همت بر بیان آن است، یادکرد از علم «تعبیر»، «فراست» و «تأویل» است و از این رو دو فصل نخست این کتاب به بیان اصول علم رؤیا ویژگی دارد و فصل سوم به معرفی علم فراست می‌پردازد و فصل چهارم علم تأویل و تفاوت آن با علم تعبیر را بر می‌رسد.

علم «تعبیر» از کمالات بلند باطنی انسان است که به دهش الهی وابسته بوده و نتیجه‌ی صفای باطن و ریاضت‌های سخت نفسانی است و جز برای اندکی آن هم به‌طور نسبی و با کم و کیفی مختلف حاصل نمی‌گردد. علم «فراست» نیز اگرچه چنین زمینه‌هایی را لازم دارد و از کمالات برتر انسانی است و در کم‌تر کسی به‌خوبی آشکار می‌گردد، در میان افراد عادی نیز کم و بیش و گه‌گاه و به‌ندرت یافت می‌شود؛ هر چند بسیاری ادعای دارایی چنین معانی را دارند.

قداست و زیرکی به معنای خاص آن در صورت ریاضت و تهذیب باطن و تمرین و درس و بحث و تعلیم و تعلّم فزونی می‌یابد تا جایی که مؤمن به مقام «ینظر بنور الله»<sup>۱</sup> می‌رسد و وی این معانی را در خود به صورت محسوس می‌یابد و صفات «وجه الارض» را در لابه‌لای دل به آرامی باز می‌یابد و دل آرامی را در لابه‌لای تمامی چهره‌های نگران به تماشا می‌نشیند و دل و باطن هر کس را به صورت وی می‌شناسد و از صورت به دل وی راه می‌یابد.

این‌گونه علوم با آن که کمیت چندانی در میان افراد و عموم جامعه



ندارد؛ ولی بر اثر کیفیت بالا و اقتدار و توانمندی بالای آن همیشه موقعیت خود را در اندیشه و خاطرات آدمی حفظ نموده و هیچ گاه به فراموشی سپرده نشده است و با آن که کم‌تر کسی این گونه حقایق را می‌یابد؛ اما وجود آن در بسیاری از افراد از شهوات و خواسته‌های نفس آنان نمی‌کاهد، و تنها اندکی از دارندگان آن همیشه زنده، تازه و سرشار از پویایی می‌باشند.

کسانی که می‌خواهند به دنبال این گونه حقایق و معانی بروند، باید به طور جدّ از طهارت مولد، صفای باطن، حسن ظاهر و سوخت و سازهای درونی و در رأس تمامی آن از عنایات الهی برخوردار باشند و گرنه راه به جایی نمی‌برند و سودی جز زحمت بی‌حاصل نصیبشان نمی‌گردد؛ اگرچه زحمت هیچ کس در هر صورت از بین نمی‌رود و کسانی که با نواقص اساسی به دنبال این گونه راه می‌روند از اطلاعات فراوان و خواص عمومی و ثمرات جزئی بی‌بهره نمی‌گردند؛ همان‌طور که

صاحبان استعداد و دارندگان شرایط نیز هرگز بی‌نیاز از استاد و مربی دل سوخته و دل سوز نمی‌باشند، به‌ویژه در عصر غیبت و دوران جدایی از صاحبان وحی و عصمت علیهم‌السلام که نیاز به استاد آشنا ضروری است.

علم تعبیر از علوم کهن است و حضرات انبیا علیهم‌السلام معلم آن بوده‌اند و با وجود باطنی بودن دارای مبانی و اصول منظم و روشمندی است که تاکنون تبیین نشده و همیشه به‌طور اجمال و به صورت سینه به سینه انتقال یافته است.

همان‌گونه که گذشت این دانش از مواهب ویژه‌ی الهی است و وجود آن در فردی، آثار بارزی را به دنبال دارد؛ به‌طوری که آشنایی با آثار

می‌تواند افراد فاقد و مدعیانی که چیزی جز استحسانات نفسانی و بافته‌های ذهنی در دست ندارند را از دارندگان حقیقی آن به آسانی باز شناخت.

افرادی که سرّ و باطن آنان به این حقایق و معانی شکفته شده است و به‌واقع به این موهبت رسیده‌اند، در ابتدا خود خواب‌های خوش و پرمعنای بسیاری می‌بینند و ریاضت‌های طبیعی و فراز و نشیب‌های فراوان قهری در دامانشان قرار می‌گیرد و صاحب رنج و سوز و آه و درد فراوان می‌شوند.



با آن که علم تعبیر از علوم سینه به سینه است و تاکنون به شیوه‌ی قاعده‌مند و مدونی انسجام علمی نیافته است، می‌توان آن را تحت ضوابطی کلی و به صورت روشمند ارایه داد و این علم را همچون بسیاری از علوم آموزشی ساخت، و این کار با آن‌که بسیار مشکل و محتاج زحمات فراوانی است، از آن‌جا که پیشینه‌ای ندارد، از تازگی و طراوت خاص خود برخوردار است و افزوده بر این، همواره افراد عام و خاص به آن احساس نیاز می‌کنند.

این نوشتار برای نخستین بار سعی دارد با برشمردن اصول تعبیر، احکام و قوانین کلی آن را به صورت روشمند آموزش دهد.

در پایان خاطرنشان می‌گردد تعبیر اشیای پیرامون ما و به‌ویژه ساخته‌ها و اختراعات نوپدید عصر حاضر در نوشته‌ی دیگری که این کتاب را تکمیل می‌نماید آمده است که ان شاء الله در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت و می‌توان نوشتار حاضر را مقدمه‌ای برای آن کتاب دانست.

وآخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

فصل یکم 

  
علم تعمیر از دیدگاه قرآن کریم  






### قرآن کریم، مرجع شناخت علم تعبیر

مهم‌ترین منبع شناخت علم تعبیر و قواعد آن، قرآن کریم است. قرآن کریم غنی‌ترین منبع و مأخذی است که به‌طور آشکار و فراوان از این علم و از موقعیت‌های مختلف آن به‌خوبی یاد می‌کند و چهره‌های گوناگون عالم رؤیا را بر می‌شمرد و به‌طور گسترده و فشرده خصوصیات معبران را می‌شناساند و قوانین و احکام آن را بیان می‌دارد.

در میان سوره‌های قرآن کریم، سوره‌ی مبارک یوسف در این زمینه دارای ویژگی است؛ هرچند همه‌ی واژه‌های قرآن کریم راه‌گشای عوالم غیبی و بازگشای راه‌های پنهانی است و همگان را به‌طور آشکار به راه‌یابی این عوالم دعوت می‌نماید و به سراپرده‌ی معانی و حقایق عوالم هستی راهنمایی می‌کند.

#### موارد استعمال واژه‌ی «رأی»

قرآن کریم همواره بر هرچه بهتر دیدن تشویق می‌نماید. در این کتاب آسمانی موارد فراوانی از ماده‌ی «رأی»، و دیگر واژه‌های همگون همانند «رؤیا» استعمال شده است که معانی تمامی آن‌ها به رسیدن و وصول به واقعیت‌های مختلف و به‌خصوص حقایق معنوی و غیر مادی باز

می‌گردد. برخی از آیاتی که از دیدن و نشان دادن سخن می‌گوید عبارت است از:

«لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>، «رَأَى»<sup>۲</sup>، «رَأَاهُ»<sup>۳</sup>، «رَأَتْهُ»<sup>۴</sup>، «رَأَيْتَهُمْ»<sup>۵</sup>، «رَأَوْا»<sup>۶</sup>، «رَأَوْكَ»<sup>۷</sup>، «رَأَوْهُ»<sup>۸</sup>، «رَأَوْهَا»<sup>۹</sup>، «رَأَوْهُمْ»<sup>۱۰</sup>، «رَأَيْتَ»<sup>۱۱</sup>، «أَرَأَيْتَكَ»<sup>۱۲</sup>، «أَرَأَيْتَكُمْ»<sup>۱۳</sup>، «أَرَأَيْتُمْ»<sup>۱۴</sup>، «رَأَيْتُمُوهُ»<sup>۱۵</sup>، «رَأَيْتَهُ»<sup>۱۶</sup>، «رَأَيْتَهُمْ»<sup>۱۷</sup>، «رَأَيْتَهُ»<sup>۱۸</sup>، «أَرَى»<sup>۱۹</sup>، «أَرَاكَ»<sup>۲۰</sup>، «أَرَاكُم»<sup>۲۱</sup>، «أَرَانِي»<sup>۲۲</sup>، «أَلَمْ تَرَى»<sup>۲۳</sup>، «تَرَى»<sup>۲۴</sup>، «تَرَانِي»<sup>۲۵</sup>، «فَتَرَاهُ»<sup>۲۶</sup>، «تَرَاهُمْ»<sup>۲۷</sup>، «تَرَنَ»<sup>۲۸</sup>، «تَرَوَا»<sup>۲۹</sup>، «تَرَوْنَ»<sup>۳۰</sup>، «لَتَرَوُنَّ»<sup>۳۱</sup>، «تَرَوْنَهَا»<sup>۳۲</sup>، «لَتَرَوْنَهَا»<sup>۳۳</sup>، «تَرَوْنَهُمْ»<sup>۳۴</sup>، «تَرَوْنَهَا»<sup>۳۵</sup>، «تَرِينَ»<sup>۳۶</sup>، «تَرَى»<sup>۳۷</sup>، «تَرَاكَ»<sup>۳۸</sup>، «تَرَاهُ»<sup>۳۹</sup>، «لَتَرَاهَا»<sup>۴۰</sup>، «يَرَى»<sup>۴۱</sup>، «يَرَاكَ»<sup>۴۲</sup>، «أَرَاكُم»<sup>۴۳</sup>، «يَرَاهَا»<sup>۴۴</sup>، «فَأَوَاهُ»<sup>۴۵</sup>، «أَرِينَاكَ»<sup>۴۶</sup>، «أَرِينَاكُم»<sup>۴۷</sup>، «أَرِينَاهُ»<sup>۴۸</sup>، «أَرِيكُمْ»<sup>۴۹</sup>، «تَرِينِي»<sup>۵۰</sup>، «تُرَى»<sup>۵۱</sup>، «تُورِي»<sup>۵۲</sup>، «تُرِينِكَ»<sup>۵۳</sup>، «لَتُرِيَهُ»<sup>۵۴</sup>، «نُرِيَهُمْ»<sup>۵۵</sup>، «يُرِيَهُمْ»<sup>۵۶</sup>، «يُرِيَهُمْ»<sup>۵۷</sup>، «بَعْدِيَهُمَا»<sup>۵۸</sup>، «أَرْنَا»<sup>۵۹</sup>، «أَرْنِي»<sup>۶۰</sup>، «أَرُونِي»<sup>۶۱</sup>، «لِيُرُوا»<sup>۶۲</sup>، «تَرَاءُ»<sup>۶۳</sup>، «تَرَاءَتُ»<sup>۶۴</sup>، «يُرَاوُنَ»<sup>۶۵</sup>، «رِئَاءُ»<sup>۶۶</sup>، «رَأَى»<sup>۶۷</sup> و «رِئَاءً»<sup>۶۸</sup>.

۱- احزاب / ۳۳	۲- انبیاء / ۳۶	۳- نمل / ۴۰
۴- نمل / ۴۶	۵- فرقان / ۱۲	۶- بقره / ۱۶۶
۷- فرقان / ۴۱	۸- روم / ۵۱	۹- قلم / ۲۶
۱۰- مطفقین / ۳۲	۱۱- نساء / ۶۱	۱۲- اسراء / ۶۲
۱۳- انعام / ۴۰	۱۴- انعام / ۴۶	۱۵- آل عمران / ۴۳
۱۶- حشر / ۲۱	۱۷- یوسف / ۴	۱۸- یوسف / ۳۱
۱۹- انفال / ۴۸	۲۰- انعام / ۷۴	۲۱- هود / ۲۹
۲۲- یوسف / ۳۲	۲۳- بقره / ۲۴۲	۲۴- مائده / ۵۲
۲۵- اعراف / ۱۴۳	۲۶- زمر / ۲۱	۲۷- اعراف / ۹۸
۲۸- کهف / ۳	۲۹- لقمان / ۲۰	۳۰- انفال / ۴۸
۳۱- تکوین / ۶	۳۲- رعد / ۲	۳۳- تکوین / ۷
۳۴- اعراف / ۲۷	۳۵- توبه / ۲۶	۳۶- مریم / ۲۶
۳۷- بقره / ۵۵		

تمام این موارد، آدمی را به دیدن، رسیدن، عبرت، هوشیاری، امیدواری تشویق می‌کند و دل‌ها را به لطایف اشیا و امور توجه می‌دهد و انسان را به سوی امور معنوی و حقایق و معانی ابدی سوق می‌دهد؛ به طوری که توجه و عنایت به امور مادی و دنیوی را نیز زمینه‌ی راهیابی به باطن اشیا و پنهانی‌های امور می‌شمارد.

غرض از بیان این موارد اطالهی کلام و ذکر صورت‌های مختلف یک واژه نیست؛ بلکه مهم نتیجه‌ای است که از بیان این موارد دستگیر خردمند می‌گردد و آن این که قرآن کریم این کتاب وحی و دقت چگونه آدمی را به معرفت امور و آگاهی و وصول و هوشیاری دعوت و ارشاد می‌نماید. سراسر این کتاب آسمانی و الهی از یافتن، رسیدن، بودن و شدن سخن می‌گوید و راه را بر هیچ کسی بسته نمی‌بیند و توان و تلاش آدمی را در این زمینه محدود نمی‌بیند.

این همان شیرینی کلام الهی است که می‌تواند بهترین دلیل بر حقانیت کتاب الهی و دین مقدس اسلام باشد که از هر گونه جمود و تنگ نظری به دور است و مردم را همواره به سوی کمال و پویایی و تحرک دعوت می‌نماید. اما نتیجه‌ی دیگری که تأسف و تلخی را به همراه دارد این حقیقت است که مسلمین با آن که از چنین راهنما و مرشدی برخوردار هستند و کتاب دینی آن‌ها کتاب معرفت، دقت و تمدن و پیشتازی در همه‌ی دانش‌هاست، اما متأسفانه، مسلمانان عقب مانده نگاه داشته شده‌اند و از راه حق و فضیلت به دور افتاده و در راه بازیابی حقایق عالم هستی و امور معنوی از خود کنندی و اهمال بسیار نشان داده‌اند؛ به طوری که این نابسامانی را حتی در میان حوزه‌های علمی و مجامع دینی نیز می‌توان دید و این

واقعیت، حقیقت تلخی است که کام هر روشن دل با استعدادی را متوجه خود می‌سازد و وی نمی‌تواند خود را به آسانی از این تلخی رهایی بخشد.

مولرد استعمال ولژوی «رؤیا» و «تعبیر»

«يا أيُّها المَلَأُ أَفتوني في رؤيَاي إن كنتم للرؤيا تعبرون»<sup>۱</sup>.

- ای بزرگان، مرا به تعبیر خوابم آگاه کنید؛ اگر علم تعبیر می‌دانید.

«وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنةً للنَّاس»<sup>۲</sup>.

- و خوابی که به تو ارایه دادیم جز برای آزمایش مردم نبود.

«قد صدقت الرؤيا، إنا كذلك نجزي المحسنين»<sup>۳</sup>.

- تو خوابت را عملی نمودی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

«لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق»<sup>۴</sup>.

- البته خداوند راستی رؤیای رسولش را آشکار ساخت.

«لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيداً»<sup>۵</sup>.

- خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که بر تو حسد و مکر ورزند.

«وقال: يا أبت، هذا تأويل رؤيَاي من قبل، قد جعلها ربِّي حقاً»<sup>۶</sup>.

- و یوسف به پدر خویش گفت: این بود تعبیر خوابی که از پیش دیدم.

«فاعتبروا يا أولي الأبصار»<sup>۷</sup>.

- پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت و آگاهی.

«إن في ذلك لَعبرةً لأولي الأبصار»<sup>۸</sup>.

- همانا در آن امر عبرت و پندگیری است برای دارندگان بینش.

۱- یوسف / ۴۳

۲- اسراء / ۶۰

۳- صافات / ۱۰۵

۴- فتح / ۲۷

۵- یوسف / ۵

۶- یوسف / ۱۰۰

۷- آل عمران / ۱۳

۸- حشر / ۲



«لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب»<sup>۱</sup>.

همانا در داستان‌های آنان پندگیری برای صاحبان خرد است.

«إنّ لكم في الأنعام لعبرة»<sup>۲</sup>.

البته برای شما در چارپایان پندگیری است.

«يقلب الله الليل والنهار، إنّ في ذلك لعبرة لأولي الأبصار»<sup>۳</sup>.

- خداوند است که شب و روز را دگرگون می‌کند، همانان در آن برای

دارندگان بینش عبرت و پندگیری است.

«إنّ في ذلك لعبرة لمن يخشى»<sup>۴</sup>.

البته در آن عبرتی است برای کسانی که پروا دارند.

### حضرت یوسف و تعبیر خواب

علم رؤیا و تعبیر خواب در سوره‌ی یوسف بسیار مورد اهمیت است

و قرآن کریم از آن به تفصیل در این سوره یاد می‌کند و جهات مختلف آن؛

همچون خواب‌ها و تعبیرهای مختلف و ویژگی‌های معبر حقیقی و

دورغین را تبیین می‌نماید؛ به‌خصوص که از شش موردی که از رؤیا سخن

پیش می‌آید، چهار مورد آن در سوره‌ی یوسف است و دو مورد دیگر آن

در سوره «فتح»<sup>۵</sup> و «صافات»<sup>۶</sup> به چشم می‌خورد. البته در این کتاب الهی از

رؤیت و مصادیق آن بیش از ده‌ها بار استفاده می‌شود که بسیاری از آن به

مشاهده‌ی غیب ارتباط دارد و نه به دیدن رؤیا.

۱- یوسف / ۱۱۱.

۲- مؤمنون / ۲۱. نحل / ۶۶.

۳- نور / ۴۶.

۴- نازعات / ۲۶.

۵- فتح / ۲۷.

۶- صافات / ۱۰۵.

این سوره بیان می‌دارد که تعبیر خواب، موهبتی است از جانب حق تعالی که به تعدادی محدود از بندگان عنایت می‌فرماید.

این علم همان‌طور که معلم دارد، قابل تعلیم و آموزش است. کسی که از معنویات سهمی داشته باشد، در ابتدای زندگی و عمر خود و در ابتدای سیر و سلوک فکری و عملی، خواب فراوانی می‌بیند و همچنین مشکلات و سختی‌های غیر عادی بسیاری در پیش خواهد داشت که باید تمام آن را با صبوری پشت سر بگذارد و دم نزند و هرچه بیش‌تر درگیر زحمت و مشقت شود، بیش‌تر باید به خود امیدوار گردد و هرچه مشکلات وی غیر عادی‌تر باشد، کاسه‌ی دلش از گستردگی بیش‌تری برخوردار می‌شود و دارندگان علم تعبیر نیز از روبه‌رو شدن با این سختی‌ها برکنار نیستند؛ چنان که حضرت یوسف با این مشکلات درگیر بود و مدت مدیدی را در بند چاه و زندان بود.

صاحبان علم تعبیر دارای اقتدار معنوی هستند و این اقتدار موجب تمکین دیگران از آنان می‌گردد و همین اقتدار در جناب یوسف سبب اقتدار مردمی و اجتماعی وی شد.

تمامی اقتدار ظاهر و باطن از مراتب «حکم» است و حکم از عطایای الهی است که خداوند بر هر یک از بندگان لایق و پر ظرفیت وی سهمی از آن می‌بخشد؛ خواه در جهات صوری و ملکی باشد - گرچه صاحب نفوذ و دارنده‌ی حکم ظاهری، فردی ظالم باشد - و خواه در جهات معنوی و ملکوتی که هرگز ظلم و زور در پیرامون آن راه نمی‌یابد و کسانی در میان بندگان خدا بوده‌اند که در تمامی جهات اقتدار، نقش عمده و اساسی داشته‌اند. معبر از جهت صورت و سیرت باید تندرست و زیبا باشد و از جهات

ظاهری نیز همچون امور باطنی بی بهره نباشد. معبر، سری پرشور و دلی باحال دارد و هرگز خمودی و کندی به او رو نمی آورد و وی انسانی زنده است و عشق و ویژگی اساسی اوست و صفای باطن و پرهیز، شعار اصلی روح و جان وی می باشد؛ اگرچه وی از خود حکم می یابد و در بند فتوای حلال و حرام این و آن نمی باشد و خود درک رموزی در شناخت جهات تحریم و تحلیل دارد که در خور فهم اندیشه ی عادی نیست؛ همان طور که در بعضی حرکات و کارهای جناب یوسف این ویژگی به طور مشخص خودنمایی می کند و وی آن را با فتوای عمومی بیان می دارد.

علم تعبیر همچون شعر و شاعری زمینه و استعداد ذاتی می خواهد و آن که بی بهره از این استعداد است، بهره ای از آن نخواهد یافت؛ ولی تعلیم و تعلم در شکوفایی آن نقش دارد؛ خواه جهات تعلیمی آن کلاسیک و مدرسی و آکادمیک باشد یا همچون صاحبان این مقام از تعلیم و تعلم های عملی در لباس سوز و ساز برخوردار باشد.

معبر باید از خصوصیات و ظرایف اشیا و موجودات اطلاع و آگاهی کامل داشته باشد، و به عبارت دیگر، صاحب علم «فراست» باشد و از این رو لازم است در فصل بعد از این دانش سخن گفته شود.

آیاتی که به صورت مستقیم از تعبیر و رؤیا و معبر سخن می گوید بیست و شش آیه از سوره ی یوسف است که با توجه به تعداد بسیار آن، کمال اهمیت قرآن نسبت به این علم را می رساند.

حق تعالی در یادکرد از این سوره می فرماید: «نحن نقصّ عليك أحسن

«القصص»<sup>۱</sup>؛ سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام، بهترین قصه و حکایت است؛ زیرا در آن از شور و شوق و عشق سخن گفته می‌شود و سختی، زندان و شکست و در نهایت سرفرازی و پیروز میدان بودن که نشیب و فراز هر زندگی است عنوان می‌گردد. این قصه، شخصیتی را به تصویر می‌کشد که از دامان پر مهر و محبت پدری به چاه می‌افتد و در مقابله با عشق زنی، برای وی زندان پیش می‌آید و در نهایت با تحمل سختی‌های بسیار و یادکرد از تعبیر خوابی و با رسیدن این شخصیت به مقام و جاه خستگی و ملالت را از بین می‌برد.

سوره‌ی یوسف را می‌توان در یک کلمه سوره‌ی «عشق» و در یک عبارت سوره‌ی «از اوج تا حضيض و از حضيض تا اوج» نام نهاد. داستان جناب یوسف حکایت دل است و چون سراسر هستی را شور و عشق فرا گرفته است، هرگز ملالت و خستگی در آن دیده نمی‌شود. این داستان همچون سرگذشت جناب موسی نیست که سخن از جهل و محرومیت سر دهد و بیان و فهم آن به تکرار نیاز داشته باشد و از «خیار» و «عدس» به «لن ترانی» ختم گردد<sup>۲</sup>.

در داستان موسی علیه السلام گاهی برای نهادینه شدن بحث، تکرار را لازم دارد؛ چون این داستان امور اجتماعی و عمومی و حوادث امتی سرگشته و دور از فرهنگ را بیان می‌دارد، و این گونه تکرارها گذشته از آن که به فصاحت آسیمی نمی‌رساند، عین فصاحت می‌باشد و تمامی زوایای پیچیده و پرمخاطره‌ی یک حقیقت را نمایان می‌سازد. اما سرگذشت

۱- یوسف / ۳.

۲- اعراف / ۱۴۳.

جناب یوسف، چنان گرم، شیرین و پر شور و احساس است که بیان آن آدمی را به شور و شوق و امید دارد و هرگز اندیشه و ذهن آدمی را از توجه دور نمی‌سازد.

در این جا شایسته است این نکته یادآوری شود همان گونه که قرآن کریم حکایت حضرت یوسف علیه السلام را بدون تکرار و تجزیه و به صورت پیوسته بیان می‌نماید، ماجرای داستان یا فیلم و سریال، اگر جالب و شیرین باشد، باید به صورت پیوسته به نمایش درآید و نه به صورت سریال‌ها و مجموعه‌های هفتگی؛ زیرا تجزیه و پاره پاره کردن یک داستان احساسی و جالب، گذشته از آن که نتیجه‌ی خوبی نمی‌دهد، زیان روانی دارد و روح آدمی را آزرده می‌سازد و با انتظاری که در مردم ایجاد می‌نماید، آنان را مضطرب می‌سازد، و نیز نتیجه‌ی مطلوب تصمیم‌گیری را در آنان رو به ضعف می‌کشانند. این نوع سیاست، معلول ضعف اقتصادی و فرهنگی است که برای جبران کمبودهای مادی انجام می‌گیرد و سریالی را مانند نان گدایی به نمایش در می‌آورند تا ایجاد سیرایی موقت نماید.

قرآن کریم با نقل پیوسته‌ی این داستان و بیان همه‌ی آن در یک جا رهنمون می‌دهد هنگامی که از عشق و احساس و دل سخن گفته می‌شود که جنبه‌ای پیچیده و در عین حال عمومی دارد، باید آن را کامل ذکر کرد تا از هر گونه ملالت و خستگی جلوگیری نماید؛ پس باید در فیلم‌ها و مجموعه‌های هنری نیز این گونه امور را رعایت کرد و تنها موضوعاتی را که می‌توان سریالی ارائه داد در قالب مجموعه‌های هفتگی ساخت و در این گونه موارد نباید عوامل اقتصادی بر سلامت روانی مردم ترجیح داد و

چه خوب است که در زمینه‌های تبلیغی نیز این گونه امور رعایت شود تا به‌خوبی تبلیغ دین مورد رغبت همگان واقع گردد و ارزش علمی و یا اخلاقی در آن لحاظ گردد تا برای آموزش و آگاهی افراد، محتاج اعمال زور نبود و منبر و تبلیغ از صورت عادی آن خارج گردد و مجلس و منبر تنها برای کسب متاع دنیوی و ثواب اخروی نباشد و جنبه‌های علمی نیز در آن رعایت گردد.

با آن که تمامی حکایات قرآن کریم، سرنوشت حقایق و واقعیت‌هاست و تمامی وصف حسن و نیکویی را دارد، سوره‌ی یوسف «احسن» است؛ زیرا داستان دل و عشق و عفت آدمی است.

### خواب حضرت یوسف

قرآن کریم می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ، إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ. قَالَ: يَا بَنِيَّ، لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»<sup>۱</sup>.

۳۰

- به یاد آر هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدر جان، همانا من یازده ستاره را با ماه و خورشید در خواب دیدم که بر من سجده می‌کردند. یعقوب گفت: پسرم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که بر تو حيله برند.

دیدن رؤیا امری وجدانی است و هر فردی در عمر خود خواب‌های متعددی دیده و آن را با تمام وجود احساس نموده است و اثبات آن به

نقل شرعی و یا بیان خواب‌های دیگران نیاز ندارد و هر کس خود این عالم را جزو وجود خود دیده و یافته است، چه ایمان و اعتقادی به تعبیر داشته باشد یا خیر و چه خواب و رؤیا را مادی بداند و یا مثالی و یا مجرد. بنابراین کسی که منکر اصل دیدن خواب و رؤیا شود، در واقع منکر بخشی از حقیقت و واقعیت فردی خویش شده و عالمی از عوالم وجودی را به کناری گذاشته است، همان‌طور که بعضی در جهت اعتقاد و تصورات ذهنی تمام حقیقت را پوچ و هیچ انگاشته و واقعیت‌های اطراف خود و حتی خود را نیز نادیده انگاشته‌اند و اینان به‌طور کلی از واقعیت‌ها بریده‌اند.

تحقق عوالم هستی و عوالم رؤیایی هرگز قابل انکار نیست و انکار رؤیا با انکار وجود خواب در آدمی برابر است.

قرآن کریم از رؤیای حضرت یوسف سخن می‌گوید و اصل خواب دیدن را امری محقق و واقعی می‌شمارد: «یا بَنِي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ»<sup>۱</sup>.

از عبارت «لا تقصص» فهمیده می‌شود که جناب یعقوب عليه السلام از علم تعبیر بی‌اطلاع نبوده است و همه‌ی پیامبران به صورت نسبی این امر را دارا هستند، بلکه داشتن آن لازمه‌ی توحید آنان می‌باشد.

رؤیا می‌تواند منشأ دگرگونی‌های خارجی گردد؛ چنان‌که در برخورد برادران حضرت یوسف عليه السلام دیده می‌شود و گاه اثرات نفسی و حقیقی دارد و برای نمونه، خوابی می‌تواند عامل تذکر یا تنبیه باشد.

امر دیگری که می‌توان از این جمله به‌دست آورد و آن را از قواعد کلی

رؤیا دانست آن است که برخی از خواب‌ها را نباید برای دیگران یا برخی از افراد نقل نمود که این امر در مقام خود مورد بررسی و تحقیق تمام قرار می‌گیرد.

البته این امر روشن باشد که این وصفی کلی و حکمی از احکام برخی از خواب‌هاست که قرآن کریم به آن اشاره دارد و چون مورد مشخص نیست می‌توان از آن نتیجه‌ی کلی گرفت، همان‌طور که «فیکیدوا لك كيداً»؛ بر تو حيله برند نیز مورد تخصیص قرار نمی‌گیرد و به کلیت خود باقی است.

همچنین با توجه به توانایی بالای حضرت یوسف در تعبیر خواب که در آینده از آن یاد می‌شود و خواب فعلی وی این مطلب قابل اهمیت است که یکی از خصوصیات معبر توانا که باید آن را از مواهب دارا بودن علم تعبیر دانست این است که معبر از ابتدا درگیر خواب‌های تلخ و شیرین می‌شود تا زمینه‌ی رشد و شکوفایی هرچه بیش‌تر این علم در وی شکوفا گردد.

ابتدا این‌گونه افراد در خواب‌های مختلف امور آینده‌ی نزدیک و دور خود را می‌بینند و حالات و خصوصیات زمان‌های بسیار دور خود را مشاهده می‌کنند تا از تمامی آمادگی‌های لازم برخوردار شوند، همان‌طور که در مورد جناب یوسف عليه السلام اینچنین بود و تمامی سرگذشت آینده‌ی ایشان از همین خواب به دست می‌آید؛ گرچه ممکن است جناب یوسف عليه السلام خواب‌های فراوان دیگری دیده باشد، قرآن کریم تنها از این خواب یاد می‌کند.



با این بیان یکی دیگر از قواعد تعبیر به دست می‌آید و آن این که کسی می‌تواند معبر باشد که خود خواب‌های فراوانی دیده باشد و خواب و رؤیا و حالات مختلف آن را به‌طور ملموسی در خود بیابد، همان‌طور که در شخص جناب یوسف عَلَيْهِ السَّلَام چنین بوده است و یوسف که معبری کامل و چیره‌دست معرفی می‌شود و به آسانی بهترین تعبیر را از خود ارایه می‌دهد، ابتدا خود درگیر با خواب است؛ خوابی که آغازی برای آینده‌ی وی می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ، وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَيَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ»<sup>۱</sup>.

- این‌گونه بود که خدایت تو را برگزید و به تو دانش خواب‌گزاری را آموخت.

حضرت یوسف صدیق، علم تعبیر را بعد از اجتناب و برگزیدگی به‌دست می‌آورد و از این امر به‌خوبی اهمیت و بلندای این علم به‌دست می‌آید.

اجتناب و برگزیدگی همان موقعیت انتخابی برای نبوت است و همان‌طور که رسالت بعد از نبوت می‌باشد، تحقق علم تعبیر زمینه‌ی ظهور نبوت می‌باشد؛ اگرچه این علم به انبیا و ویژگی ندارد و می‌شود اولیای غیر معصوم خدا نیز از آن برخوردار شوند؛ ولی مراحل عالی آن در انبیا و به‌خصوص در حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و مراحل پایانی و اطلاق آن در شخص حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر مؤمنان و ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام و ناموس حق حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام می‌باشد.

آیه‌ی مبارکه‌ی فوق که از علم تأویل سخن می‌گوید، آن را قابل آموزش و تعلیم می‌داند و تعبیر را علم می‌شمرد و چون علم است قابل تعلیم و تعلم می‌باشد؛ اگرچه اساس و نهاد اصلی آن را باید از موهبت‌ها و رزق‌های آسمانی و بهره‌های الهی دانست؛ چراکه معلم آن حق است و این علم سهم خوبان و اولیای خدا می‌باشد و راه غیر بر آن بسته است. گذشته از آن که معلم اصلی این علم جناب حق تعالی است و زمینه‌های استعدادی آن در افراد از توجهات خاص الهی نسبت به بندگان خاص و اولیای بحق حضرتش می‌باشد، می‌تواند مدرس و آموزگارانی دیگر داشته باشد و با آن که از علوم موهبتی است، با مربی اولیا قابل اکتساب و فراگرفتن است.

#### علم تعبیر؛ دانشی موهبتی

این علم با آن که موهبتی است، زمینه‌های اکتسابی دارد. صاحبان این علم به طور کلی کسانی هستند که مورد توجهات الهی قرار گرفته‌اند و صاحبان این علم، اگرچه به طور کلی متکی بر باطن خود بوده‌اند، برخی از آنان بر آموخته‌ها و یافته‌های شهودی دیگران تکیه داشته‌اند. البته در هیچ یک از معبران زمینه‌های استعدادی را نمی‌توان نادیده گرفت. به طور مثال می‌توان گفت این علم مانند شاعری است و افزوده بر نیاز به استعداد خاص خود، فراگیری فنون شعر و فرهنگ ادبی آن را نیز لازم دارد.

قران کریم درباره‌ی علم تعبیر حضرت یوسف می‌فرماید: «ويعلمك من تأویل الأحادیث»<sup>۱</sup>؛ به تو دانش خواب‌گزاری را آموخت.

لفظ (مِن) که برای بیان بعض است، می‌رساند حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام همه‌ی مراحل کمالی علم تعبیر را دارا نبوده و ایشان در رأس مخروط این دانش قرار نداشته است و معنای اطلاقی آن را باید در افراد دیگری جست‌وجو نمود؛ چرا که وجود لفظ «مِن» اطلاق آن را از کار می‌اندازد. همان‌طور که اعتقاد شیعه بر همین اساس استوار است؛ چرا که رأس این مخروط ویژه‌ی حضرت خاتم رسل، نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرات ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و جناب زهرای مرضیه عَلَيْهَا السَّلَام می‌باشد.

این موضوع درباره‌ی تخلق به اسمای الهی نیز صادق است و هر یک از انبیا تنها به برخی از اسمای الهی تخلق داشته و محدودی از اسمای اعظم حق را یافته‌اند، اما حضرات چهارده معصوم تمامی آن را ظهور داده‌اند<sup>۱</sup>. اسمای الهی عوامل و اسباب ظهور یافتن کمالات حضرات انبیاست و تعبیر و تأویل نیز خود مظهر اسمی از اسمای الهی است که تمامی انبیا آن را به‌طور محدود داشته‌اند و آنان تمامی این حقایق و معانی اطلاقی را در ظل شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرات ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام داشته‌اند؛ گرچه حقیقت استقلالی آن در هیچ یک از اوصاف و در هیچ موردی نصیب هیچ یک از پدیده‌ها نمی‌گردد و استقلال تمامی کمالات منحصر به حق تعالی است؛ ولی معانی ظلی آن بر سه دسته‌ی محدود، مشخص و اطلاق ظلی می‌باشد.

یکی دیگر از قواعد علم تعبیر آن است که رابطه‌ی تنگاتنگ میان جمال و قدرت تأویل و تعبیر وجود دارد و حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- بصائر الدرجات، باب ۱۳، ح ۲، ص ۲۲۸.

می‌فرماید: ما در زیبایی از یوسف برتر هستیم<sup>۱</sup> و در نتیجه حضرت رسول الله ﷺ زیباترین پدیده‌ای است که برترین مرتبه‌ی علم تعبیر را دارا می‌باشند. غرض از این بحث این است که سخن گفتن از علم تعبیر در حضرت یوسف نباید ما را نسبت به موقعیت مقام ختمی ﷺ در این زمینه به اشتباه اندازد.

جناب یوسف گذشته از موهبت‌های الهی و توجهات ویژه‌ی پروردگار و بعد از اجتناب و برگزیدگی و تحمل زحمات سلوک و مشقت‌های سیر و سفر خود، زمینه و استعداد این موهبت خاص الهی را داشتند و رنج طی مراحل و مقامات باطنی را بر خود هموار نمودند که باید به‌طور دقیق در جای خود مورد بررسی قرار گیرد تا راهی روشن برای علاقه‌مندان به امور باطنی در این زمینه ترسیم گردد.

### زیبایی اندام

با توجه به قاعده‌ی فوق و تعبیر «ويعلمك من تأويل الأحاديث»، به خوبی به‌دست می‌آید که جناب یوسف صدیق عليه السلام بسیار وجیه و زیباروی بوده و ایشان همیشه و به‌طور کلی مورد غبطه و رشک همگان قرار می‌گرفته و هرکس به مقتضای باطن و منزلت و موقعیت کمالی و یا نقص خود با ایشان برخورد می‌کرده و خود را در مقابلش گرفتار می‌دیده است. برای نمونه، محبوبیت و زیبایی ایشان نزد حضرت یعقوب عليه السلام روشن است، و فرموده‌ی: «لا تقصص رؤياك»<sup>۲</sup>؛ خوابت را بازگو نکن، دلبندی یوسف در نزد ایشان را می‌رساند؛ چنان که دوری وی پدر را به

۱- یوسف / ۵

۲- بحار الانوار، ج ۱۶، باب ۱۲، ص ۴۰۸.

مصیبت و بلای هجر گرفتار می‌کند و در وصف صبر وی بر آن «فصبرٌ جمیل» گفته می‌شود؛ چرا که جناب یعقوب با عشقی که به یوسف دارد نمی‌تواند از ایشان بگذرد و او را فراموش کند و تنها به صبر جمیل اکتفا می‌کند و در آن هم از خدا استمداد می‌جوید و «اللهم المستعان» را در خاطر خود جایگزین می‌سازد با آن که بی اطلاع از وجود او نمی‌باشد و تنها حضور فرزند را از دست داده است، چنان که هنگامی که پیراهن خون‌آلود یوسف را می‌آورند، می‌فرماید: «بل سؤلت لکم أنفسکم أمراً»<sup>۲</sup>؛ نفس شما این امر زشت را در نظر شما زیبا جلوه نمود که آگاهی ایشان از چگونگی ماجرا و زنده بودن فرزند خود را به خوبی می‌رساند؛ گرچه حضور نداشتن یوسف در نزد وی چنین او را دل‌نگران می‌کند و تحمل دوری یوسف را در خود با صبر جمیل همراه می‌کند، همان‌طور که در پیش دل‌نگرانی خود از دوری یوسف را در مقابل برادران وی بیان می‌دارد: «إني ليحزنني أن تذهبوا به»<sup>۳</sup>؛ از این که یوسف را با خود ببرید پریشان خاطرم و «أخاف أن يأكله الذئب»<sup>۴</sup>؛ از آن می‌ترسم که گرگ او را بدرد، که هر دو مورد آگاهی جناب یعقوب از چگونگی ماجرا را می‌رساند.

برادران نیز بر محبوبیت یوسف اقرار دارند و می‌گویند: «أحبُّ إليَّ أبينا منّا ونحن عصبه»<sup>۵</sup>؛ یوسف و برادرش به نزد پدر گرامی‌تر از ماست؛ در حالی که ما چندین برادریم، گذشته از آن، آنان تنها حضور او را نمی‌خواستند و حاضر به کشتن برادر خود نبودند و «لا تقتلوا يوسف»<sup>۶</sup>؛

۱- یوسف / ۱۸.

۲- یوسف / ۱۸.

۳- یوسف / ۱۳.

۴- یوسف / ۱۰.

۵- یوسف / ۸.

۶- یوسف / ۱۳.

یوسف را نکشید، را پیش کشیدند؛ بلکه در این امر پدر را در گمراهی می دیدند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>؛ همانا پدر ما در خطای آشکاری است؛ در حالی که خود در خطا بودند و نمی یافتند که جناب یوسف خود اقتضای چنین محبتی را دارد.

صاحب دلو نیز از دیدن جناب یوسف، تعادل خود را از دست می دهد و هنگامی که وی را می بیند فریاد «یا بشری، هذا غلام»<sup>۲</sup> بشارت و مزده که پسری را یافتم، سر می دهد.

عزیز مصر نیز گرفتار وی می شود و چنین فرمان می دهد که «وَأَكْرَمِي مَثْوِيَه» مقامش را بسیار گرامی دار، و به همسرش سفارش یوسف را می کند که قدر وی را بدان. ایشان نیز در بند یوسف گرفتار بوده است که می گوید: «أَكْرَمِي مَثْوِيَه، عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»<sup>۳</sup>؛ مقامش را گرامی دار که امید است ما را سود بخشد یا او را به فرزندی بگیریم.

برخورد جناب زلیخا با یوسف در تعبیر «هیت لك»<sup>۴</sup>؛ یوسف را به خود خواند و گفت برای تو آماده ام و «لقد هممت به»<sup>۵</sup> آن زن در خواهش خود اصرار ورزید آمده است و وی محبت خود به یوسف را در کلام و کردار خود ظاهر می سازد و خود را در مقابل یوسف می بازد و به انحراف می افتد و عقاید خود را نادیده می انگارد و راه و رسم خطا پیش می گیرد؛ در حالی که زلیخا خود پری چهره ی زیبارویی بس رعنا بوده است.

از سخن پری چهرگان آن دیار و صحبت زلیخا نسبت به یوسف، به خوبی می توان علاقه ی آنها را به دست آورد که نسبت به محبوب

۱- یوسف / ۸

۲- یوسف / ۱۸

۳- یوسف / ۲۱

۴- یوسف / ۲۴

۵- یوسف / ۲۳

زلیخا «قد شغفها حباً»<sup>۱</sup>؛ محبت دل او را چیره و فریفته ساخته است، می‌گفتند و زبان طعنه بر آن زیباروی دل‌باخته می‌گشودند؛ اگرچه به قول معروف، زن‌ها خالی می‌بستند و باید گفت: «أنا لئربها في ضلال مبین»<sup>۲</sup>؛ همانا ما آن زن را در گمراهی آشکار می‌بینیم، ولی هنگامی که نوبت به خودشان رسید، همه‌ی آنان خود را در دام یوسف گرفتار دیدند و دست خویش را در بریدن ترنجی از ترنج تشخیص ندادند.

زیبارویان مصر و پری چهرگان آن دیار که تمامی از گل‌رخان طبیعت بودند، چنان گرفتار آمدند و خود را باختند که هرچه داشتند در مقابل یوسف از دست دادند و خود را نیز در راه او نهادند و از خدا استمداد جستند: «فلما رأينه أكبرنه، وقطعن أیدیهنّ وقلن حاشا لله ما هذا بشرأ، إن هذا إلهنا ملک کریم»<sup>۳</sup>؛ چون یوسف را دیدند در زیبایی او حیران شده و دست‌های خود را بریدند و گفتند: ماشاءالله، این پسر نه آدمی است بلکه فرشته‌ای است بسیار زیبا.

هنگامی که زن‌ها یوسف علیه السلام را دیدند که بر آن‌ها وارد شد، چنان چشم‌هایشان را خیره کرد و او را چنان بزرگ و دلپذیر دیدند که دیگر در چشم‌هایشان جایی برای دیدن کارد و دست و میوه باقی نماند. نه کاردهای زیبا، دست‌های نازنین آن‌ها را می‌دید و نه آن چشم‌های زیبا کارد و دست‌هایشان را می‌دید و نه دست‌های بلورین و زیبا، تاب و تحمل خودداری را داشتند و از میان آن کاردها و دست‌ها و دیده‌ها، فقط خون بود که دیده می‌شد، آن هم بریده‌ی آن؛ زیرا جز یوسف علیه السلام را

۱- یوسف / ۳۰.

۲- یوسف / ۳۰.

۳- یوسف / ۳۱.

نمی‌دیدند و بازبان حال و شور دل و قلبی لبریز از عشق و محبت سرود  
 «حاشا لله ما هذا بشراً إن هذا إلا ملك کریم» سر می‌دادند و با خود  
 می‌گفتند: خدایا، این کیست؟ آیا بشر و آدمی است؟ نه، نه! او جز ملک،  
 آن هم فرشته‌ای بزرگوار نمی‌باشد.

آن زیبارویان و پری چهرگان به قدری یوسف را در حد بالایی از جمال  
 و زیبایی دیدند که او را از سنخ خود به حساب نیاوردند و گفتند: این جز  
 فرشته و آن هم فرشته‌ای والامقام نمی‌باشد.

این جاست که زلیخا آن‌ها را به بازی می‌گیرد و می‌گوید: «فذلکنّ الذی  
 لمتنّی فیه»<sup>۱</sup>؛ این همان یوسفی است که شما مرا در عشقش ملامت  
 کردید و طعنه زدید، دیدید که چگونه اختیار خود را از دست دادید و  
 یک‌جا بر او دل بستید و دست از ترنج شناختید.

همه‌ی زنان همچون زلیخا در جمال و زیبایی جناب یوسف اتفاق نظر  
 داشتند و آن هم نه تنها آن زیبارویان وی را زیبا می‌دانستند؛ بلکه زیبایی  
 وی در حدی بود که او را از سنخ زیبارویان آدمی به شمار نمی‌آوردند.

درباره‌ی این مجلس بحث‌های فراوانی پیش می‌آید که مقام را  
 گنجایش طرح آن نیست و برای نمونه می‌توان پرسید حضرت یوسف  
 چگونه بر آن زنان وارد شد و چرا وارد شد؟ آیا به اذن زلیخا به آن مجلس  
 درآمد و آیا این دستور را معصیت الهی نمی‌دانست؟ آیا یوسف  
 می‌خواست زلیخا را از زیر بار طعنه به در آورد و به آن زن‌ها بفهماند که  
 شما در حد زلیخا نمی‌باشید و تاب و تحمل دیدار لحظه‌ای از آنچه زلیخا



بسیارش را دیده، ندارید؟ آیا عشق زن‌ها که بدون اراده و اختیار بوده و ناگاه با یوسف روبه‌رو شدند و «حاشا لله» گفتند و به خدا پناه بردند مورد مذمت است یا خیر؟ و خلاصه چه حد و مرزی برای چنین عشق‌های غیر ارادی می‌باشد و آیا زلیخاراهی برای گریز از این عشق که عصیان هم بوده، داشته است یا خیر و بسیاری از پرسش‌های دیگر که در این مقام قابل بیان نیست.

زیبایی یوسف، دل از تمامی زنان می‌ربود؛ در حالی که آن زنان تمامی از پری چهرگان و زیبارویان آن دیار بودند.

جناب یوسف مصداق کاملی برای «فتبارك الله أحسن الخالقين»<sup>۱</sup>؛ آفرین بر قدرت بهترین آفرینندگان، بود؛ چنان که حق تعالی در همین سوره می‌فرماید: «وشروه بثمن بخس؛ دراهم معدودة، وکانوا فیه من الزاهدین»<sup>۲</sup>؛ آنان او را چه ارزان فروختند و به اندک پولی او را از دست دادند و آنان چقدر مغبون و زیان‌کار گشتند.

حق تعالی به خاطر این پری چهره‌ی برتر از فرشته و نوع سیر و سلوک او، داستانش را «احسن القصص»؛ یعنی بهترین داستان‌ها و بلکه بهترین داستان‌های قرآنی نام نهاده است.

از سراسر این شواهد می‌توان موقعیت بسیار بالای جناب یوسف را در زیبایی و جمال به دست آورد و به این باور رسید که خوبی را خوب‌رویان دارند و افراد بدسیرت از مواهب ظاهری نیز همانند مواهب باطنی بی‌بهره‌اند و هر کس حسن و وصف خوبی دارد، به هر دین و

مذهب و یا بدون هر دین و مذهبی که باشد به طور یقین راه به جایی دارد و اگر نواقصی داشته باشد، هیچ یک از آنها موجب نفی کمال وی نمی شود.

زیبایی و کمال هر دو برای همیشه در هم آمیخته است و در واقع از بهترین مصادیق کمال، همان زیبایی است. زیبایی جلوه‌ای گویا از ظهور جمال مطلق و چهره‌ی روشنی از هویت الهی است.

زیبایی هنگامی که با صحت و سلامتی اعضا و جوارح آدمی همراه گردد و فرد زیبا از نقص عضو نیز دور باشد، مورد غبطه و رشک و حسد همگان قرار می‌گیرد و این دو هنگامی که با پاکی باطن و سلامت نفس و روشن ضمیری فردی همراه گردد، به طور حتم و یقین عنایات الهی را بر خود داشته و این چنین فردی از اولیای خداوند و از بندگان خوب پروردگار به شمار می‌آید.

به طور کلی همواره چنین است که کمال باطن با صفای ظاهر و سلامت اعضا و جوارح در هم آمیخته است و عقل سالم در بدن سالم است و خوبان خوب هرگز و هیچ‌گاه بی‌بهره از زیبایی و جمال و به خصوص صحت و سلامت اعضا و جوارح نمی‌باشند، اگرچه ممکن است فرد خوبی ظاهر زیبایی نداشته باشد که این خود حکایت از کمبودی در آن فرد می‌کند و یا شخص نادرست و بدکاری از زیبایی و سلامت ظاهری برخوردار باشد که این امر نیز حکایت از حسن باطن و نوعی از روشنائی ضمیر آن فرد می‌کند و همیشه این دو دسته در درون زندگی و سراسر عمرشان درگیر حوادث مختلف و ناهنجاری‌های متعدد و متشتت خواهند بود؛ ولی آن دسته از مردمانی که بی‌بهره از ظاهر خوب

و زیبایی هستند یا نقص عضوی نیز دارند و از حسن باطن نیز بی بهره‌اند، از عقب ماندگان مخلوقات آدمی می‌باشند و کم‌تر نقشی را می‌توانند در جامعه و مردم داشته باشند، چه این کمبودها در نهاد و نژاد آنها باشد و یا از عمل آنان ناشی شده باشد.

در انسان هرچه زیبایی کامل شود، ظهور و بروزی از جمال مطلق و مطلق جمال می‌باشد؛ ولی زیبایی و جمال منحصر به انسان نیست و تمام موجودات و اشیا از آن جمال و جلال مطلق به‌نوعی از نسبت برخوردارند و هر یک از این موجودات و اشیا مظهریت خود را به‌خوبی حفظ می‌کنند و سینه به سینه‌ی همگان ابراز وجود می‌کنند.

تمام موجودات و اشیا هستی، هر یک به‌نوعی به جمال الهی رهنمون می‌گردند و او را نشان می‌دهند؛ بلکه می‌توان گفت: تنها ظهور او هستند و همه در نظم خاصی و با هماهنگی مشخصی که درک آن چندان آسان نیست، آن جمال جمیل را بیان می‌کنند و بلکه تمامی موجودات بیان همان حقیقت می‌باشند.

درک زیبا و زیبایی با آن که امری طبیعی و از مفاهیم و معانی وجدانی است، چندان آسان نیست؛ به‌خصوص به عبارت درآوردن آن به مراتب مشکل‌تر از درک و یافت آن می‌باشد؛ زیرا درک و یافتن، وصول و نوعی از وجود است؛ به خلاف عنوان صرف و بیان صوری که هرگز حال و هوای حقیقی ندارد و وجودی گویا از آن حقیقت نیست.

زیبایی و جمال همچون جلال، در هر فرد و چیزی به نوعی جلوه‌گری می‌کند؛ در حالی که کمبود و نارسایی خود را در خود پنهان می‌دارد و اندک آن نیز محسوس همگان نیست. هر زیبایی را که مشاهده کنیم،

دارای نارسایی‌های نسبی نیز می‌باشد و این نسبت در افراد کامل، اندک و به کم‌ترین مقدار می‌رسد، تا جایی که در ظهور و بروز، تمام جمال و جلال مطلق که همان انسان کامل است، نارسایی، خود جمال می‌شود و بر زیبایی آن انسان کامل می‌افزاید، چنان که می‌بینید چهره و صورت زیبا را خال مشکین زیباتر می‌کند و باید گفت: همان خال مشکین است که تمامیت زیبایی را به آن صورت می‌دهد که آن خال با تمام سیاهی بر سفیدی و جمال آن زیبا می‌افزاید.

زیبایی هرگز زشتی را در خود راه نمی‌دهد و زیبایی به‌طور کلی زیباست؛ گرچه نسبت زیبایی در آن همیشه مراعات می‌شود؛ ولی چیزی که باید در آن دقت داشت این است که زیبا در بسیاری از مواقع با نواقص و زشتی‌هایی نیز همراه است و این امر روشن است که زیبا با زیبایی تفاوت دارد.

به‌طور مثال، فردی صورت زیبا دارد ولی اندامش رسا نیست، و یا اندام مناسبی دارد ولی صورت خوبی ندارد، یا صورت وی زیباست ولی چشمان او چندان زیبا نیست، یا چشم او زیباست ولی صورت او زیبا نیست. گاه می‌شود صورتی رنگ روشن دارد ولی دهان و دندان او زشت است و یا دهان و دندان زیبایی رنگ و رویی ندارد یا دارای بینی بلند یا کوتاه است؛ ولی نه به اندازه و گاه می‌شود که به قدری به اندازه و موزون است که در تمامی صورت می‌چرخد و رقص می‌کند؛ به‌طوری که این چشم و بینی و یا دهان و دندان تمامی نواقص صورت را پنهان می‌نماید. با این مثال، به‌خوبی روشن می‌شود که زیبایی با زیبا دو تا است؛ گرچه آنچه زیبا از زیبایی دارد همان هویت حقیقی اوست و زیبایی هرگز زشتی را در خود راه نمی‌دهد، هر چند دارای زشتی‌هایی باشد.

این خصوصیت‌ها تنها منحصر به انسان نیست و در سراسر موجودات و اشیا جاری است؛ خواه سنگ و گِل و خشت باشد یا گِل و خار و چوب و یا حیوان و ملک و یا اجرام سماوی و ستارگان آسمان. امر زیبایی از گستردگی تمام برخوردار است و منحصر به انسان و حیوان و یا گل و گیاه نیست؛ اگرچه این امر در عوالم مادی و ناسوتی با صورت و شکل همراه است و در عوالم ناسوتی و یا مثالی خود را بدون صورت نشان نمی‌دهد، ولی جمال و زیبایی پایه‌ی جلال و وقار پیش می‌رود و منحصر به عوالم مادی و مثالی نیست؛ بلکه مجردات و عوالم غیبی عالی‌ترین مراتب زیبایی را داراست.

فرشتگان الهی، عقول تجردی و عوالم معنوی، بدون آن که صورت داشته باشد، صورتی از زیبایی و جمال دارد که درک آن عالمی برتر از عالم عادی ما می‌خواهد و در رأس تمام موجودات و عوالم مادی و تجردی، جناب حق تعالی است که مطلق جمال و زیبایی است؛ بدون آن که صورت، شکل، ثقل و وزنی داشته باشد و عالی‌ترین درک از آن جمال مطلق را انسان کامل دارد و بس.

#### معیار یافت باطن

در زمینه‌ی زیبایی و زیباشناسی که رابطه‌ی مستقیم با قیافه‌شناسی و اقسام مختلف دیگر آن دارد، موازین عقلی و مدارک متعدد شرعی در دست است که باید در مقام خود مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. بعضی از معیارهای عقلی آن در پیش بیان گردید و بعضی از مدارک

شرعی آن چنین است: «کلّ يعمل علی شاکلته»<sup>۱</sup>؛ بگو که هرکس بر حسب شاکله و داشته‌های خود، عملی را انجام خواهد داد، و «يعرف المجرمون بسیماهم» گناه‌کاران به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و قاعده‌ی مشهوری است که می‌گویند: «الظاهر عنوان الباطن» و در مثل‌های فارسی آمده است: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و «نگاه به رنگم کن احوال دلم را بپرس» که همه بر توان شناخت باطن از طریق ظاهر حکایت دارد.

به‌طور کلی، ظهور و بروز پدیده‌ها یا جمالی است و یا جلالی و شمول این معنا را بر تمام موجودات از سنگ، گل و خشت تا گُل، گیاه، حیوان، انسان و فرشته می‌توان جریان داد؛ گرچه انسان و در رأس آن اولیای خدا و انسان کامل، مقام جمعی جمال و جلال را دارند و جناب یوسف نیز از حد بالای این دو عنوان برخوردار بوده است، همان‌طور که پروردگار منان در ابتدای همین سوره بر این امر اشاره می‌فرماید: «وَكذلك يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ، وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَيَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ»<sup>۲</sup>؛ این تعبیر خواب توست که خدا تو را برگزیند و علم تعبیر خواب بیاموزد و نعمت و لطفش را در حق تو تمام نماید.

خداوند منان یوسف را بر می‌گزیند و نعمتش را بر آن حضرت با آموزش علم تعبیر به وی تمام می‌نماید و می‌فرماید: زمانی که حقیقت و معنای تأویل و یافت خواب‌ها به ایشان عنایت شد، خداوند تمامیت نعمت را به او عطا نمود.

وجود تمام نعمت در جهت جمال و جلال بود که سبب شد برادران

یوسف بر آن حضرت حسد برند و با خود گویند: «لیوسف وأخوه أحبّ إلیّ  
 أبینا منّا»<sup>۱</sup>؛ پدرمان، یوسف و برادرش را بیش‌تر از ما دوست دارد که اگر  
 تنها همین بیان بود چندان نقص بر آنان نمی‌بود و می‌شد آن را حمل بر  
 رشک و غبطه نمود؛ زیرا با این بیان ارزش یوسف را عنوان نموده‌اند و  
 پدر را متهم نساخته‌اند؛ گرچه کمبود خود را رسانیده‌اند؛ ولی کار به این  
 بیان تمام نمی‌شود و در ادامه می‌گویند: «ونحن عصبه، انّ أبانا لفي ضلالٍ  
 مبین»<sup>۲</sup>؛ پدرمان او را بیش‌تر دوست دارد؛ در حالی که ما تواناییم و  
 پدرمان در گمراهی و اشتباه روشن است.

البته، آنان در این بیان نسبت خطا و اشتباه به پدر می‌دهند و پدر را  
 دوست دارند و به‌خوبی جناب یعقوب ایمان دارند و تنها او را درگیر  
 اشتباه می‌دانند و شاید همین ایمان و اعتقاد به پدر ملاک نجات آنان و  
 موجب بخشش یوسف و پدر و حق تعالی نسبت به آنان گردید.

شاهد دیگر بر پاکی آن‌ها این است که آنان حاضر به قتل جناب  
 یوسف نشدند و در وقت تصمیم «لا تقتلوا یوسف»<sup>۳</sup> گفتند؛ هرچند  
 نمی‌توانستند او را در میان خود ببینند و «وألثوه فی غیابت الجب»<sup>۴</sup>؛ او را  
 در تاریکی چاه بیفکنید، را پیشنهاد دادند و او را در چاه انداختند، و آنچه  
 مسلم است این است که میان این برادران با قایل تفاوت است؛ اگرچه  
 هر دو تحمل حضور برادر را نداشتند، با این تفاوت که قایل تحمل  
 وجود برادر را نداشت و اینان تنها تحمل حضور برادر را نداشتند؛ ولی با  
 وجود او موافق بودند و این نیز سببی برای نجات و رستگاری آن‌ها شد.

۱- یوسف / ۸۰

۲- یوسف / ۸

۳- یوسف / ۱۰

۴- یوسف / ۱۰

## اعطای حکم و علم به یوسف

«ولما بلغ أشده آتيناہ حکماً وعلماً، وكذلك نجزي المحسنين»<sup>۱</sup>؛ چون یوسف به سن رشد رسید او را حکم و دانش دادیم و پاداش نیکوکاران را این گونه می دهیم.

مراد از «ولما بلغ أشده» هنگامی است که جناب یوسف نونهالی را پشت سر گذاشته و بلوغ و رشد کافی برای بروز و ظهور کمالات یافته بود. «حکم» همان است که حضرت ابراهیم از خدا طلب می کند و می فرماید: «رب هب لي حکماً، وألحقني بالصالحين»<sup>۲</sup>؛ خدایا، به من حکم بده و مرا به نیکوکاران همراه گردان. حکم حقیقتی بدون هرگونه شک و شبهه و بیانی رسا و تمام و احاطه و سیطره بر باطن حقایق اشیا و قدرت بر بروز پنهانی های آخرت است که از جبروت و وقار انسان حکایت می کند.

مقصود از «علم»، همان دانش تعبیر و تأویل است که وعده ی الهی بر اعطای آن داده شده بود. علمی خالی از جهل و هرگونه توهمی در یافته های آن. علم و حکم همان جمال باطن و جلال است. علم، جمال و حکم، جلال آن حضرت است که با زیبایی ظاهر آمیخته بوده است. برگزیدگی ایشان و تمام بودن نعمت علم و همچنین دانش تأویل و مقام حکم، جناب یوسف را در دردیف انبیای برتر می گذارد و ایشان را از هرگونه عیب و نقصی دور می دارد و عصمت و آن هم بالاترین مراتب عصمت را برای آن حضرت ثابت می داند.



## عشق زلیخا

«ورادوته الّتی هو فی بیتها»<sup>۱</sup>؛ و آن زن که در اندرونی وی بود، آهنگ ارتباط با یوسف را داشت.

زلیخا با آن که گرفتار یوسف شد و در این راه به معصیت افتاد، نمی‌توان گفت وی زنی بدسیرت و فاسد بوده؛ بلکه تمامی این گرفتاری‌ها برآمده از برخوردهای نزدیک میان یوسف و زلیخا و لازمه‌ی آن است، مگر آن که زنی باشد که با تقوای بسیار بالا در مقابل زیبایی یوسف دوام آورد و خود را گرفتار انحراف نسازد؛ ولی این تنها یک فرض است و وقوع آن فراوان نیست، چنان‌که زن‌های دیگر نیز با دیدن یوسف به بدتر از آن گرفتار شدند و کارد در دستشان تفاوتی میان انگشتان زیبا و میوه نمی‌گذاشت و تنها می‌برید.

زیبایی و جمال زلیخا حکایت از ضمیر صاف و باطن پرشور و شوق وی می‌کند و این چشمان زیبای زلیخا بود که وقتی بر یوسف پری‌روی افتاد، زیبایی خود و زیبایی او را با هم در یوسف دید و حب ذاتی به خود و عشق به یوسف یک‌جا در دل زلیخا قرار گرفت و زلیخا خود را از دست‌رفته دید و آن زیبای مغرور بدون هر غروری در زیبایی یوسف پروانه‌وار به حیرت افتاد و برای رهایی از آن راهی جز کام‌گیری ندید که این تصمیم، گناه و خطای زلیخا بود.

این‌گونه برخورد، چنین آثاری را به دنبال دارد؛ زیرا هر دارای وصف کمالی، طالب هرچه بیش‌تر کمال از همان نوع و سنخ است، همان‌طور که

زلیخای زیبا به زیبایی کم‌تر از خود سر فرود نمی‌آورد؛ ولی طبیعی است که در مقابل برتر از خود واله و حیران می‌شود و خود را ناچیز می‌بیند و در فکر تمام بودن کمالش می‌افتد؛ گرچه زلیخا در نوع برخورد به خطا رفت و ضعف ایمان خود را آشکار ساخت؛ همچنان که زن‌های دیگر بیش‌تر خود را رسوا کردند و زودتر درگیر تب و تاب این زیباروی پری چهره گشتند.

### تفاوت ضعف ایمان و پلیدی باطن

به‌طور کلی انحراف و بروز عصیان از فردی می‌تواند دو عامل اساسی داشته باشد: یکی، ضعف ایمان و دیگری، خبث باطن و پلیدی درون و این دو با هم بسیار متفاوت است.

معصیت و گناهی که از ضعف ایمان باشد به‌راحتی قابل پیش‌گیری است؛ بر خلاف عصیانی که از راه خبثات روحی و روانی باشد که پیش‌گیری از آن چندان آسان نیست.

کار عزیز مصر نادرست بود که یوسف زیبارا تنها و دور از خود به خانه آورد و زلیخارا با او در خلوت گذاشت که چنین خلوت‌هایی زمینه‌ی گسترده‌ای برای بروز عواطف و ناآرامی‌های زلیخا شد؛ زیرا تمام این امور، خود عوامل طبیعی برای فساد و اسباب درگیری باطنی می‌باشد. لازمه‌ی عدم بروز بعضی از حوادث روانی، به‌خصوص میان زن و مرد که انگیزه‌های فراوانی برای بروز بسیاری از مفاسد با خود همراه دارد مفارقت و جدایی است. این‌گونه امور احساساتی تنها منحصر به زن نیست و مرد نیز همین حالت را دارد؛ اگرچه زمینه‌ی بروز آن مختلف می‌باشد که چگونگی آن را در جای خود باید بررسیید و شارع مقدس

اسلام نیز در این جهات به خوبی وارد شده و مرزهای ارتباط زن و مرد را مشخص فرموده و از چگونگی برخورد زن با مرد، مقدار آن و نوع خلوت یا تماس با زن، چگونگی نگاه، صحبت و حتی ورود و دخول در اماکن سخن گفته و احکام پیش‌گیرانه‌ای را وضع کرده است که در این موارد باید در شناخت مراد شارع دقت کامل و کافی داشت و از هرگونه افراط و تفریط به دور بود و جامعه را از عوامل عفت و پاکی و شؤون انسانی دور ساخت و با شناختی دقیق از آن است که می‌توان بر ایجاد عوامل انحراف دامن نزد.

البته در این مورد حضرت یوسف علیه السلام بر اثر داشتن عصمت درگیر چنین حوادثی نگردیده است؛ بلکه بهترین راه رهایی و نجات زلیخا را فراهم ساخت که در قرآن کریم این امر به خوبی مشخص می‌باشد و می‌توان دریافت که زلیخا زن بدسیرت و زشت‌کاری نبوده و تنها کم‌ایمانی و نوع نادرست برخورد عزیز مصر با جناب یوسف و زیبایی بالای یوسف علت این گونه حادثه‌ای گشته است؛ از این رو، هنگامی که زلیخا دانست زن‌ها او را مورد مذمت قرار داده‌اند، برای تبرئه و دفاع از موقعیت خود بازن‌ها برخوردی اصولی می‌کند و زمینه‌ی آزمایش آنان را فراهم می‌سازد و به آن‌ها می‌فهماند که در مقابل این انسان بس زیبا از وی ضعیف‌تر و بی‌اراده‌تر هستند و در این کار نیز بسیار خوب موفق شد و به خوبی از عهده‌ی اثبات آن برآمد.

اساساً طبع زیبایی چنین آثار شوم و ناروایی را به دنبال دارد؛ جز آن که زمینه‌های پیش‌گیری - همان گونه که در دین مقدس اسلام تبیین شده است - مورد اجرا قرار گیرد و گرنه ابتلای به حوادث شوم و ناروا هم برای

زن و هم برای مرد حتمی است و حتی باید در میان محارم و برخورداردهای داخلی، تمامی آموزه‌های شریعت را به دقت عملی نمود.

### پاکی حضرت یوسف

در این جا لازم است از عفت و پاکی بسیار رفیع جناب یوسف به طور خلاصه یاد شود و روشن نمود که ایشان از هرگونه عیب و نقصی به دور بودند و همه‌ی شخصیت‌های موجود در این داستان، از خداوند متعال تا شیطان و از زلیخا تا عزیز مصر به پاکی ایشان اقرار کامل دارند.

جناب یوسف پاکی و طهارت و قوت و قدرت بر نفس خویش و اراده‌ی کنترل خود را به طور صحیح و آشکار از خود ظاهر می‌سازد و هنگامی که زلیخا ندای: «هیت لك»<sup>۱</sup>؛ خود را برای تو آماده کرده‌ام، سر می‌دهد و می‌گوید: ای یوسف، فرصت را غنیمت شمار و بشتاب و مرا در برگیر که هیچ مانع و مزاحمی برای کام‌جویی از من برای تو نیست، جناب یوسف در آن موقعیت آشفته و پرطوفان زلیخا و خلوت و تنهایی، بدون هیچ اضطراب و وقفه‌ای به طور صریح و آشکارا می‌فرماید: «معاذ الله»<sup>۲</sup>؛ به خداوند متعال پناه می‌برم، «إِنَّهُ رَبِّي»<sup>۳</sup>؛ او خدای من است، «أَحْسَنُ مَثْوَايَ»<sup>۴</sup>؛ مرا مقامی برتر از این گونه امور داده است، «إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ»<sup>۵</sup> و خدای من ستمکاران را راستگار نمی‌کند.

ایشان در این آیه گذشته از آن که به سرعت و بی‌درنگ چنین پاسخی می‌دهند که صداقت کلام ایشان را می‌رساند، به معرفی خدای خود می‌پردازد و به زلیخا هشدار می‌دهد که مانعی وجود دارد و با معرفی

۱- یوسف / ۲۳.

۲- یوسف / ۲۳.

۳- یوسف / ۲۳.

۴- یوسف / ۲۵.

۵- یوسف / ۲۵.

خود، حریم عفاف را به خوبی برای خود محفوظ می‌دارد و برائت خود و دوری از گناه را شجاعانه اعلام می‌نماید و نغمه‌ی «معاذ الله» را سر می‌دهد.

همین‌طور جمله‌ی «واستبقا الباب» هر دو به‌سوی در شتافتند و جنگ و گریز آن‌ها حکایت از تسلیم نشدن جناب یوسف می‌کند؛ در حالی که زلیخا به او «هیت لك» گفته است.

بعد از برخورد یوسف و زلیخا با عزیز مصر و شوهر زلیخا و تهمت زلیخا به یوسف، خداوند می‌فرماید: «وشهد شاهد من أهلها»، و کسی از آشنایان آن زن گواهی داد، که خود معجزه‌ای گویا از جانب یوسف بر پاکی و طهارت خود بود. این امر، گذشته از اثبات پاکی و طهارت برای آن حضرت، اعجاز ایشان را می‌رساند و گرنه برای کودک و طفلی شیرخوار، استدلال و منطق هرگز جنبه‌ی عادی ندارد.

عزیز مصر در ادامه خطاب به یوسف گوید: «أعرض من هذا، واستغفري لذنبك، إنك من الخاطئين»<sup>۱</sup>؛ ای یوسف، از این امر بگذر. معنای این کلام چنین است که زلیخا را رها کن و از این حادثه چیزی نگو و دم فرو بند. عزیز مصر سپس زلیخا را سرزنش می‌کند و می‌گوید: توبه کن؛ زیرا تو از خود لغزش نشان دادی. با آن که زلیخا همسر او بود و به‌طور قهری باید تبرئه‌ی زن خویش را دنبال کند؛ ولی به قدری موضوع برای عزیز روشن و مسلم بوده است که چاره‌ای جز چنین بیانی برای وی باقی نمانده بود.

زلیخا در مقابل زنان می‌گوید: «ولقد راودته عن نفسه فاستعصم»<sup>۱</sup>؛ من از او کام خواستم، او خودداری کرد؛ گرچه آنان هنوز یوسف را نشناخته بودند و وی را تهدید می‌کردند.

در ادامه‌ی این ماجرا، زلیخا حضرت یوسف را تهدید می‌کند و یوسف علیه السلام به درگاه الهی پناه می‌آورد و عرض می‌دارد: «ربِّ، السجن أحبُّ إليَّ ممَّا يدعونني إليه»<sup>۲</sup>؛ خدایا، زندان بهتر از عصیان برای من است و خداوند می‌فرماید: «فاستجاب له ربُّه فصرف عنه كيدهنَّ»<sup>۳</sup>؛ خداوند نیز دعای وی را مستجاب نمود و او را از کید زلیخا دور نمود.

عزیز با عنوان «أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»<sup>۴</sup> یوسف را مخاطب قرار می‌دهد که این وصف از طهارت و سلامت یوسف حکایت دارد.

زنان نیز طهارت وی را تحسین کردند و گفتند: «حاش لله، ما علمنا عليه من سوء»<sup>۵</sup>؛ نه، قسم به خدا، ما از او بدی و زشتی سراغ نداریم و هیچ خطایی از او ندیده‌ایم.

زلیخا نیز در نهایت با روشن شدن موضوع، به‌طور آشکارا و بدون هرگونه تمنایی، حق را باز می‌گوید: «قالت امرأة العزيز: الآن حصحص الحقُّ، أنا راودته عن نفسه، وأتته لمن الصادقين»<sup>۶</sup>؛ من او را به‌سوی خود دعوت کردم و او به من میلی نداشت و آنچه یوسف در سابق می‌گفت، راست و همان‌گونه بود، نه آن‌که من در ابتدا گفتم.

اگر «أتته لمن الصادقين» را کلام الهی بدانیم، تصدیق حق تعالی بیان واقع و لسان زلیخاست.

۱- یوسف / ۳۴.

۲- یوسف / ۳۳.

۳- یوسف / ۳۲.

۴- یوسف / ۵۱.

۵- یوسف / ۵۱.

۶- یوسف / ۴۶.

خداوند در نتیجه‌ی این ماجرا از زبان یوسف می‌فرماید: «ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَإِنَّ اللَّهَ لَابْهَدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»<sup>۱</sup>؛ ما این امر را دنبال کردیم تا عزیز دریابد که ما به محرم او خیانتی نداشته‌ایم و حق همیشه خود را نشان می‌دهد و خدا نمی‌گذارد که خیانت‌کاران از معرکه بگریزند. حضرت یوسف در پیش نیز پاکی خود را اعلام نمود و گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» و گذشته از آن که جدال احسن می‌کند و «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَى» را حق می‌داند و به ظاهر عزیز را جلوه‌گر می‌سازد، خود را نیز از خیانت و خطا به دور می‌دارد.

آیه‌ی شریفه خاطر نشان می‌سازد که خیانت بد است و بدترین خیانت‌ها، خیانت به مربی خود می‌باشد؛ خواه مربی امور مادی آدمی باشد و یا امور حقیقی و همیشگی انسان که خدا باشد.

خداوند سبحان نیز به پاکی جناب یوسف گواهی می‌دهد، چنان که می‌فرماید: «كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»<sup>۲</sup>؛ ما بدی و زشتی را این گونه از او برگردانیدیم و یوسف از بندگان مخلص و وارسته‌ی ما می‌باشد و او کسی است که تمام ناخالصی‌ها را از خود دور داشته است.

شیطان که از سر غرور صدای «لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۳</sup> سر می‌دهد و می‌گوید: خدایا، من تمامی بندگان را گمراه می‌سازم، مگر کسانی که مخلص باشند که دیگر مرا بر آنان دسترسی نیست؛ نه آن که کاری به آنان ندارم.

۱- حجر / ۴۰.

۲- یوسف / ۲۴.

۳- یوسف / ۵۲.

همان گونه که گذشت از خدا تا شیطان و از زلیخا و زنان مصر تا عزیز و ملک، همه و همه به پاکی و صداقت و راستی و طهارت جناب یوسف اقرار کامل و روشن دارند و تمامی به پاکی ایشان شهادت داده‌اند. غرض از بیان این همه شاهد قرآنی آن است که سخنان اهل سنت در این زمینه جز انحراف چیزی نمی‌باشد و جسارت به پیامبری الهی است و به قول مرحوم فیض: «این‌ها اگر شیطان پرست هم بودند، نباید چنین سخنانی را می‌گفتند؛ زیرا شیطان نیز آنان را از مخلصین می‌داند که او را بر آنان دسترسی نیست».

نویسندگان اهل سنت با کمال تأسف در کتاب‌های تفسیری خود می‌نویسند که یوسف، هنگامی که زلیخا را در خانه‌ی خلوت دید، اراده‌ی زلیخا را کرد که ناگاه صورت پدرش را دید و از آن جا برخاست. آنان «هم به» را شاهد سخن نخست خود و «ولولاً آن راه برهان ربه» را شاهد برای ادعای دوم خود می‌دانند.

ابوالفتوح رازی گوید: اصحاب حدیث و حشویان گفته‌اند: شیطان دست بر پهلوی هر دوی آن‌ها نهاد و آن‌ها را در یک خانه جمع کرد و یوسف به لابه و زاری زلیخا ترحم کرد و خواسته‌ی او را اجابت نمود و جایی نشست که جای خیانت‌کنندگان می‌باشد و کار میان ایشان تا کندن شلوار پیش رفت و چون یوسف عزم بر معصیت کرد، خدای متعال برهانی به او نمود، و آنان در اندیشه‌های گمراه خود آن برهان را به چند وجه تفسیر کرده‌اند: اول این که جبرئیل به او بانگ زد و او را ترسانید. دوم این که همان جا که نشسته بود دریچه‌ای پیدا شد و صورت یعقوب از پشت او درآمد و لگدی بر پشت او زد، چنان که آب از پشت او بیرون آمد.



ابوالفتوح رازی این سخنان را به نقد نمی‌گذارد و ساحت انبیا را از چنین سخنانی منزّه نمی‌داند و روشن است که نقل بدون نقد؛ خواه صاحب کتاب آن را بپذیرد یا خیر، زمینه‌ی تهمت و اتهام نسبت به حضرات انبیا علیهم‌السلام را آماده می‌سازد؛ اگرچه چنین کلماتی را نباید در کتاب تفسیر قرآن کریم آورد و باید حریم قرآن کریم از نقل و بیان این گونه مهملات به دور باشد.<sup>۱</sup> تمامی سخنان زشتی که در این زمینه موجود است معلول عدم درک صحیح از معنای آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ، كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»<sup>۲</sup>.

اینان می‌پندارند همان طور که «هَمَّتْ» از جانب زلیخا مطلق است و زلیخا بر یوسف اراده‌ی باطل نمود، از جانب یوسف نیز «هَمَّ بِهَا» مطلق است و یوسف نیز بر زلیخا همت باطل گماشت و هم زلیخا بر یوسف و هم یوسف بر زلیخا اراده‌ی باطل و خیانت کردند؛ در حالی که معنای آیه به فرمایش امام صادق علیه‌السلام چنین نیست.

ایشان می‌فرمایند: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ» گرچه از جانب زلیخا مطلق است، «هَمَّ بِهَا» از جانب جناب یوسف مطلق نمی‌باشد و مقید است و به اصطلاح، در جانب حضرت یوسف معنای لولایی دارد و می‌فرماید: «وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ». این بیان حکیمانه حکایت از توحید بالای جناب یوسف می‌کند؛ زیرا دیدن اعطای هر خیری از جانب حق تعالی تنها با رسیدن به مراتب والای عرفانی میسر است.

۲- یوسف / ۲۴.

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۶، جزء ۱۲، ص ۳۶۴.

پس این دو همت با یکدیگر متفاوت است؛ زیرا همت زلیخا زمینه‌ی عصیان دارد و همت و اراده‌ای که به یوسف نسبت داده می‌شود، حکایت از پاکی و توجه ایشان به حق می‌کند؛ همان‌طور که خداوند متعال در ذیل همین آیه می‌فرماید: «كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء، إِنَّه من عبادنا المخلصین» که بر توحید یوسف و استجاب ایشان از جانب حق تعالی و پاکی وی دلالت دارد.

این مقام لولایی نه تنها برای جناب یوسف، بلکه برای تمامی حضرات انبیای حق و نبی خاتم ثابت است و هرگونه پاکی و عنایتی را باید از حضرت حق داشت و سرچشمه‌ی فیض را منحصر در حق تعالی دانست و برای خود هیچ‌گونه استقلالی را قایل نبود.

با این توضیح به دست می‌آید که جناب یوسف مقام پاکی و عصمت را به تمام معنای کلمه دارا بوده و به مقام اخلاص کامل رسیده است؛ آن هم مخلص به معنای مفعولی و نه به معنای فاعلی که در طریق بوده باشد و ایشان نیز همچون تمام انبیای الهی عليه السلام معصوم هستند و ساحت شریف ایشان از سخنان عامیان منزّه است. سخنی که حتی در داستان‌های خیالی داستان سرایان نیز دیده نمی‌شود و به داستان‌های شیرین و فرهاد نیز شباهتی ندارد و تنها می‌توان گوینده‌ی آن را معاند و دشمن به شمار آورد و گرنه حضرت یوسف به اتفاق همگان؛ از خدا تا شیطان، و از زنان و زلیخا تا عزیز و ملک جز پاکی نیست.

خداوند متعال دین و اولیای خود را همیشه از شر دشمنان معاند و دوستان نادان صیانت فرماید.

## مقام توحید

در پایان این فراز از زندگی جناب یوسف و برخورد دیگران نسبت به ایشان لازم است پرده‌ای از این ماجرا مورد دقت بیش‌تری قرار گیرد تا مقام توحیدی حضرت یوسف خود را آشکارتر سازد.

هنگامی که یوسف وارد اتاق زنان شد، قرآن کریم از آن چنین گزارش می‌دهد: «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ، وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ، وَقُلْنَ: حَاشَ لِلَّهِ، مَا هَذَا بَشَرًا، إِنْ هَذَا إِلَّا، مَلَكٌ كَرِيمٌ»<sup>۱</sup>.

هنگامی که زنان دعوت شده یوسف را دیدند، چنان وی در نظرشان باشکوه آمد که دست‌های خود را قطع و پاره نمودند و به حالت غفلت و حیرت عجیب آنان را فراگرفت.

آن زنان از خود غافل و منصرف گردیدند؛ به طوری که دست‌هایشان را قطع کردند، نه این که تنها بر آن زخمی یا خراشی وارد آورند، بلکه واقعاً آن را بریدند. استفاده از واژه‌ی «قطع» در این مورد، از عمق غفلت و انصراف آنان حکایت دارد؛ یعنی این‌گونه نبود که آنان دست‌های خود را می‌بریدند و خون را نمی‌دیدند و از عمل خود غافل بودند؛ بلکه احساس درد و سوزش از آن نیز نداشتند؛ زیرا روح و جان و دل آنان در جایی و دست‌های زیبای زنان همچون چاقوها در جای دیگر بود.

انصراف و غفلت امری غیر اختیاری است و سود و زیان و حسن و قبح مترتب بر آن چندان مورد اهمیت نیست؛ هر چند مقدمات و مبادی آن ممکن است اختیاری و قابل سنجش باشد.

عوامل و موارد غفلت مختلف است و هر یک، احکام و خصوصیات مربوط به خود را دارد. ممکن است کسی از خود غفلت پیدا نماید و به حق مشغول گردد و یا همانند این زنان به خلق گرفتار آید و بعضی نیز از خود غافل می‌شوند و به خود مشغول می‌گردند که این امر بدترین نوع غفلت است و کم‌تر موردی از این نوع مورد توجه قرار می‌گیرد؛ جز آن که عوامل بسیار شدید خارجی در بعضی مواقع موجب توجه چنین افرادی گردد.

نفس انصراف و رهایی از خود همان‌طور که می‌تواند زمینه‌ی کمال و رشد داشته باشد، می‌تواند زمینه‌ی انحطاط و سقوط را فراهم سازد. البته، انصراف و رهایی از خود چندان کار آسانی نیست و رسیدن به مراحل عالی و بلند آن برای همگان میسر نمی‌باشد و هر کسی استعداد انصراف را ندارد و برخی چنان جمود روحی و روانی دارند که هیچ‌گاه از خود دور نمی‌شوند و حتی در مواقع حساس نیز به خود باز می‌نگرند که اگر این توجه زمینه‌ی معنوی و اختیاری داشته باشد، بر کمال روحی و بزرگی خود دلالت دارد؛ گرچه این امر نیز برای کسانی ممکن می‌گردد که مراحل انصراف را پشت سر نهاده و از آن گذر کرده باشد.

هنگامی انصراف از خود یا دیگران و هر چیز ارزش واقعی خود را می‌یابد که عامل آن تنها حق باشد و یا دست‌کم حقی هر چند اندک و نسبی او را به سوی خود کشیده باشد.

زنان چنان به یوسف خیره‌گشته و محور روی زیبای او شده بودند و خود را باخته بودند که حتی از خود انصراف تمام پیدا کرده بودند؛ اگرچه این غفلت امری غیر اختیاری باشد و ضعف آن‌ها و بزرگی یوسف و

سرعت برخوردار، آن‌ها را به چنین حالتی وا داشت و زن‌ها با تمام وجودشان حضرت یوسف علیه السلام را ستودند و بازبان حال، دست‌های خود را بردند و بازبان قال: «حاش لله، ما هذا بشراً، إن هذا إلا ملك كريم» را با هم زمزمه کردند که هر یک خود زخمه‌ای بر جگر پر سوز و پاره پاره‌ی آن‌ها بوده است و بس.

زنان با آن که در مقام ستر، حجاب، غیرت، جاهت و زنانگی خود بودند و می‌خواستند موقعیت، جاهت، زیبایی و پاکی و عصمت خود را بیش‌تر از آنچه هستند نشان دهند و چون ملامت به زلیخا را هم خود بپاکرده بودند و تمسخر او را هم در صورت خود باختگی به‌خاطر داشتند و در تمامی این امور می‌بایست بی‌تفاوتی و یا دست‌کم خودداری را پیشه نمایند، با این همه، بی‌اختیار و بدون هر ملاحظه و موقعیتی زبان حال و قال خود را در ستودن یوسف باز نمودند و نه تنها دست‌هایشان را، بلکه ابتدا خودشان را ریخته دیدند و بعد از آن دست‌هایشان را بریده یافتند و بدون آن که اراده و توجهی به آن داشته باشند، بی‌محابا به صورت جمعی به مدح یوسف نشستند.

در این جا بود که زلیخا زنان را از ماجرا دور می‌کند و یوسف و زلیخا خود را به هم معرفی می‌نمایند و هر یک زمینه‌ی برخورد خود را با رقیب مشخص می‌کنند.

زلیخا در ابتدا یوسف را تبرئه می‌کند و «فاستعصم» می‌گوید که او از اطاعت من سرپیچید و خود را درگیر و گرفتار من نکرد؛ گرچه یوسف را به‌خوبی نشناخته و به همین دلیل در مقابل زن‌ها یوسف را تهدید می‌کند

و می‌گوید: «وإن لم يفعل ما أمره ليسجننَّ وليكوننَّ من الصاغرين»<sup>۱</sup>. او هنوز از یوسف مأیوس نشده بود و زبان زور و تهدید را پیش می‌گیرد. حضرت یوسف نیز خود را ضمن تبرئه معرفی می‌کند و می‌گوید: «وربَّ السجن أحبَّ إليَّ ممَّا يدعونني إليه»<sup>۲</sup>. وی با آن‌که به خدا پناه می‌برد، چنان‌که مقتضای توحید مخلصین است «والأَّ تصرف عني كيدهنَّ» می‌گوید و خداوند نیز او را مورد حمایت کامل قرار می‌دهد و «فاستجاب» را می‌فرماید که همه‌ی این موارد بر پاکی و طهارت تمام حضرت یوسف دلالت دارد.

#### دوره‌های سیر و سلوکه حضرت یوسف

دوران زندگی و سیر و سلوک حضرت یوسف عليه السلام را بعد از طفولیت می‌توان به‌طور کلی به چهار بخش مشخص تقسیم نمود:

یک. مقام اجتبا و تمامیت نعمت که قوام عصمت و انتخاب ایشان از جانب حق می‌باشد.

دو. بروز حوادث و پیچ و خم‌ها و ظهور معجزه و اعجاز پاکی آن حضرت است که: «وشهد شاهد من أهلها»<sup>۳</sup> که قرآن مجید از آن به‌خوبی یاد می‌کند و روایات فراوانی نیز در این زمینه داریم و اهل تفسیر نیز نسبت به آن فراوان سخن گفته‌اند.

سه. دوره‌ی تبلیغ و ارشاد آن حضرت است که بعد از ظهور معجزه در مقام تبلیغ و در فرصت مناسب برای این امر مهم بوده است که شروع این کار را در زندان مناسب دید و با نوعی خاص و بیانی شیوا: «إني تركت ملَّة قوم لا يؤمنون بالله»<sup>۴</sup> را زمزمه نمود.

۱- یوسف / ۳۲.

۲- یوسف / ۳۲.

۳- یوسف / ۲۶.

۴- یوسف / ۳۷.

**چهار.** سیطره‌ی طبیعی و قدرت و اقتدار عمومی و انجام امور اجرایی و یافتن بسط ید در تمامی شئون اجتماعی که از ثمرات نبوت و ولایت آن حضرت بود و ایشان به نیکی این اقتدار را از خود ظاهر ساخت و روش برخورد خود را در امور زندگی و جامعه به همگان آموخت.

قرآن مجید همه‌ی مراحل سیر و سلوک جناب یوسف و مقامات و مراحل عمومی آن حضرت را معرفی می‌فرماید که این نوشتار بیش از این در مقام بیان آن نیست و نگارنده برخی از آن را در شرح تفصیلی خود بر فصوص الحکم که گسترده‌ترین شرح انتقادی بر این کتاب به شمار می‌رود، آورده است.

#### تعبیر خواب در زندان

اما مهم‌ترین فراز زندگی حضرت یوسف از لحاظ ارتباط مستقیم آن با این نوشته، تعبیری است که وی در زندان از خواب دو زندانی داشته است. قرآن کریم در شرح این ماجرا می‌فرماید:

«وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ، قَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا، وَقَالَ الْآخَرُ: إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ، نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ، إِنَّا نَرَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، قَالَ: لَا يَأْتِكُمَا طَعَامٌ تَرْزُقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِكُمَا، ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»<sup>۱</sup>.

- و دو جوان دیگر نیز با یوسف زندانی شدند، یکی از آن‌ها گفت: من در خواب دیدم که که انگور می‌افشردم و دیگری گفت دیدم که بر بالای سر خود طبق نانی می‌برم و پرندگان از آن نان به منقار نان بر می‌گیرند. ما را از تعبیر خواب خود آگاه‌گردان که تو را از نیکوکاران و عالمان می‌بینیم.

یوسف گفت: من شما را پیش از آن که غذا آرند و از آن بخورید، به تعبیر خوابتان آگاه می‌سازم که این علم از آن چیزهایی است که خدای به من آموخته است.

این آیات، قواعدی از علم تعبیر را در خود جای داده است که افزوده بر اثبات اصل خواب و رؤیا و اهمیت آن از جانب آن دو فرد و این که آنان وجود علم تعبیر و تأویل خواب را امری عادی و شناخته شده می‌دانستند که از حضرت یوسف درخواست تأویل آن را بدون هیچ‌گونه پرسشی داشته‌اند و این امر می‌رساند که تعبیر رؤیا از جانب حضرت یوسف دارای پیشینه بوده است و آن حضرت پیش از این خواب‌های دیگری را تعبیر کرده بودند.

با توجه به آیات یاد شده باید گفت: آن دو زندانی از مردم عادی و آن زندان از زندانی‌های معمولی نبوده؛ بلکه آن دو از سران حکومتی و مقربان درگاه سلطنتی بوده‌اند که مورد غضب ملک قرار گرفته و به زندان افتاده بودند و همین امر سبب ذکر آن دو و بیان خواب آن‌ها گردیده است و گرنه خواب‌های دیگر و تعبیرهای متعدد دیگری نیز در زندان پیش آمده بود که حضرت یوسف آن را تعبیر کرده بود و ایشان به داشتن علم تعبیر شناخته شده بودند که آن دو نیز درخواست تعبیر خواب خود را از ایشان داشته‌اند.

این دو زندانی، گذشته از آن که آن حضرت را به پاکی، سلامت و صداقت می‌شناختند، به علم تأویل و تعبیر ایشان آشنا بودند که می‌گفتند ما را از حقیقت خوابمان آگاه ساز که ما تو را از نیکوکاران و خوبان می‌دانیم و آن حضرت نیز آن را انکار نفرمود و در پاسخ به آن



گفتند: «لا یأتیکما طعام ترزقانه إلاّ نبأ تکما بستأویله، قبل أن یأتیکما»؛  
 به زودی زود خواب‌های شما را برایتان تأویل می‌کنم.

این حکایت می‌رساند تأویل و تعبیر خواب، موضوع تازه، مستحدث  
 و امر مجهول و نامعلومی نبوده است و تعبیر و تأویل خواب، همچون  
 اصل خواب رفتن امری طبیعی، عمومی و شناخته شده بوده که در نهاد  
 ناآرام آدمی قرار داشته و انسان در تمامی ادوار تاریخی حیات خود به آن  
 می‌اندیشیده است.

اما موضوعی که دغدغهی هر خواب بیننده‌ای بوده است، توانمندی  
 و آگاهی معبر در علم تعبیر بوده است که وی تا چه میزان قدرت احاطه بر  
 یافت واقعیت‌ها و حقایق مربوط به خواب را دارد. امری که صداقت و  
 پاکی معبر به آن بستگی دارد و هنگامی که مهارت و احاطه‌ی کامل بر این  
 کار داشته باشد، این حقیقت از پاکی و وارستگی او حکایت دارد؛  
 چنانچه از این آیه به دست می‌آید که آن دو هیچ شکی در توانمندی  
 جناب یوسف در این دو جهت نداشته‌اند و درخواست تأویل از ناحیه‌ی  
 آنان بدون هیچ شرط و شکی عنوان گردیده است و به پاکی و صداقت آن  
 جناب اقرار کردند و گفتند: ما را به حقیقت این دو خواب آگاه ساز که ما  
 تو را از خوبان و پاکان می‌دانیم.

### برخی از ویژگی‌های خواب‌گزار

در تعبیر بعد از صداقت و پاکی خواب‌گزار آنچه ضرورت دارد،  
 مهارت، آگاهی و خبرویت کامل و داشتن دقت در این رشته و فن  
 می‌باشد.

معبّر کسی است که ملکه و اقتدار دریافت حقایق را به حد لازم و به قدر کفایت داشته باشد و خواب‌گزار با این وصف است که می‌تواند به گفته و کار خود ارزش معنوی و شرعی بدهد و چنین کاری را با اطمینان کامل و با مسؤولیت شرعی انجام دهد و کسی که از این خصوصیت بی‌بهره باشد، هرگز کار وی ارزش معنوی، شرعی و علمی را ندارد.

علم تعبیر یک حقیقت است و زمان‌های گذشته و حال خواب‌گزاران شایسته‌ای را به خود دیده است، اما متأسفانه، برخی ناآگاهانه و بدون اطلاع از قواعد و اصول علم تعبیر عصای تعبیر را در دست می‌گیرند و خواب این و آن را از پیش خود تعبیر می‌کنند؛ چنانچه استخاره نیز چنین است و قواعد ویژه‌ی خود را دارد و هر کسی بدون آگاهی از این قواعد نمی‌تواند به استخاره با قرآن کریم بپردازد. نگارنده تفصیلی‌ترین کتاب آموزش استخاره با قرآن کریم را با تبیین قواعد و قوانین ویژه‌ی آن نگاشته و آن را بر آیات قرآن کریم تطبیق نموده است که امید است در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

همان‌گونه که با صرف آشنایی با تفسیر قرآن کریم و ادبیات نمی‌توان صاحب استخاره شد، با صرف آشنایی با کتاب‌های عرفانی و دیدن چند کتاب تعبیر نمی‌توان صاحب علم تعبیر و تأویل خواب و رؤیا گردید.

چنین نیست که تا کسی گفت: من در خواب دیدم که شیر می‌نوشم، به وی گفت: عالم می‌شوی یا اگر ماری دید، آن را به دشمن تعبیر برد و تا گفت در خواب دیوانه شدم، بگوید به مقام فنا می‌رسی که چنین سخنانی از ناآگاهی آن فرد از این موهبت الهی حکایت دارد.

کسی شایسته‌ی مقام تعبیر است که با دارا بودن این موهبت الهی و

پاکی مستمر و صفای باطن، تمامی جهات لازم در شناخت موجودات و وصول کامل بر حقایق امور باطنی را داشته باشد.

### گذر از گذشته و آینده

مطلب دیگری که در باب تعبیر اهمیت فراوان دارد و باید مورد دقت قرار گیرد این است که رابطه‌ی رؤیا و خواب تنها از گذشته و کردار سابق آدمی خبر نمی‌دهد و آینده‌ی آدمی نیز می‌تواند در خواب امروز دیده شود.

خواب اگرچه عوامل نفسانی دارد و از حالات مادی و طبیعی بدن انسان به شمار می‌آید، در این گونه امور منحصر نمی‌باشد و علاوه بر آن، گذرگاه‌های فراوانی نسبت به امور آینده‌ی آدمی دارد و روح و جان انسان و باطن ناآرام آدمی در خواب به واسطه‌ی آرامش نسبی که ممکن است در آن خواب پیدا کند، می‌تواند از آینده‌ی خود با دیدن خوابی خبر گیرد و سبب شود که با امور آینده ارتباط مستقیم برقرار نماید.

همان‌طور که رؤیایی می‌تواند جنبه‌های مادی و آزرده‌گی‌های جسمانی را حکایت کند و یا رابطه‌ای با گذشته‌ی خود داشته باشد و یادی از همگونی‌های آن کند، می‌تواند آثار مختلف روحی که برآیند حوادث آینده است را در قالب‌های مختلف نشان دهد و با چهره‌های گوناگون، موضوعات و مسایل آینده را همچون گذشته‌های دور بر ما بازگشایی کند و ما را از آن آگاه سازد و راه‌گشای بسیاری از امور گردد.

اگرچه حوادث آینده به وجود نیامده و همچون حوادث گذشته از دسترسی ما به دور است، چنین زمینه‌ی ارتباطی که بر عالم مادی ما حاکم است، در جهات معنوی و تجردی لازم نیست و همان‌طور که روح

آدمی می‌تواند با گذشته‌های دوری که از چنگ آدمی گریخته تماس برقرار نماید، می‌تواند با حوادث آینده‌ای که در ظرف مادی تحقق نیافته نیز ارتباط برقرار کند و روح آدمی با روح آن حقایق و امور مرتبط شود؛ زیرا در مرتبه‌ی عوالم معنوی، شرایط مادی حاکم نیست و بدون نیاز به هیچ یک از این امور، می‌توان با صفای باطن و زمینه‌های لازم، خود را به آینده‌های بسیار دور رسانید و اگر این‌گونه همگونی‌ها شدت یابد و صفای باطن بیش‌تر گردد، می‌توان در بیداری نیز این زمینه‌ها را صورت داد و کسی با حضور کامل در سفره‌ی دل خود، رزق و روزی همه‌ی موجودات در تمامی مراتب آینده و گذشته را تحصیل نماید و خود را دید و دیده‌ای برای حقایق و امور آینده و گذشته سازد.

#### اطمینان در تعبیر

مطلب دیگری که از این آیه به دست می‌آید و مربوط به مقام تعبیر و خواب‌گزار می‌باشد این است که معبر باید درک و فهم خود را به‌طور جدی و با اطمینان خاطر بیان کند.

هنگامی که فرد در کار خود آزموده و بر موجودی خود اطمینان داشته باشد، به‌طور جدی و از سر جزم و باور از واقع حکایت می‌کند؛ به‌طوری که صاحب رؤیا خود به نوعی از باور می‌افتد و حالات و انگیزه‌های روانی در او ایجاد می‌گردد، همان‌طور که جناب یوسف در پاسخ خواب آن دو فرمود: شما را خوراکی و غذا نیاید، جز آن که تعبیر خوابتان را بیان خواهم کرد؛ یعنی تعبیر خواب شما را به‌زودی و از سر

صدق و یقین می‌گوییم؛ چرا که: «ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»<sup>۱</sup>؛ و از موهبت‌هایی است که آن را پروردگارم به من آموخته است و از جانب من نیست.

حضرت یوسف با این بیان، چند نکته را خاطر نشان می‌سازد:

**یک.** داشتن علم تعبیر و قدرت یافتن واقعیت‌ها، از جانب پروردگار به یوسف رسیده است و از شخص وی نیست و این امر تأکیدی است بر این که همه‌ی قدردانی‌ها باید نسبت به خداوند باشد و حضرت یوسف با این بیان گذشته از آن که پروردگار خود را برای آن دو نفر عنوان می‌کند، به واسطه‌ی این تعبیر، آن‌ها را با خدای خویش مأنوس می‌سازد.

**دو.** علم تعبیر موهبتی الهی است و از جانب خدای منان به برخی اعطا می‌شود و آنان مورد موهبت و بخشش حق تعالی قرار می‌گیرند و چنین نیست که تعبیر علمی اکتسابی و عمومی باشد؛ گرچه آموخته شده‌ای می‌تواند در مقام تعلیم و آموزش آن برآید و اکتساب و تعلیم می‌تواند در جهت رشد و شکوفایی آن نقش داشته باشد.

البته اکتساب و تعلیم این فن، زمینه‌های کمالی را می‌طلبد و از طریق عواملی همچون تفکر، عبودیت و ریاضت‌های گوناگون فراهم می‌گردد و درس و بحث آن نیز موجب تطهیر و پاکی است و درس و بحث‌های صوری در غیر اولیای معصومین علیهم‌السلام امری لازم و ضروری است و بعد از وجود زمینه‌های الهی و موهبت استعدادی، نَفَس پیری یا اشاره‌ی حکیمی و یا درس آموخته شده‌ای راه‌یافته می‌تواند راهگشای این امر

باشد و این گونه یافته‌ها، تنها کار مدرسه و درس و بحث‌های صوری و قیل و قال‌های خشک نیست؛ گذشته از آن که حد کمال و مراتب عالی آن را باید در حضرات انبیا و اولیای معصومین علیهم‌السلام جست‌وجو نمود.

### آغاز تبلیغ و ارشاد

مهم‌ترین امری که در زندان برای جناب یوسف پیش آمد، موضوع تبلیغ و ارشاد مردم بود و ایشان به دنبال فرصت مناسبی برای تحقق این امر می‌گشت.

سومین دوره‌ی سیر و سلوک حضرت یوسف که همان تبلیغ و ارشاد مردم است، در زندان شروع شد و ایشان علم تعبیر را در تحقق این هدف به کار می‌بردند؛ چنان که به آن دو نفر گفتند: تأویل خواب‌های شما را الان نمی‌گویم، ولی خیلی زود آن را به شما خواهم گفت و شما باید پیش از شنیدن تعبیر خوابتان به سخنان من که همان ارشاد آنان بود گوش فرا دهید.

حضرت یوسف تنها به تأویل خواب آنان پرداخت؛ بلکه به تبلیغ توحید می‌پرداخت و این امر می‌رساند که این گونه نیست که خواب‌گزار انسانی باشد رمیده از همه چیز که در میان انباشته‌ای از کتاب و ادعا خزیده باشد. هر خواب‌گزار توانا همان‌طور که می‌خواهد تعبیر و تأویل خواب و یافته‌های عوالم غیبی و مثالی مردمان را دریابد و به آن‌ها منتقل نماید، می‌خواهد تعبیر و سرگذشت زندگی و حیات عمومی و خصوصی مردمان را نیز برای آنان بیان نماید و آنان را از ظواهر زشت و زیبای دنیای مادی و زودگذر به آخرت، ابد، باطن امور و نهانی‌های گسترده و ثابت عوالم واقعی و حقیقی راهنمایی کند و نقش اساسی هر

یک از ذرات و اشیای عالم را در چهره‌ی آدمی گویا نماید و نقش مهم و مشخص آدمی را نیز در تمامی عوالم هستی روشن سازد.

جناب یوسف آن دو زندانی را برای شروع تبلیغ خود مناسب دانست؛ چرا که آن دو از افراد عادی و معمولی نبودند، بلکه از سران حکومتی بودند که مورد غضب واقع شده و به زندان افتاده بودند و آنان بر اثر موقعیت نامناسب و ناآرام روانی و زندان، خوابی دیدند و بیش‌تر نمک به زخمشان زده شد و به دنبال درمان و آرامش آن بودند که به غیر از جناب یوسف آن هم در میان زندان کاری ساخته نبود و روشن است که آنان باید به سخنان یوسف گوش فرا دهند و از ایشان اطاعت نمایند تا سر نخ‌ی از آینده‌ی خود را توسط یوسف پیدا نمایند. همچنین مسلم است که زندانیان غضب شده چون نسبت به آینده‌ی خود حساس بودند سراپا به سخنان حضرت یوسف گوش فرا می‌داند؛ زیرا آنان خود گرفتار زندان و نابسامانی بودند و موقعیت و احترام آن دو و یوسف چنین امری را ایجاب می‌کرد و وجود چنین خصوصیت‌هایی موقعیت مناسبی را برای تبلیغ فراهم ساخت و ایشان نیز این فرصت را مغتنم شمرد و وظیفه‌ی اصلی و عمده‌ی خود را شروع نمود.

#### زمینه‌های لازم در تبلیغ

عملکرد حضرت یوسف علیه السلام در این زمینه می‌رساند که تبلیغ و ارشاد مردم به وجود زمینه‌های مناسبی نیاز دارد و بدون آگاهی و توجه به آن ممکن است ارشاد و تبلیغ نه تنها مفید نباشد، بلکه آسیب‌ها و مفسد بسیاری را موجب گردد.

مبلغ یا مرشد توانا که نظری جز ایفای وظیفه‌ی الهی ندارد، گذشته از

خودسازی و استکمال نفسانی و دیگر خصوصیات لازم برای تبلیغ و ارشاد، باید موقعیت‌های مناسب تبلیغ را نیز تشخیص دهد و محیط تبلیغ و افراد و خصوصیات مردم و جامعه را در تبلیغ خود در نظر داشته باشد و بی‌مهابا و ناشیانه خود را درگیر حوادث شوم نسازد و از هرگونه افراط و تفریط در این زمینه خودداری داشته باشد و به‌راستی جناب یوسف چه خوب مناسبت تبلیغ و موقعیت ارشاد را تشخیص داد و چه شروع به جایی داشت.

ایشان اهداف و انگیزه‌های خود را به زیبایی بیان می‌دارد و در این زمینه توانایی خود را به اثبات می‌رساند.

حضرت یوسف گذشته از وصول به کمالات و صفات برجسته و عالی و مقامات بلند عرفانی، به مقام دست‌گیری بندگان خدا که عالی‌ترین مقام انسان کامل است رسیده بود. باید توجه داشت که این دو مقام به‌طور مشخص از یک‌دیگر جداست؛ زیرا ممکن است انسانی وارسته و دارای کمالات بلند عرفانی باشد؛ ولی به مقام ارایه و نفوذ در غیر و مقام دستگیری از دیگران و ارشاد آنان نرسیده باشد.

خوب بودن امری است و خوب تربیت نمودن دیگران امری دیگر است. بسیاری از خوبان و افراد شایسته خود را در مقام دستگیری و تربیت نفوس نمی‌دانند و بسیاری نیز به خیال و یا تزویر بر این مقام تکیه می‌زنند؛ در حالی که سزاوار چنین امری نمی‌باشند.

اگرچه بسیاری از بندگان ناخودآگاه طریقی را دنبال می‌کنند، به‌طور آگاه در راه حق گام بر نمی‌دارند و عده‌ای نیز هنگامی که به راه می‌افتند، بر اثر حوادث و امراض نفسانی و جانبی از راه می‌مانند و درگیر خیال و



شیطنت می‌گردند و دسته‌ای از خوبان نیز هرگز ادعای مقام دستگیری را به خود راه نمی‌دهند و در میان تمامی بندگان خوب و بد خداوند منان، دسته‌ای اندک مقام هدایت نفوس و تربیت افراد و دستگیری دیگران را می‌یابند و شایسته‌ی چنین عنوان و مقامی می‌شوند.

کسانی که به مراحل عالی کمال می‌رسند و مقامات انسانی را می‌یابند و به مقام دستگیری می‌رسند از «محبوبان» می‌باشند، در برابر «محبان» که با آه و سوز و درد و رنج به دنبال حق به راه می‌افتند و خود را گرفتار حق می‌بینند و از این امر خلاصی نمی‌یابند. محبوبان، اگرچه تمامی این سوز و سازها، بلکه بیش از آن را دارند که در خیال محبی نمی‌گنجد، این حق است که آنان را انتخاب می‌کند و آنان را بر می‌گزیند و آن‌ها را بعد از وصول کامل، برای ارشاد و دستگیری بندگان خود آماده می‌سازد و به سوی خلق باز می‌گرداند و این تنها محبوبان هستند که از این امر فارغ می‌گردند و سمت خلقی را به دست می‌آورند، اما محبان از کار خلق باز می‌مانند و خود را تا پایان گرفتار سوز و ساز می‌دانند و هرگز از این بار غم رهایی پیدا نمی‌کنند.

البته مقام تبلیغ و ارشاد چنین وارستگی را نباید با دسته‌های کاسب‌کار و گروه‌های تزویر و ریا در هم آمیخت.

کسانی که تنها از تبلیغ و ارشاد، فریاد و فن آن را فراهم ساخته و آن را کسب و کار خود نموده‌اند و آه شکم و سوز دنیا و درد پول و غم خودنمایی و زمینه‌ی تزویر و اندوه جلب منافع را دارند، هرگز در ردیف مبلغان دیانت قرار نمی‌گیرند و در خور چنین عنوانی نمی‌باشند. آنان به مجاز مبلغ و به حقیقت چیز دیگری هستند؛ خواه در گروه ادیان آسمانی

و مذاهب انشعابی باشند و یا در مسالک حزبی و گروه و دسته‌های سیاسی و ساختگی، که تمامی یک هدف کلی و مشخص را دنبال می‌کنند.

البته، در میان آنان گاه افرادی سالم و با حقیقت یافت می‌شود که در فکر احیای مرام خود هستند و غرض اصلی آنان تنها دنیا نمی‌باشد که این گونه افراد در میان مبلغان صوری ادیان آسمانی و به‌خصوص در میان مبلغان اسلامی و پیروان اولیای بحق و صاحبان لوی عدل و عصمت بیش‌تر دیده می‌شود؛ اگرچه این مبلغان از بحث ما خارج هستند؛ چراکه هرچند هدایت‌گری و ارشاد بندگان خدا قابل تقدیر است، تبلیغ انبیا و دستگیری اولیای الهی است که به بازیابی اندیشه‌ها و سالم‌سازی درون انسان‌ها می‌پردازد که در خور دیگران نیست.

حضرت یوسف علیه السلام در میان حضرات انبیا و اولیای بحق و مبلغان واقعی، مقامی بس عالی و بلند دارد و ایشان گذشته از احراز کمالات و تمامیت سیر و سلوک و دارا بودن مقام محبوبی، به‌خوبی از عهده‌ی ایفای نقش تبلیغ برآمدند.

حضرت در ابتدا با شکوه خاصی به آن دو وعده‌ی تأویل خواب‌هایشان را می‌دهد و می‌فرماید: ولی اکنون نه؛ هرچند به‌زودی این کار را می‌کنم و از عهده‌ی آن نیز به‌خوبی بر می‌آیم: «قال: لا یأتیکما طعام ترزقانه إلا نبأ تکما بتأویله قبل أن یأتیکما»<sup>۱</sup>.

همچنین ایشان علم تأویل و تعبیر را به خدای خود نسبت می‌دهد و

آن را موهبتی از جانب حق تعالی می‌داند و می‌فرماید: «این علم از آن چیزهایی است که خداوند به من آموخته و من از او فراگرفته‌ام».

حضرت یوسف با این بیان، گذشته از آن که یکی از اصول دیانت را بیان می‌دارد، دل‌های آنان را متوجه خداوند متعال و صاحب کمال اصلی می‌سازد و به آنان خاطر نشان می‌نماید خدای من گذشته از آن که صاحب کمال است، اصل در تمامی کمالات نیز می‌باشد و همه‌ی کمالات من و خوبان از اوست و آنچه خیر و خوبی است از جانب ایشان می‌باشد: «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي».

آن حضرت بعد از این بیان، جدایی خود از قوم کافر را در اندیشه و عمل عنوان می‌سازد تا گذشته از آن که وضعیت و موقعیت خود را بیان کرده باشد به آنان زبان اعتراض و پرخاش و هجرت و دوری و کناره‌گیری از کفر و عناد و الحاد را نیز آموخته باشد؛ چرا که حضرت به‌طور آشکارا کفر و الحاد و عدم اعتقاد آن‌ها به خدا و آخرت را علت رهایی و بریدن خود از آن‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ همانا من آیین گروهی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و به آخرت کافرند را ترک گفتم.

یوسف در ادامه، ریشه و اصالت پاکی را که در خود می‌بیند عنوان می‌نماید و از پدران و اجداد خود به ترتیب زمانی و به‌طور مشخص یاد می‌کند و اعتقاد و پیروی خود را از طریق و راه آنان بیان می‌کند تا زمینه‌ی هرچه بیش‌تر قبول و پذیرش آنان را ایجاد نموده باشد و روشن سازد که

تمسک و یادآوری از پدران و اجداد خود تنها صرف ذکر اصل و نسب و قوم و قبیله نیست، بلکه مسانخت خود با آنان را در ایمان و عمل یادآور می‌شود: «وَاتَّبَعْتُم مَّلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»<sup>۱</sup>.

ایشان در بیان پدران و ترتیب آنان، جناب ابراهیم و اسحاق را بر پدر خود مقدم می‌دارد تا گذشته از آن که رعایت ترتیب زمانی را کرده باشد، شائبه‌ی تعصب و میل بی‌مورد به پدر دوستی را از خود دور ساخته باشد و در واقع می‌فرماید: من یوسف ابن یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم هستم و به فرمایش جناب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «کریم ابن کریم ابن کریم» می‌باشد.<sup>۲</sup>

حضرت یوسف پس از آن، از توحید می‌گوید و به‌طور عام و گسترده و به نوعی که گویی از امری تکوینی خبر می‌دهد، می‌فرماید: «ماکان لنا ان نشرک باللّه من شیء»<sup>۳</sup>؛ ما را نرسد که چیزی یا کسی را قرین و شریک حق و کمال مطلق قرار دهیم و مقصود آن حضرت این است که فضل حق علت این امر می‌باشد: «ذلک من فضل الله علينا وعلى الناس»<sup>۴</sup>؛ ایمان به حق و اطاعت از خداوند منان و اعتقاد به آخرت فضیلتی است که حق تعالی به هر کس بخواهد، می‌دهد و در زمره‌ی رستگاران قرار گرفتن از عطایای الهی است که باید غنیمت دانسته شود.

سپس ایشان گمراهی و زیانکاری همه مردم را بیان می‌دارد و با زبان حال می‌فرماید: آنچه بایسته‌ی گفتن بود، برای شما بیان کردم، «ولکنّ أكثر الناس لا يشکرون»<sup>۵</sup>؛ اگرچه ناسپاسی بسیاری از مردم روشن است.

۱- یوسف / ۳۸.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۲۵.

۳- یوسف / ۳۸.

۴- یوسف / ۳۸.

۵- یوسف / ۳۸.

آنگاه ایشان هرچه غیر حق است را بی‌اساس می‌شمارد و با ظرافت خاصی از تمام افراد موجود در زندان، اقراری تلقینی نسبت به توحید و بطلان شرک و کفر و تمامی ایادی باطل می‌گیرد و ایمان را به آن‌ها تلقین می‌نماید و می‌فرماید: «دوستان زندانی من و همدردان روز و شب بند و تنهایی! آیا خدای یگانه و حاکم توانا بهتر از خدایان متعدد و بی‌خاصیت نیست؟ آیا چنین نیست که جز حق چیزی تأثیرگذار و تدبیرکننده نمی‌باشد»<sup>۱</sup>؟

و سپس با تأیید آن از جانب خود می‌فرماید: «حکم، حکم حق و اساس، فرمان الهی است و دین نیز تنها توحید است و بس؛ اگرچه بسیاری نمی‌دانند و به حق راه نمی‌یابند»<sup>۲</sup>.

یوسف با این تعبیر زیبا و با مهارت ویژه در کوتاه‌ترین فرصت و به بهترین شیوه عقاید توحیدی خود را بیان می‌دارد و در پایان، به تعبیر خواب آن دو نفر می‌پذیرد.

### دردمندی، هجر و سوز معبر

همان‌گونه که گذشت خواب‌گزار شایسته باید صاحب خواب‌های خوش و رؤیاهای مفید و سالم باشد و پرواضح است که چنین چیزی برای افراد عافیت‌طلب و خوش‌گذران هرگز میسر نمی‌شود و این‌گونه افراد به کمال راه نمی‌یابند و تنها مهمان اسطبل دنیا می‌باشند.

خواب‌گزار باید همچون همه‌ی اولیای خدا صاحب درد و سوز و آه و غم باشد و در خواب و بیداری این معنا را به‌خوبی لمس کند؛ چراکه

۱- یوسف / ۳۹.

۲- یوسف / ۴۰.

انسان بی درد هرگز کاری از پیش نمی برد و در واقع بی دردی هر فردی با بی ارزشی او برابر است و ارزش هر فردی با دردمندی و درک و شعور با سوز و گداز او همسان می باشد.

تمام حضرات انبیا و اولیای الهی صاحب درک و درد فراوانی بوده و هر یک به فراخور مراتب وجودی و وجود کمالی خود، هم در زمینه های استعدادی و هم در جهات فعلی سوز و گدازهای فراوانی داشته اند و هر یک نوع خاصی از مشقت و رنج را تحمل نموده اند. آنان تمام عمر خود را با سوز، سختی، آه و فنا همراه بوده اند و در سراسر عمر خود از ابتدا تا پایان آن لحظه ای آرام نداشته و ناهمواری های مختلفی داشته اند.

حضرت آدم با هیبوط خود که مایه ی رشد و ظهور معنوی ایشان و افراد بشر گردید، تمام ابعاد مختلف انسانی را به تصویر وجود کشانید و انسان را برزخ همه ی مقامات وجودی معرفی نمود و از ناسوت گرایی و ملک نمایی او را به دور داشت و وی را برتر از تمام آن ها عنوان نمود و از اطاعت تا عصیان و از حق تا شیطان را به کار مشغول داشت که هنوز نیز این بازی شطرنج گونه و این نرد پرنرّاد با تمام کیش و مات هایش جریان دارد.

هر یک از حضرات انبیا به انواع مشکلات مبتلا شدند و خود را با تمام قوّت و ضعف بر آن فایق ساختند تا جناب یوسف که از زندگی پر ناز و نعمت یعقوبی به چاه و زندان عزیزی کشیده شد و همچون کالایی به فروش رسید و بنده و غلامی گشت و تحمل درد تهمت را به جان خرید و این جام بس تلخ را با تمامی تلخی به کام خود شیرین نمود و از آن به خوبی گذشت.

یعقوب به فراق مبتلا می‌گردد و چشمانش را از دست می‌دهد و خود را گرفتار هجران طولانی می‌بیند ولی هرگز ناامید و مأیوس نمی‌گردد. نطفه‌ی جناب موسی به تهدید و نابودی مبتلا می‌گردد و در شیرخوارگی و پیش از مردن گرفتار تابوت می‌گردد و می‌رود تا همچون آب گسترده‌ی دریا، دشمنان خود - فرعون و تابعینش - را در هنگام غرق در آب‌های خشم‌آلوده تند و تیز ببیند و درک نماید تا بی‌درک و لمس نظر بر هلاکت دشمن نداشته باشد و همچنین بلایای فراوان دیگری که در سراسر زندگی پرپیچ و خمش دیده می‌شود.

زندگی سراسر رنج و درد حضرت مریم و عیسی علیهما السلام با تمام فراز و نشیب‌های مختلف آن را باید دید که تحمل هر یک از آن‌ها کمر قدرتمندترین افراد با کمال را می‌شکند و پشت قوی‌ترین افراد را به خاک ضعف و زبونی می‌کشانند؛ ولی این حضرات با وقار خاصی که مخصوص اولیای بحق الهی می‌باشد، همه‌ی آن را با سرافرازی پشت سر گذاردند و از میدان نبرد فرار نکردند و تمام فراز و نشیب‌های انفعالی آنان حکایت از تاکتیک‌های ویژه‌ی آنان دارد.

این در حالی است که ما با اندکی از زندگی و مشکلات فراوان آن شایستگان آشنایی داریم و یافته‌های تاریخی نیز چندان صافی نمی‌باشد و با نابسامانی‌های مختلفی درگیر است، به طوری که اطلاع و دستیابی صحیح به چگونگی زندگانی آن حضرات برای انسان میسر نیست و نسبت‌های ناروا و کج‌روی‌های مختلف و سوء نیت‌های فراوان با داستان‌سرای‌های بی‌مورد، تاریخ زندگانی آن حضرات را درگیر پرسش‌های فراوانی نموده است.

هم چنین است سختی های زندگی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بیش تر جهت کیفی داشته است؛ اگرچه ایشان نسبت به انبیای گذشته، زندگی کوتاه تری داشته اند؛ ولی زندگی آن حضرت چنان پیچیده و دردآور و پر مشقت بوده است که آن حضرت درباره ی موقعیت و مشکلات خود می فرماید: «وما أؤذي نبي مثل ما أؤذيت»؛<sup>۱</sup> هیچ پیامبری همچون من آزار و اذیت نشده و سختی و درد نداشته؛ همان طور که هیچ پیامبری مقام و مرتبت آن حضرت را دارا نبوده است. این بیان پر معنا و دردآلودی می باشد که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مدّت کوتاه پیامبری خویش - در مقایسه با زمان پیامبری حضرات انبیای گذشته - چه مصایب و سختی هایی داشته است که می فرماید: هیچ یک از انبیای گذشته، چون من آزار و اذیت نشده اند و فهم این بیان چندان آسان نیست و در جمله ای کوتاه بیان شد که مشکلات آن حضرت تمام جهات کیفی داشته و در همان مدت کوتاه، بزرگ ترین دردها را تحمل نموده و عدم هماهنگی کمی و کیفی، آزاری دردناک است؛ آن هم مصایب و آزاری که آدمی را به موت و حیات برساند.

زندگانی پر رنج ائمه ی هدی از امیر مؤمنان علیه السلام تا دیگر امامان علیهم السلام و تا سرسلسله ی سادات، حضرت زهرا ی مرضیه علیها السلام، ناموس حق و دریای شرف نیز همچنین است و درک مصایب آنان برای صاحبان فهم چندان آسان نیست تا چه رسد به آن که کسی با اندکی معرفت بخواهد آن را پی بگیرد.



ما از رنج حضرت علی علیه السلام و آه و سوز حضرت فاطمه علیها السلام و واقعه‌ی کربلا خبری می‌شنویم و داستانی می‌دانیم. نه تاریخ گذشته توانسته آن‌طور که بوده بیان نماید و نه ما می‌توانیم درک ملموسی از آنچه به ما رسیده است داشته باشیم. همان‌طور که امروزه کربلا و مدینه و مکه با همه‌ی بزرگی و شرافت نمی‌توانند رنج و درد مصایب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حضرت اباعبدالله علیه السلام را بازگو کنند.

از زندگی سراسر رنج همه‌ی سفیران الهی و مردان حق باید عبرت گرفت و آموخت که درد و شیون و فقر و فنا با تمام ابعاد آن لازمه‌ی رشد و استکمال انسان است و مشکلات و مصایب است که هویت انسان کامل را ظاهر می‌سازد و چهره‌ی باطنی او را از تمامی ناخالصی‌ها جدا می‌گرداند و وی را صافی و ناب می‌نماید.

آن که درد ندارد، درک ندارد و آن که آه و سوز و غم ندارد، اندیشه و کمالی نمی‌تواند داشته باشد. دلی که آه ندارد تباه است و دلی پر فروغ است که پر سوز و گداز باشد و جان خود را در مقابل همه‌ی مصایب و بلاها باز یابد.

هرگز عافیت‌طلب‌ها، خوشگذران‌ها، دولت‌داران بی‌مرام و اغنیا و مرفهان بی‌درد نمی‌توانند از این معانی و حقایق سهمی داشته باشند و به همین دلیل هیچ‌گاه از میان آن‌ها چراغ‌داری بیرون نیامده است.

آنان که با کمال بیگانه‌اند و دل درگرو این‌گونه جواهرات نداشته و تنها دل به سنگ خوش دارند مرفهان دل‌مرده و عافیت‌طلبان خوش‌گذرانی می‌باشند که چون حیوانی در درون اسطبل زیبایی با هم‌نوعان خود

زندگی را نشخوار می‌کنند. آنچه از آن‌ها می‌ماند کمبود و تباهی، ادعا و گمراهی و نابسامانی‌های دیگر بشری است و این طایفه، شی بی‌تاریک و طولانی در پیش دارند.

هرگز از میان این گروه، پیامبر، امام و یا عارف واصل و عالم وارسته‌ای برنخاسته و بر نخواهد خاست و اگر به‌ندرت کسی از میان آنان بدرخشد، انسانی معمولی بوده است که ژرفایی ندارد و این امر برآیند و تاوان ریشه‌های شیرین‌خوری آنان است که آن را با سوز و درد تازیانه‌های باطنی پرداخته‌اند.

کسانی که به صورت ظاهر از این گروه، صاحب کسوت علم در سطح بالایی بوده‌اند، هرگز راه به جایی نبرده و معنایی را ندیده‌اند و از حقیقت تنها به صورت و حصول ذهنی آن بسنده کرده‌اند.

بسیار گفته‌اند ولی نیافته‌اند، و شنیده‌اند اما ندیده‌اند، و تنها درسی را فرا گرفته‌اند و در تحلیل و بررسی مفهوم حقیقت - نه شخص حقیقت - در خیال خود اموری ذهنی را پرورانده‌اند و رنج و زحمت تطبیق با خارج را به خود نداده‌اند.

با محاسبه‌ای بسیار کوتاه و ساده می‌توان تاریخ هزار ساله‌ی روحانیت شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار داد و دید که اکثریت شایستگان روحانیت و مردان برجسته‌ی این سلسله‌ی راستی و صداقت و راه‌یافتگان به سرچشمه‌ی امامت و ولایت و عصمت، از میان اقبشار متوسط و پایین جامعه و از مردم رنج دیده و دردمند بوده‌اند.

این صاحبان مغزهای بزرگ و سینه‌های ستبر و دریا دل و دل‌های فراخ به‌طور نوعی از مستضعفان جامعه و قشر درد آلود مردم برگزیده

شده‌اند. مردمانی که در جهت رشد فکری و تدین دینی و آگاهی عقیدتی در سطح بسیار بالایی بوده؛ اما از نظر مادی و زندگی دنیایی از پایین‌ترین قشر جامعه و مردم محسوب می‌شده‌اند؛ مردمانی زحمت‌کش و زارع و روستایی یا شهری دل‌سوخته بوده‌اند که از میان خود فرزندان را چراغ‌دار جامعه و مردم می‌سازند. آن‌هایی که با زحمت و کوشش و با دست رنج و تلاش طاقت‌فرسای خود می‌توانستند سختی و درد را لمس کنند، می‌توانستند فرزندان را در این راه گسیل دارند و افراد لایقی را به جامعه و مردم تحویل دهند و همین‌ها بوده‌اند که از میانشان عالمان، دانشمندان، مراجع، حکیمان و عارفان برخاسته و وارثان انبیا و راهنمای مردم در امور دینی و مذهبی گردیده‌اند.

کسانی قدم در این راه نهاده‌اند که چکیده‌ی تلاش، ثمر، مشقت، درد و سوز بوده‌اند و از میان آن‌ها نخبگانی برجسته بروز می‌کرده است؛ به طوری که عقل از درک همت و توانایی و طاقت و زحمات معنوی و علمی آنان عاجز و ناتوان است.

فرزندان زحمت‌کشان مؤمن دیروز، شب زنده داران حوزه‌های فردا بوده و بار علمی و عملی حوزه‌ها را به دوش کشیده‌اند و این درد آشنایان امروز، فرزندان همان مردمان پر تلاش دیروز می‌باشند که بار سنگین جامعه و فرهنگ مردم را به دوش داشته‌اند.

از تلاش‌های صافی و صادقانه‌ی آن مردم، توقعی چنین می‌رود و دستاوردی جز این را نمی‌باید انتظار داشت و این خود دلیل بر پاکی ریشه‌ها و سلامت ثمرات آنان می‌باشد.

به طور کلی، عالمان برجسته، دانشمندان فقیه و فلسفی و عارفان

دل سوخته از میان این چنین مردمانی برخاسته‌اند و کم‌تر خانواده و خاندان و فامیل عافیت‌طلب و خوش‌گذرانی را می‌توان پیدا نمود که در میانشان افراد برجسته‌ای از علم و عمل و بصیرت و عرفان بوده باشد و اگر گاهی فردی از میان این گونه مرفهان بی‌درد سر برداشته و راه به جایی برده، سوز و آه فراوانی را دیده تا حالات قومی خود را از دست بدهد و استحاله گردد و حالات تازه‌ای پیدا کند؛ هر چند این گونه افراد باز در مراحل حساس، حالات قومی خود را ظاهر ساخته و باطن خود را نشان داده‌اند.

#### تأسف و اندوهی بجا

در این جا موضوعی که تأسف بار است و از آن نمی‌توان به آسانی گذشت این است که پشتوانه‌های علمی و افراد برجسته‌ی حوزه‌ها کم‌تر می‌شود که نسلی از علم و عمل بجا گذارند و کم‌تر خانواده‌ی علمی را می‌توان یافت که دوره‌های فراوانی از تاریخ حیات خود را در کسوت علم و عمل به‌طور شایسته و پیوسته و در سطح بالا حفظ نموده باشد؛ به‌خصوص در این دوران و زمان که دیگر کم‌تر آقایی، آقازاده‌ی آقا می‌تواند داشته باشد.

فرزند یک روستایی ساده و یک شهری زحمت‌کش، عالم و مجتهد و عارف و مرجع و فیلسوف می‌گردد؛ ولی عالم‌زاده، فیلسوف‌زاده، عارف‌زاده، و مجتهدزاده پشت پا بر عینیت حقیقی پدر می‌زند و از آن رویگردان می‌شود و اگر فرزندی کم و بیش همانند پدر و یا مشابه پدر شود، استثناست و از تازگی خاصی برخوردار است و این امر هرچه به ما نزدیک‌تر می‌شود، بیش‌تر کلیت پیدا می‌کند و تا امروز که دیگر کم‌تر

خانواده‌ی علمی را می‌توان یافت که فرزند خانواده، برتر یا همسنگ پدر برجسته‌اش باشد.

از باب بیان شکر منعم شایسته است گفته شود هم‌اینک که این کتاب به نگارش می‌آید در حوزه‌ی علمی قم و در زمان ما، تنها آقازاده‌ای که آقاست و از هر جهت شایسته‌ی ستایش و مورد احترام همگان می‌باشد و چنین نیز هست، آقا مرتضی فرزند حاج شیخ حایری است که در سطح عالی علم و عمل زبانزد همه می‌باشند و نگارنده دیگری را در این حد از علم و عمل نمی‌شناسد؛ اگرچه می‌توان افراد شایسته و فاضل فراوانی را در خانواده‌های علمی یافت؛ ولی شماره‌ی آنان متأسفانه اندک است. علت عمده‌ی این امر روشن است و بی‌دردی، عافیت‌طلبی و هم‌سوئی با دنیا و مردم آن را باید مانع عمده‌ی عدم رشد علمی این گونه افراد دانست.

فرزندی که پدرش نتیجه‌ی یک دنیا درد و زحمت و رنج و کوشش بوده و باگام‌های بلند خود توانسته است در علم و عمل پا بر قله‌ی کمال گذارد و پیروز گردد، دیگر نمی‌تواند با آرمان پدر همراه گردد و راه او را ادامه دهد؛ زیرا با میل و اختیار و انتخاب خود به این جا نرسیده است، گذشته از آن که زندگی پدر نیز حال و هوای سابق خود را ندارد و دنیا برای چنین عالمانی هموار می‌گردد و رنج و دردهای گذشته در آنان رو به ضعف می‌گراید و چندان محسوس آنان نیست. این پدر آخرتی که دنیا را نیز به تبع همراه دارد، نمی‌تواند فرزند خود را به کار و تلاشی همانند خود بگمارد و فرزند، تنها در دل دنیای پدر می‌آرمد و در این گهواره‌ی پر ناز و نعمت به خواب می‌رود؛ چراکه زندگی پدر را گهواره‌ای آرام می‌بیند

و از رنج و زحمت و سختی های گذشته ی پدر هیچ نمی بیند و اگر پدر آن را برای وی بازگو نماید، آن را در ذهن چنان بزرگ می پندارد که هیچ میل دیار و دیدارش را به دل راه نمی دهد.

امروز پدر روحانی او هرچه همسویی بیش تر با دنیا داشته باشد، آمال و آرزوهای مادی فرزند بیش تر می گردد تا جایی که ممکن است فرزندان عالم وارسته ای از بدترین افراد جامعه ای عقب مانده باشند و آب بر دست افراد ناسالم آن بریزند.

فرزند ی که رنج پدر را ندیده است و فقر و سختی های پدر را نمی شناسد، هنگامی که چشم می گشاید، پدر را در دنیایی بس مرفه و آسوده می یابد و او نیز همدوش و بلکه پیشتاز ناز و نعمت های دنیای پدر می گردد و از آن بهره مند می شود تا بزرگ شود و خود را به کناره ی دیگری از زندگی برساند. این گونه فرزندان؛ خواه خوب باشند یا بد، نجیب باشند یا نانجیب، مثل پدر نمی شوند و این امر اثر قهری این دو نوع زندگی با تفاوت ماهوی آن است.

نتیجه ی زندگی مرد دهقان و زحمت کش شهری یا روستایی این است که فرزند خود را از لابه لای رنج و درد به اجتهاد می رساند؛ ولی نتیجه ی زندگی چنین مجتهد عافیت طلبی این است که فرزند خود را از خانواده ی علم و اجتهاد خارج می کند.

زندگی پر درد و سخت همراه با زحمت، مرد تلاش، کار، علم و عمل می آفریند و زندگی مرفه و آسوده ی پدر، فرزند را خوش خوراک، بی درد و عافیت طلب به بار می آورد.

در خانه ی پر ناز و نعمت، حال و هوای دیگری حاکم است و درد و

سوز و زحمت و تلاش مشاهده نمی‌شود و هر کس در آن زندگی باشد همین حالت را پیدا می‌کند؛ زن باشد یا مرد؛ پسر باشد یا دختر، همه خوش خوراک، راحت طلب و فانتزی بار می‌آیند و نتیجه‌ی زحمات پدر به شمار می‌روند و از مردم معمولی بیش‌تر به دنبال دنیا می‌روند.

همین امر موجب می‌شود که به‌طور شخصی کسوت روحانیت از عالم‌زادگان بیرون رود و رو به فناگذارد و این دیگران هستند که جای این مجتهد و عارف و فقیه را پر می‌کنند.

عالمی که زن و فرزند و حتی نوکروی از علم و معنویت دور می‌شود و کسوت پدر را نمی‌پسندد و تنها دل به دنیای او می‌بندد، محکوم به فناست و این امر نیز معلول بی‌دردی و عافیت‌طلبی است که فرزندان این مرد تلاش و کوشش را از پدر جدا می‌سازد؛ هر چند حوزه‌ها و روحانیت به قوت خود باقی است و فرزندان دردمند مردم رنج کشیده به توفیق آن می‌رسند.

زندگی عالم وارسته باید چنان باشد که در آن معنویت و کمال حاکم گردد و از هر کج‌روی و افراط و تفریطی به دور باشد. نه زهدگرایی، انزوا و بی‌تفاوتی در امور شایسته است و نه همسویی با دنیای مرفهان بی‌درد. هنگامی که خانواده‌ی عالمی ببینند که پدر آنان که دریایی از علم و کمال است، به فکر زندگی و تربیت و آسایش اهل خانه نیست و یا دل بر دنیا بسته و عاشق ریب و ریاگشته، دیگر فضای ذهنشان را نمی‌شود با معنویت همراه ساخت و از این رو به کناری می‌کشند و از میدان به‌خاطر خوبی‌های پر تفریط پدر و یا بدی پر افراط وی می‌گریزند یا بغض به بدی‌های پدر پیدا می‌کنند و یا دل به حال پدر می‌سوزانند و به حالش

رقت قلب نشان می دهند و در هر صورت، راه پدر را مورد پسند خود قرار نمی دهند.

فرزندان و اهل خانه هنگامی که پدر را تنها غرق کتاب و سخن می بینند و بی تفاوت نسبت به اهل خانه، او را همچون مرتاضی کنار افتاده از زندگی معلولی می پندارند و هنگامی که پدر را غرق ریا و خودخواهی و حيله های شیطانی می یابند، زودتر از هر کس دیگری از او می گریزند و در سلک پدر در نمی آیند و تنها دنیای پدر را مورد استفاده قرار می دهند، نه راه علم و کمال او را.

عالمی که حد وسط و مقام جمعی و ظرف تمامیت کمال و راه و رسم اولیای الهی را بشناسد و به آن عمل نماید؛ یعنی دنیادار نباشد و نسبت به امور زندگی و دنیای سالم و لازم خود بی تفاوتی نشان ندهد، می تواند استمرار شخصی خویش را مشاهده نماید و از خود، خودی بسازد که نوعی کامل یا کامل تر را به دنبال داشته باشد.

روحانیت شیعه باید از کج روی های فرعی و بد سلیقگی های شخصی و انحرافات عمومی زندگی خود دوری گزیند و بقای کسوت خود را ضمانت کند و زن و فرزندان و تابعان خویش را درد آشنا تربیت نماید. عالم نه خانواده ی خود را در درد و سختی خفه کند و نه آنان را در باتلاقی از بی دردی ها غرق نماید و کجی و کاستی را به آنها بیاموزد، به خصوص امروزه که دین و دنیا در هم آمیخته شده و کار بسی مشکل گشته است و اگر کسی بتواند دین را در میان دنیا به خوبی زنده بدارد، بارش را بسته و ایفای وظیفه نموده است و اگر دین را به دنیا واگذارد و یا دنیا را در جهنمی از آخرت قرار دهد، زمینه ی رشد و کمال را نمی تواند در محیط خانوادگی خود فراهم آورد.



کسانی که دست در دنیا می‌نهند، راهی به غیب ندارند و آنانی که  
دنایشان جهنم آخرت می‌شود، همراهی نمی‌یابند.  
روحانیت رهبانیت نیست؛ در حالی که دنیا داری و عاقبت‌طلبی و  
حیله و فریب نیز در آن راهی ندارد.

دین برای نیل آدمی به کمال و سیاست است و برای معرفی دین آن  
هم برای دین با سیاست و تلاش باید کار کرده از برای دنیا و خودنمایی  
و هزاران واژه‌های زشت و نازیبای دیگر.

عالمی که فرزندان او از خانواده‌ی علمی می‌گیرند و رو به دنیا  
می‌آورند، و عالم دوست نیستند، تباہ است. عالمی که رنگ و روی تقوا و  
پرهیزکاری در خانه و خانواده‌اش ضعیف است خود دچار ضعف بوده  
است. عالمی که با اهل دنیا وصلت می‌کند و دخترش را به اهل دنیا و  
پول‌داری بهتر می‌دهد تا به اهل علم و فاضل بی‌دنیا و تهیدست، به  
زیان‌باری رسیده است. عالمی که برای دخترش سعادت را در دست  
ثروتمند دنیا دار می‌بیند، مغزش تهی گشته و اندیشه‌اش را ارج نمی‌نهد و  
محکوم به فناست. عالمی که دخترش را به ثروتمند می‌دهد و دختر نیز  
به چنین امری راضی است و بلکه جز آن را سعادت نمی‌بیند و یا برای  
پسرش به دنبال عروس پول‌دار و ثروتمند می‌رود، خود را گم کرده است.  
عالمی که زر و زیور و زندگی، چشم زن و فرزندش را پر کرده و بیش‌تر از  
مردم عادی در پی عاقبت‌طلبی می‌باشد، خود را در ردیف اهل دنیا قرار  
داده و اگر بتواند می‌خواهد از آنان کم نداشته باشد و در پی بیش‌تر آن  
است، این افراد بی‌علمی و بی‌فضیلتی را در خود پرورش داده‌اند و  
خلاصه عالمی که سراسر زندگی وی بوی دنیا می‌دهد، نمی‌تواند چون

علامه‌ی حلی فرزندی برجسته، هم‌چون فخرالمحققین به بار آورد و رشته‌ی علمی خود را قطع ننماید.

البته، معقول است و مذمتی ندارد که از نسل مردمان شایسته، فرزندان ناسالم و ناشایسته‌ای بروز کند؛ چنان‌که در اولیای معصومین علیهم‌السلام نیز چنین بوده است و بحث ما در این نیست و بلکه نوعی این امر را در نظر داریم و نه کلی آن را؛ ولی اگر به‌طور نوعی این چنین شد آنگاه باید آن را مورد آسیب‌شناسی قرار داد، نه آن‌که به‌طور کلی باید فرزندان روحانیان چنین باشند و اشکال نگارنده به نوعی این جریان است و نه به کلی آن.

نکته‌ای که در این‌جا تذکر آن ضروری است، جایگاه و ارزش روحانیت اصیل شیعه است. نقش عالمان برجسته‌ی شیعه به قدری عظیم و پربرار است که از آن نمی‌توان چشم پوشید؛ اگرچه دلی بی‌انصاف و چشمی کم نور باشد. حفظ و حراست این قافله‌ی راستی و استقامت، حکایت از توجهات ربوبی و عنایات اولیای معصومین علیهم‌السلام به آن می‌کند و استمرار و بقای آن، خود تداعی اعجاز و کرامت را دارد که در طول تاریخ حیات پربرار خود به‌طور کلی از هرگونه خدشه و انحراف و سستی به‌دور مانده و حیات طبیعی خود را ادامه داده است، چنان‌که عقل در ادراک شخصیت‌های برجسته و گویای آن حیران می‌ماند و سر تعظیم و فروتنی را بر آن فرود می‌آورد و ضمانت الهی و کرامت ولایی را در پی حفظ و تحکیم آن می‌بیند و بحثی که در این مقام گذشت، نسبت به افراد و حلقه‌های بریده و گسیخته‌ی این جریان در سطح بالای آن می‌باشد.

امروزه هر جریانی برای پیدایش و بقای خود نیازمند وابستگی به

منابع ثروت و احزاب سیاسی است و این تنها روحانیت شیعه است که بر اثر خودکفایی و استقلال به چیزی جز کتاب و سنت دل نمی‌بندد و به دنبال «ثقلین» بی‌وقفه و به‌دور از هر تزلزل و اعوجاجی به حیات معنوی و صوری خود ادامه می‌دهد و استقلال و آزادی خود را با وصف مردمی بودن حفظ می‌نماید و اگر افرادی از این جامعه و سلسله در این گونه اصول تزلزلی پیدا کنند، به‌طور طبیعی از این قافله جدا و بریده می‌گردند، همان‌طور که تاریخ بهترین گواه بر این امر بوده است. نوآوری‌های التقاطی، اعوجاج‌های بی‌حاصل و حرکت‌های افراطی، هرگز در میان این سلسله پذیرفته نمی‌باشد و خودبه‌خود طرد می‌گردد. ویژگی روحانیت شیعه این است که از کتاب و سنت و ولایت و عصمت و امامت پیروی دارد و از هر وابستگی داخلی و خارجی پرهیز می‌نماید و استقلال و مردمی بودن خود را در سایه‌ی تلاش و اجتهاد و خلاقیت و نوآوری‌های سالم حفظ می‌نماید و آن را از گزند حوادث مصون و محفوظ می‌دارد و هر نیروی بیگانه و هر جریان شومی را از خود دور می‌سازد.

روحانیتی که در زمان غیبت در مقام نیابت عام ادامه‌ی حیات می‌دهد، سند آه و رنج و تلاش را باید همراه داشته باشد تا همگونی خود با اولیای الهی را حفظ نماید و این همسویی را در تمام شؤون زندگی خود و خانواده‌ی خویش گسترش دهد؛ همان‌طور که در ایده و عقیده نباید جز بر عصمت چشم دوزد و هرگز جز حضرات معصومین علیهم‌السلام و خاتم اولیای اولین و آخرین، حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را الگوی خود قرار ندهد که این گونه عقیده‌ای ایجاب می‌کند که تمام

شؤون این سلسله، همگونی با کتاب و سنت و عصمت و امامت داشته باشد؛ با این تفاوت که دسته‌ای درد آشنای بارگاه حضرت یقین می‌باشند و دسته‌ای دیگر خارج از این سلسله اما در تبعیت آنان می‌توانند صعود بر قله‌ی کمال را بر خود هموار سازند و به طور تنزیلی در رأس پیکان هجر و بردباری سوز و اندوه انتظار و غیبت قرار گیرند و خود را به بالای قله‌ی عظیم کوه غیبت و شهود رسانند و بر آن استقرار یابند و سلسله‌ی قومی و نژادی و اسباب مادی خود را به‌طور شایسته مطابق سلسله‌ی روحانیت به پیش برند.

#### نتیجه‌ی بحث

گفته شد که درد، سوز، آه، تلاش، پیکار، کوشش، هجران و غم در تمام شؤون علمی و عملی انسان با همه‌ی ابعاد و گستردگی آن، لازمه‌ی شناخت و معرفت درست و ساخت شخصیت کامل انسانی است، خواه معصوم و امام و نبی - که موهبت‌های الهی در آن دخالت کلی دارد - باشد و یا از مردمان عادی که در خود کشش این گونه معانی را احساس می‌کنند که اینان یا در کسوت عالم و عارف هستند و یا درویش و دیگر چهره‌های مشخص.

خواب‌گزار به‌طور قهری از این قاعده به‌دور نیست و باید صاحب درد و سوز و آه و هجران باشد و دلی درد آشنا و غمی جان‌کاه در دل داشته باشد و رنج دیده و هجران پیشه بوده و آبگینه‌ی دلش پر از آب زلال حیات و آتش صافی معرفت باشد. چنین خواب‌گزاری می‌تواند صاحب تعبیر واقعی و انشایی گردد و به‌دور از اخبار و ترکیب تقلیدی دیگران عمل نماید.

دید و بصیرت اولیای بحق الهی این گونه بوده و معبر واقعی از چنین دید و بصیرتی برخوردار است و گفته‌های بکر و تازه‌ی او زلالی از آینده، فردا و فرdahای فراوانی به همراه دارد.

اینان در یافته‌های خود پایه و اساس محکمی را می‌یابند و دور از هر شک و توهمی به سر می‌برند.

در رأس این گونه افراد و چنین خواب‌گزاران بحقی، حضرات انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام قرار دارند و جناب یوسف با آن که خود مظهر کاملی در تعبیر و یافت رؤیاست، تنزیل وجود حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام - مفتاح تمامی ابواب معرفت - می‌باشد؛ زیرا اساس حقیقی تمام کمالات صوری و معنوی به این دو نور پاک - که در حقیقت یک نور هستند - باز می‌گردد و آن حضرت مظهر کمال جمعی جناب حق تعالی و چشمه‌ی عنایت و افاضه می‌باشد که همه‌ی موجودات را سیراب می‌سازد.

### دورویای زندانیان و تعبیر آن

دو خوابی که قرآن کریم از آن یاد می‌نماید چنین است که یکی گفت: «إِنِّي أُرَانِي أُعْصِرُ خَمْرًا»<sup>۱</sup>؛ خواب دیدم که انگور می‌فشارم و جناب یوسف در پاسخ وی فرمود: «فيسقي ربه خمرًا»<sup>۲</sup>؛ ساقی شراب شاه خواهید شد، و دیگری گفت: «إِنِّي أُرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ»<sup>۳</sup>؛ خواب دیدم که بر سر خود طبقی از نان می‌برم که پرندگان با منقار

۱- یوسف / ۳۶.

۲- یوسف / ۴۱.

۳- یوسف / ۳۶.

خود از آن نان بر می‌گیرند که حضرت یوسف آن را چنین تأویل فرمود: «فِيصَلبِ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ»<sup>۱</sup>؛ به دار آویخته خواهد شد و پرنندگان از مغز سر او خواهند خورد و هر دو تعبیر ایشان به شهادت پروردگار محقق شد: «قَضَى الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»<sup>۲</sup>؛ این امر به وقوع پیوست و سرانجام آن دو به همان سرنوشتی دچار شدند که ایشان آن را بیان فرموده بود.

یکی گفت: «در خواب دیدم که شراب می‌ساختم» و یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در تعبیر آن فرمود: «تو ساقی سلطان خواهی شد» و دیگری گفت: «در خواب دیدم که بر سرم نان حمل می‌کردم و پرنده‌ای از آن می‌خورد» و ایشان در پاسخ آن فرمود: «تو به دار آویخته می‌شوی و پرنده‌ای از مغز سرت خواهد خورد».

ایشان همان گونه که آیه‌ی شریفه از آن یاد می‌کند، هر دو خواب را به روشنی و با جزم و یقین تمام بیان داشت و نه از روی تخمین، حدس، گمان و با شاید و «ان شاء الله». حال این پرسش رخ می‌نماید که آن حضرت چگونه این احکام را به‌طور جزم و یقین می‌یابد و بازگو می‌کند. باید گفت این دو خواب از خواب‌های بسیار روشن است و می‌توان آن را از خواب‌های گویا شمرد که در جای مناسب از آن گفت‌وگو خواهد شد و این امر به‌خوبی بررسیده می‌شود تا نوع یافته‌ها و کیفیت استنباط و برداشت از رؤیا و خصوصیات آن و این که یک معبر چگونه تعبیر خواب را از کلمات افراد یا از قیافه و نوع برخورد آن‌ها و یا از باطن خود و یا از تمامی این موارد را که درمی‌یابد به دست آورد.

۱- یوسف/۴۱.

۲- یوسف / ۴۱.

## امید رهایی و عقوبت

«وقال الذي ظنَّ أنه ناجٍ منها أذكر عند ربِّك، فأنسيه الشيطان ذكر ربِّه، فلبث في السجن بضع سنين»<sup>۱</sup>.

- آنگاه یوسف به آن که امید رهایی وی می‌رفت گفت که مرا نزد پادشاه یاد کن، پس شیطان یاد خدا را از نظرش دور داشت و به این سبب چند سالی دیگر در زندان بماند.

جناب یوسف بعد از تعبیر خواب آن دو از فردی که امید رهایی وی می‌رفت، درخواست شفاعت نمود تا از زندان رهایی یابد؛ اما چنین نشد و شیطان فراموشی را بر آن مرد چیره ساخت و یوسف چند سالی بعد از آن در زندان ماند.

اما آیا توسل جناب یوسف به آن زندانی از ضعف وی بود و این کار برای ایشان نقص به شمار می‌رود و آیا محیط زندان او را به لزوم چنین درخواستی توجیه نمود و در استقامت وی خلل وارد ساخت یا خیر؟

با توجه به عصمت و پاکی حضرات انبیا عليهم السلام در اندیشه و عمل چنین سخنانی سزاوار نمی‌باشد؛ ولی می‌توانیم این کار را فراهم آوردن اسباب و اندیشه‌ای درست و بجا برای رهیدن از بند ظلم دانست که با عصمت ایشان نیز سازگار است و شاهد آن آیه‌ی یاد شده است که خداوند متعال می‌فرماید: «فأنساه الشيطان ذكر ربِّه»<sup>۲</sup> و فراموشی آن فرد به شیطان نسبت داده می‌شود و به تعبیر دیگر نوعی تخریب سبب از ناحیه‌ی شیطان بوده است؛ گرچه فاعل وجوبی آن خداست.

فضل یکم عم تقیر از دیدگاه قرآن کریم

البته پاسخ نهایی این است که حضرات انبیا علیهم السلام هر چند همه معصوم هستند و اندیشه و عمل آنان از هر نقصی مبرا است، هر یک از آنان دارای درجه و مقامی متفاوت از دیگری هستند و درجات آنان مختلف است و معرفت ربوبی و مرتبت عملی در هر یک از آنان موقعیتی خاص دارد و در این بحث، درخواست جناب یوسف اگرچه موجب نقصی در عصمت ایشان نیست، مرتبت آن حضرت را در میان انبیا مشخص می‌سازد و می‌رساند که ایشان در مقامات توحیدی به مقام و موقعیت بعضی از حضرات انبیا، همچون حضرت ابراهیم نرسیده است. حضرت ابراهیم به هنگام گرفتاری و شدت ابتلا به فرشتگانی همچون جناب جبرائیل و میکائیل پناه نمی‌برد و از آن‌ها کمکی نمی‌خواهد و هنگامی که آن‌ها خود امداد به آن حضرت را پیشنهاد می‌کنند، چنین می‌فرماید:

«فطابت نفس جبرئیل علیه السلام فالتفت إلی ابراهیم علیه السلام فقال: هل لك حاجة؟ فقال: أمّا إلیک فلا»<sup>۱</sup>؛ هر چند من به کمک نیازمندم؛ اما به شما نیازی ندارم و حق تعالی و خدای من خود شاهد بر امر من و توانای بر هر کاری است. این در حالی که حضرت یوسف به یک زندانی که امید رهیدن وی از بند می‌رود پناه می‌برد و به عنوان تسبیب سبب به او متوسل می‌شود.

تفاوت مرتبه میان این دو پیامبر الهی را می‌توان از کلام حق تعالی به خوبی به دست آورد. خداوند بزرگ هنگامی که آن موقعیت بالا و بلند را در حضرت ابراهیم می‌یابد ندای «یا نار، کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»<sup>۲</sup> سر می‌دهد و او را از گزند آتش نمرودی می‌رهاند، در حالی که

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۵، ح ۱۱.

۲- انبیا / ۶۹.



نسبت به حضرت یوسف می فرماید: «فلبث في السجن بضع سنين»<sup>۱</sup>؛ یوسف چند سالی در زندان باقی ماند.

این دو پیامبر الهی، با آن که مقام عصمت و پاکی اندیشه و عمل را دارا هستند، تفاوت مرتبت را نیز دارند. قرآن کریم از طرفی می فرماید: «لا نفرق بين أحدٍ من رسله»<sup>۲</sup>؛ میان پیامبران تفاوتی نیست؛ و از سوی دیگر می فرماید: «فضلنا بعضهم على بعض»<sup>۳</sup>.

یوسف سبب بین و ابراهیم مسبب بین است. او ظاهر را می یابد و ایشان باطن را، یوسف از آزادی در آینده می گوید و ابراهیم حب حق را نظاره می کند؛ خواه از آتش نمرودی رهاگردد یا در آن بماند و بسوزد.

#### ماجرای یک ضمیر

آن دو نفر زندانی پس از آن که خواب خود را برای جناب یوسف گفتند به وی عرض داشتند: «نبئنا بتأويله»<sup>۴</sup>؛ ما را از حقیقت خوابمان آگاه ساز و جناب یوسف در پاسخ آنان فرمودند: «لا يأتيكما طعام ترزقانه إلا نبأتكما بتأويله»<sup>۵</sup>؛ پیش از آن که غذای شما آید شما را از حقیقت خوابتان آگاه خواهم ساخت.

در این که ضمیر «بتأويله» به چه چیزی باز می گردد اختلاف است. ضمیر «ترزقانه» به طعام باز می گردد و سخن در این است که آیا ضمیر «بتأويله» به نوم ارجاع داده می شود یا آن نیز به طعام باز می گردد؟ آن گونه که نگارنده این ماجرا را به تصویر کشید، این ضمیر به نوم باز می گردد و نه به طعام؛ گرچه ضمیر اول به طعام بر می گردد؛ اما ضمیر

۱- یوسف / ۲۵۳.

۲- بقره / ۲۸۵.

۳- یوسف / ۴۲.

۴- یوسف / ۳۷.

۵- یوسف / ۳۶.

دوم را نمی‌توان به آن ارجاع داد؛ چون بی‌رابطه با بیان آیه و لسان ماجراست و به طعام ارتباطی ندارد و مربوط به خواب آن دو نفر می‌باشد. آن دو به جناب یوسف عرض داشتند: «تَبَيَّنَّا بِتَأْوِيلِهِ»<sup>۱</sup> و یوسف در پاسخ فرمود: «تَبَيَّنَّا تَكَمَا بِتَأْوِيلِهِ»<sup>۲</sup> و نمی‌توان گفت ضمیر دوم به طعام باز می‌گردد؛ زیرا آن دو که تأویل طعام را از یوسف نخواستند و یوسف نیز بنای اظهار معجزه‌ای را نداشت و مناسبتی نیز در میان نبوده است. ایشان در مقام تبلیغ بودند و آن دو زندانی نیز نگران وضع فعلی خود و با دیدن آن خواب، بیش‌تر مضطرب شدند و یوسف را همچون مرد دانایی می‌دانستند و حضرت نیز می‌دانست که آن دو به تعبیر وی نیاز دارند و از این رو به سخنان وی گوش فرا می‌دهند و دیگر زندانیان نیز به پیروی آن دو آن را می‌شنوند و یوسف در این فرصت مناسب، تبلیغ دین الهی را شروع می‌کند و می‌فرماید: زیاد شما را منتظر نمی‌گذارم و تا غذا نیامده تعبیر خواب‌های شما را می‌گویم و شما تنها اندکی به سخنان من گوش فرا دهید.

از طرفی غذای زندان برای اهل آن شناخته شده است و محتاج به تأویل نمی‌باشد و جناب یوسف نیز مؤول غذا نبود؛ بلکه ایشان تعبیر خواب را می‌دانست.

رجوع ضمیر دوم به طعام، دور از هرگونه بینش درستی است و ارایه‌ی انواع گوناگون ترکیب، بازی با عبارت است و فهم معنایی نمی‌آورد و حریم قرآن کریم را باید از آن دور داشت.

۱- یوسف / ۳۶.

۲- یوسف / ۳۶.

متأسفانه، ادیبان ما نیز مانند دیگر گروه‌های علمی پیش‌فرض‌های دانش خود را بر قرآن کریم تحمیل نموده‌اند و با الفاظ قرآن کریم همچون تمرین‌های آموزشی برخورد نموده و بی‌توجه به دیگر امور صوری و معنوی، عبارات قرآن کریم را با ارایه‌ی ترکیب‌های متعدد که بیش‌تر جنبه‌ی تغنن دارد به این سو و آن سو کشیده و چنان از حذف و ایصال و مبتدای مؤخر و خبر مقدم و خبری که مبتدای آن محذوف است در قرآن آورده‌اند که آن را به اهمال کشانده و فهم درست معنا را از آن گرفته‌اند؛ اگرچه تمام قواعد ادبی به‌جای خود لازم است، دریافت مراد قرآن کریم به تخصص‌هایی بیش از آن نیاز دارد.

علم تجوید نیز به همین سرنوشت است و این فن، در میان ادای کلمات و استعلا و استفلا رقصی ناموزون می‌سازد؛ بدون آن که نقشی از معانی در کار باشد و این‌گونه امور نباید فهم آدمی را نسبت به حقایق قرآنی کور نماید؛ چرا که فهم معنایی با خود نمی‌آورد و سودی معنوی را در بر ندارد.

هر یک از دانشمندان از فقیهان و متکلمان و فیلسوفان و عارفان با قرآن کریم چنان رفتار کرده‌اند که گویی قرآن کریم تنها در همان رشته نازل گردیده و جهت دیگری در کار نبوده است و متأسفانه، نقاط ضعف آنان چنان فراوان است که کارهای مثبت آنان را در خود گم می‌کند و امت اسلامی را از این که بتواند از قرآن کریم بهره‌برد دور ساخته است.

شایسته است دانشمندان متعهد و آگاه قرآن کریم را با پشتوانه‌ی علمی خود در مدارای سالم و جهاتی پویا قرار دهند و اضافه‌بر بهره‌برداری‌های درست، آن را از تمام کج‌روی‌ها و مهمل‌بافی‌ها دور دارند.

البته، ممکن است آیه‌ای مجمل در قرآن کریم باشد که نتوان احتمالات معنایی آن را برگزید؛ ولی چنین چیزی موارد اندکی دارد و نمی‌توان با تمام قرآن چنین برخوردی نمود و سراسر قرآن حکیم را به اجمال کشاند؛ به‌گونه‌ای که به قول عالمی حتی نتوان سوره‌ای را در نماز خواند.

### خواب ملک

«وقال الملك: إني أرى سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف، وسبع سنبلات خضر وأخر يابسات، يا أيها الملاء، أفتوني في رؤيائي إن كنتم للرؤيا تعبرون»<sup>۱</sup>.

- عزیز مصر گفت: من هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آن را می‌خوردند و هفت خوشه‌ی سبز را دیدم و خوشه‌های دیگر خشک بود. ای بزرگان، اگر علم تعبیر خواب می‌دانید و از خواب‌گزاران هستید، مرا به آن آگاه گردانید.

از برآیند مجموع آیاتی که از عزیز مصر سخن می‌گوید، چنین فهمیده می‌شود که شخص وی گذشته از آن که مردی کاردان و فهمیده بوده، نظر خیر و اصلاح امور را داشته است.

از تعبیر «إني أرى» معلوم می‌شود که وی چنین خوابی را برای چندین بار دیده و بعد از آن که وی با خود در این رابطه بسیار اندیشیده و خواب را به‌درستی مورد دقت و کاوش قرار داده و نتیجه‌ی درست و کاملی به‌دست نیاورده، آن را با دیگران مطرح نموده است.

نوع خواب و مراحل متعدد این رؤیا با خصوصیات مختلفی که داشته است و چگونگی تعبیر آن، جای تحلیل و بررسی دارد که در مقام خود و در همین کتاب مورد بازبایی قرار خواهد گرفت و در شناخت رؤیا و استخراج قوانین تعبیر رؤیا می‌توان از آن بسیار بهره برد.

شایان ذکر است که در زمان‌های پیشین برای مردم و به‌خصوص اعیان و کارگزاران جامعه و شاهان، خواب و رؤیا و تعبیر آن از اهمیت بالایی برخوردار بوده است و آنان به خواب‌های خود بیش‌ترین اعتقاد را داشته‌اند.

گرچه واژه‌ی «ملا» همه‌ی سران و حاضران در محضر ملک را می‌گیرد؛ ولی به‌خوبی به‌دست می‌آید که مراد ملک از این عنوان همگانی و عمومی در سطح اعیان و سران، نظرخواهی از همگان نبوده؛ بلکه نظر بر اهل فن و خواب‌گزاران داشته که یا خود آن‌ها پای پیش نهند و از عهده‌ی تعبیر خواب برآیند و یا آن که اهل فنی را ارایه دهند، با آن که در میان حاضران مجلس ملک، مدعیان تعبیر وجود داشته است؛ زیرا حاضران در مجلس ملک - همچون مجلس دیگر شاهان و سلاطین - همه از اهل فن کشوری و لشکری و عالمان و اهل ذوق می‌باشند و بر وزان همان عرضه و تقاضای کلی هر کس بر آن بوده است تا مطاع خود را به بهترین بازار که همان قصر سلطانی بوده ارایه دهد و تا از عطایای سلطانی بهره برد و اندک است که فرد لایق و سالمی به مقتضای وظیفه و یا به تقیه خود را در چنین مجامعی حضور دهد و به‌طور کلی و نوعی، تمام حاضران در مجلس شاهی از اهل دنیا بوده و قماش‌ی جز قماش دنیا نداشته‌اند و در آن بازار مطاعی جز مطاع دنیا به‌کار نمی‌گرفتند و به‌طور

کلی این گونه افراد از سرامدان رشته‌ی خود بوده‌اند و در مجلس ملک نیز افرادی خواب‌گزار بوده است، اما به مقتضای طبع دنیاطلبی آنان و نداشتن صفای لازم نمی‌توانستند از افراد بسیار لایق و شایسته در فن خود باشند که ملک می‌گوید: «أفتوني في رؤيای إن كنتم للرؤيا تعبرون»؛ شما خواب‌گزاران که این همه ادعا دارید اگر به‌راستی لایق و کارآموده‌اید، مرا آگاه کنید و خود را به سنجش بگذارید. این بیان می‌رساند ملک نسبت به آنان اعتقادی نداشته است؛ چنان‌چه گفته‌ی آنان خود بهترین دلیل بر بی‌کفایتی و جهالت تمامی آنان می‌باشد؛ چراکه آنان در پاسخ عزیز مصر گفتند: «قالوا: أضغاث أحلام، وما نحن بتأويل الأحلام بعالمين»<sup>۱</sup>.

#### أضغاث أحلام

«أضغاث» جمع ضغث و به معنای دسته‌ای از ترکه‌های مختلط و انشعابی از یک امر است و احلام، جمع «حلم» به معنای خواب آشفته و پریشان است و الف و لام «الاحلام» برای عهد ذکر است و اشاره به خواب متعدد و مرکب جناب ملک دارد و معنای آن این گونه می‌شود که خواب‌های شما پریشان و درهم است و ارزش تعبیری ندارد، و از این جهت ما از خصوصیت آن بی‌اطلاع هستیم. معبران با این بیان بر آن بودند تا خیال ملک را از هر نوع اضطراب و تشویشی برهانند و کمال تبختر و تکبر علمی خود را نیز حفظ نمایند.

ابتدا باید این موضوع را بیان داشت که خواب‌های پریشان و درهم،

اگرچه تعبیر ندارد و به جهت تعبیر در شأن معبر نیست، این گونه خواب‌ها منبعی مهم برای روان‌شناسان در به دست آوردن ویژگی‌های روانی و پنهانی‌های باطنی یک فرد است که خود به صورت غالب آن را پنهان نگاه می‌دارد.

روان‌کاو حاذق می‌تواند با استفاده از پارامترهایی که این‌گونه خواب‌ها به او می‌دهد، بسیاری از امراض روانی و حتی جسمانی را مداوا نماید و به بسیاری از ناهمواری‌هایی که کشف آن از بیمار در بیداری وی ممکن نیست پی برد.

نکته‌ی بسیار مهمی که مربوط به علم تعبیر است و خواب‌گزار باید آن را بررسی کند این است که چه نوع خواب‌هایی را باید از خواب‌های پریشان دانست و معیار علمی و فنی شناخت این‌گونه خواب‌ها چیست؟

در این‌جا معبران نالایق ملک، میان خواب‌گویا و آشفته خلط نموده بودند و نادانی خود را به عنوان آشفته‌گی خواب ملک جلوه دادند.

آن‌ها خواستند با تردستی خود را از جهالت و ملک را از تشویش برهانند و به همین سبب با هم گفتند: این‌گونه خواب‌ها تأویل و تعبیر ندارد و اگر می‌داشت ما آن را می‌دانستیم. آنان برای حفظ موقعیت خود و دور ساختن حریم خود از هرگونه جهالت و نادانی به انکار حقایق روی آوردند و هرگز تواضع و فروتنی به خود راه ندادند و مصداق این مثل معروف شدند که: «هر جا آش است دسته‌ای فراشند» و «گداها در مسجد نساخته را می‌گیرند».

تا بوده چنین بوده و تا هست چنین هست که هر وقت و هر جا مرکزی

پیدا شود، دسته‌های باطل و افراد خوش رقص و دنیا دار اطراف آن را می‌گیرند و اگر آن مرکز باطل باشد، نباید امید به صلاح آن داشت و اگر حق باشد، این گونه افراد آن را یا تضعیف و مسأله دار می‌کنند و یا در از بین بردن آن می‌کوشند و تفاخر و فضل فروشی خود را در تمام زمینه‌ها اعمال می‌دارند و در هر صحنه و ماجرای قیافه‌ای حکیمانه به خود می‌گیرند و به ترفندی فریب‌کارانه گلیم خود را از آب بیرون می‌کشند.

این حکمی کلی در تمام ادوار تاریخ بوده که افراد لایق هر رشته‌ای همواره در حاشیه قرار می‌گرفته‌اند و اهل باطل و مدعیان دورغین با هزاران تزویر و تبلیغ آن عنوان و یا مقام را اشغال می‌نموده‌اند؛ چنان که شخصی چون یوسف به زندان می‌افتد و شکم‌بارگانی چنین، صاحبان تعبیر و تأویل شناخته می‌گردند؛ در حالی که خود را دارندگان علم اولین و آخرین می‌دانند.

همواره چنین بوده است که دغل‌بازان روزگار راه‌یافتگان بحق و شایستگان هر علم و فنی را با هزاران تزویر و خیانت از صحنه‌ی اجتماع بیرون می‌رانند.

در میان خواب‌گزاران پادشاه نیز کسی نبود که خواب شاه را دریابد و یا با اهل فن رابطه و آشنایی داشته باشد جز همان زندانی که با یوسف آشنایی داشت و این آشنایی نیز از برکت زندان و رنج و غم موقت خود داشت نه از سفره‌ی گرم و چرب سلطانی. وی گفت:

«وقال الذي نجا منها واذكر بعد أمةٍ أنا أنبتكم بتأويله فارسون»<sup>۱</sup>.



آن زندانی که اکنون به نزد ملک راه یافته بود، ناگاه دیروز خود و حال و هوای زندان و آن مرد حق و معبر توانا و چهره‌ی ملکوتی یوسف را که با حقیقت و صفای وی اندکی آشنایی پیدا کرده بود به یاد آورد.

او که آن مرد حق را دیده و از آن بهره‌مند گردیده بود از مقایسه‌ی معبران شاه با یوسف دانست که تمام آنان تنها داعیه‌ی تعبیر را دارند و دروغ می‌گویند و همه‌ی آن‌ها از اهل تزویر می‌باشند و از این رو با صدایی رسا در میان آن جمع به ملک گفت: «من معبری را می‌شناسم که شما را به تأویل این خواب راهنمایی می‌کند. ایشان خواست او را به سوی یوسف در زندان بفرستند و وی بی مقدمه تعبیر خواب ملک را از یوسف خواست و از وی با تعبیر «أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»<sup>۱</sup> یاد کرد و با کمال اطمینان و ادب او را مورد خطاب قرار داد و ایشان نیز بی هر «لو» و «ان» و «اما» جواب را بیان می‌کند و جناب ملک نیز در مقابل این تعبیر کرنش می‌کند و شیفته‌ی او می‌گردد و او را می‌طلبد و می‌گوید: «اتنوني به»<sup>۲</sup>، و هنگامی که او را می‌بیند، دل در گرو مهرش می‌بندد؛ چرا که به طور طبیعی هر انسانی از زیبایی و کمال و خوبی صورت و سیرت لذت می‌برد و به آن تمایل دارد؛ زن باشد یا مرد، جوان باشد یا پیر و این امر فقط درک و وصول آن را لازم دارد و بس.

جمال و کمال یوسف و زیبایی صورت و سیرت او چیزی نیست که تنها زنان را شیفته‌ی خود سازد، بلکه عزیز و همه را به دنبال خود می‌کشاند و هر دل را به خود مبتلا می‌سازد؛ یکی به ظاهر وی دل

۱- یوسف / ۴۶.

۲- یوسف / ۵۰.

می‌بندد و یکی به باطن و ممکن است کسی نیز به هر دو دل سپارد و مشتاق هر دو گردد.

ملک هرچه در یوسف خیره می‌شود و او را می‌سنجد، نه تنها در او زشتی و ناروایی نمی‌یابد؛ بلکه وی را صاحب پاکی، کمال و جمال می‌بیند و از این همه کمال شگفت زده می‌شود. از یک طرف یوسف را ملاحظه می‌کند و از سوی دیگر نسبت‌های ناروایی که به وی زده شد را به خاطر می‌آورد و متحیر می‌گردد: «فلما جاءه الرسول، قال: ارجع إلی ربک، فأسأله ما بال النسوة اللاتی قطعن أیدیهن»<sup>۱</sup>؛ ملک و عزیز یوسف را خواست و گفت زود او را نزد من بیاورید؛ چون فرستاده‌ی وی نزد یوسف آمد، یوسف به او گفت: بازگرد و از عزیز بپرس چه شد که زنان مصری همه دستان خود را بریدند.

ملک به استغفار و پوزش می‌نشیند و به این موضوع حساس می‌شود و مسأله را دوباره پی می‌گیرد؛ اگرچه جناب یوسف با ترفندی خاص موضوع را با تشابهی بیانی به خدای خویش حواله داده و او را حاکم قرار می‌دهد و می‌فرماید: «إن ربی بکیدهنّ علیم»<sup>۲</sup>؛ خداوند به مکر آنان و بی‌گناهی من آگاه است و خداوند نیز حضرتش را در می‌یابد و پاکی او تبرئه‌ی وی را ظاهر می‌سازد. تمام زن‌ها او را می‌ستایند و آراستگی او را با تعبیر «حاشَ لله ما علمنا علیه من سوء»<sup>۳</sup> شهادت می‌دهند و زلیخا نیز برای بار دوم او را از گناه و عصیان به‌دور می‌دارد و امید به انحراف کشیدن وی را از دل بیرون می‌کند و از او مأیوس می‌گردد و تسلیم حق

۱- یوسف / ۵۰.

۲- یوسف / ۵۰.

۳- یوسف / ۵۱.

می شود و از پاکی یوسف یاد می نماید و می گوید: «الآن حصص الحقّ، أنا راوده عن نفسه، وأنه لمن الصادقين»<sup>۱</sup>؛ حق همان است که او می گوید و وی حق را آشکارا می پذیرد و می گوید: من بودم که چنین می خواستم و او را گرفتار و بدنام نمودم و گرنه او در زمره ی پاکان است. حضرت یوسف در این جا نیز کمال معرفت و توحید خود را نشان می دهد و به خدا پناه می برد و تمام پاکی را از حق می داند و از زلیخا می گذرد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار نمی دهد که این روش، بهترین شیوه ی تربیتی در برخورد با چنین مسایل حساس عرضی و آبرویی و اجتماعی است و این جاست که ملک به عشق یوسف گرفتار می آید و محبت یوسف را در دل خود می یابد و خود را به یوسف وابسته و محتاج او می بیند، به طوری که ایشان را برای خود بر می گزیند. قرآن کریم از دل بستگی عزیز به یوسف چنین یاد می کند: «وقال الملك: ائتوني به، أستخلصه لنفسي، فلما كلمه قال إِنَّكَ اليومَ لدينا مكين أمين»<sup>۲</sup>؛ ملک محبت خود را چنین به جناب یوسف آشکار می سازد و می گوید: من او را برای خود برگزیدم و خطاب به وی گوید: یوسف، تو امروز در نزد ما گذشته از آن که قدرتمندی، مورد اطمینان نیز می باشی.

### لطمینان و باورمندی

هرگاه کسی اطمینان و اعتقاد فردی به خود را بیابد، وی خود را به طور کامل در اختیار او قرار می دهد و در بزرگداشت او به خود دریغ و سستی راه نمی دهد، اما باید توجه داشت که اعتماد و اعتقاد باید افراطی

و بی‌مرز نباشد و اطمینان به هر شخص غیر معصومی دارای مرز مشخص معرفتی است تا درگیر حوادث شوم انحراف و خیانت نگردد. همچنین بسیاری از بی‌اعتقادی‌ها و شک و وهم‌های فراوان افراد یک جامعه نسبت به هم بر اثر دوری، بیگانگی و عدم شناخت افراد از یکدیگر می‌باشد و گرنه افراد یک جامعه هر قدر هم بد باشند، چنین نیست که اعتماد کلی آنان به هم سلب گردد تا چه رسد به جامعه و افرادی که دارای ارزش‌های فراوانی باشند.

البته، اعتمادهای افراطی و بی‌اعتقادی‌های بی‌ملاک عامل بزرگی در سلب توفیق و رشد نیافتن ارزش‌ها در فرد و جامعه می‌باشد و محرومیت‌های فراوانی را به دنبال دارد. در پایان باز خاطر نشان می‌گردد نباید در این بحث میان دارندگان مقام عصمت و حضرات معصومین علیهم‌السلام با مردم عادی خلط نمود. معصوم مورد اطمینان بی‌حد هر مؤمن واقعی است و جناب ملک نسبت به حضرت یوسف از خود بصیرت بالایی را نشان داد.

پادشاه اساس انتخاب و گزینش را خود قرار می‌دهد و می‌گوید: چون تو را برگزیدم، پس تو نزد ما چنین موقعیتی را داری و صاحب قدرت و مورد اطمینان می‌باشی.

اما حضرت یوسف داشتن دانش و توان مدیریتی در خود را طرح می‌کند که به وی سزاواری حاکمیت بر موجودی زمین را می‌دهد؛ نه حصر نفسی.

ملک می‌گوید: چون تو برای مایی، دارای مکننت و توانگری هستی و امین بودن هر چند کمال و وصف نفسی توست ولی امروز این عنوان نیز

برای ما و با ماست و آن چه به یوسف اصالت می دهد، گزینش من است؛ ولی جناب یوسف می فرماید: چون نگهبان لایق و کارگزار جامعی هستم، باید حاکم بر موجودی زمین و رزق همگان باشم. حضرت یوسف می فرماید: «اجعلني على خزائن الأرض، إني حفيظ عليم»<sup>۱</sup>؛ مرا بر انبارهای مملکت بگمار که من امانتدار و دانا هستم و روشن است که حاکمیت و اقتدار و مدیریت و نگهبانی جامعه و مردم برای کسی است که دارای این اوصاف و کمالات باشد.

اگرچه حضرت یوسف عليه السلام جعل و امضای ملک را می پذیرد؛ ولی مناظر را بر اوصاف موجود در خود قرار می دهد و درخواست این منصب را تنها به سبب اقتدار صوری و ظاهری ملک می داند و نه برای تحقق مقتضی؛ زیرا حکم و اقتدار تصرف در گرو کمال و اوصاف ارزشی است و کسانی که چنین اوصافی را داشته باشند، خداوند عالمیان به آنان چنین اقتداری را داده است، چنان که می فرماید: «وكذلك مكّنا ليوسف في الأرض» ما این طور به او مکنت و اقتدار بر زمین را داده ایم و این اقتدار خود مقتضی آن اوصاف و کمالات بحق یوسف می باشد که می فرماید: «ولا نضيع أجر المحسنين»<sup>۲</sup> و روشن است که ثبوت اجر آخروی برای کاری با اساس مسلم امور دنیوی منافاتی ندارد.

همچنین از این آیه به دست می آید که ذهنیت و منش زورمداران و سردمداران انسانی، تنها بر نفسانیت خود استوار است و جز خود چیزی و کسی را نمی بینند و نمی شناسند و آنان هر چه باشد را برای خویش

۱- یوسف / ۵۵.

۲- یوسف / ۵۶.

می‌دانند و خود را اساس موجودیت و بقای تمامی امور می‌شناسند؛ در حالی که اولیای الهی و حضرات انبیا و تابعان به حق آنان، این‌گونه نمی‌اندیشند؛ بلکه اساس را بر حق و ارزش و حقانیت امور و عناوین و اشیا قرار می‌دهند و خود را تنها واسطه‌ای برای تحقق آن خوبی‌ها و حقایق یا رفع موانع و مفاسد می‌دانند.

آنان خوبی و کمال را از خود و برای خود می‌بینند و کمال را نفسانیت خود می‌شناسند و اولیای خدا کمال را از خدا می‌دانند و او را موثر می‌دانند، آنان اقتدار را به خود می‌بندند و این‌ها به حق، آنان تازه‌ای نمی‌پذیرند و غیری نمی‌شناسند و کمالات غیر را نیز از خود می‌پندارند و اینان تمام موجودی کمال و هستی را از خدای متعال می‌دانند و هر خیر و خوبی را به حق می‌شناسند و به او می‌پذیرند و حق غیر را به خود نمی‌دهند؛ هر چند خود سبب تحقق آن خیر و خوبی باشند و تنها خود را واسطه می‌یابند.

فرهنگ و منش سلطه‌گران، بر زور و منیت استوار است و طریق رسالت و اولیای الهی بر حق استوار گردیده است، آنان برای خود اصالت قایلند و اینان به حق اصالت می‌دهند؛ آنان از نفسانیات خود پیروی می‌کنند و اینان تنها از حق پیروی می‌کنند، آن‌ها با آن که بدون کمال و ارزش هستند؛ ولی خود را صاحب تمامی کمالات می‌دانند و اینان با آن که صاحب اوصاف معنوی و کمالات واقعی هستند، تمامی را از حق می‌دانند.

این دو منش و دوروش برخورد، در تمام جوامع از ابتدای تاریخ بشر تا به امروز وجود داشته است و ملاک شناخت آن، بسنده کردن به رسوم

و ظواهر نیست؛ چرا که شاید فردی ظاهر حق‌مداری را داشته باشد و خود از سلطه‌گران باشد و یا ممکن است فردی ظاهر دینی نداشته باشد و در جهتی حق‌خواه باشد و یا متشرعی به‌ظاهر پیرو کفر و کفری و به واقع پیرو حق باشد.

این دو منش و فرهنگ همیشه با یک‌دیگر درگیر بوده است و تا استقرار فرهنگ الهی در جوامع انسانی نیز ادامه خواهد یافت.

### شرایط کلی رهبری

موضوع مهم دیگری که از این آیات به‌خوبی به دست می‌آید این است که حضرت یوسف با تقریر بیان ملک نسبت به دو عنوان و تذکر دو وصف خود، شرایط کلی رهبری را بیان می‌کند و رهبری و امامت عمومی و هدایت مردمی را برای کسی سزاوار می‌داند که این اوصاف و کمالات چهارگانه را داشته باشد.

این اوصاف عبارت است از: اقتدار، امانت‌داری و صلاحیت، حفظ و نگهداری، حکیم و کاردان لایقی بودن.

هنگامی که ملک می‌گوید: تو از جانب ما دارای اقتدار و قدرت هستی و امانت‌داری وی را متذکر می‌شود، جناب یوسف می‌فرماید: موجودی زمین را باید در اختیار من بگذاری، چون که افزوده بر اقتدار و امانت، من کاردان و کارگزار شایسته و نگهداری هستم و کسی که این اوصاف و کمالات را دارد، باید حاکمیت و اقتدار بر خزاین زمین را داشته باشد.

جناب یوسف می‌فرماید: تو باید اقتدار مرا مورد پذیرش قرار دهی وگرنه اعطای چنین عناوینی بدون اعطای زمینه‌های اجرایی و عملی ثمری ندارد و کارگشای امری در جامعه نمی‌باشد. من «حفیظ» هستم و

تباهی و اهمالی در کار خود ندارم و «علیم» هستم و واقعیت و مصالح امور را می‌شناسم و آن را با هم هماهنگ می‌کنم و صلاحیت این گونه امور را به خوبی دارا می‌باشم.

این اوصاف چهارگانه کلی برای هر نوع مقام رهبری لازم است؛ خواه حکومت سلطنتی باشد یا مردمی و یا الهی و دینی؛ زیرا هر سه مناط و حکم واحد دارد و تنها تفاوت در خصوصیات و صفات دیگر است و برای نمونه، حاکم دینی و ولی امر صاحب ولایت معنوی می‌تواند اقتدار معنوی خود را پشتوانه‌ی اقتدار اجتماعی و مردمی سازد و یا حاکمی سبب حاکمیت مردم و یا دینی به توسط خود یا دیگری گردد که در جناب یوسف و ملک هر دو امر ظهور یافت. یوسف اقتدار معنوی خود را عامل اقتدار اجتماعی قرار داد و ملک نیز با اقتدار اجتماعی خود سبب اقتدار جناب یوسف گردید؛ ولی در هر حال، وجود اوصاف چهارگانه‌ی کلی برای مقام رهبری ضروری و لازم است و هر یک از رهبران اجتماعی و یا حاکمان شرعی که دارای این اوصاف نباشند، به غصب حکومت گرفتارند و مجاری صحیح عقلی و شرعی ندارند.

تصدی امور دینی و شرعی برای مجتهد هنگامی سزاوار می‌باشد که خود را صاحب این صفات بداند؛ نه این که تنها به ادعا بسنده کند که در این صورت، صلاحیت صدور فتوا و گرفتن سهم مبارک امام علیه السلام و مالیات و دیگر عناوین شرعی را ندارد و شعاع اجرایی و حدود عملی او به خویش منحصر می‌باشد و فقط می‌تواند برای خود حجت داشته باشد و نه برای همگان. فردی که سهم و وجوه شرعی می‌گیرد؛ ولی قدرت مصرف صحیح و سالم آن را ندارد، گذشته از آن که اعطای وی معصیت



است و سبب شرعی ندارد، اخذ وی نیز معصیت است و طریق شرعی ندارد و اخذ مال غیر بدون توان مصرف صحیح شرعی، درست و شرعی نیست و گذشته از اهمال و اجحاف عمومی، ضمان شرعی را نیز در پی دارد.

خداوند از اقتدار یوسف چنین یاد می‌کند:

«وَكذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ، يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ، وَلَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>.

- ما در حقیقت یوسف را در زمین بدین منزلت رساندیم که هر جا خواهد فرمانروا باشد که ما هر کس را بخواهیم به لطف ویژه‌ی خود مخصوص می‌گردانیم و پاداش هیچ نیکوکاری را در زمین فروگذار نمی‌کنیم.

حضرت یوسف عليه السلام فرمانروایی و اقتدار پیدا کرد و به‌خوبی در حفظ آن کوشید و موفق نیز بود و توانست آن را بقا و استمرار بخشد و راه‌گذار از آسیب‌ها و چالش‌های را بنماید و در این زمینه باید زمینه‌های مادی و فکری و عملی فساد را که ریشه‌ی تمام آن به ضعف فرهنگی باز می‌گردد را با روش‌های درست و صحیح برطرف نمود و به جای آن، زمینه‌های مادی و معنوی را جایگزین نمود و از همین طریق نفوذ صوری و معنوی خود را بر جامعه تسری داد.

از تعبیر «وَلَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» استفاده می‌شود که عناوین ظاهری و امتیازات صوری نیز دارای ارزش می‌باشد و با آن که زحمت و کوشش

فراوانی را به دنبال دارد، ارزش روانی و اجتماعی دارد. البته این امر در صورتی پسندیده است که به طور طبیعی و از راه شرعی به دست آید و نه از راه‌های باطل و نامشروع.

این کمالات اعتباری هر چند موقعیت کم‌تری نسبت به فاعل واجد آن دارد و تمامی آن معلول ارزشی فضایل وی می‌باشد، خوددارای ارزش واقعی است.

البته کسانی می‌توانند این عناوین اعتباری را احراز نمایند که دل و نظر اصالی بر آن نداشته و دل خود را از آن بریده باشند و خود را برتر از آنان بدانند و در غیر این صورت، به دور از کمال و منش درست و سالم فضیلت - چه اعتباری و چه حقیقی - می‌باشند.

خداوند در پایان این ماجرا می‌فرماید:

«وَلَا جِرَ الْآخِرَةَ خَيْرَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup>؛ پاداش عالم آخرت برای اهل ایمان

و مردم پرهیزگار بسیار بهتر از اجر دنیوی است.

اجر و پاداش دنیوی برای کارهای خوب محقق می‌گردد؛ اگرچه چنین نیست که تمام اجر و موقعیت نیکوکاران و خوبان در دنیا باشد؛ زیرا دنیا خود ظهوری نازل از حقیقت اخروی است و طبیعت نتیجه‌ی طبیعی هر عملی را به هر کس می‌نمایاند؛ چنان که این امر برای برادران یوسف که وی را از وطن خود دور نمودند اتفاق افتاد: «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۲</sup>؛ چون بار آن قافله را آماده ساختند، جام زرین ملک را در توشه‌ی برادر گذاشتند و به

آنان نسبت دزدی داده شد و این نسبت، مجازاتی بود که به لحاظ وضعی و به صورت کنایی بر آنها عارض گردید.

### عشق و دوستی

شایان ذکر است موضوعی که در این سوره بسیار اهمیت دارد «عشق» است. عشق و محبت در سراسر این سوره دیده می شود و همه حکایت از سوز و شور و فراق و وصال می کند؛ به طوری که می توان سوره ی یوسف را سوره ی «عشق» و به لحاظ اهمیت رؤیا در آن، سوره ی «رؤیا و تعبیر» نامید و حضرت یوسف تجسمی از این دو حقیقت می باشد.

حضرت یعقوب از فراق و هجر سخن سر می دهد و عشق و شوق وی را چنان می کند که چشم هایش را از دست می دهد و سفید می گردد: «وایضت عیناه من الحزن»<sup>۱</sup> و علاج درد اشتیاق و فراق وی تنها دریافتن اثری از یوسف می داند که می فرماید: «إذهبوا بقمیص هذا، فآلقوه علی وجه أبي یأت بصیراً»<sup>۲</sup>؛ این پیراهن مرا به صورت پدر بیندازید تا دو چشم او روشن گردد.

این شوق و هجر است که با آدمی چنین می کند و یعقوب را نابینا می سازد و پیامبری از فراق فرزند خود چنان می گیرد که تمام آب دلش را از چشمانش فرو می ریزد و چشمه ی دیدش را خشک می سازد و با وصال اثری و با خیال وصلی، خشکیده چشمی چشمه سار و بینا می شود. آن از شوق است و این از عشق است و هر دو به دل صفا می دهد و برای جلال دل آدمی کوره ای بسیار داغ می گردد و جان آدمی را از هرچه آب و گل است به دور می سازد.

در این ماجرا، زلیخا که خود ماه پاره‌ای بوده است چنان به عشق گرفتار می‌آید که دل را از دست می‌دهد و خود را مفتون و اسیر یوسف می‌بیند و بی‌توجه بر تمامی عناوین جنسی، فردی، موقعیتی، اجتماعی، سرگشته و واله می‌گردد و چنان در فراق می‌سوزد که دود شوق و خیال وصل و درد عشق وی همه‌ی عناوین وی را چون خود وی به باد می‌دهد و خویش را تنها در همسویی با وصال یوسف قرار می‌دهد و بس و در این راه از عقل، عرف، منش و میزان دور می‌شود و تنها خود را در گرو یوسف می‌بیند.

سخنانی که قرآن کریم از زنان، عزیز و ملک، زندانی‌ها و برادران و شخص جناب یوسف و دیگر شخصیت‌های این ماجرا نقل می‌کند، هر یک به نوعی شور و شوق و عشق را حکایت می‌کند؛ هر چند هر یک حد و کیفیتی خاص دارد و بسیاری، هوای دل خود را در سر می‌پروراندند و سر بر غیر از هوای دل خود نداشتند.

این شور و حزن و سوز و عشق است که جان آدمی را صیقل می‌دهد و کیمیای سعادت را در دل آدمی در پوششی از حکمت، عرفان، معرفت، حقیقت و حق‌یابی قرار می‌دهد و تنها دارویی که می‌تواند در تمامی این مسیر و در همه‌ی این سیر و سلوک یار مشتاق باشد، همان گریه است و گریه، اشک است و آه و سوز آه است و درد. این سوز و آه است که همیشه با هم همراه و راهی می‌گردد و اشک را جاری می‌سازد و از پهنای دل آدمی دُرّ و یاقوت سرازیر می‌سازد.

دل عاشق کاسه‌ی چشمش می‌باشد و کاسه‌ی چشم تنها ظهور دل عاشق است و این دل و چشم است که از ترکیب اشک و خون و سوز و

آه، آب حیات می‌سازد و کوره‌ی وجود آدمی را حرارت می‌بخشد و تمام ناخالصی دل را پاک می‌گرداند و عاشق را در مقابل معشوق چنان فانی می‌سازد که سر بر خاک تذلل می‌سپارد و بس.

گریه شعار عاشق است و علاج عاشق اشک است. مناجات و راز و نیاز و عشق بازی بدون اشک و آه هرگز میسر نمی‌شود و عاشق در طریق معشوق سکینه و وقار و شجاعت نمی‌شناسد و رشادت وی تذلل است و بس.

شجاعت و رشادت در میدان و سکینه و وقار در میان مردمان، منافاتی با تذلل و بندگی و اشک و سوز و راز و نیاز در مقابل حق ندارد، همان‌طور که تمام انبیا و اولیای بحق و امامان شیعه علیهم‌السلام این اوصاف و کمالات را به صورت کامل داشته و هر یک مقام و منزلتی بس رفیع در این زمینه دارا بوده‌اند و در میدان مبارزه و در مقابل خصم خارجی و باطنی چنان محکم و استوار بودند که هیچ خصمی تاب و تحمل آنان را نداشت و در مقابل حق نیز چه بسیار گریه و اشک و آه داشتند و لحظه‌ای بی‌سوز و گداز نبودند و این جهات معنوی گذشته از جهات باطنی، کمک فراوانی در راه بازیابی محبوب دارد و شعار سیاسی و اجتماعی بسیار شایسته‌ای نیز می‌باشد.

سوره‌ی یوسف با تمامی محتوا و با قامت بلندی که در بیان عشق دارد، آیه و جلوه‌ای از کربلای امام حسین علیه‌السلام است. افسر عشق و سلطان شوق و وصال حسین علیه‌السلام است. آن حضرت پیامبر عشق و کربلای او، قامت رسای تمامی عشق و صاحب لوای همه‌ی عشاق حقیقی است. عالم و آدم در یک میدان و در یک زمان در نبرد عشق می‌باختند و تنها

دُرْدانه‌ی حق بود که گوی سبقت از همگان ربود و خود را قامت رسای  
جمال حق ساخت.

فهم و درک این حقیقت و شناخت امام حسین علیه السلام و عشق آن حضرت  
و معرفت به کربلا در توان ما نیست و ما فقط از ماجرای کربلا خبری  
می‌شنویم و از حسین اسمی! امید است که آن حضرت دل ما را به عالم  
عشق رهنمون و چشم ما را به آن حقیقت باز نماید.

### دیدار یوسف با برادران و پدر

قرآن کریم ادامه‌ی ماجرای یوسف را چنین گزارش می‌دهد: برادران  
یوسف چون وی را شناختند گفتند: «إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ»<sup>۱</sup> عجب! تو  
یوسف هستی! و حضرت یوسف فرمود: بلی، من یوسف هستم و این  
برادرم (بنیامین) می‌باشد و خداوند بر ما منت نهاده است. برادران در این  
هنگام از هرگونه دورویی دست برداشتند و همگی یک صدا گفتند:  
«تَاللَّهِ، لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا، وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»<sup>۲</sup>؛ به خدا قسم چنین است و  
خدا تو را بر ما برگزید و ما در خطا بودیم و اکنون به درستی این مطلب را  
می‌فهمیم.

جناب یوسف نیز کمال بزرگی و آقایی خود را در این مقام ظاهر  
ساخت و بی‌درنگ فرمود: اکنون که موضوع روشن شد، نکوهش و  
سرزنشی در کار نیست و خداوند منان ارحم الراحمین است و شما را  
می‌بخشد.

برادران به حقانیت یوسف اقرار کردند و به خطای خود پی بردند؛ اما آنان از یوسف نخواستند که وی از خدا برای آنان طلب بخشش و آمرزش نماید ولی حضرت یوسف خود بزرگواری نمود و این امر را بیان کرد و در هنگام قدرت، غرور و منش برادری را خوار نساخت و موقعیت آن را حفظ نمود؛ به خصوص این موضوع هنگامی خود را به نیکی نشان داد که برادران در مقابل پدر گفتند: «یا أبانا، استغفر لنا ذنوبنا، انا كنا خاطئين»؛ پدر جان، از خدا برای ما طلب آمرزش کن؛ زیرا ما در خطا و اشتباه بوده ایم.

آنان به برادر «أترك الله... وكنّا خاطئين» می‌گویند؛ ولی «استغفر لنا» را تنها از پدر خود خواستند. این بیان، گذشته از آن که جایگاه پدر را در نزد آنان نشان می‌دهد، شخصیت یوسف را نیز به نیکی می‌شناساند؛ چرا که برادران نیازی به انجام کرنش و تحقیر ندیدند و بزرگواری برادر را در نظر آوردند و جناب یوسف نیز پیشاپیش این بزرگی را از خود ظاهر ساخت. از این رفتار برادران یوسف می‌توان دانست که آنان، فساد و پلیدی نداشته و تنها بر یوسف رشک ورزیدند، که دلیل آن نیز نشناختن یوسف بود و به خطاگامی برداشتند و گرنه با یوسف دشمن نبودند و او را دوست می‌داشتند و حتی حاضر به آسیب رساندن به وی نبودند و تنها دوری او را می‌خواستند؛ به خلاف قابیل که در خود فساد و پلیدی داشت و در مقابل هابیل با بحث قانع نشد.

این مطلب را می‌توان از رضایت جناب یعقوب نیز به دست آورد،

چنان که می‌فرماید: «وسوف أستغفر لکم ربّی»<sup>۱</sup>؛ زود باشد که از خدایم برای شما طلب آمرزش کنم که معلوم می‌شود ایشان نیز ناراحتی خود را فراموش کرده است و از این جهت دیگر دل‌نگرانی ندارد و گویی بعد از وصال، همه به رضایت رسیده‌اند و می‌توان گفت: چنان در سرور و شادمانی قرار گرفتند که تمامی تلخی، هجر و درد را فراموش کردند و دلخوش از وصال بودند که جناب یعقوب طلب آمرزش را نیز به بعد حواله می‌دهد و عشق و سرور و شادی چنان بر یعقوب چیره گشته است که گویی حالت استغفار را از ایشان دور می‌گرداند و وعده‌ی آن را به آینده می‌دهد.

در این جا حضرت یوسف می‌فرماید: «قال: یا أبت، هذا تأویل رؤیای من قبل»<sup>۲</sup>.

هر چند به ظاهر بهتر بود جناب یعقوب در این جا بفرماید: «یا بنی، هذا تأویل رؤیایک من قبل»؛ پسر جان، امروز، تأویل خواب تو بود که در پیش دیدی و گفتم آن را به کسی باز نگو؛ زیرا حضرت یوسف بود که خواب خود را به پدر عرضه کرد؛ ولی چون مقام، مقام عرض حال است و یوسف می‌خواهد شرح حال خود را برای پدر عنوان نماید؛ بدون آن که برادران را مورد سرزنش و نکوهش قرار دهد و با این بیان توان معنویت بر افکار و اندیشه‌ی خود را نشان می‌دهد و خود را از اسباب و علل صوری و ظاهری دور می‌سازد و خطا را به شیطان نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «من بعد أن نزَّع الشیطان بینی و بین اخوتی»<sup>۳</sup>؛ شیطان بود که میان من و

۱- یوسف / ۹۸.

۲- یوسف / ۱۰۰.

۳- یوسف / ۱۰۰.



برادرانم درگیری ایجاد کرد و تأکید می‌نماید: «رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ، وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»<sup>۱</sup>؛ خدایا، تو مرا حکومت دادی و عزت بخشیدی و علم تعبیر خواب بیاموختی.



بعد از شرح این ماجرا، حضرت یوسف عليه السلام در مقام شکر منعم حقیقی می‌کوشد و به خدای خود عرض می‌کند: خدایا، تو به من حکومت و اقتدار فردی و اجتماعی بخشیدی و علم تأویل را اعطا نمودی و ملک ظاهری و اقتدار معنوی را با هم نصیب نمودی.

#### دوری از اشتغالات

نکته‌ای که در این جا لازم به تذکر است و نباید به آسانی از آن گذشت این است که: حضرت یوسف از هنگامی که به مکنت و حکومت رسید، قرآن کریم دیگر از تعبیرهای وی سخنی نمی‌گوید و مباحث دیگری مطرح می‌گردد که گویی مقام ظاهر چنان وقت و عمر انسان را پر می‌کند که دیگر جایی برای یادکرد مقام‌های باطنی باقی نمی‌گزارد و بیش‌تر امور آدمی را درگیر می‌سازد و مردم نیز بیش‌تر همین جهات را دنبال می‌کنند و کم‌تر در پی امور معنوی می‌باشند.



فصل دوم 

  
**خواب و رؤیا**  




## خواب

خواب و بیداری از اوصاف موجودات دارای حیات نفسانی است و از پیچیدگی‌های جهان آفرینش به شمار می‌رود. انسان و حیوان این دو وصف را به خوبی و آشکارا می‌پذیرند و گیاهان نیز - با تفاوت‌هایی در خصوصیت - از آن بی‌بهره نمی‌باشند؛ ولی جناب حق تعالی و موجودات مجرد از ماده، همچون عقل مفارق و ملائکه چنین وصفی را ندارند.

اما آیا جمادات و سنگ‌ها نیز چنین امری را می‌پذیرند؟ این مسأله اختلافی است و می‌توان گفت: خواب و بیداری آنان همچون انسان نمی‌باشد و خصوصیات جمادی آنان را نباید فراموش نمود ولی خواب و بیداری را در بسیاری از موجودات باید ثابت دانست.

باید خواب را به دقت مورد مطالعه قرار داد و بر نادرستی بسیاری از داده‌های حکمت طبیعی در این زمینه خط بطلان کشید. متأسفانه، تأملات فلسفی در بررسی چیستی خواب و عوامل آن رشد چندانی نداشته است.

البته، از این گفته نباید چنین پنداشت که همه‌ی آنچه خواب‌شناسان امروز مطرح می‌کنند با واقعیت خواب هماهنگ است؛ زیرا مطالعه‌ی خواب به روش تجربی انجام می‌پذیرد و حقایق درون نفس مجرد آدمی بر اساس معیارهای مادی و آثار آن شناخته می‌گردد و اصطلاحات فنی آنان به فراتر از آن باز نمی‌گردد و از این رو دچار کاستی است. این دو عامل، ناتوانی انسان در شناخت خود و غفلت از درون آدمی را سبب شده است.

دانشمندان هنگامی می‌تواند مطالعه‌ی خود را به کمال برسانند که اعتقاد کاملی نسبت به موجودات ناشناخته‌ی امروز پیدا کنند و دانشمندان فلسفی نیز خود را از رمان‌نویسی و ذهنیت ناسالم گذشته‌ی خویش جدا کنند و تمام اندیشمندان تجربی و فلسفی با هم‌اندیشی آن را پی‌گیری نمایند تا بتوانند از چنین ناشناخته‌هایی پرده بردارند.

#### چیستی بیداری و خواب

به‌طور ساده می‌توان گفت: هنگامی که قوای بدنی و نیروهای مزاجی و روحی در انسان و حیوان و دیگر موجوداتی که خواب دارند، به حواس ظاهر توجه پیدا می‌کند و بر ظاهر چیره می‌شود، بیداری بدن محقق می‌شود و آنگاه که این عوامل به علل گوناگونی از حواس ظاهر رو می‌گرداند و از آن انصراف می‌یابد، نفس به باطن خود رو می‌آورد و خواب تحقق می‌یابد.

میزان خواب و کمی و یا زیادی و یا تعادل بیداری و سنگین بودن خواب یا سبک بودن آن، به عوامل مزاجی و غیر مزاجی خاص خود بستگی دارد و از عوامل مختلفی ناشی می‌شود.

طول خواب و سنگین و یا سبک بودن آن قابل کنترل است و می‌توان خواب و بیداری را به صورت ارادی درآورد و فردی می‌تواند بر اثر کوشش و تمرین با روش‌های صحیح و درست، خواب و بیداری خود را قابل کنترل سازد؛ هرچند نفی خواب به‌طور کلی و تمامی در موجوداتی که خواب دارند سبب بیماری می‌گردد؛ زیرا جهات مزاجی و مادی نمی‌تواند از همه‌ی آثار خود به‌طور کلی و دائمی دور بماند؛ مگر آن که عوامل دیگری آن را در اختیار خود قرار دهد.

ارادی کردن خواب و بیداری هرچند چندان آسان نیست، شدنی است و می‌توان با تمرین‌هایی در این زمینه، اقتدار بالایی در خود ایجاد نمود و توانایی‌های فراوان روحی را در خود زنده کرد؛ به‌طوری که از دیگران تمایز محسوسی داشته باشد و بررسی آن نوشته‌ی دیگری را می‌طلبد. نگارنده در بررسی خواب و بیداری شبانگاهی و تأثیر آن در سیر و سلوک نوشته‌ای مستقل با نام «غیب، شب و بیداری» دارد.

میزان خواب را با تغییر شرایط و کنترل عوامل و موجبات آن، می‌توان به کم‌ترین یا بیش‌ترین مقدار ممکن آن رساند؛ ولی نفی کلی آن - همچون خواب مطلق دائمی - ممکن نیست و پی‌آمدهای بسیار منفی را با خود دارد. نگارنده در ابتدا، لزوم اصل خواب را انکار می‌نمود و برای اثبات عملی آن کوشش فراوانی نمود و خواب خود را به کم‌ترین میزان ممکن رسانید؛ ولی نفی آن را در مدتی طولانی میسر ندید.

### خواب در قرآن کریم

قرآن کریم در تبیین خواب و ویژگی‌های آن، آیات مهمی دارد که به ذکر برخی از آن تبرک می‌شود:

الف. «لا تأخذهُ سنَةٌ ولا نوم»<sup>۱</sup>؛ او را هیچ چرت و خوابی فرو نمی‌گیرد. «سنه» از واژه «وَسِين» به معنای چرت، غفلت و خماری و از صفات مادی حیوان و انسان است که بیداری و توجه در مقابل آن قرار دارد. قرآن این صفات خلقی را از حق دور می‌سازد و همان‌طور که حق تعالی خواب ندارد و چرت نمی‌زند، صفات مقابل آن؛ یعنی بیداری و مانند آن را نیز ندارد. این‌گونه صفات مادی و ناسوتی از ساحت مجردات و ملایکه‌ی الهی به‌دور است. چیزی که می‌توان در مجردات ممکن دانست و آن را زمینه‌ی شناخت خصوصیات در مجردات دانست، همان ظهور و بروز است و البته قبض و بسط را نیز می‌توان در آن مطرح ساخت.

ب. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا، فَيُمْسِكُ الَّتِي قَفَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ، وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>.

- خداست آن که به هنگام مرگ روح مردمان را می‌گیرد و آن که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز روحش را در خواب می‌گیرد و سپس آن را که حکم به مرگش نموده‌ی جانش را نگاه می‌دارد و آن را که حکم نکرده به بدنش می‌فرستد تا آن که هنگام مرگ وی فرا رسد و در این کار نیز دلیل‌های قدرت الهی برای اندیشه‌وران آشکار است.

«وهو الذي يتوقاكم بالليل»<sup>۳</sup>.

- خدایی که چون به خواب می‌روید جان شما را نزد خود برده و شما را می‌میراند.

۱- انعام / ۶۰.

۲- زمر / ۴۲.

۳- بقره / ۲۵۵.



«قل يتوقاكم ملك الموت»<sup>۱</sup>.

- بگو: فرشته‌ی مرگ است که جان شما را می‌گیرد.

«الله الذي خلقكم ثم يتوقاكم»<sup>۲</sup>.

- خداست که شما را آفرید و سپس جان شما را می‌گیرد.

«إنّ الذين تتوفاهم الملائكة»<sup>۳</sup>.

کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند.

«يا عيسى، إني متوفيك ورافعك إلي»<sup>۴</sup>.

- ای عیسی، من جان تو را می‌گیرم و تو را به سوی خود می‌برم.

در این چند آیه و دیگر آیات مشابه آن، قرآن مجید توفای نفس در حال مرگ و خواب را به یک بیان مطرح می‌سازد، با این تفاوت که مرگ را چنین توصیف می‌نماید: «فيمسك التي قفى عليها الموت»؛ به گاه مردن، نفس نگاه داشته می‌شود و دیگر به بدن باز نمی‌گردد؛ ولی درباره‌ی خواب می‌فرماید: «ويرسل الأخرى إلى أجل مسمى»؛ به گاه بیداری فردی که نباید در این حال بمیرد، نفس وی رها می‌شود و دوباره به بدن باز می‌گردد.

«توفى» معنای اخذ و تمامیت را می‌رساند؛ به‌خصوص هنگامی که امساک و ارسال نیز در جهت مقابل آن مطرح گردد. قرآن کریم قبض روح را به خدا و فرشته‌ی مرگ و دیگر ملائکه نسبت می‌دهد و این عمل به شب ویژگی ندارد؛ اگرچه می‌فرماید: «يتوقاكم بالليل»؛ زیرا این قید، چهره‌ی غالبی دارد و سرعت قبض روح را در ذهن مردم تداعی می‌کند و مرگ به صورت طبیعی هم در روز و هم در شب واقع می‌شود.

۱- سجده / ۱۱.

۲- نحل / ۷۰.

۳- نساء / ۹۷.

۴- آل عمران / ۵۵.

همچنین خواب به آسمان اختصاص ندارد و تنها در ظرف وجودی نشانه‌های خود به لفظ اخذ و ارسال در جریان است. قرآن مجید درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «یا عیسی، اِنِّی متوفِّیک ورافعک الیّ» که در سماوی و آسمانی بودن آن ظهور دارد؛ البته این نوع ظهور و برداشت در نظر کسانی تداعی می‌شود که از حق تعالی و عوالم غیبی و دیگر حقایق معنوی، چیزی جز آسمان در نظر نمی‌آورند و مرادشان از آسمان نیز چیزی بیش‌تر از فضای اطراف خودشان نیست و جمود آن‌ها نمی‌گذارد که به بیش از آن بیندیشند.

از آن‌جا که نفس امری مجرد است باید پرسید چگونه این امر مجرد می‌تواند صفات مادی را از خود به ظهور رساند و بنابراین، معنای اخذ تمام نفس در مردن و خواب و امساک و ارسال آن چیست؟

در پاسخ باید گفت: اخذ، اعطا یا امساک و ارسال در این‌جا به معنای انصراف و عدم انصراف است و نفس با آن که مجرد است و از حقایق معنوی عالم وجود می‌باشد، زمینه‌های مادی را در جهات عملی خود می‌پذیرد و از همین جهت است که قابل استکمال در ناسوت می‌باشد و چون نفس در فعل خود مادی است به آلات و ابزار مادی و مزاج و قوای بدنی نیاز دارد تا تحت اختیار آن باشند و فاعل این‌گونه امور را می‌توان به جهات مختلف نفس و به مزاج، ملائکه‌ی الهی و حق تعالی نسبت داد؛ زیرا تمام امور عوالم هستی و ناسوتی از آفریده‌های الهی و تحت قدرت او می‌باشد و همان‌طور که مزاج از عوامل نفس است، ملائکه نیز از ایادی حق می‌باشد و نسبت این‌گونه امور به حق از جهت ارجاع اصل تمام امور به حق است.

مطلب مهمی که از این آیه به دست می‌آید این است که خواب و مردن حکم و حقیقتی واحد دارد، با این تفاوت که در خواب، ارسال و مرگ، امساک مطرح است و کارگزاران حق را می‌توان در هر دو دید؛ چنان که در روایت است: «النوم أخو الموت»<sup>۱</sup>؛ خواب، برادر مرگ است و حاکمیت حق و کارگزاران وی لحظه‌ای از آدمی دور نیست و هرگز آدمی وجود استقلالی ندارد. این موضوع مهمی است که فهم آن آسان نیست و عرف مردم و حتی دانشمندان مادی، میان خواب و مرگ تفاوت بسیار فراوانی می‌بینند و این دو را از هم متفاوت می‌دانند؛ در حالی که قرآن کریم رابطه‌ی خواب و مرگ را بسیار تنگاتنگ گزارش می‌کند و خواب و مردن را در طول هم قرار می‌دهد و زمینه‌ی واحدی دارد و خواب، تنها ارسالی دارد که جایگزین امساک می‌شود و مردن همان امساک است و این امساک به قوت خود باقی می‌ماند و چنین نیست که با مردن فردی نفس وی در جایی نهاده شود و بایگانی گردد و به‌طور دایم و همیشگی در مقام امساک فعلی خواهد ماند.

مطلب دیگری که در این آیه بسیار قابل اهمیت می‌باشد این است که فاعل خواب و مردن تنها انسان نمی‌باشد و کارگزاران الهی و حتی حضرت حق را در آن دخیل می‌داند و این نکته از ظرافت خاصی برخوردار است و فهم آن چندان آسان نیست و در این گونه امور باید بررسی و کاوش علمی فراوانی به عمل آید تا دست توانای غیب را در خواب و مردن دید و خدای متعال و ایادی وی را در تمامی جهات آن

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۳، ح ۵۴۸۴ / ۶.

به طور ملموس مشاهده نمود و مدبر هر یک را شناسایی کرد.  
 آدمی توان آن را دارد به جایی برسد که جای پای غیب را در تمام  
 زوایای وجودی عالم ناسوت مشاهده نماید. انسان می تواند ببیند که  
 همه‌ی عوالم مادی و ناسوتی تحت تدبیر موجودات غیبی اداره  
 می شوند و آن‌ها در این عوالم، نقش عمده و اساسی دارند؛ در حالی که  
 انسان نیز می تواند نقش خاصی را در تمام شؤون مادی و معنوی خود  
 داشته باشد.

ج. «هو الذي جعل لكم الليل لباساً، والنوم سباتاً»<sup>۱</sup>.

- خداست که شب را پرده‌ای بر شما افکنده و خواب را مایه‌ی آرامش  
 شما قرار داد.

«ومن آیاته منامکم باللیل والنهار»<sup>۲</sup>.

- و از نشانه‌های خداوند خواب شما در شب و روز است.  
 «یا ایها المزمل، قم اللیل إلا قليلاً، نصفه أو انقص منه قليلاً، أو زد علیه»<sup>۳</sup>.  
 - ای در جامه خفته، شب را برخیز مگر کمی از آن را که نصف یا چیزی  
 کم‌تر از آن باشد.

«إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل، ونصفه، وثلثه، وطائفة من  
 الذين معك، والله يقدر الليل والنهار»<sup>۴</sup>.

- خدا به حال تو آگاه است که تو و گروهی از مؤمنان نزدیک به دو سوم  
 یا نیمی از شب را بیدارند و خداگردش شب و روز را تعیین نموده است.  
 این آیات شب و خواب را از امور طبیعی و حقایق موجود عالم

۳- مزمل / ۱ - ۳.

۲- روم / ۲۳.

۱- فرقان / ۴۷.

۴- مزمل / ۲۰.

ناسوتی می شمرد که تحت «جعل» و قرارداد الهی درآمده است و همان طور که در پیش به آن اشاره شد، اصل کلی ضرورت خواب قابل انکار نیست؛ ولی آدمی می تواند چند و چون آن را تحت اختیار درآورد و عوامل و موجبات خواب را در اختیار خود بگیرد.

خواب به مزاج انسان آرامش می بخشد و اعصاب او را تسکین می دهد و به روح بشر استحکام می بخشد، به خصوص خواب های مناسب و بجا که در مواقع مناسبی از شب و در فضایی آرام و بی سر و صدا باشد؛ چنانچه قرآن کریم می فرماید: «شب را برای شما لباس و خواب را مایه ی ثبات قرار دادیم». خواب، انقطاع از کوشش روزانه و زحمات پیوسته است و خواب و استراحت شبانه آرامش را به همراه دارد و این گونه خوابی از عوامل عمده ی حیات بخش روح و روان آدمی است که قرآن کریم از آن به عنوان «آیه» و نشانه یاد می کند: «ومن آیاته منامکم باللیل والنهار»<sup>۱</sup>؛ و از نشانه های او خواب شما در شبانگاهان و روز است.

قرآن کریم خواب طبیعی را به شب منحصر نمی داند؛ اگرچه شب، مهم ترین بخش خواب را فراهم می سازد. توضیح این امر در سوره ی مزمل آمده است.

خداوند در سوره ی مزمل به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «قم اللیل إلا قلیلاً»<sup>۲</sup>؛ شب را بیدار بمان و در آن آماده باش. قرآن کریم به صرف بیداری توصیه نمی نماید؛ چرا که بیهوده گذراندن شب را قیام نمی گویند و چه بسا شب نشینانی که شبشان را بیهوده تباه می سازند.

قرآن کریم در این آیه به نکته‌ای توجه می‌دهد که هنوز برای جامعه‌ی ما نهادینه نگردیده است و شایستگان نیز نتوانسته‌اند از آن کام بگیرند و خواب و بیداری خود را با این آموزه هماهنگ نمایند.

قرآن مجید نمی‌فرماید: کمی از شب را بیدار باش؛ بلکه می‌فرماید: کمی از شب را برای خوابیدن بگذار و شب را جز اندکی بپا خیز و به عبارت دیگر، قرآن کریم اصل را بر بیداری در شب می‌گذارد و خواب را فرع آن قرار می‌دهد و این موضوع از نمونه‌های بارز علمی و اصول روان‌کاوی قرآن کریم است.

شب با تمام مواهبش در اختیار انسان قرار دارد و آدمی می‌تواند از آن بهره‌ی کافی بگیرد و در پناه آن، اندیشه و فرهنگ علمی و عملی خود را سامان بخشد و خود را در آن باز یابد و از میان آن پر کشد و خویش را به عوالم معنوی برساند و این گونه زندگی کردن، منافاتی با تحصیل آرامش ندارد؛ زیرا مقداری از شب برای استراحت کافی است.

چنین رویکردی، گذشته از آن که می‌تواند تمام زمینه‌های کمال و معنویت را در انسان زنده نماید، استراحت جسم و روح را نیز تأمین می‌نماید و خواب و استراحت کم می‌تواند آرامش ناسوتی را به بهترین وجه به همراه داشته باشد و همچنین زمینه‌ی بسیاری از یافته‌های معنوی را در خواب است که بهره‌ی آدمی می‌گردد. این گونه فردی می‌خواهد تا چیزی در خواب به دست آورد و آرامش، امری قهری برای وی می‌باشد.

پس برای اهل حقیقت و مردان سیر و سلوک و اهل کمال و معرفت، اصل در شب بر بیداری و قیام و بندگی است و قیام نیز اخص از بیداری

است و قیام و شب زنده داری است که اسباب معنوی کمال آدمی را فراهم می‌سازد؛ اگرچه باید پاسی از شب را برای آرامش و تجدید قوا گذاشت که این مقدار از شب با آن که نسبت به همه‌ی شب اندک و فرعی است؛ نسبت به اقلیت خود، با توجه به بهینه‌سازی بدن و کیفیتی که در آماده نمودن و بازیافت توانایی آن دارد، دارای اصالت است و گریزی از آن نیست و می‌توان در آن خواب اندک، زمینه‌ی خواب‌های خوش، و رموزگریز از پیچ و خم‌های طریق را به دست آورد.

با این توضیح باید گفت: خواب اندک، جهت اصالی دارد و بهره‌برداری معنوی از آن فرع بر آن است و اصالت بخشیدن به آن نیز نوعی افراط است و گذشته از لسان قرآن کریم، توان طبیعی مزاج آدمی نیز با آن موافق نیست و پی‌گیری این گونه امور در تمام شب با انکار اصل خواب برابر است که مورد نظر قرآن کریم نمی‌باشد.

آموزه‌های قرآن کریم در این رابطه با واقعیت‌های خارجی ما تفاوت بسیار دارد و این امر هم در میان عموم مردم دنیا و هم در میان مسلمین و عالمان و زاهدان دیده می‌شود؛ زیرا آنان شب را برای خواب قرار می‌دهند و اگر مردم عادی در شب بیدار باشند، شب آنان خالی از هر قیام و قعودی است و به ادامه‌ی انجام کارهای روزانه یا شب‌نشینی‌های بیهوده می‌گذرد و عالمان و دانشمندان نیز آن را برای مطالعه و تحقیق در علوم رسمی و اندیشه‌های صوری قرار می‌دهند و این در حالی است که بسیاری از شب‌نشینی‌های آنان، ابتدای شب را فرا می‌گیرد و پایان آن با خواب همراه است. کسانی که اهل تهجد و تقوا می‌باشند، اندکی از آخر شب را به عبادت و فکر می‌گذرانند و با چند رکوع و سجود، جمال صبح

را زیارت می‌کنند و به استقبال روز می‌روند و بجای اندکی خواب، اندکی بیداری دارند.

افرادی که به تمام معنا قیام دارند و شب را شب می‌دانند و آن را ظرف یافته‌های معنوی و ربوبی و زمان مطالعه و کسب علم و انجام عبادت قرار می‌دهند و همه‌ی آن جز زمان اندکی را به سیر و سلوک می‌گذرانند، در شماره بسیار کم می‌باشند و برای دسته‌ای نیز موانع شغلی و نوع تربیت‌های غلط و مشکلات گسترده‌ی روزانه، مجال اجرای چنین برنامه و طرح قرآنی را باقی نمی‌گذارد و در شب نیز درگیر همان حوادث و مشکلات روزانه هستند و گذشته از اشتغال فراوان، موانع فراوان چنان زندگی افراد را فراگرفته است که دیگر از یافته‌های معنوی و چکیده‌های ربوبی، چیزی در خاطر بروز نمی‌کند و اشتغال‌های معنوی نیز خالی از انگیزه‌های مادی نمی‌باشد و اگر کسی خود را به مجاز به این معانی منتسب دارد، کردار خود را با بسیاری از یافته‌های خیالی همراه می‌سازد؛ به طوری که از فعالیت‌های درست روزانه‌ی خود نیز ناتوان می‌گردد و معاش وی را مختل می‌سازد.

البته باید توجه داشت که قرآن کریم بنای سخت‌گیری و ریاضت دادن به مردم را نداشته؛ زیرا قرآن کریم استعداد‌های متفاوت را در نظر داشته است و از نصف تا کم و بیش آن سخن گفته و مقدار بیداری را در اختیار انسان قرار داده است تا انسان بتواند خود را در حالات مختلف شناسایی نماید؛ زیرا مزاج هر فردی همان گونه که متفاوت از مزاج دیگران است، قابل تغییر می‌باشد و همان طور که عوامل خواب و بیداری مختلف است، توان بر خواب و بیداری نیز گوناگون می‌باشد.



اگرچه میزان خواب قابل تغییر است و اراده و اختیار و زمان، مکان، غذا و دیگر عوامل طبیعی و قسری در آن مؤثر است، به‌ویژه اگر این عوامل تحت تربیت و تعلیم قرار گیرد می‌توان بهترین نتایج عملی را از آن به‌دست آورد و از کم‌ترین وقت، بیش‌ترین و بهترین اثر مادی و معنوی را داشت؛ ولی چون وضع مزاجی افراد و همین‌طور نوع تربیت عمومی و خصوصیات شخصی زندگی مردم متفاوت است، آنان دستخوش حوادث شوم و بی‌بند و باری‌های فکری و عملی می‌گردند و ثمرات ثابت و حالات منضبطی به‌دست نمی‌آورند و حالات پیش‌بینی نشده‌ای برای آنان به وجود می‌آید که تمام آن بر طبیعی بودن و توان در اختیار داشتن میزان خواب و بیداری و استراحت و کار دلالت می‌کند و نمی‌توان آن را به شخص خاصی محدود دانست؛ مگر زندگی افراد بسیار ثابت قدم و موفق که دستخوش حالات طبیعی خود می‌باشد.

اگر اشکال شود برنامه‌ی یاد شده در قرآن کریم و ویژه‌ی شخص مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ می‌باشد و با فحوای کلام و تنقیح مناظ و مبادی دیگر به حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام منحصر می‌گردد و به مردم عادی که از هرگونه نظم و برنامه‌ای به‌دورند سرایت نمی‌کند و خواب و بیداری آن‌ها، تنها خواب و بیداری و آمال و آرزوی آن، کار و کوشش برای خواب و خوراک است و بس. در پاسخ باید گفت: قرآن کریم این توهم را دفع می‌نماید و این طرح را به شخص پیامبر اکرم ﷺ منحصر نمی‌داند؛ اگرچه آن حضرت شخصیت محوری این برنامه می‌باشد.

قرآن مجید نسبت به آن حضرت و تابعان به حق ایشان می‌فرماید: «انّ ربّك يعلم أنّك تقوم أدنى من ثلثي الليل ونصفه وثلثه، وطائفة من الذين

معك»<sup>۱</sup>؛ خداوند متعال می‌داند که در کم‌تر از یک سوم شب یا نصف و یا دست‌کم یک سوم از شب بیداری و قیام داری و گذشته از تو، برخی از مؤمنان نیز در عمل از تو تبعیت دارند.

از این آیه به خوبی روشن می‌گردد که این طرح و برنامه‌ی جامع برای خواب و بیداری زندگی مادی، منحصر به شخص پیامبر اکرم ﷺ نمی‌باشد و گروهی از مؤمنان نیز آن را عملی نموده‌اند و با آن حضرت همراه و همگام می‌باشند؛ آن هم نه به بیان امر و فرمان نسبت به آینده، بلکه به لسان اخبار از واقعیتی خارجی و امری محقق. این آیه نمی‌فرماید: باید چنین باشید تا توهم تخلف در آن رود، بلکه می‌فرماید: چنین هستید و از وجود آن خیر می‌دهد.

البته، همه‌ی مردم عادی نیز نمی‌توانند در این صراط قرار گیرند و تنها کسانی چنین روشی را در زندگی بر می‌گزینند که هدفی عالی و نهایی بس بلند برای زندگی خویش داشته باشند و مناسب با آن زندگی نمایند.

### کشف و توضیح بیش‌تر

پیش از این گذشت که شب و روز و خواب و بیداری از عوارض دایمی و جدانشدنی حیات انسانی است و در این امر بحثی نیست؛ اما موضوعی که قابل طرح است این است که رابطه‌ی این دو واژه‌ی دوگانه با هم چگونه است؟ آیا روز، فقط برای کار و شب، تنها برای خواب است یا این دو آمیخته به هم می‌باشد؟

آنچه مسلم است و از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که روز برای کار و کوشش و فعالیت و ارتزاق و معاش می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾<sup>۲</sup>؛ ما روز را برای معاش قرار دادیم.

۱- یوسف / ۲۰. ۲- نبأ / ۱۱.

بنابراین، کوشش شبانه اضطراب و دگرگونی روانی را به دنبال دارد؛ اگرچه دنیای فعلی به آن گرفتار می‌باشد.

موضوعی که قابل دقت می‌باشد این است که شب تنها برای خواب و آسایش آدمی نیست؛ بلکه برای آرامش و فراغ اوست. از دیدگاه قرآن کریم: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ﴾<sup>۱</sup>؛ شب ظرف ثبات و سکون است و ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾<sup>۲</sup>؛ شب لباس است و ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾<sup>۳</sup>؛ خواب زمان ثبات و استراحت است و این دو با هم برابر است؛ یعنی شب با خواب، مساوی نیست؛ زیرا خواب در روز هم ثبات و استراحت است و منحصر به شب نمی‌باشد؛ همان طور که خواب قیلوله - که در شرع مستحب است - چه قبل از ظهر باشد و یا بعد از ظهر - مؤید همین بیان است.

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾<sup>۴</sup>؛ هر چند حق تعالی روز را برای کوشش و معاش قرار داده است، منافاتی با خواب اندک ندارد، بلکه سزاوار و مستحب می‌باشد، ولی شب این گونه نیست که تنها برای خواب باشد و یا کسب معاش در آن روا باشد و در شرع چنین امری پیش بینی نگردیده جز وقتی که کسب معاش شبانه و یا امر ضروری دیگری، ضرورت و لزوم قسری داشته باشد و استحبابی از این جهت در برداشت نیست؛ هر چند ممکن است، مصالح دیگر، استحسان این امر قسری را ایجاب کند که بحث دیگری است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید: اگر روز برای معاش است، ولی خواب هم در آن استحسان، بلکه استسحاب دارد و شب، مساوی با خواب نیست و کار و معاش در آن استحسان طبیعی ندارد، پس در شب چه باید کرد و شب برای چیست؟

۱- نبأ / ۹.

۲- نبأ / ۱۰.

۳- یونس / ۶۷.

۴- نبأ / ۱۱.

در پاسخ این پرسش باید گفت: اساسی‌ترین هدف در خلقت شب، یافتن آخرت و استکمال نفس و جان آدمی و بیداری و ارضای مؤمن و تخلیه و تحلیه‌ی درون و روان آدمی است. شب نه برای کار دنیاست و نه چندان برای خواب؛ زیرا آرامش نه از کار دنیا به دست می‌آید و نه خواب آدمی را صاحب آرامش می‌سازد. شب برای قیام و قعود در مقابل حق و برای صیقل دادن جان مؤمن و زدودن و رفع زنگارهای روزانه می‌باشد و هر فردی می‌تواند از این نعمت بی‌بهره نباشد.

شب نه تنها برای کار دنیا نیست، بلکه تنها اندکی از آن برای خواب قرار داده شده و تنها حضور حق و محضر ولی نعمت را باید در آن فراهم ساخت و این امر نه با خواب به دست می‌آید و نه با کار میسر می‌گردد، بلکه تنها حضور و شهود حق، راه‌گشای آن است.

### کار و خواب و یار

پس روز برای کار و اندکی خواب و شب برای یار و اندکی خواب است. خواب و کار مداوم، چیزی جز بیخودی و دوری از خود و حق را به دنبال ندارد. چنانچه حق تعالی در قرآن خطاب به حضرت رسول الله ﷺ می‌فرماید: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ شب را بجز اندکی از آن، در حال قیام باش.

بر این اساس، شب برای عبادت و حضور و شهود حق است؛ اگرچه باید مقداری از آن را برای خواب و استراحت منظور داشت. البته، اهل غفلت، شب را برای خور و خواب و شهوت منظور می‌دارند و روز را برای تهیه‌ی مقدمات مورد نیاز روز و شب خود و افراد مربوط به خود می‌گذرانند.

شب برای استراحت و خواب است؛ اگرچه باید مقداری از آن را برای عبادت و استکمال و حضور حق منظور داشت، و شب برای اهل غفلت جز سقوط و نزول از مقام آدمی و هبوط در مرتبه‌ی حیوانی و فرورفتن در گرداب لذات دنیا و شهوت و شکم، نصیب و بهره‌ای ندارد و به طور طبیعی از شهد شیرین معنویت محروم خواهند ماند.

خوبان و در راه ماندگان اهل سلوک، شب را برای استراحت قرار می‌دهند و در کنار آن یادی از حق می‌نمایند و از هر طرف شب که باشد، اندکی از آن را بیدار می‌مانند و یادی از حق دارند.

این گروه، اندکی از شب را برای حق قرار می‌دهند و بسیاری از آن را برای خود و خلق منظور می‌نمایند و این خود سبب می‌شود که هرگز به جایی نرسند و راه‌گشای وادی حقایق نباشند و تنها خوبان را نظاره‌کنند و تقلیدی از اهل معرفت نمایند و خود را تا اندازه‌ای از اهل غفلت جدا سازند.

شیوه‌ی گروه سوم - که لسان قرآن و طریق اهل معرفت است - این است که شب برای حق است و خواب و استراحت در آن بی‌حرمتی به خود و خالق است و جز به مقدار ضرورت و رفع عسر و حرج روا نیست. این گروه، شب را برای رسیدن و نظاره‌ی حق بر می‌گزینند و جز توجه به حق را در آن روا نمی‌دارند و خود را در این امر مطیع و پیرو قرآن کریم می‌دانند.

### تقدیر شب و روز

خداوند در قرآن حکیم می‌فرماید: «قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> شب را جز اندکی از آن در حال قیام باش. خداوند مصادیق اندک را با توجه به حال

افراد، چنان متعدد بیان می‌دارد که بیان آن هرگز از غیر حق ممکن نیست. گاه می‌فرماید: «نصفی از شب را بیدار باشید و یا اندکی از نصف کم‌تر یا به نصف بیفزایید».

در جای دیگر می‌فرماید: ای رسول، خدا می‌داند که تو کم‌تر از دو سوم شب و یا نصف و یا دست‌کم یک سوم آن را بیداری و تو تنها نیستی و برخی از کسانی که با تو همراهی عملی دارند و پیرو صدیق تو می‌باشند چنین هستند: «ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی الیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک»<sup>۱</sup> و بعد می‌فرماید: «والله یقدر اللیل و النهار»<sup>۲</sup>؛ ای رسول خدا، این عمل شما افراط و زیاده‌روی نیست، و من چنان شب و روز را اندازه قرار داده‌ام که با این روش خللی در حال و کار شما به وجود نمی‌آید.

پس آنچه حق می‌باشد این است که اصل در شب بیداری و میعاد است و اصل در روز، معاش و کوشش و خواب و باید از این امور معاش و معاد و منام در ظرف شب و روز نسبتی معین که مورد پذیرش و تأیید قرآن کریم است منظور داشت که در غیر این صورت، آدمی به جایی نخواهد رسید.

### رمز موفقیت بزرگان

رعایت این نکته، رمز موفقیت بزرگان عرفان و دین است. هنگامی که زندگی و شرح حال، فعل و آثار بزرگان گذشته را مشاهده می‌نماییم، انگشت حیرت باید بر لب نهاد؛ در حالی که دیگران هم بسیار زحمت می‌کشند، ولی اگر چیزی که آنان را موفق ساخته است، دنبال شود، هر کسی موفق خواهد شد. خوبی‌های آنان آرزو می‌شود، ولی علت

موفقیت آنان را مورد اهمیت قرار نمی‌دهیم و هرگز در پی تحقق آن نیستیم و این خود غفلت خوبان است که باید از میان برود. نیکان باید خود را به اهل معرفت برسانند و پیروی از سیره‌ی آنان داشته باشند تا موفق گردند.

خفتگان در شب را از کیمیای حقیقت خبری نیست و آنان که اندکی از شب بیدارند و بر آن دل خوش می‌دارند، چندان به خود امیدوار نباشند و بی‌جهت، دل خوش ندارند و تنها نظاره‌گر اهل معرفت خواهند بود و خود را در حریم آنان نباید فرض نمایند.

بنابراین، یکی از علل مهم و اساسی بی‌بهره‌گی بزرگان این عصر از حقایق و کمینگاه‌های حق را باید در خواب بسیار در شب دانست؛ زیرا بهره و رسیدن، تنها با اندک بیداری و اکتفا بر نماز شب و خواندن سوره‌ای از قرآن میسر نمی‌شود، بلکه رسیدن به این مقام، راه و رسم دیگری دارد.

پس با محاسبه‌ای دقیق در روز و شب، خواب و بیداری و عام و خاص من وجه قرار دادن خواب و حرمت شب و مسئولیت روزانه، می‌توان راه و رسم گذشتگان اهل معرفت را به دست آورد و رمز موفقیت را شناخت؛ اگرچه تحقق عملی آن بسی مشکل است و محاسبه‌ی دقیق و استحکام تمامی حدود آن در خور همه‌ی خوبان و نیکان نمی‌باشد و تنها باید به گفتار آن بسنده نمود و توفیق کردار آن را از حق تعالی خواستار شد.

### آرامش و آسایش

نکته‌ای که در این جا توجه به آن و تذکر آن شایسته است این است که برگزیدن چنین برنامه‌ای در زندگی، با آرامش و استراحت آدمی متناسب و سازگار است و انسان با انجام آن می‌تواند به‌طور عادی و به‌دور از

ریاضت‌های شدید و گاه نکوهیده - که همگان توان آن را ندارند - خود را به دور از ذهن‌گرایی و ایده‌آل‌طلبی با چنین راه و روش علمی هماهنگ سازد و از شیرینی آن کام خود را خوش دارد. چنین برنامه‌ای گذشته از آن که با واقعیت همگام است، بهترین نوع زندگی و شیرین‌ترین طرح کلی برای سرور و بهجت روح آدمی است و سیر طبیعی زندگی را به همراه دارد؛ همان‌طور که در زندگی شخصی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و اولیای بحق الهی چنین برنامه و روشی بوده است و آنان به شایستگی تمام به حیات دنیوی خود نیز ادامه می‌دادند.

این روش زندگی، برنامه‌ای علمی و سازگار با روح و جسم آدمی و عملی است. بله، با عافیت‌طلبی‌ها و خوش‌گذرانی‌های عمومی کسانی که به خور و خواب و شهوت گرفتارند همخوانی ندارد و اساساً این طرح برای چنین افرادی طرح نشده است، بلکه چنین برنامه‌ای برای مردم سالم و صالح و انسان‌های شایسته است و عمل خوبان نیز دلیل عملی بر عینیت و واقعیت آن است؛ چنان‌که قرآن کریم نیز بر این امر اشاره دارد و عملی بودن آن را به خوبی گوشزد می‌فرماید و صاحب طرح را خدایی می‌داند که حسابگر ماهری برای تمام امور می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»<sup>۱</sup> خداوند شب و روز را اندازه‌گیری کرده و برنامه‌های هر یک را به‌طور مناسب طراحی نموده است.

### خواب روزانه

موضوعی که باید به آن توجه داشت و بر آن اهتمام نمود این است که در این طرح، خواب تنها منحصر به شب نیست و روز نیز زمینه‌ی استراحت و خواب را دارد و مقداری از روز را می‌توان خوابید که در



اصطلاح شرعی به آن «خواب قیلوله» می‌گویند و این خواب می‌تواند پیش از ظهر و یا بعد از آن و بعد از خوردن ناهار باشد.

در محیطی که سه وعده‌ی خوراکی در صبح، ظهر و شب مرسوم است، مناسب است که خواب روزانه بعد از صرف ناهار انجام پذیرد و در محیطی که صبحگاهان و عصر یا شبانگاهان غذا خوردن مرسوم می‌باشد، مناسب است این خواب پیش از ظهر گزارده شود.

خواب روزانه گذشته از ملاک طبیعی و مدارک روایی، مورد تأیید قرآن کریم می‌باشد که می‌فرماید: «ومن آیاته منامکم باللیل والنهار»<sup>۱</sup>. این آیه‌ی شریفه خواب روزانه را یکی از آیات الهی می‌داند و در جای دیگر می‌فرماید: «هو الذی جعل لکم اللیل لباساً والنوم سباتاً»<sup>۲</sup>؛ شب لباسی برای آرامش و خواب، رها کردن کار و عمل است؛ اگرچه این آیه از شب سخن می‌گوید، به آن منحصر نیست و خواب روزانه نیز حکمت و جعل طبیعی و ثابت دارد و قرینه‌ی «سباتاً» آن را تأکید می‌کند؛ چرا که خواب رابطه‌ی آدمی را با کار و کوشش - چه در روز باشد و یا شب - قطع می‌سازد؛ هرچند باید خواب و استراحت شبانه را اصل، و خواب و استراحت روزانه را فرع بر آن قرار داد. برای جعل طبیعی این خواب می‌توان دو حکمت را آورد: یکی آن که کمبود خواب شبانه را جبران نماید و دیگر آن که خستگی روزانه را از بین ببرد و آن را به شب نکشاند. خواب شبانه به همراه خواب قیلوله می‌تواند خوابی کامل و طبیعی برای انسان وارسته و متعالی و متعادل باشد و برای افراد خودساخته و دردمند، رشد و کمال کافی را به ارمغان می‌آورد و برای افراد وارسته،

برنامه‌ای منظم و دقیق می‌باشد؛ همان‌طور که قرآن کریم آن را بیان می‌فرماید: «والله یقدر اللیل والنهار».

از همه‌ی این مباحث می‌توان چنین برداشت نمود که خواب شب برای انسان آرامش و آسایش طبیعی بیش‌تری را فراهم می‌سازد؛ گرچه این مطلب به این معنا نیست که باید در شب زیاد خوابید تا آرامش بیش‌تری را به دست آورد؛ زیرا می‌توان این آرامش و راحتی را در کوتاه‌ترین مدت از شب فراهم ساخت، بی‌آن‌که دچار کم‌خوابی یا بی‌خوابی شود. البته، در صورتی که تمام شرایط لازم را به‌طور نوعی در نظر داشته باشد.

هم‌چنین، خواب به شب منحصر نیست و مقداری از روز را - هرچند اندک - باید خوابید و مقدار آن نیز باید تناسب طبیعی با شخص، زمان، مکان، فصل و خصوصیات مزاجی فرد داشته باشد.

پس نه صرفاً شب برای خواب است و نه فقط روز برای کار و کوشش دنیوی می‌باشد، همان‌طور که این امر از تشریح عبادات و دیگر موازین شرعی به دست می‌آید.

بر اساس آنچه گذشت، با آن‌که خواب نقص است، بیانگر کمال طبیعت مادی است و همان‌طور که باید از آن بهره‌مند شد، به کم‌ترین میزان طبیعی آن لازم است اکتفا نمود و روز را بی‌بهره از خواب ندانست و فرمود: «انّ لك فی النهار سبحةً طویلاً»<sup>۱</sup>؛ از بیداری شب غم مخور که روز نیز گسترده است و فرصت خواب در آن نیز می‌باشد و این بیانات با

استثناهای متعدد، حالات مختلف آدمی را می‌رساند؛ چرا که انسان همیشه حالت ثابتی ندارد و اجبار در نوعی خاص مناسب منش طبیعی او نیست؛ زیرا مزاج آدمی در شرایط گوناگون مختلف می‌گردد و از این رو آزادی عمل را لازم دارد تا بتوان مقدار مناسب خواب خود را با مزاج خود سازگار نماید؛ گذشته از آن که شب و روز همیشه یکسان نیست و تابستان با زمستان تفاوت کمی و کیفی محسوس دارد و باید با تمامی امور مقدار خواب را هماهنگ ساخت و بیان قرآن کریم، اعجاز آن را در این گونه امور می‌رساند.

پس می‌توان از خواب بهترین استفاده‌ها را نمود، در صورتی که بیداری به خوبی سپری شود و انسان در بیداری به فکر خواب سالم باشد و در خواب سالم استفاده‌های فراوانی نسبت به بیداری داشته باشد؛ زیرا این دو در یک‌دیگر تأثیر می‌گذارد و صفات هر یک در دیگری سرایت می‌کند.

#### خواب‌های طولانی و کوتاه

باید دانست که هرچه میزان خواب بیش‌تر گردد و مدت آن رو به درازا گذارد، سنگینی و عمق بیش‌تری می‌یابد که این امر برای آدمی زیان‌بار است و او را به بی‌توجهی فراوان مبتلا می‌سازد. خواب عمیق و سنگین، فرد را به بی‌محتوایی، پوچی و بی‌هویتی و دوری از موجودی فکری و روانی گرایش می‌دهد و در نتیجه، توجهات معنوی وی را به کاهش می‌گذارد.

خواب فراوان و طولانی مدت و به هم‌پیوسته در شریعت مورد مذمت قرار گرفته؛ همان‌طور که نسبت به خوردن فراوان نکوهش شده

است. البته، بیداری بی‌مسئولیت و دوری از هوشیاری و بی‌کار بودن نیز مورد مذمت شریعت قرار گرفته است.

اما هرچه خواب از مدت کم‌تری برخوردار باشد، سبک‌تر می‌گردد و آثار و خصوصیات مثبتی را داراست. خواب سبک و کوتاه آثار فراوانی دارد و جهات معنوی را به دنبال دارد؛ برخلاف خواب سنگین. شایسته است خواب، کوتاه و دفعات آن ناپیوسته و متعدد باشد و برای نمونه، اگر فردی در شبانه‌روز به شش ساعت خواب نیاز دارد، بهتر است این مقدار را در دو یا سه نوبت بخواهد و نه در یک مرتبه و حتی اگر شش ساعت در نوبت‌های متعدد بخواهد، بهتر است از اینکه مثلاً پنج ساعت آن را پیوسته دارد. خواب متعدد و کم‌تر، اثر و ارزش بیش‌تری از خواب طولانی و به هم پیوسته دارد؛ زیرا خواب متعدد، گذشته از آن که راحتی و توان بیش‌تری برای قوای آدمی فراهم می‌آورد، زیان‌های خواب سنگین را ندارد؛ زیرا نفس را جلا می‌دهد و روح را تازه می‌سازد و قوای روحی را از معنویت و خرد دور نمی‌دارد.

برای افراد عاقل و هوشیار و افرادی که اهل سیر و سلوک معمول نیستند و می‌خواهند ذهن و هوشی با ضریب بالا داشته باشند، لازم است خواب خود را هرچه بتوانند به‌طور متعدد و متناوب قرار دهند و همواره از خواب پیوسته و طولانی پرهیز نمایند. البته، افرادی که اهل معنا و سیر و سلوک می‌باشند و می‌خواهند راه پر پیچ و خم معنویت و غیب را برای خویش هموار سازند، باید به قدر امکان و به‌طور طبیعی و به‌دور از هرگونه افراط و تفریط، از مقدار خواب خود بکاهند و از پر خوابی - هرچند اندک - پرهیز کامل داشته باشند.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که چون آموزهای شریعت با علم و تجربه مورد بررسی قرار می‌گیرد و آدمی بر آن اذعان می‌کند، حقیقت اعجاز قرآن کریم، عصمت و شریعت را می‌یابد و در برابر آن سر تسلیم و کرنش فرود می‌آورد و یقین می‌یابد که دین می‌تواند حقایق معنوی را با همه‌ی ظرافت و دقت علمی و فلسفی در واژه‌هایی عمومی و همگانی بیان نماید.

قرآن مجید به زیبایی و با بیان ساده و روان خود مؤمنان را با شخص حضرت رسول الله ﷺ هماهنگ می‌سازد و آنان را از گروه غافلان دور و به راه راست هدایت می‌کند. دین اسلام عالی‌ترین بیان را در آموزش و تعلیم مشکل‌ترین موضوع انسانی با دقیق‌ترین طرح در قالب عمومی در می‌آورد و برنامه‌ی چگونه خوابیدن را به آنان ارایه می‌دهد. همه‌ی این موارد در کتاب‌های روایی و متون عبادی شیعه مذکور است و دقت، صحت و گسترده‌گی مطالب آن، دانش امروز بشری را تحقیر می‌کند و هر اندیشمند عاقلی را به خود می‌خواند و ناخودآگاه هر خردمندی دست نیاز به سوی آن حقیقت جاوید دراز می‌کند.

## رؤیا

یکی از حقایق وجود انسانی و مواهب الهی که مورد غفلت و ناشناختگی قرار گرفته رؤیا و دیدن خواب است و چنین استعدادی کمالی بلند از کمالات فعلی آدمی است.

رؤیا در خواب است که شکل می‌گیرد و همگان به‌طور مختلف چیزهایی می‌بینند که از آن به اموری پی می‌برند.

همان‌طور که چيستی خواب امری مهم در علم و فلسفه‌ی طبیعی است و برای حیات ناسوتی انسان نقش عمده و اساسی دارد، رؤیا نیز از پیچیدگی خاصی برخوردار است و مباحث و مسایل علمی و فلسفی مختلفی را طلب می‌کند. کسی نمی‌تواند به‌طور کلی منکر اصل رؤیا و خواب دیدن شود، همان‌طور که نمی‌شود منکر اصل خواب شد و بسیار مشکل است کسی ادعا کند: من هرگز خواب ندیده‌ام.

هنگامی که انسان در بستر خود خوابیده است، او در خواب خود را می‌بیند که سیر می‌کند، حرف می‌زند، درگیر می‌شود، می‌گردد یا کشته می‌شود و هر جا برده می‌شود و با هر کسی سخن می‌گوید؛ بدون آن که تن و جسم وی احساس و حرکت در این جهت داشته باشد. روح و عقل آدمی نیز چنین ویژگی ندارد و قابلیت قالب زدن را نمی‌پذیرد. پس کیست و چیست که چنین صورت‌هایی را نقش می‌زند و آدمی را سرگرم و مشغول می‌دارد و باید گفت این امر چیزی نیست جز سیر در عوامل مثالی رؤیایی یا خیال. قوه‌ی خیال آدمی است که صورت و نقش می‌زند و معنا و مفهوم را به صورت می‌کشد و نقاش جان آدمی است که معنا و معنویت را به صورت می‌آورد و حتی حقیقت را نیز صورت می‌دهد و تمامی حقایق معنوی و تجردی را برای نفس ترسیم می‌کند.

برخی از حقایق و امور و اشیا وجود دارد که انسان نسبت به اصل وجود آن یقین دارد و در این رابطه شکی به خود راه نمی‌دهد و هستی آن را تصدیق می‌کند؛ ولی از چيستی و چگونگی آن اطلاع چندانی ندارد و فقط می‌داند که هست. از طرف دیگر، آدمی از برخی از امور تصور خوبی در ذهن دارد؛ ولی اصل وجود آن برای وی ثابت نیست و برای او علم و باوری نسبت به آنچه در ذهن تصور می‌کند ندارد.

«رؤیا» و «خواب دیدن» از زمره‌ی قسم نخست است که انسان هرگز نسبت به اصل آن شکی به خود راه نمی‌دهد. رؤیا حقیقتی است که قابل انکار نمی‌باشد؛ اما در چگونگی وجود آن علم در حیرت است و نظریه‌ی ثابتی در این زمینه ارایه نداده است.

به‌راستی اگر خواب دیدن امری عمومی و فراگیر نبود و از این حقیقت معنوی بی‌بهره بود، چگونه می‌شد برای وی ثابت نمود که چنین حالاتی برای آدمی پیش می‌آید و در خواب می‌توان دید و سیر و سلوک داشت. اگر انسان رؤیایی را مشاهده نمی‌کرد، مشکل می‌توانست به چنین عوالمی باور پیدا کند و حتی می‌توان گفت: بسیاری از مردم هرگز چنین عالمی را باور نمی‌کردند و به‌طور کلی آن را نفی می‌کردند.

این امر می‌تواند زمینه‌ی پذیرش عوالم غیبی باشد و دست‌کم زمینه‌ای باشد برای آن که کسی وجود عوالم غیبی را به‌طور کلی و به‌صرف ندیدن وی منکر نشود.

انسان آگاه و فهمیده باید با خود این‌گونه باشد که بگوید: هرچه که ندیدم نباید انکار کنم، همان‌طور که هرچه را که شنیده‌ام نباید بپذیرم. به همان صورت که تصدیق بدون تصور علم به شمار نمی‌رود و جهل و نادانی است، انکار بدون تصور نیز جهل و نادانی است و در این زمینه باید مبادی و مقدمات هر یک از عقاید و افکار و نتایج آن و لوازم آن نتیجه را مورد بررسی و دقت قرار داد و تصورات و تصدیقات مختلف امور را باز یابد و آن را درگیر خیالات نفسانی و عقاید از پیش ساخته نسازد و نسبت به اندیشه‌های خود اساس را بر حضور و یقین و یا دست‌کم بر باور گذارد و بس.

به طور خلاصه برآیند بحث حاضر این است که رؤیا وجود برزخی دارد. همان گونه که انسان در خود صورتی را متمثل می‌سازد و رؤیایی می‌بیند در بیداری نیز می‌توان فاعل ایجاد صورت شد همان گونه که در ذهن، صورت اشیا را مشاهده می‌کند، در خارج از ذهن فرد صاحب قوت می‌تواند به اقتدار نفسانی چنین کاری را انجام دهد؛ اگرچه هیچ یک از این دو قسم را رؤیا نمی‌گویند و صورت ذهنی و خارجی بودن آن به مثال متصل و منفصل باز می‌گردد.

برای درک چیستی رؤیا باید برخی از پیش فرض‌های هستی‌شناسی را در نظر داشت که از آن جمله قواعد فلسفی زیر است.

#### عوالم سه‌گانه و ارتباط آن با رؤیا

عوالم مختلف هستی با هم‌همی گستردگی و شمولی که دارد به سه عالم مادی، برزخی و تجردی تقسیم می‌گردد.

موجودات عالم ماده و عوالم مادی دارای رنگ و روی و شکل می‌باشند و از بو و رایحه برخوردارند و ثقل و وزن و دیگر آثار و عوارض خاص خود را دارند.

عالم مادی مرتبه‌ی نازل عوالم وجود و فروترین آن به شمار می‌رود. عوالم تجردی هیچ یک از آثار و عوارض عالم ماده را ندارد و از شکل، رنگ، بو، ثقل و وزن به دور است و هیچ گونه حالت و کمیتی نمی‌پذیرد و واقعیتی است که با مفاهیم ذهنی ما به چنگ نمی‌آید و در واقع، عالم تجرد، مفارق وجود و وجود مفارق است؛ یعنی از عناوین و مفاهیمی که ما می‌شناسیم به تمام معنا برکنار است؛ با آن که حقیقت خود را دارد و از آثار واقعی و خصوصیات تجردی خود برخوردار است.



عوالم تجردی بسیار است و از عالم نفوس و مراتب آن تا عقول و مبادی عالی و تا مبدا تمام فیوضات عالم و سرچشمه‌ی تمامی موجودات را در بر می‌گیرد.

عوالم تجردی در برابر عوالم مادی است و همان‌طور که عوالم مادی فروترین مراحل وجودی را داراست تا جایی که هیولا و ماده‌ی اولی که اصل قابلیت می‌باشد، پایین‌ترین مرتبه‌ی هستی به شمار می‌آید، عوالم تجردی از عالی‌ترین مراحل وجودی برخوردار است و در رأس هستی و مبادی و اسباب و علل عوالم پایین‌تر از خود قرار می‌گیرد؛ اگرچه هر یک از موجودات عالم تجردی دارای مبادی فراوان می‌باشد و خود برای دیگر مراتب تجردی، از مبادی قرار می‌گیرد تا جایی که به عالی‌ترین مقام وجودی می‌رسد و از آن پس، حضرت حق تعالی و جناب وجود مطلق است که برای آن حضرت دیگر حیث و قید و حد و مرزی قابل تصور نیست و مرز آن حضرت بی‌مرزی است.

در مقابله و مقایسه‌ای ذهنی باید گفت: حق در بلندای هستی تا تعینات ربوبی اسما و صفات ذاتی و فعلی حضرت حق و دیگر عوالم وجودی گوناگون در تیررس است تا نهایت که هیولای اولی است و همان‌طور که هیولای اولی پایین‌ترین مرتبه‌ی هستی در ظرف ظهورات عوالم تجردی در مرتبه‌ی عالی کمالات است و بر فراز تمامی ظهورات اسما و صفات الهی است. حضرت حق تعالی با عینیت صفات، برترین هستی، بلکه آن حضرت است که تنها هستی می‌باشد و از آن مقام جز مفهوم در ذهن نیست و صاحبان سلوک قرب آن را خواهان می‌باشند. همان‌طور که حق مبدا تمام کمالات است و هرچه هست از اوست، تمامیت همه‌ی

کمالات نیز او می‌باشد و در نهایت تعینات؛ هیولا نیز قابلیت تمام کمالات ناسوتی را داراست و هرچه در آن ظهور یابد، از او آشکار گشته است و هیولا نیز خود بروزی از ظهور فعلی حضرت حق تعالی می‌باشد. در میان دو عالم کاملاً متفاوت هیولا و عقل، عالم برزخ قرار دارد. صورت‌های این عالم، ماده و ثقل و سنگینی ندارد؛ ولی آثار مادی در آن دیده می‌شود و بنابر این نه مادی محض است و نه مجرد صرف و نه از اوصاف عالم ناسوتی بی‌بهره است و به‌طور کلی هم وجود تجردی دارد و هم می‌تواند آثار ناسوتی فراوانی را از خود آشکار سازد.

عالم ماده، دارای ثقل، سنگینی و ماده است و عوالم برزخی تنها ثقل و ماده را ندارد؛ ولی شکل و صورت را در خود دارد؛ به خلاف عوالم تجردی که هیچ یک از آثار ماده و ماده را ندارد و تنها ظهور بی‌ذات را داراست و حد و مرز خلقی آن همان تعین است و این وصف در تمام مبادی عالی به مراتب باقی می‌باشد تا این که به حضرت حق می‌رسد و آن حضرت بی‌قد و قامت، تمام قامت و بی‌تغابن، قیامت است. حد و مرز وجودش وجود است و تنها وجود اوست که حامی ظهور هر چیز است و هویت حق تعالی نیز از بی‌حدی آن حضرت حکایت می‌کند. حق تعالی از هر نقص، امکان، استعداد و حیثیتی به‌دور است و بدون هر استعدادی موجب فعلیت هر استعداد است و تمام فعلیت‌ها ظهور و بروزی از وجود اسما و صفات اوست.

با آن که عوالم تجردی و عقول بی‌حد و مرز نیست، حدود وجودی آن، ظلمت و کدورت‌های عوالم مادی و برزخی را ندارد؛ هرچند نگارنده منکر ماهیت این موجودات تجردی و اصل ماهیت است، دوری

از خصوصیات مادی، غیر از نداشتن حد است و تمام موجودات، وجودشان خود حدشان است و تنها حق تعالی است که در شخصیت وجودی حضرتش حد و مرزی قرار نگرفته است.

پس می‌توان به‌طور کلی تمام هستی را از کمال تا نقص و از وجود تا ظهور و از فعلیت تا استعداد در سه عالم یاد شده گنجانند و برای هر یک آثاری را نشان داد و ناسوت و برزخ و مثال و مبادی عالی و عقول تا حق تعالی را از هستی جدا ندید و در دیدی برتر، آن را دو وجود ندید، با آن که هر یک از موجودات ویژگی‌های خود را دارند و تنها حضرت حق است که وجود است و سراسر هستی ظهورات آن حضرت است.

#### خواب و عوالم برزخی

این سه عالم کلی، هر یک مراتب و مراحل و مقامات و حالاتی دارد که توضیح آن در این مقام لازم نیست و بحث از عوالم تجردی است که با رؤیا مرتبط است.

عالم برزخ، مراتب و مراحل گوناگونی دارد و مقامات را تحت این نام و عنوان می‌شناسیم.

عوالم مثالی بر دو قسم متصل و منفصل است و عالم برزخ منفصل خود یا برزخی نزولی است و برزخی صعودی.

مثال منفصل، عالمی را گویند که از دنیای فعلی و ناسوتی ما جداست. مثال منفصل نزولی، عالم ذر و دیگر عوالم مثالی پیش از دنیاست که تمام موجودات ناسوتی پیش از وجود ناسوتی و دنیوی خود آن را دیده و از آن به دنیا رسیده‌اند و مثال منفصل صعودی، عالمی است که بعد از دنیا و پیش از آخرت قرار دارد و موجودات ناسوتی برای

رسیدن به عوالم اخروی، عوالم برزخی را دنبال می‌کنند و از آن عبور می‌نمایند.

برای اثبات و ارایه‌ی تحقیقی عوالم برزخی نزولی و صعودی، دلایل عقلی و مدارک شرعی فراوانی وجود دارد که در مقام اثبات آن نیستیم، به‌خصوص نسبت به عوالم برزخی صعودی که مدارک شرعی گسترده‌ای در دست است.

در مقابل عالم مثال منفصل نزولی و صعودی، عالمی به نام عالم مثال متصل وجود دارد که با ماست و با وجود مثالی در ما جلوه‌گری می‌کند و مثالش در عین پیچیده بودن با ناسوت، رهای از آن می‌باشد. بی‌ما و با ماست و ما را همیشه به خود مشغول و مشتاق می‌سازد. مثال متصل خود بر دو بخش است: یکی مثال متصلی که در خواب و به هنگام انصراف قهری از حواس مشاهده می‌شود و «رؤیا» نام گرفته است و دیگری را باید در بیداری یافت که این نیز در واقع بر دو قسم است: اگر صورتی را در بیداری به ذهن خود زنده سازد و در ذهن صورتی را محقق سازد، خیال متصلی است که تنها صورت ذهنی دارد و امکان تحقق آن برای همه‌ی افراد می‌باشد و دیگر آن که بتوان صورتی را با قدرت و قوت اراده در خارج محقق ساخت. این قدرت تنها در افراد محدودی که از همت بالایی برخوردارند دیده می‌شود و دیگر کسی را توان تحقق آن نیست؛ زیرا با حاکمیت حواس ظاهری و با وجود اشتغال مادی، توان بروز صورت خیالی در خارج ممکن است و اقتدار بر آن در انحصار نفس قوی و اراده‌ی محکم است.

## رؤیا، بخشی از خیال متصل

از تمامی این اقسام و به طور کلی از عوالم وجودی می توان به دست آورد که رؤیا و خواب دیدن تنها بخشی از عوالم مثالی آن هم قسم متصل آن می باشد که در پوششی از بدن و به دور از تن و اندیشه ی صوری سیر می کند و ما را سرگرم می سازد.

با این توضیح، روشن شد که رؤیا و عوالم آن وجودی مثالی و برزخی دارد و از شکل و شمایل و آثار مادی برخوردار است، بدون آن که ثقل و ماده ای داشته باشد و با آن که وجود رؤیا مجرد تمام نیست، از اوصاف مجرد بی بهره نمی باشد و چهره هایی روشن از حقایق تجردی را در خود ظاهر می سازد و با صورت ذهنی حقایق معنوی را ارایه می دهد و ما را به سوی آن می کشاند.

مراتب وجود آدمی را نیز می توان دارای سه چهره دانست و آن عبارت است از بدن، نفس و روح که هر یک کارویژه ی خود را انجام می دهد. بدن همان قوای مادی و اعضا و جوارح آدمی است و نفس یا قالب مثالی، همان عالم مثال متصل برزخی می باشد و روح، نفس مجرد و معنوی آدمی است که از تمامی جهات مادی به دور است؛ با این تفاوت که نفس در عملکردهای خود به ماده و حواس نیاز دارد و قوای بدن همه از کارگزاران و قوای آن به شمار می آیند و عقل - که همان اندیشه است - کارهای خود را بدون دخالت ماده انجام می دهد؛ اگرچه عقل با نفس و تمام قوای مختلف آدمی ارتباط کلی دارد، و مقام عالی انسانی درگروی عقل وی می باشد و عقل بر تمام منطقه ی نفوذ بشری حکومت دارد، عقل ماده و آثار آن را ندارد.



تمام اقتدار نفس و عقل و قوای آن دو حقیقتی است که در محدوده و مراتب خود شئون مختلفی می‌یابد و به اقتضای مقامات ظهوری، نام‌ها و عناوین مختلفی به خود می‌گیرد و با آن که حقیقتی گسترده می‌باشد، کارکرد همه‌ی این مفاهیم را بر عهده دارد که در این مقام تبیین مقامات برزخی نفس و وجودات صوری و مثالی آن به رؤیا مرتبط می‌باشد.

### اسباب رؤیا

عوامل و موجبات رؤیا و خواب‌های گوناگون چیست و چه اسباب و عللی علت بروز و ظهور رؤیا در خواب می‌شود و اصولاً آیا رؤیا می‌تواند عاملی نداشته باشد و اگر نمی‌شود آیا این عوامل تمام مادی است یا این‌گونه نیست و می‌تواند موجبات تجردی نیز در تحقق آن نقش داشته باشد و تمامی علل و اسباب معنوی و مادی در نوع خود نسبت به تحقق رؤیا نقش‌آفرین است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، باید جهات مختلفی از آن را مورد بحث قرار داد و نسبت به آن بررسی و تحقیق نمود. ابتدا باید گفت: از آن‌جا که رؤیا و خواب‌هایی که دیده می‌شود، همچون دیگر پدیده‌های مختلف مادی و مجرد، هرگز نمی‌تواند بدون سبب و علت باشد و همان‌طور که خوابیدن علت دارد و بدون حصول موجبات آن هرگز خوابی تحقق نمی‌پذیرد، رؤیا و خواب دیدن نیز علل و اسبابی دارد و هرگز ممکن نیست که کسی بدون علل و اسباب گوناگون آن رؤیایی را ببیند.

عوامل و اسباب این پدیده‌ی شگرف درون آدمی را نمی‌توان در امری خاص، محدود و منحصر دانست و همان‌گونه که عوامل و علل مادی می‌تواند در تحقق آن نقش داشته باشد، آرزوها، اندیشه‌ها، حقایق

و معانی عینی و ذهنی دور و نزدیک مرتبط با انسان نیز در آن تأثیر دارد. البته، کسانی که افکار و اندیشه‌های مادی خشک و صوری دارند، تمام عوامل رؤیا را در ماده و امور مادی منحصر می‌دانند و امور مادی را علت چنین امری می‌دانند و در تعبیر آن به فراتر از ماده نمی‌اندیشند؛ در حالی که چنین نیست و علل و اسباب این پدیده‌ی ظریف در اسباب مادی منحصر نیست.

درست است که شادی‌ها و سرورها و کمبودها و غم‌ها در تحقق رؤیا نقش عمده‌ای دارد و خواب‌گزار باید به آن توجه داشته باشد و در مقام تعبیر، نخست به روان‌کاوی خواب‌بیننده بپردازد؛ اما این‌گونه امور نمی‌تواند نقش کلی و علت تمامی پدیده‌ی رؤیا باشد و چنین نیست که همه‌ی عوامل رؤیا منحصر در این‌گونه امور مادی و داخلی باشد.

گاه می‌شود که خاطرات دور و نزدیک انسان در تحقق رؤیایی نقش دارد و عمق روح و جان انسان، حکایتی را به دور از عوالم و موجودات مادی بیان می‌دارد و آینده‌های دور و نزدیکی را به انسان نشان می‌دهد که هرگز زمینه‌های مادی را نمی‌پذیرد.

رؤیا، ظهوری از جلوه‌ی روح و جسم و روان و تن آدمی است که در خواب به خود صورت می‌دهد تا انسان آن را به خوبی ببیند؛ خواه آن امر دارای جهات مادی یا فراتر از ماده و امور مادی باشد.

گاه می‌شود خوابی هیچ‌گونه جهت مادی و زمینه‌ی پیشین محسوس ندارد و تنها در رابطه با آینده‌ی آدمی یا چیز دیگری می‌باشد و گاه می‌شود امور گذشته‌ی مادی را حکایت نماید.

## رؤیا از دیدگاه قرآن کریم

در سوره یونس آمده است:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَفِي الْآخِرَةِ، لَا تَبْدِيلَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>.

- آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترس، اندوه و حسرتی از گذشته ندارند و آنان هستند که اهل ایمان و پرهیزگار می باشند آن ها را در دنیا و عالم آخرت پیوسته از خدا بشارت (خواب های خوش) است و سخنان خدا را تغییر و تبدیلی نیست.

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا، وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى»<sup>۲</sup>.

- برای کسانی که از پرستش طاغوت دوری می کنند و به سوی خدا روی می آورند بشارت (خواب های خبر دهنده) است.

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ؟ قَالُوا: أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>.

- ای بزرگان، خواب مرا تعبیر نمایید؛ اگر شما به واقع خواب گزارید. گفتند: خواب پریشانی است و ما به تعبیر خواب های پریشان آگاه نیستیم. رؤیا دارای اقسام متفاوتی است که فروترین قسم آن را «اضغاث احلام» و خواب های پریشان و بی اساس و بهترین آن را «بشری» و «بشارت» و خواب های امید دهنده و راهگشا می گویند. قرآن کریم از هر دو قسم رؤیا سخن گفته است.

۳- یوسف / ۴۳ - ۴۴.

۲- زمر / ۱۷.

۱- یونس / ۶۴.



خواب ملک به تعبیر معبران دربار از اضغاث احلام بوده است: «یا أيتها الملائمة في رؤياي، إن كنتم للرؤيا تعبرون»؛ اگر شما خواب‌گزارانی شایسته هستید، خواب من و تعبیر و حقیقت آن را بیان کنید؛ ولی آن‌ها در جواب ملک گفتند: «أضغاث أحلامٍ وما نحن بتأويل الأحلام بعالمين»؛<sup>۱</sup> جناب ملک، خواب شما باطل و بی‌اساس است و ما علم تعبیر می‌دانیم و از چگونگی این خواب‌های آشفته آگاهی نداریم.

این معبران می‌گویند چنین خواب‌هایی تعبیر ندارد، نه آن که تعبیر دارد و ما از تعبیر آن ناآگاهیم که با این جمله، تبختر علمی و غرور فنی خود را حفظ می‌کنند و بدون هرگونه فروتنی و واقع‌گرایی، درستی خواب ملک را انکار می‌کنند؛ اگرچه در این امر در اشتباه بودند و در واقع آنان علم تعبیر نمی‌دانستند.

خواب‌های آشفته دارای عواملی است که قابل تجربه و شناسایی می‌باشد و می‌توان با کنترل آن، به تعدیل آن پرداخت؛ گرچه عموم مردم به‌طور کامل نمی‌توانند از این گونه خواب‌ها دوری بجویند؛ همان‌طور که در مآثورات دینی، دوری از آن مورد درخواست قرار می‌گیرد: «اللهم إني أعوذ بك من شر الأحلام»<sup>۲</sup>؛ خدایا، من از بدی خواب‌های شوم و بی‌اساس به تو پناه می‌برم.

این فراز از دعا می‌رساند باید از چنین خواب‌هایی که دارای شر و زیان است به خداوند پناه برد و مؤمن باید خود را از این گونه امور در پناه حق قرار دهد و از خدا درخواست دوری از آشفستگی در خواب را داشته

۱- یوسف / ۴۳ - ۴۴. ۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۹.

باشد، پناه بردن؛ آن هم با بیان استعاذه، نهایت دوری و گریز از بدی و زشتی است و زیان و ضرر فراوان آن را حکایت دارد.

در روایتی دیگر آمده است: «أستجیر بك من ملاءبة الشيطان في اليقظة والمنام»<sup>۱</sup>؛ خداوندا، به تو پناه می‌برم از این‌که شیطان در خواب و بیداری مرا مورد بازی خود قرار دهد. ظهور ملاءبه‌ی شیطان با آدمی در خواب، اضغاث احلام و خواب‌های بیهوده و بی‌اساس است.

این حدیث بر نیاز انسان به پناه‌گرفتن در جوار حق تعالی تأکید دارد؛ چرا که شیطان دشمن چیره‌دستی است که او را در خواب و بیداری راحت نمی‌گذارد و گذشته از آن که آدمی را اسباب ملاءبه و بازی خود قرار می‌دهد، محتوا و موجودی کمالات و ارزش‌های معنوی وی را ضایع می‌سازد و برآیند آن اضغاث احلام می‌گردد که با این توضیح، بر ضعف نفس و سوء اخلاق و انحرافات فکری و عملی بیننده‌ی آن دلالت دارد و بر همین اساس است که حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از این‌گونه خواب‌ها به دورند و شیطان همان‌طور که در بیداری نمی‌تواند در حریم آنان گام بردارد، در خواب نیز بر آنان راهی ندارد؛ چنان‌که حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در مواقع متعدد و با بیانات مختلف به آن اشاره دارند و خود را از این‌گونه پریشانی‌ها به دور می‌دانند و می‌فرمایند: شیطان نمی‌تواند ما را حتی در خواب مورد بازی قرار دهد و ما اضغاث احلام نداریم و حتی احتلام در خواب برای ما رخ نمی‌دهد؛ زیرا احتلام به توسط تخیلاتی است که شیطان آن را صورت می‌دهد و فرد در خواب

محتلم می‌شود و خواب‌های پریشان افراد ضعیف را متأثر می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که در بیداری نیز آثار آن از وی مشهود است و توان آن خیال صورت داده شده به سرعت خود را به حس و آثار محسوس می‌رساند و اتحادی در این گونه جهات و آثار پیدا می‌شود که می‌تواند تأییدی بر وحدت قوا و مراتب آثار آن باشد.

خواب‌های پریشان پایین‌ترین مرتبه‌ی رؤیت خیالی را دارد و در مقابل آن، بهترین خواب‌ها و برترین رؤیت‌هاست که «بشارت رحمانی» نامیده می‌شوند و خیال ملکوتی و ملکوت خیال است. قرآن کریم آن را مخصوص مؤمنان بحق و اولیای خود می‌داند و نمونه‌هایی از آن را بر می‌شمرد.

بررسی این آیات نشان می‌دهد که چنین خواب‌ها و یافته‌های ملکوتی برای کسانی است که از مقربان و دوستان خدا بوده و ایمان و تقوای والایی داشته و در درون خود به نوعی شرک و طاغوت رازدوده باشند.

این گونه افراد کسانی هستند که در دنیا و آخرت دارای بشارت‌های فراوانی می‌باشند. بشری و بشارت در دنیا همان یافته‌های رحمانی و رؤیاها و خواب‌های هشدار دهنده و آگاه‌گر می‌باشد.

این گونه رؤیاها، از ضمیر و باطن فرد صالح و ظهورات رب حقی در آن خبر می‌دهد که تحت راهنمایی مرشد تقدیری آدمی می‌باشد و در مواقع حساس به‌طور گویا پرده‌هایی از جهل و نادانی را از آدمی دور می‌سازد و او را به سوی غیب و حقایق مرموز و پنهانی رهنمون می‌شود و مردمان شایسته را جهت می‌دهد و در کشاکش روزگار حامی و بیانگر امور می‌گردد و درآمدی از امور را پیش از وقوع آن نشان می‌دهد.



خواب روشن و رؤیای گویا بخشی از اجزای نبوت و پیغمبری می‌باشد، چنان که در روایات است: «رؤیا المؤمن جزء من أربعين أجزاء النبوة»<sup>۱</sup>؛ خواب‌ها و رؤیاهای خوش مؤمن و افراد وارسته و صالح، خود یک بخش از چهل قسمت نبوت و یافته‌های پیغمبری می‌باشد.

این گونه خواب‌ها معلول عواملی است که جز در شایستگان یافت نمی‌شود و کمال نفس، صحت مزاج و سلامت روح و روان برخی از موجبات آن است.

تمام انبیا و امامان و اولیا و شایستگان، همگی از این گونه خواب‌ها برخوردار می‌باشند.

همه‌ی انبیا از این گونه خواب‌ها و یافته‌های پنهانی در مواقع مختلف و متعدد از عمر خود داشته‌اند؛ به‌خصوص در ابتدای نبوت و پیغمبری که گاهی وحی و الهام برای پیامبران و امامان در قالب رؤیای رخ می‌نموده و آن‌ها را نسبت به امور مختلفی آگاه می‌ساخته است و مدارک فراوانی در این زمینه وجود دارد.

در زمان غیبت که جامعه‌ی اسلامی به‌طور ظاهر از وحی و عصمت دور است و مؤمنان به‌طور عادی به صاحب عصمتی دسترسی ندارند، این گونه خواب‌ها بهترین و پربارترین و شیرین‌ترین نوع یافته‌های آنان می‌باشد.

هرچند در زمان غیبت، دست ما از وحی و الهام انبیا و حضرات معصومین علیهم‌السلام کوتاه است؛ مؤمن می‌تواند با شعور و شور و آگاهی و حال

و توجه و بیداری و کوشش در تصحیح عقاید و کردار خود، عالی‌ترین یافته‌های معنوی را در خواب بیابد و از بشارت‌های ملکوتی برخوردار گردد و در این زمان نیز راهی به غیب داشته باشند و این خود جزئی از امدادهای غیبی و یافته‌های معنوی است.

کسانی که از چنین یافته‌های معنوی بی‌بهره‌اند، هرگز نمی‌توانند لذت خوش ملکوت را در خود بیابند و سلامت طریق داشته باشند. میان این گونه یافته‌های ملکوتی و کمالات معنوی، ملازمه‌ی حقیقی وجود دارد و چنین یافته‌هایی نصیب شایستگان می‌گردد.

آنانی که سلامت نفس دارند و خدای خود را یافته‌اند، همیشه سرشار از این گونه خواب‌ها هستند و کسانی که چنین خواب‌هایی دارند، به‌طور جدی برخوردار از نوعی کمال می‌باشند. کمالات مؤمن خود زمینه‌ی خواب‌های خوش می‌گردد و خواب‌های خوش زمینه‌ی تحقق کمال را در آنان فراهم می‌سازد و به‌طور کلی این انعکاس تزیید باقی است.

در این که چگونه این نوع از خواب، جزئی از نبوت است، آن هم با این چنین نسبت خاصی، بحثی است که در مقام خود بیان می‌شود؛ ولی مطلبی که باید بسیار مورد اهمیت قرار گیرد و نسبت به آن توجه کامل داشت این است که افرادی که این گونه خواب‌ها نصیبشان می‌شود باید بسیار به خصوصیات و حالات مختلف خود توجه داشته باشند و لحظه‌ای غفلت به خود راه ندهند که شاید با غفلتی از دیدن چنین خواب‌هایی سلب توفیق شوند و از آن محروم گردند، همان‌طور که با توجه هرچه بیش‌تر در این جهات، مراتبی را خواهند یافت که بیان آن چندان آسان نیست.

می‌توان به‌طور اجمال گفت: کسانی که بحق صاحبان این‌گونه خواب‌ها هستند و صاحبان توجهات فراوان و پیوسته می‌باشند، می‌توانند به‌جایی رسند که گویی در واقع انبیای بی‌سند و پیامبران بی‌عنوان در زمان آشفته‌ی غیبت باشند و درگمراهی دیگران هادی و برپیشانی همگان دل‌خوش و صاحبان امید هستند؛ اگرچه حقیقت این‌گونه خواب‌ها از ادعا و تظاهر آنان جداست و کبرا و کلی آن مورد بحث است و مصادیق و افراد آن شرایط و خصوصیتی دارد که در جای خود عنوان می‌گردد.

صاحبان این‌گونه خواب‌ها می‌توانند افرادی باشند که بسیاری از مشکلات خود را از این راه برطرف نمایند و این نوع خواب‌ها راهگشای بسیاری از یافته‌های معنوی ایشان می‌باشد.

به‌طور کلی، پایه‌ی چنین خواب‌هایی امور غیر مادی است و زمینه‌های مادی و لذا یذ حسی در آن بسیار کم است. در مقابل، خواب‌های پریشان و اضطراب‌آلود از زمینه‌های مادی و بیماری‌ها و کمبودهای حسی برخاسته است و این نسبت به‌طور نسبی در تمام خواب‌ها محفوظ می‌باشد و اندیشه و عمل مناسب انسان در بیداری زمینه‌ی خواب‌های بشارت‌دهنده را فراهم می‌سازد و خوب و بد بیداری در خواب نقش اساسی دارد.

آنچه اخلاق و خصوصیات آدمی را در بیداری می‌سازد، خواب‌های او را نیز صورت می‌دهد و همان‌طور که خلق و خوی انسان، چگونگی بیداری او را شکل می‌بخشد، خواب انسان نیز با همان امیال و منش‌هایی که در بیداری به‌سر می‌برد، رخ می‌نماید.

کارهای خوب یا بد انسان در بیداری بر خواب‌های انسان اثر می‌گذارد و افکار و اندیشه‌های خوب و بد آدمی در خواب خود را باز می‌یابد و این نسبت کلی میان خواب و بیداری و خوبی‌ها و بدی‌ها بدون هیچ استثنایی بر تمام امور حاکم است و مدارک روایی ما آن را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ چنانکه معصوم علیه السلام می‌فرماید: «أصدقكم حديثاً أصدقكم رؤيا»<sup>۱</sup>؛ راستگوترین شما، پاک‌ترین و راست‌ترین خواب‌ها را دارد. صدق و کذب گفتار، نقش اساسی و مناط ارزشی در خواب‌های فرد دارد.

همچنین دیگر اوصاف و نیز بیماری‌ها همچون صدق و کذب بر خواب تأثیرگذار است. خواب‌های افراد ترسو، شجاع، بخیل یا بخشنده از یک‌دیگر متفاوت است و هرگونه خوبی و یا کمبود نفسانی می‌تواند در خواب اثر خاص خود را داشته باشد.

چیزی که در این مقام لازم است از آن یاد شود این است که معبر خود صاحب خواب‌های خوب و خوشی می‌باشد؛ به خصوص در ابتدا که رؤیا زمینه‌ی راهیابی وی به غیب و بازیابی امور معنوی در او را بر عهده دارد و خواب می‌تواند آرامش و سکوتی برای روح انسان فراهم سازد تا یافته‌های لازم و مناسب غیبی و معنوی را در آن فراهم سازد و رؤیا راهگشای به پاکی‌هاست و خواب‌گزار وارسته را آگاهی می‌بخشد. البته، راه‌هایی که می‌توان از آن برای یافت امور باطنی استفاده کرد فراوان است و می‌شود از تمام آن با وجود شرایط لازم استفاده نمود؛ چرا که راه‌های

به دست آوردن علم و ادراک و عطایای الهی محدود نیست و در تمام جهات مختلف آن قابل گسترش و توسعه می‌باشد. انسان وارسته و فهمیده که آگاهی‌های لازم علمی و فنی را فراهم آورده باشد، می‌تواند با الهام از قرآن مجید و به توسط آموزه‌های گویای حضرات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، فراسوی خود راه‌هایی را باز بیند و با کوشش و تکاپوی خود در جهات علمی و عملی پیش رود و به دانستنی‌های بشری رشد فراوانی بخشد.

ما تا به امروز جهان و انسان از رشته‌های محدودی از حقایق و علوم؛ آن هم به‌طور ناقص و محدود آگاهی یافته‌ایم و می‌توان در بازگشایی آن و راهیابی به بسیاری از دیگر علوم و فنون کوشش نمود که البته موفقیت در این زمینه‌ها منوط به پشتکار در تمام زمینه‌های علمی و عملی است و می‌توان در این جهات قدم‌های فراوان و بی‌نهایتی را برداشت.

علم تعبیر، علم فراست، علم لحن قول و تکیه کلام، علم عمل‌شناسی و علم منطق الطیور برخی از دانش‌های ناشناخته‌ی امروز است که از علوم انبیا و اولیای الهی می‌باشد. علم گفتار پرندگان از فهم و اندیشه‌های باطنی و ظاهری حیوانات و درک اقوال و سرودهای مختلف آن حکایت می‌کند که بیانگر برخی از حقایق ملکوتی است و امکان وصول به آن برای انسان میسر است و این علوم نیز زمینه‌های خوبی برای راهیابی به حقایق می‌باشد.

این علوم که امروزه چندان شناخته شده نیست و دانشمندان تجربی به زمینه‌هایی از آن نزدیک شده‌اند، بر علم و معرفت آدمی می‌افزاید و برای انسان، کمال، قدرت، حکم و اقتدار می‌آفریند و به انسان وقار و متانت می‌بخشد و برای آدمی نیز طریق وصول می‌آورد. این علوم هم



علم است و هم روشمند و قابل آموزش می‌باشد و هم معلمانی دارد که باید وجود آنان را عزیز شمرد.

### راهیابی به حقایق معنوی

راهیابی به تمام حقایق و امور معنوی امری ممکن و شدنی است؛ ولی با این حال، چندان آسان نیست و باید این دو امر کاملاً مورد دقت قرار گیرد و با آن که راهیابی از هر احاله و ناممکنی به دور است؛ اما بدون ریاضت و تلاش درست و طریق سالم و مربی آگاه و کامل هرگز میسر نمی‌باشد.

هنگامی که قفل در خانه‌ای بدون کلید و یا با هر کلیدی باز نمی‌شود و هیچ کلیدی به خودی خود دری را باز نمی‌کند، نباید توقع داشت درهای آسمان و راه‌های غیب و حقایق ربوبی به آسانی، آن هم بدون کلید و یا با هر کلیدی باز گردد و چنین نیست که این رموز و اسرار با اشاره‌ای آشکار گردد؛ گرچه همه‌ی این بازگشایی‌ها ممکن می‌باشد و راه باز است و رهروانی نیز آن را می‌پیمایند؛ اما متأسفانه، بسیاری آن را به اشتباه طی می‌کنند و یا آن را به ادعا به خود نسبت می‌دهند.

بهترین طریق وصول به معارف باطنی و رسیدن به یافته‌های غیبی اسلام، راه دین کامل و کتاب ناب آن، قرآن کریم است.

قرآن کریم بهترین منبع و اصلی‌ترین اساس برای دستیابی به حقایق غیبی می‌باشد. قرآن مجید، همه‌ی غیب را که می‌توان به آن رسید را در خود دارد و تمام استعداد بشری را می‌تواند به فعلیت برساند و آدمی را سرشار از کمالات و عطایا گرداند و با استفاده‌ی درست و بهره‌گیری صحیح از تنها کتاب کامل الهی، می‌توان خود را به تمام عطایای حق آراسته نمود.

این حقیقت را باید دانست که بدون مرشد و مربی معصوم هرگز نمی‌توان قرآن کریم را در رأس شناخت و مربی مکتب عصمت باید خود معصوم باشد و در مرتبه‌ی تنزیل، اولیای غیر معصوم با ویژگی‌های خود می‌توانند از آن برخوردار باشند. قرآن کریم و حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام فرهنگ کامل عینی را ارایه می‌دهند و بدون استمداد از آنان، نمی‌توان قرآن کریم را چنان که باید شناخت.

کتاب و سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام است که طریق و صول به حقایق معنوی را به نیکی بیان می‌دارد و روش صحیح سیر و سلوک و ریاضت و تأدیب نفس را به‌طور کامل دنبال می‌کند و تمام خصوصیات، کردار و اندیشه‌های سالم را در قالب احکام و دعاها و دیگر آموزه‌ها در اختیار اهل حق قرار می‌دهد و تمامی ظرایف آن را خاطر نشان می‌سازد.

دین اسلام نوع درست کرنش و فروتنی در مقابل حق را بیان می‌کند و ریاضت بدن را به‌طور کامل عنوان می‌کند و انواع مختلف آن را به‌طور معقول و ممکن بازگو می‌نماید و نمازهای مورد نیاز در هر مکان و هر زمانی را بر می‌شمرد و نیز از روزه به عنوان تازیانه‌ی تأدیب یاد می‌کند و اصل و حکمت آن را مطرح می‌سازد و مدت و وقت خاص آن را نیز یادآور می‌شود و از روزه‌ی واجب تاروزه‌ی مستحب و مکروه و حرام آن سخن به میان می‌آورد تا از هرگونه افراط و تفریطی جلوگیری شود و همه‌ی احکام و خصوصیات مختلف آن را همچون دیگر مسایل و موضوعات به روشنی مطرح می‌سازد.

در دین، دعاها و نیایش‌های بسیاری با کیفیت‌های ویژه و مختلفی آمده است که هر یک برای فردی و یا برای موقعیتی خاص متناسب

می‌باشد تا بتواند مشکلات مادی و معنوی راه را برطرف نماید.  
 چینش‌ها و گزینش‌های ویژه‌ای که در این آموزه‌ها وجود دارد عقل  
 آدمی را می‌رباید و اندیشه را مسحور دقت و لطافت خود می‌سازد.  
 حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام، همه‌ی آنچه که لازمه‌ی کمال  
 فرد و جامعه بوده و تکامل آدمی به آن بستگی داشته است را بیان  
 کرده‌اند و انسان باید از هرگونه بدعت و اعمال از پیش خودساخته در  
 تمام جهات سیر و سلوک، از صورت تا معنا و از جزئی تا کلی به دور باشد  
 و نسبت به دستورات علمی و عملی اسلام اطاعت کامل داشته باشد و  
 دعا و ذکر و کردار خود را از هرگونه دخل و تصرف‌های خودسرانه به  
 اسم عرفان و ریاضت و درویشی و خانقاه و دیگر اسم و عنوان‌ها دور  
 دارد و مطیع مآثورات شرعی و دستورات الهی باشد و اندیشه و عمل  
 خود را به عنوان حقایق و معنویات به پریشانی و اعوجاج و کجروی  
 درگیر نسازد و روح خود را گمراه و آلوده ننماید.

دین اسلام با آموزه‌های ناب و بی‌پیرایه، زمینه‌ی تمامی انواع  
 ریاضت‌ها و خودسازی‌های روح آدمی را فراهم ساخته و نیازهای هر  
 فردی را پاسخ گفته است تا کسی از پیش خود نسخه‌ای برای خود یا  
 دیگری صادر ننماید و سالک را گرفتار نسازد.

سالک باید شیطان را از خود دور سازد و تنها بر فهم و عمل کوشد و  
 خود را از خودمحوری دور بدارد و در هر سطح و مقامی که می‌باشد،  
 انقیاد دینی را به هیچ عنوان از خود دور نسازد و متشرع باشد و نه مشرّع  
 و بداند که هرگونه دخل و تصرفی زمینه‌ی انحطاط و سقوط کامل است.  
 خلاصه این که همان‌طور که آدمی می‌تواند در جهات مادی رشد و

تکامل فراوانی داشته باشد، در جهات معنوی نیز می‌تواند حتی به بی‌نهایت راه یابد و خود را ساخته و واصل به حق گردد؛ اگرچه در همه‌ی این جهات باید رعایت نظم و دقت را نماید و از هرگونه افراط و تفریطی به دور باشد؛ به‌خصوص در جهات معنوی و دستورات سلوکی که بسیاری از موارد آن کم‌تر در توان سنجش عقل و اندیشه می‌باشد و تنها راه‌یافتگان به عصمت می‌توانند بیانگر این گونه امور باشند و بس.

### رؤیای جنگ بدر

«إذ يريكهم الله في منامك قليلاً، ولو أراكم كثيراً لفشلتم، ولتنزعتم في الأمر، ولكن الله سلّم، أنه علّم بذات الصدور، وإذ يريكموهم إذا التقيتم في أعينكم قليلاً، ويقللکم في أعينهم ليُقضى الله أمراً كان مفعولاً، وإلى الله تُرجع الأمور»<sup>۱</sup>.

- به یاد آر آنگاه که دشمنان را در چشم شما کم نمایانندیم و اگر سپاه دشمن را به شما بسیار نشان می‌دادیم هراسان شده بودید ولی خداوند شما را به سلامت داشت که او دانا به باطن دل‌هاست و به یاد آر زمانی را که رو در روی هم شدید و آنان را در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم دشمن کم نمود تا خداوند آنچه را انجام دهد که در قضای حتمی خود مقدر نموده بود و بازگشت همه‌ی امور به سوی اوست.

شأن نزول این آیه‌ی شریفه، جنگ بدر است. حق تعالی در آیه‌ی نخست به پیامبر می‌فرماید: آن‌ها - دشمنان - را در خواب به شما اندک نشان دادیم تا مؤمنان آگاه و آماده گردند و اگر آنان را فراوان و انبوه

نمایانده بودیم، شما به سستی می‌گراییدید و همه به تشتت می‌افتادید و در درون خود به نزاع همگانی مبتلا می‌گردیدید؛ ولی خداوند دانا شما را از این گونه زیان‌ها به دور داشت.

در آیه‌ی بعد از بیداری مؤمنان حکایت می‌کند و می‌فرماید: به یاد آرید هنگامی که با دشمن روبه‌رو شدید و خداوند متعال دشمن را در چشم شما کم و شما را نیز در چشم دشمن اندک نمود تا پیروزی شما را در پی آورد.

در آیه‌ی پیش، ارایه‌ی حق نسبت به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب بوده و در این آیه نسبت به مؤمنان و در بیداری بوده است و از آن می‌توان به‌خوبی استفاده نمود که ارایه منحصر به خواب یا بیداری تنها نیست و در هر دو صورت و برای همگان ممکن است و انحصاری در نوع و یا برای فرد خاصی ندارد.

مطلب دیگری که از این دو آیه به دست می‌آید این است که لازم نیست ارایه مطابق با واقع و خارج باشد و می‌شود که غیر واقع نیز باشد؛ گاه فراوانی در نظر اندک و اندکی به چشم فراوان می‌آید و ممکن است با خارج نیز مطابق نباشد که ملازمه‌ای در جهت خاص وجود ندارد و نسبت به افراد خوب و بد نیز برابر است؛ گاه در چشم کافر و گاه در دید مؤمن، گاه معصوم و پیامبر و گاه در افراد عادی این امر حادث می‌شود و سبب می‌گردد که چنین رؤیتی؛ خواه در خواب باشد یا در بیداری، به تعبیر نیاز داشته باشد.

آیه‌ی شریفه، تصرف در چشم را هم در خواب و هم در بیداری و همچنین هم در مؤمنان و هم در غیر مؤمنان ممکن می‌شمارد که این امر



می‌تواند غیر از خواب و تعبیر به شمار رود و باید آن را شعبه‌ای دیگر از باطن‌یابی و تصرف در امور خارجی دانست.

البته، در این آیه اندک نمودن چیزی را بیان می‌کند و کثرت آن نیز واقع می‌شود، همان‌طور که می‌فرماید: «ولو أراکم كثيراً لفشلتم»؛ اگر آنان را در چشم شما فراوان و انبوه جلوه می‌دادیم، شما به سستی می‌گرایید؛ اگرچه مفهوم این بیان قلت است؛ ولی امکان ارایه‌ی کثرت را عنوان می‌دارد. شایان ذکر است این آیه‌ی مبارکه با این کریمه که می‌فرماید: «یرونها مثلهم رأی العین»<sup>۱</sup>؛ منافاتی ندارد. این آیه می‌فرماید: هنگامی که مقابله برقرار می‌شود، مؤمنان را به چشم کفار مضاعف و دو برابر جلوه می‌دهیم، که این خود مقام دیگر است و این دو آیه دو مقام را بیان می‌کند؛ آنگاه که کفار را اندک جلوه می‌دهیم برای قوت دل و تصرف مؤمنان است و آنگاه که آنان را بسیار می‌نماییم برای آمادگی هرچه بیش‌تر آنان است و این امر سبب اختلاف در معنای آن شده است: «ویرونها مثلهم رأی العین»؛ مؤمنان را در چشم کفار دو چندان جلوه می‌دهیم یا کفار را در چشم مؤمنان مضاعف می‌نماییم و ارایه می‌تواند شکل‌های گوناگون داشته باشد.

### مبشرات و اضغاث احلام

رؤیا و خواب به چهار دسته‌ی کلی تقسیم می‌شود. خواب‌های خوش و رؤیاهای سالم و حیات‌بخش و خواب‌های شیطانی و آشفته یا

«اضغاث احلام» و این دو دسته نیز یا ظاهر است و تعبیری ندارد و خود حکایت از واقع خارجی می‌کند و یا به تعبیر و تأویل نیاز دارد، با این تفاوت که خواب‌های خوب و خوشی که باطن دارد و تعبیر آن ظاهر نیست نیاز به خواب‌گزار دارد و معبر می‌تواند با عبور از ظاهر، واقعیت آن را جست‌وجو نماید، ولی خواب‌های ناسالم و اضغاث احلام تعبیری ندارد؛ جز آن که معبر اگر طبیب حاذقی باشد و بتواند مسایل روحی و روانی را کاوش کند و آگاهی کامل و تخصص در این زمینه داشته باشد، می‌تواند از همان خواب‌های آشفته، بیماری و کمبودهای روحی و روانی و حتی جسمی و طبیعی آن فرد را به دست آورد و او را تحت مداوا قرار دهد؛ خواه امراض وی جسمانی باشد یا روحی و فسادهای نفسانی و اخلاقی و حتی ممکن است از طریق این خواب‌ها، چگونگی جامعه و خانه و موقعیت محیط زندگی خواب‌بیننده را به دست آورد، به‌ویژه چنانچه خواب‌گزار و روان‌کار در علم فراست و دیگر جهات واقع‌شناسی نیز آگاهی‌های لازم را داشته باشد.

در جامعه‌های باز که از فرهنگ بالایی برخوردار است و زمینه‌های علمی در آنان گسترش و رشد یافته است، از خواب‌های ناسالم و آشفته می‌توان برای یافتن بیماری‌ها و دادن نسخه‌ی لازم استفاده‌ی فراوانی نمود. این توضیح می‌رساند که هیچ خوابی بی‌ارزش نیست و تمام خواب‌ها می‌تواند در حد خود دارای ارزش خاصی باشد و نباید آن را بیهوده و زاید پنداشت؛ اگرچه بهره‌برداری از چنین خواب‌هایی چندان آسان نیست و حتی گاه تشخیص خواب مبشر از خواب آشفته مشکل می‌گردد؛ چنان‌که معبران ملک به آن گرفتار آمدند.

در روایت است که بعد از شهادت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ هر چند نبوت و پیامبری و سفارت الهی به پایان می‌رسد؛ مبشرات که همان خواب‌های خوش مؤمن است به پایان نمی‌رسد و مؤمنان می‌توانند از این طریق خود را با عوالم غیبی و حقایق معنوی مرتبط سازند و گذشته از آن که دل خود را فرخنده نگاه دارند، چراغی در پیش روی خود برای برگزیدن بهترین موضع در مشکلات داشته باشند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «لا نبوة بعدي إلا المبشرات، قيل يا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ومن المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة»<sup>۱</sup>.

وحی، الهام و مبشرات، از حقایق غیبی و جلوه‌های بارز عوالم ربوبی و یافته‌های گویای معنوی می‌باشد که لمس و یافت آن بر نامحرمان اسرار الهی و عطایای پروردگاری هرگز میسر و معلوم نمی‌شود.

این روایت می‌فرماید: مبشرات برای درد آشنایان سوز دیده و سوخته دل و اهل حق و یقین می‌باشد، همان‌طور که اعجاز برای نبی و کرامت برای امام است.

با آن که ایمان، امامت و نبوت همگون پاکی‌هاست؛ تمایز ماهوی میان آن بسیار پیچیده، دقیق و گسترده است و هر یک نسبت به دیگری جهات تمایز فراوانی را در سلسله‌ی علل و معلول‌ها دارا می‌باشد. همچنین تمایز وجودی آن با مبشرات نیز از ثمرات ربوبی ایمان است و مؤمن بیش از این عطایا را ندارد؛ جز آن که به مقام امامت و نبوت نایل آید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۹۲.



این سه امر تمامی جریان یک حقیقت طولی است، اما فاصله‌ی آن سه چنان دور از هم است که تنها برای تمایز بیش‌تر و بهتر آن جعل اصطلاح نگردیده است. وحی، الهام و مبشرات هر سه در نبی و رسول یافت می‌شود و الهام و مبشرات در امام است و مؤمن، فقط قدرت یافتن مبشرات را دارد.

این حقایق ربوبی اگرچه از حقیقتی تجردی و هویتی ربوبی برخوردار است، تفاوت‌های بسیاری با دیگری دارد. تمایز اعجاز و کرامت و وحی و الهام به خصایص موردی و صفات وجودی بیش‌تری باز می‌گردد و مبشرات رایحه و رقیقه‌ای خوش از فیوضات غیبی می‌باشد.

الهام یا خاص و ویژه‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام است و یا عام است و این دو را نباید با هم خلط نمود؛ زیرا الهام خاص معصوم به وحی بیش‌تر نزدیک است تا به دیگر عناوین غیبی؛ چرا که الهام خاص امام از صفات ربوبی است و الهام عام همگانی - که گاه در موجودات پایین‌تر از مؤمن، همچون کافر و حیوانات نیز می‌توان نمونه‌ای از آن را باور داشت - به مبشرات نزدیک‌تر می‌باشد. البته، مبشرات در خواب رخ می‌نماید ولی الهامات عمومی در بیداری و با توجهات خاص فردی و مشخصی پیش می‌آید.

خواب را می‌توان دارای دو تقسیم‌انّی معلولی و عنوانی و دیگری لَمّی عِلّی و هویتی دانست.

خواب‌های انّی خود دارای تقسیمات فراوانی است و به خواب مؤمن یا کافر و خواب عالم یا شاعر و یا جاهل و عوام و یا طبیعی و غیر طبیعی قابل تقسیم می‌باشد.



خواب طبیعی و سالم آن است که عوارض داخلی و یا خارجی نداشته و از اعوجاج دور باشد، برخلاف خواب‌های غیر طبیعی، ناسالم و آشفته که عوارض فراوان داخلی و خارجی دارد.

برخی از عوارض خارجی را می‌توان پرخوری، بدخوری و خوردن غذاهای نامناسب و ناسالم و یا نامساعد، مکان خواب و یا زمان نامناسب خواب و یا کیفیت بستر و خصوصیات مانده آن دانست.

عوارض داخلی نیز همچون فساد مزاج، بیماری‌های مختلف، اندوه، غم، اندیشه‌ها، افکار نامأنوس، واردات ابتدایی ذهنی و یا پر خوابیدن و خوابیدن با خیالات دور و نزدیک می‌باشد.

البته باید دانست که خواب فراوان و پیوسته و سنگین، گذشته از آن که از عوارض داخلی خواب‌های ناسالم است بسیار ناگوار و زیان‌بار می‌باشد؛ زیرا این گونه خواب‌ها از اقسام سکر و مستی و بی‌هوشی و اغما و غفلت‌های ناخودآگاه به شمار می‌آید.

این گونه خواب‌ها که درگیر عوارض مختلف داخلی و خارجی می‌باشد از مبشرات تهی بوده و نمی‌تواند یافته‌ی رحمانی داشته باشد و اگر به‌طور دفعی و غیر محسوس، توجهی را همراه بیاورد، درگیر انحرافات و خطاهای حس می‌گردد و استفاده از آن چندان آسان نیست؛ مگر آن که معبر حاذقی خواب را به‌خوبی تجزیه و تحلیل نماید و تازگی آن را جدا سازد. خواب‌های پیوسته، عمیق و طولانی و فراوان هرگز در افراد صاحب درد و اهل دل یافت نمی‌شود، جز آن که بیماری جسمانی بر بدن عارفی چیره گردد که این نیز قابل مداوا می‌باشد و باید هرچه زودتر پیش‌گیری شود تا اثری عمیق و لایه‌ای ضخیم بر روح و روان باقی نگذارد.

کسانی که خوابی دراز، عمیق و زیاد دارند نمی‌توانند اهل مراقبت باشند و کنترل امور نفسانی آن‌ها چندان در اختیارشان نیست؛ اگرچه ممکن است مردمان خوب و افراد عالم و فاضل و وارسته و سالمی باشند؛ ولی همان‌طور که درد آشنایی و سوز و گداز چیزی است، مبشرات و یافته‌های غیبی نیز خود چیز دیگری است و با خصوصیات کلی و عناوین عمومی چندان ملازمه‌ای ندارد.

بر این اساس وقتی گفته می‌شود که دو فرد به خواب رفته داریم، همین معنا را می‌رساند؛ یکی می‌خواهد و اراده و اختیار و یا هدف و نهایتی از خواب خود جز استراحت و خوابیدن ندارد و دیگری گذشته از این که خوابش با توجه و اراده همراه است، اهداف متعددی از خوابیدن دارد که کم‌ترین آن استراحت و تمدد اعصاب و تجدید قوا می‌باشد. فردی می‌خواهد که بخوابد و خواب و غفلت را دنبال کند و دیگری می‌خواهد که بیداری را دنبال کند و خود را به عالم بازتر و گویاتری برساند. تمایز و تفاوت میان این دو دسته خوابیدن و افراد آن می‌تواند به همین سه ضابطه‌ی کلی و عمومی بازگردد. خواب‌های پیوسته، عمیق، سنگین و فراوان گذشته از آن که صفات خواب‌های حیوانی را دارد، برای استکمال معنوی نیز زیان‌بار است.

صاحبان این گونه خواب‌ها از خواب‌هایشان بهره‌ی معنوی ندارند و چیزی در خواب پیدا نمی‌کنند؛ زیرا در بیداری خود را گم کرده و غافل و سست اراده گردیده‌اند و غفلت، سکر و مستی را در خواب خود ریخته‌اند و لایه‌های سنگینی از حجاب را بر اندیشه و روح خود سوار ساخته‌اند؛ برخلاف صاحبان خواب‌های کوتاه، سبک و اندک که از هر

هوشیاری و توجهی با بهره و در خواب هوش یارتر می شوند و توجه و آگاهی آن‌ها لطافت پیدا می‌کند و خود را به دور از حواس ظاهری، ملموس تر مشاهده می‌کنند.

این دو نوع خواب و ثمرات و آثار آن به دور از تمام خودنمایی‌ها در افراد بشر دیده می‌شود؛ هرچند واقعیت و ادعای این گونه امور مثل آن است که در شریعت گفته می‌شود: هر کار مباحی هنگامی که با قصد قربت انجام پذیرد، عبادت به شمار می‌آید؛ اگرچه از قسم لذایذ و خوشی‌ها باشد.

پیرو این بیان، اگر کسی ادعا کند من همه‌ی غذاهای لذیذ و لذایذ مادی را به قصد قربت انجام می‌دهم و همیشه مشغول عبادت می‌باشم، صرف ادعای این امر کافی نیست؛ مگر آن‌که وی قصد قربت خود را در سختی‌ها و شداید و مشکلات نیز حفظ نماید که در این گونه امور اگر همچون لذایذ قصد قربتی در خود ندید، قصد قربت در لذایذ نیز ادعایی بیش نبوده است.

کسی که داعیه‌ی دیدن مبشرات را دارد و ادعای چنین اموری را می‌کند، هنگامی صادق است که اوصاف ضروری و لازم چنین خواب و رؤیایی را داشته باشد؛ زیرا چنین نیست که هر کس بخواهد چیزی پیدا کند و هر کس دارای خواب طبیعی باشد و خوابش دور از عوارض داخلی و خارجی باشد چیزی به دست آورد.

کسی می‌تواند در خواب چیزی بیابد که خواب طبیعی و سالمی داشته باشد. البته، مبشرات فراوان نیست، همان‌طور که خواب سالم و طبیعی نیز اندک است. مبشراتی که در ردیف وحی و الهام قرار می‌گیرد،

تنها در خواب‌های سالم و طبیعی وجود دارد؛ خواب‌هایی که از کوشش و تلاش روحی آزاد و قیام و قعود شبانه محقق گردد و خواب‌هایی این چنین بدون داشتن پاکی و صفا و تعبد و درستی در بیداری، نصیب کسی نمی‌گردد.

تقسیم خواب به مبشرات و خواب‌های آشفته از تقسیمات لمّی خواب است. هم خواب‌های خوش آسمانی و هم خواب‌های شیطانی بیانگر خصوصیات باطنی انسان و چگونگی اطراف دور و نزدیک وی می‌باشد.

خواب‌های غیر طبیعی نیز حکایت از مسایل جسمی و روانی و محیطی انسان دارد و همان‌گونه که گذشت مبشرات فقط در خواب‌های طبیعی شکل می‌پذیرد.

ممکن است کافر، فاسق و زندیقی کم و بیش خوابی طبیعی داشته باشد و چه بسا خوابی بشارتی نیز برای آنان پیش می‌آید؛ همان‌طور که ممکن است مؤمن و عالمی کم و بیش خوابی غیرطبیعی داشته باشد و در نتیجه از مبشرات بی‌بهره باشد.

### خواب‌های مبشر و خوش

گاه می‌شود خواب خوش و مبشرات، تنها برای ادخال سرور در قلب مؤمن باشد. چنین خوابی نشاط‌آور و سرور آفرین است و بشارتی در آن جز همین سرور نمی‌باشد. برای نمونه، کسی در خواب می‌بیند که پدر وی که به تازگی درگذشته است در باغی با حالتی خوش زندگی می‌کرد و یا مؤمن و عالمی را که از دنیا رفته است در چنین حالتی می‌بیند.

گاهی خواب‌های بشارت دهنده برای انسان پیامی دارد؛ اگرچه

ممکن است سرور آور نباشد و درد و هجر را با خود همراه بیاورد، مثل این که جریان مجهولی در خواب نسبت به گذشته و یا آینده به خوبی و با مشخصات کامل نشان داده شود. نسبت مبشرات با دو خواب یاد شده عام و خاص من وجه است: گاه خوابی سرورآفرین و لذت بخش است ولی بشارتی ندارد یا بشارتی می آورد و لذت بخش نمی باشد و گاه خواب هم سرورآفرین است و هم بشارت را به همراه می آورد.

چنین نیست که مبشرات در میان مردم عادی فراوان باشد؛ هر چند هیچ کس از آن بی بهره نیست؛ همان طور که خواب های طبیعی و غیر طبیعی نیز کم و بیش به همین کیفیت می باشد.

گاه می شود که فردی در خواب بشارتی را بیابد و خبری باطنی را به او بدهند، بدون آن که عنوان ایمان را داشته باشد که این بشارت خود حکایت از وجود زمینه ی کمال و یا کمال پنهانی در وی می کند و با چنین خواب هایی است که گاه کافری بشارتی می یابد و به ایمان رو می آورد و یا ترس و هراسی او را به حق می رساند؛ همان طور در مقابل، ممکن است مؤمن و عالمی بی بهره از مبشرات باشد و خواب خوش و معنوی را در مقطعی از زمان داشته باشد که خوبان، گذشته از شکر نعمت، باید مواظب حفظ نعمت نیز باشند، همان طور که افراد ناشایسته و آلوده و گرفتار باید امید خود را حفظ نمایند و در پی فرصت باشند تا به بارگاه پاکی ها راه یابند.

از آنچه گذشت به دست می آید که عوامل بسیاری همچون پر خوابی و خواب های سنگین و طولانی، رفاه و بی دردی هر یک سبب سلب خواب طبیعی و در نتیجه مبشرات می گردد؛ اگر چه ممکن است این گونه خواب ها دارای لذایذ مادی و آثار دنیوی باشد.

خواب‌های طبیعی و سالم که ظرف بروز مبشرات می‌باشد، بهترین نوع رؤیاست. این‌گونه خواب‌ها که دارای بشارت‌های معنوی است، تعابیر بسیار بلند و گویایی دارد که خود می‌تواند از عطایای الهی نسبت به بعضی از افراد باشد.

در میان انواع خواب‌ها، می‌توان بدون هیچ توهمی اعتقاد به وجود خواب‌های ارادی داشت. چنین خوابیدن و بیداری می‌تواند در اندکی از افراد بسیار قوی و برجسته یافت شود که از مهم‌ترین و دقیق‌ترین خواب‌ها می‌باشد.

خواب ارادی آن است که فردی قدرت بر تنظیم خواب خود و مقدار و شروع و پایان آن داشته باشد و بتواند در هر زمانی که بخواهد بخوابد و در هر زمانی که بخواهد بیدار شود که این امر حکایت از قدرت شخصی و همت پولادین آن فرد می‌کند و نوعیت و خصوصیات اوصافی آن می‌تواند مقدار اراده و موقعیت معنوی فرد را بیان نماید.

خواب‌های ارادی بر اثر ریاضت و آموزش درست و تنظیم و استمرار در تمرین به دست می‌آید و انسان می‌تواند با کوشش و تلاش در جهت مناسب و سالمی از ریاضت و تمرین، چنین موقعیتی را پیدا نماید و خود را از این مقام نیز عبور دهد و به مقام موت ارادی برساند؛ زیرا شدت خواب ارادی و کمال وجودی آن به موت موقت می‌انجامد و در ادامه، دایمی می‌گردد و آدمی می‌تواند به جایی رسد که موت و حیات وی در اختیار او قرار گیرد و خود بمیرد و خود زنده شود و خود را بمیراند و زنده کند و فرشته‌ی مرگ و حیات خود گردد و با استحکام اراده با مدبرات خویش وحدت پیدا نماید.



هرچند داشتن اقتدار بر مرگ و زندگی امری ممکن است و شبهه‌ای در وجود آن نیست، بسیار اندکند افرادی که به این توانایی برسند و دستیابی به آن بسیار مشکل است به خصوص مردن ارادی و حیات دوباره‌ی آن که به مراتب از خواب‌های ارادی مشکل‌تر می‌باشد و کم‌تر کسی می‌تواند خود را به چنین مقام عالی و بلندی برساند.

اسباب و علل تحقق تمام این کمالات می‌تواند کوشش و رعایت هرچه بیش‌تر مراقبه در تمام جهات نفسانی باشد. انسان می‌تواند با وارد آوردن تازیانه بر نفس و تمکین آن از هرگونه رشد و کمالی برخوردار شود و در به دست آوردن هویت آدمی خود، تمام اوصاف و حقایق وجودی را باز یابد و در سایه‌ی فنای از خود و بقای در حق، صاحب حکم و تنفیذ گردد و بر تمام شوون و جودوی خود حکومت داشته باشد. این‌گونه افراد صاحب ولایت هستند و بر خود و دیگران ولایت می‌یابند.

این نوع از ولایت محتاج تشریح نیست و امری تکوینی به شمار می‌رود و نیازی به جعل و قرار فردی و گروهی ندارد و صاحبان این نوع از ولایت، حکام واقعی بر حکومت ناسوتی و دنیای انسانی می‌باشند و تخلف از حکم آنان در صورت اراده نیز هرگز میسر نمی‌شود.

کسانی می‌توانند داعیه‌ی چنین ولایتی را داشته باشند که اقتدار بر این‌گونه امور را داشته باشند و گرنه صرف علم صوری و صورت ظاهری شرعی با حد نصاب عمومی، هرگز چنین اقتداری را به دنبال ندارد.

کسانی که دارای چنین مقامات معنوی می‌شوند و به چنین مراحل بالایی از کمالات ربوبی می‌رسند، مبشرات فراوانی دارند، بلکه آنان بالاتر از مبشرات را می‌یابند که همان الهامات رحمانی و زمینه‌های وحی



پنهانی است؛ خواه در خواب باشد یا بیداری و خواه نسبت به خود باشد یا دیگران، که هر یک از این مراحل را صاحب منزلی داراست و مقامات و منازل فراوانی می‌تواند تحت این عناوین جای گیرد و فردی که چنین عوالم ربوبی را درک کرده و وصول آن را یافته است، حاکمیت بر ملکوت موجودات و اشیا را پیدا می‌کند.

### نقش مزاج در دیدن مبشرات

به اجمال می‌توان خواب را چنین تعریف کرد که حالتی است که نفس حیوانی از حس و حرکت صوری و ظاهری باز می‌ایستد و توجه و عنایت نفس از حواس ظاهری منصرف می‌گردد.

خاصیت مسلم و مناسب خواب را می‌توان در دو امر کلی آن دانست: یکی، تحصیل سلامت و راحتی برای روح و صحت مزاج و دیگری، هضم هرچه بهتر غذا و تولید انرژی مصرفی در بدن.

هنگامی که حرارت رطوبتی مزاج که از غذای مصرفی سرچشمه گرفته است تحلیل رود و انسان سبک شود، رشته‌های مختلف عصبی را متوجه خود می‌سازد و اندک اندک متصاعد می‌گردد و رو به بالا می‌رود و خود را به اعصاب مغز و مخ و مخچه می‌رساند و بر تمامی آن‌ها سیطره‌ی کافی پیدا می‌کند، در این صورت، سستی و رخوت همه‌ی اعصاب را فرا می‌گیرد و به تبع آن اندام و اعضا و جوارح آدمی سست و بی‌حال می‌گردد و آن‌ها به ظاهر از حس و حرکت ارادی و توجه نفس باز می‌مانند و در این هنگام است که نفس حیوانی انسان و یا حیوان را در بر می‌گیرد و آن را از خود بی‌خود می‌سازد و حواس ظاهری از هرگونه فعالیت باز می‌ایستد.

برای انسان مقدار طبیعی و لازم این حرارت مزاجی بسیار مناسب است و علت موجب سلامتی و صحت نفس انسان و آرامش هرچه بیش تر روح آدمی می‌گردد و خوابی که از چنین سببی به وجود آید، قوت، قدرت، نشاط و شادمانی را به دنبال دارد و آدمی را فربه می‌سازد و از بسیاری از کاستی‌های مزاج و بدن جلوگیری می‌کند و بسیاری از نگرانی‌های روحی و روانی را برطرف می‌نماید و تندرستی بدن و روح را به دنبال می‌آورد و اعصاب، مغز، روح اعضا و جوارح آدمی را سلامتی می‌بخشد و به تمام آن نشاط طبیعی اعطا می‌کند.

هنگامی که حرارت و رطوبت متصاعد و انرژی مصرفی بدن رو به تزاید گذارد و فراوان شود، به تبع، خواب را بیش تر می‌کند و موجب سستی و رخوت بیش تر اعصاب و مغز می‌گردد؛ زیرا رطوبت‌های مزاجی هنگامی که تزاید پیدا می‌کند، در اطراف اعصاب رسوب نسبی می‌یابد و محیط سنگین و مرطوبی را برای اعصاب فراهم می‌کند و دستگاه اندیشه و تفکر انسان را نوعی غفلت فرا می‌گیرد و نشاط لازم را از دستگاه نظری و اندیشاری باز می‌دارد و او را به کم‌فکری و سستی اراده می‌کشاند و ذهن انسان را از گزینش بازداشته و آن را تنبل می‌سازد. عارضه‌ی تزاید رطوبت‌ها و سنگینی فضای اطراف اعصاب و به تبع آن اعصاب، زیان نسبی خود را نسبت به اعصاب و دستگاه اندیشه و تفکر می‌گذارد و از این جهت، تفاوتی میان خواب و بیداری نمی‌باشد و آسیب ناشی از چنین وضعیت مزاجی و آثار نامطلوب آن عمومی می‌گردد و منحصر به خواب نمی‌باشد و همان‌طور که خواب و به تبع، رویاهای آدمی را به آشفتگی مبتلا می‌سازد و خواب‌ها را درهم کرده و به

گسیختگی می‌کشاند و ناموزون می‌سازد، در بیداری نیز فراموشی و ضعف حافظه و کندی فکر را به دنبال می‌آورد و از ظرافت فکر و قوت اراده می‌کاهد.

هنگامی که نفس آدمی به چنین وضعیتی دچار می‌گردد، از دیدن مبشرات محروم می‌ماند و با چنین حالتی اصلاً توقع جهت‌یابی و بازنگری در خواب را نباید داشت؛ چرا که خواب‌های غیر طبیعی از مبشرات غیبی تهی می‌باشد و مبشرات، در خواب‌های طبیعی رخ می‌نمایند و خواب طبیعی و سالم را بیش‌تر در افراد سالم می‌توان یافت و افراد بیمار و ناسالم به بیماری جسمی و روحی کم‌تر می‌توانند از خواب‌های خوب و خوش و سالم برخوردار باشند؛ اگرچه می‌شود که افراد سالم و غیر بیمار خواب طبیعی نداشته باشند و حوادث جانبی و بی‌نظمی در برنامه‌های کاری شبانه‌روزی، آن‌ها را از چنین خوابی محروم سازد که ادامه‌ی چنین برنامه‌ی ناهماهنگی در درازمدت، افراد را از سلامتی کامل باز می‌دارد و گرفتار بیماری‌های مختلف جسمی و روحی می‌سازد.

بی‌غذایی و بدخوراکی و نداشتن استراحت لازم و آرامش، موجب خشکی و سستی مزاج و اعصاب و رکود فعالیت مغز و روح آدمی می‌گردد و بسیار زیانبار است و کم‌خوابی، بی‌خوابی، اضطراب و خیال‌پردازی‌های بی‌مورد و عدم فعالیت‌های سالم فکری را به دنبال دارد. ریاضت‌های بدون دستور از مربی لایق و آگاه و چله‌نشینی‌های بی‌پایه و اساس و روزه‌گرفتن‌های بی‌اندازه و غیر متناسب بعضی افراد، موجب اختلالات عصبی گشته و نفس و جان آدمی را از سیر و حرکت

سالم، و اندیشه و اراده‌ی انسان را از استقامت و استواری دور می‌سازد و خیال‌بافی و موهوم‌پردازی را بر نفس و جان آدمی حاکم می‌گرداند و رؤیاهای آشفته و خیالات درهم، او را از پای در می‌آورد و در نهایت به بعضی از اقسام جنون - از انواع سبک و سنگین آن - مبتلا ساخته و به‌طور مسلم بیماری‌های مزاجی و امراض جسمانی و نامنظم ساختن دستگاه گوارش را به دنبال دارد.

همان‌گونه که گذشت، خواب طولانی، عمیق و زیاد در ردیف بدترین صفات مذموم آدمی است؛ چنان‌که در روایات نیز از آن به بدی یاد شده است.

شریعت اسلام نسبت به شب، ارزش فراوانی قایل است و شب را دارای فواید بسیاری دانسته و از آن به بزرگی یاد نموده است؛ از این رو نباید آن را با خور و خواب و شهوت و غفلت گذرانند.

به همین جهت اسلام نه تنها شب را منحصر به خواب ندانسته؛ بلکه برای بیداری آن نیز شرایط و اعمالی شایسته قرار داده تا بهترین نوع بهره‌برداری از شب را عنوان کرده باشد که چگونگی آن در سوره‌ی «مزمل» آمده است و تفسیر آن پیش از این گذشت.

خداوند در این سوره به «لیل» قسم یاد نموده و شب را برای بیداری و هوشیاری قرار داده؛ گرچه ناتوانی‌ها و مزاج‌های مختلف، ایجاب استثنای کلی را نموده و حق نیز آن را به حساب آورده و با این بیان، همه را از هرگونه اتلاف وقت و سرگرمی شبانه که شأن غافلان است برحذر داشته و راه‌های افراط و تفریط‌های بی‌مورد و به‌دور از خاصیت را نیز به روی انسان عاقل و با ایمان بسته است.

در شریعت مقدس اسلام، نسبت به شب زنده‌داری و بیداری سالم و مفید، سفارش فراوانی گردیده و آموزه‌های مهمی صادر شده و از خواب زیاد و بدخوابی و دیگر عوارض به بدی یاد کرده است که در این جا به خلاصه‌ای از آن روایات اشاره می‌شود:

### شب زنده‌داری

«لا سهر إلا فی ثلاث: تهجد بالقران، وفي طلب العلم، أو عروس تهدي إلی زوجها»<sup>۱</sup>؛

شب زنده‌داری تنها در سه امر نیکو و با ارزش است:

یک، بودن در محضر قرآن کریم با بصیرت و صدا و لفظ و معنا و محتوای آن به قدر توان؛

دو، به دست آوردن علم، و تحقیق و بررسی ابعاد گوناگون زمینه‌های دانش بشری؛

سه، عروسی که به خانگی شوهر می‌رود و بزم شبانه و عشق مستانه را

ایجاد می‌کند؛ چرا که ارضای تمایلات موجود و واقعی انسان سبب آرامش نفس و صفای باطن می‌گردد.

ترتیل و ترنم کلام حق و علم و تحقیق به همراه عشق و لذایذ نفسانی، هر سه با هم در این نقل توأم گردیده است که حکایت از واقع‌بینی محکم و دوراندیشی ظریفی می‌کند. صوت الهی و ذکر حق در گوش دل می‌نشیند و علم و معرفت، ذهن و اندیشه‌ی انسان را جلا می‌دهد و ارضای تمایلات نفسانی جان را تیمار می‌کند و سبب رشد نفس و آرامش دل و بروز کمالات پنهانی انسان می‌گردد.

۱- خصال صدوق، ج ۸۸، ص ۱۱۲.

هر یک از این سه امر، جهات فراوانی از زمینه‌های کمالات انسان را ظاهر می‌سازد و با همگونی و اتحاد، سبب رشد معنوی او می‌گردد. در حضور قرآن کریم بودن که محضر کلام حق است، ربوبیت آدمی را مشخص می‌کند و عبودیت انسان را جلا و زنگار روح را برطرف می‌نماید و آن را صیقل می‌دهد.

علم و معرفت سبب بازیابی هرچه بیش‌تر زیبایی‌های چهره‌ی گویای حقیقت و مظاهر طبیعت می‌گردد و بیان سوم این نقل که عنوان عروس را داشت، بیان بارزی از عشق و ارضای تمایلات نفسانی است که اگر به قدر مناسب و با انگیزه‌های سالم معنوی همراه باشد، می‌تواند راهگشای طریق دل و باطن روح باشد و جان را به جانان رساند.

#### ابعاد گوناگون هستی انسان

روایتی که ذکر شد ابعاد مختلف و گوناگون و درهم پیچیده‌ی هستی انسان را تحت عناوین سه‌گانه و فراگیر مطرح می‌سازد و تمام زمینه‌های رشد و بروز او را معرفی می‌نماید و بدون هرگونه پیرایه و شعاع بی‌اساسی، واقعیت‌های موجود آدمی را عنوان می‌سازد و او را نه تنها در علم و تهجد و سیر و سلوک معنوی صوری خلاصه نمی‌کند؛ بلکه او را به دور از هر نوع رهبانیت عنوان می‌نماید و از تمامی کجی‌ها و انحرافات نیز حکایت می‌کند و انسان را در تمامیتی فلسفی مطرح می‌سازد و علم و معرفت و دین و قرآن کریم را در کنار ارضای تمایلات بحق انسانی بیان می‌دارد؛ زیرا فردی که تمایلات نفسانی بحق خود را نابجا ببیند، هرگز نمی‌تواند فکر و نفس سالم و آرامی داشته باشد و در تهجد و عبادت و علم و معرفت رشد شایانی نمی‌یابد؛ گذشته از آن که ارضای تمایلات

طبیعی می‌تواند زمینه‌های عشق به دلبر حقیقی را به دنبال داشته باشد، همان‌طور که زیبایی و حسن جمال، خود حکایتی بس‌گویا از تمامی هجر و وصال را نشان می‌دهد و جمال یوسف خود شاهی برای کوشش و کشش زلیخای بی‌پا و سر است، بدون آن‌که این عشق و مستی و جمال و جلال و هجر و سوز، دستاویزی برای کجی و کاستی در کمال انسانی باشد و انسان، تمام کمی و کاستی را در صف نعال نفس خود می‌یابد و ذات انسان بدون هرگونه آلودگی می‌باشد.

روایت یاد شده روایت دیگری را تداعی می‌کند که فرمود: «إِنِّي اخترت من دنیاکم ثلاث: النساء، الطیب، وقرّة عینی فی الصلاة»<sup>۱</sup>. آن حضرت از تمام دنیای آدمی، سه امری را بر می‌گزیند که اساس تمامی خوبی‌هاست و در هستی دنیای بشری چیزی جز این مثلث، موقعیت‌اساسی ندارد.

حضرت در ابتدا می‌فرماید: زن‌ها را از دنیای شما اختیار کردم و یا آن‌که آن‌ها را دوست دارم، می‌فرماید: عطر و بوی خوش که نسیمی از ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدا و محسوس و معقول موجود است، بهترین دنیا می‌باشد و نور چشم و دلم در نماز است و روح و جانم نماز و ستایش حق است و دل را در آن غرق می‌سازم و روحم به آن دلشاد است که گویی کمال موجودات دنیایی به نماز است و نماز کامل‌ترین وسیله‌ی رشد روح آدمی می‌باشد.

رسول گرامی اسلام ﷺ در این بیان بی‌مهابا و به‌دور از هر شعار و ریا، واقعیت‌های موجود در انسان را که خود فرد کاملی از آن است بیان می‌دارد.

در این روایت، بحث علم مطرح نیست؛ زیرا شأن نبی اکتساب این امور نیست و تهجد قرآنی نیز همان محتوای نماز را دارد و با آن دوگانگی ندارد و همین طور در آن حدیث، زن‌ها را به عنوان عروس بیان کرده که همان ظهور بارز زن‌ها می‌باشد و بوی خوش نیز لازمه‌ی قهری وجود نشاط برای ایشان می‌باشد.

اموری که ارزش دارد آدمی عمر خود را برای آن سرمایه‌گذاری نماید، علم، تهجد، نماز، قرآن کریم، عطر و زن است و این امور انسان را به سلامت کامل می‌رساند و در صورتی که با هم جمع شود و تعادل در آن رعایت گردد، هیچ‌گونه کاستی و کژی را بر نمی‌تابد.

روایت پیشین، گذشته از آن که دلالت روایت نبوی را دارد، ارزش شب و شب زنده‌داری را نیز خاطر نشان می‌سازد و انسان را از هرگونه غفلت و بطالت شبانه برحذر می‌دارد؛ اگرچه بیان این روایت، لسان خاص خود را دارد و نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن را اختیاری و برگزیده‌ی خود و امری دوست داشتنی خود مطرح می‌سازد که حد بالایی از بیان را می‌رساند؛ گذشته از آن که در بیان حقایق از هرگونه سالوس، زهدگرایی، ریاکاری، رهبانیت و یا پنهان‌کاری و پرده‌پوشی دوری می‌کند و خوبی‌های دنیای ناسوت را مطرح می‌نماید.

#### کم‌های زیاد

«أربعة القليل منها كثير: النار، والنوم، والمرض، والعداوة»<sup>۱</sup>.

چهار چیز است که اندک آن نیز زیاد است: آتش، خواب، بیماری، و

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ح ۳/۱۶۵۴، ص ۱۴۴.



دشمنی و عداوت. معصوم علیه السلام خواب را در ردیف خطرناکترین امور طبیعی و قسری همچون آتش، بیماری و دشمنی قرار می‌دهد. آتش، مظهر حرارت است و اقسام گوناگونی دارد و از حرارت بدن تا سوز عشق و نور خورشید و دیگر آتش‌های دنیایی و اخروی تمامی آتش است؛ ولی مقصود از آتش در این روایت، آتش محسوس دنیایی است که تحمل آن ممکن نیست؛ اگرچه آتش‌های سخت‌تر و شدیدتر از آن وجود دارد که اندک آن نیز بسیار زیاد است و تحمل آن آسان نیست.

بیماری امری قهری ولی موجود است و بیماری، عدم صحت نیست و به واقع، بیماری خود موجود است و قابل رؤیت و کارآیی می‌باشد و لازمه‌ی عدمی و منفی بیماری بدن، عدم صحت آن می‌باشد و هر یک از بیماری و سلامتی حقیقتی جدا و واقعیتی ملموس دارد.

گاه بیماری اندکی، انسان را پیر و ذلیل و از زندگی ناامید می‌سازد.

عداوت و دشمنی نیز اگرچه طبیعی و قهری و در مواردی حتمی است؛ ولی آثار شوم خود را بر انسان می‌گذارد و انسان پیش از آن که دشمن را از پای در آورد، نفس عداوت، جان آدمی را نامتعادل و فاسد می‌سازد.

عداوت و دشمنی انسان نسبت به چیزی و کسی، همچون نیش زدن زنبور عسل است که با انجام آن می‌میرد. زنبور ممکن است حالت طبیعی و شعور همگانی داشته باشد و در مواقعی این عداوت را لازم بداند - همان‌طور که در آدمی چنین است - ولی در ضرر و زیان تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا هرگونه دشمنی و عداوتی ضرر و زیان خود را دارد و انسان با اعمال دشمنی ابتدا خود را قربانی می‌کند و بعد شاید به دیگری ضرری برساند.

نفس حالت عداوت و دشمنی، انسان را نامتعادل و آشفته می‌سازد، بدون آن که معلوم باشد ضرر بر غیر حتمی است و از این روست که حضرت می‌فرماید: اندکی از عداوت و دشمنی نیز زیاد است؛ اگرچه واقعیتی موجود است و نمی‌شود که نباشد.

در این نقل، خواب در کنار چنین اموری قرار داد شده است. خواب با آن که واقعیتی غیرقابل انکار است و باید در مواقع لازم از آن تمکین نمود و خود را با آن ساخت، مردن موقت است و ضرر و زیان آن حتمی است و از این رو باید از موارد نامناسب و زیانبار آن پرهیز کامل داشت و به اندک آن بسنده نمود و از آن بهره برد، نه آن که زیان دید.

#### پایه‌های گناه

«أول ما عصى الله بست خصال: حبّ الدنيا، والرئاسة، والطعام، والنساء، والنوم، والراحة»<sup>۱</sup>.

حضرت در این بیان می‌فرماید: اساس و پایه‌ی همه‌ی اموری که موجب عصیان و سرپیچی از حق و عدالت می‌شود و زمینه‌ی گناه و طغیان را فراهم می‌سازد و از ابتدا ابزار تحقق بدی و کجی بوده است، شش چیز می‌باشد:

یک. علاقه و دل‌بستگی به دنیا؛

دو. ریاست بر دیگران؛

سه. علاقه و شیفتگی زیاد به غذا؛

چهار. علاقه‌ی زیاد به زنان؛

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

پنج. علاقه‌ی زیاد به خوابیدن؛

شش. خوش‌گذرانی و عافیت‌طلبی.

در این نقل آنچه مورد مذمت واقع می‌شود، شیفتگی و دل‌باختگی به این امور است، نه خود این امور و باید میان این دو امر خلط ننمود.

ممکن است کسی از هر شش مورد به‌خوبی استفاده نماید و آن را در اختیار داشته باشد، بدون آن که دل‌باخته‌ی آن باشد و از آن به عصیان کشیده شود و حتی می‌تواند از این امور در ساختار جان و روح خود استفاده کند و نیازمندی‌های طبیعی خود را برطرف سازد و ممکن است کسی نیز با در اختیار نداشتن آن، در حالی که دل‌باختگی به آن او را کور و کر ساخته و به هرگونه تباهی و عصیان می‌پردازد که به‌طور عادی افرادی که فاقد آن هستند، بیش‌تر در خطر این‌گونه امور قرار می‌گیرند تا کسانی که آن را به‌طور طبیعی دارا می‌باشند.

دل‌باختگی به دنیا غیر از اصل دنیا است. اصل ریاست چیزی غیر از دل‌بستگی به آن می‌باشد و نیازمندی انسان به خواب و خوراک و زن و یا هر چیز دیگری غیر از شیفتگی و اسارت و در بند آن بودن است.

گاه کسی دنیا را در اختیار می‌گیرد تا ایفای نقش و ادای وظیفه کرده باشد نه آن که عمر خود را به بطالت گذراند و دنیا را پلی برای رشد و کمال معنوی خود قرار می‌دهد و گاه فردی دنیا را مستقل می‌بیند و به آن اصالت می‌دهد و چشم خود را از آن پر می‌سازد که این‌گونه منشی خطرناک است؛ چنان‌که پیامبر اکرم می‌فرماید: «حَبِّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ

خطیئة»<sup>۱</sup>؛ حب دنیا ریشه و اساس هر خطر و گناهی است. در این روایت دوستی دنیا نکوهش شده است و نه اصل دنیا. گاه فردی ریاستی دارد و بر مردم ریاست می‌کند تا خدمتی کرده باشد و شخصیت ارزشی کار خود را ظاهر ساخته باشد که البته بسیار خوب و پسندیده و دارای ارزش معنوی است؛ ولی ممکن است فردی ریاست را ابزار اعمال شهوت خود قرار دهد و بخواهد کمبودهای نفسانی خود را با آن جبران نماید که بسیار خطرناک و زیانبار است و آنچه که مضر است، نوع دوم آن می‌باشد؛ اگرچه نوع نخست نیز بسیار کم پیدا می‌شود و مردم به‌طور عادی، بی‌اختیار از مشتریان دسته‌ی دوم می‌باشند.

خواب و خوراک و راحتی و زن نیز چنین است؛ فردی می‌خواهد که بیداری خود را پر بار کند و فردی می‌خواهد تا بیدار نباشد. کسی می‌خورد که نیازمندی خود را برطرف نماید و فردی نیز می‌خورد چون خوردن خوشامد وی است؛ اگرچه ضرر نیز داشته باشد! یکی زن را دوست دارد؛ چون برای او آرام‌بخش است و دیگری زن را می‌خواهد، هرچه که باشد باشد و هرچه می‌شود بشود. یکی راحتی را برای بازسازی در مواقع لزوم مورد استفاده قرار می‌دهد و دیگری می‌خواهد راحت باشد؛ هر چند این راحتی او را نابود و بی‌خاصیت سازد.

این روایت شریف خواب را در ردیف اقران آن مورد مذمت قرار می‌دهد و با توضیح یاد شده باید گفت: اصل خواب امری است و علاقه‌ی بی‌مورد به خواب امر دیگری است که باید میان این دو تفاوت

گذاشت؛ زیرا اصل خواب مورد مذمت قرار نمی‌گیرد و آنچه نکوهیده است، زیادی خواب و خواب‌های غیر ضرور است.

از این بیان، تفاوت میان این روایت و حدیث پیشین که از زنان یاد نموده بود روشن می‌شود، در آن‌جا از حب و دوستی زنان می‌گفت و به آن ارزش می‌داد؛ چرا که آن نوع دوستی حیات‌بخش و روح‌افزا می‌بود؛ چون قاعده‌مند بود و هر که و هر چه و هر جایی نبود و در این‌جا مذمت نسبت به امر دوم می‌باشد.

از این روایت به‌خوبی موقعیت اصل خواب و ضرر و زیان زیادی آن به دست می‌آید. خواب زیاد و بی‌مورد، نه تنها عمر آدمی را تلف و روح انسان را سست می‌نماید؛ بلکه عامل عصیان می‌شود. خواب بی‌مورد چگونه مورد عصیان و گناه واقع می‌شود؟ باید به این موضوع دقت نمود و آن را بررسی کرد که خواب زیادی چگونه انسان را به گناه می‌کشاند. چنین خوابی انسان را در دنیا به حالت مرگ و مردگی می‌کشاند و مشاعر انسان را در مخاطره قرار می‌دهد و گذشته از آن، آدمی در خواب نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و از آن باز می‌ماند و به هنگام بیداری نیز هوشیاری لازم را ندارد و نمی‌تواند وظایف انسانی خود را به‌خوبی انجام دهد و از اراده و شعوری لازم برخوردار نیست و نمی‌تواند در مقابل حوادث، تصمیم درستی بگیرد و خود را در مواقع لغزش به آسانی گرفتار می‌سازد و به گناه مبتلا می‌گردد. این روایت از لطافت خاصی برخوردار است و مذموم بودن خواب‌های بی‌مورد را به‌خوبی بیان می‌دارد و آن را در ردیف بدترین چیزها قرار می‌دهد.

با آن‌که این شش امر از ضروری‌ترین امور دنیای آدمی و از بهترین

عوامل بروز شخصیت می‌باشد، از خطرناک‌ترین امور به شمار می‌رود و همان‌طور که می‌تواند انسان را به کمال رساند و جلا دهد، می‌تواند مخرب نیز باشد. خواب یکی از همان چیزهای خوب و در عین حال خطرناک است.

#### مست‌کننده‌ها

«السكر أربع سكرات: سكر الشراب، وسكر المال، وسكر النوم، وسكر الملك»؛ مستی و بی‌خودی که اساس تمام غفلت‌ها و تباهی‌هاست چهار چیز است: مستی شراب، مستی مال و مستی ملک دنیا که همان ریاست است و مستی خواب.

خواب در این روایت، در ردیف مستی شراب و مال و ملک قرار گرفته و مستی را منحصر در شراب ندانسته و پول و ریاست را نیز از مسکرات و مست‌کننده‌ها دانسته و مال و ملک را با هم آورده است تا هر دو را به خوبی روشن نماید؛ زیرا مال با ملک تفاوت دارد، و ملک مال نیست؛ هر چند به صورت غالب، ریاست و ملک‌داری بدون مال و زراندوزی نمی‌باشد؛ ولی گاه می‌شود که فردی برای ریاست و رسیدن به ملک و آقایی از هر مالی صرف نظر می‌کند و آن راها می‌سازد و مال و جان را و حتی دین و مرام و مسلک خویش را فدای ملک و ریاست طلبی می‌نماید. مستی شراب بسیار زشت و محسوس است و در شریعت از گناهانی است که وعده‌ی آتش درباره‌ی آن آمده است و دارای حد شرعی می‌باشد؛ اما این مستی بعد از زمان کوتاهی برطرف می‌شود؛ ولی مستی

مال و ثروت و بدتر از آن، ریاست طلبی هرگز بر طرف نمی‌گردد و اهل مال و منال و ریاست همیشه مست و غافل هستند.

اما مطلب مورد نظر این نوشته این است که در کنار همه‌ی این موارد سکرزا و مستی آور، خواب آمده است؛ زیرا اهل دنیا و مال و منال و ریاست در خوابند و ریاست و مال، دارایی معقول به حساب نمی‌آید و صاحبان آن تنها مست خوابند؛ ولی کسی که خواب فراوان و بی‌مورد و نابجا دارد و در خواب، مست خواب و در بیداری نیز مست خماری و سستی و بی‌حالی است و هرگز فرد بیدار و آگاهی نمی‌باشد و همیشه در خواب است و چنین فردی، گذشته از آن که بیداری اندکی دارد و بسیار می‌خوابد، بیداری او نیز خود خواب است؛ زیرا تمام ذکاوت و توجه و هوشیاری خود را به تدریج از دست می‌دهد و غافلی بی‌حوصله و مستی بی‌سلسله می‌گردد.

#### مردار شب و بی‌کار روز

«قال موسی: یارب، أیّ عبادك أبغض إلیك؟ قال: جيفة باللیل، بطل

بالنهار»<sup>۱</sup>.

جناب موسی علیه السلام گویا از پروردگارش می‌پرسد: خداوند، بدترین بندگانت چه کسانی می‌باشند؟ خداوند بزرگ می‌فرماید: دو دسته از بندگانم هستند که من از آنان به شدت بیزارم و نسبت به آنها نهایت دوری را دارم: گروهی که در شب همچون مردارند و شب را بی‌توجه و یکجا می‌خوابند و دیگر افرادی هستند که روز خود را به تباهی می‌گذرانند.

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۴، باب ۱۱.

این روایت، فردی را که همه‌ی شب را در خواب است و خوابی بی‌ارزش دارد و از هر شب زنده‌داری و بیداری به‌دور است همچون مردار می‌داند؛ زیرا وصف فعلی و واقعی او همین است و عمر وی بدون هرگونه توجه و هوشی سپری می‌شود و کسی که در بیداری بی‌کار و بی‌هدف است، بطلان معرفی شده است که شدت بی‌هدفی و بی‌غایتی فکر، عمر و عمل وی را می‌رساند و چنین فردی از تمام اهداف خوب و ارزنده بریده است.

خواب زیاد و نابجا چنان آدمی را سقوط می‌دهد که وصف مردار را بر انسان صدق می‌دهد و او را از هر حیات ارزشی به‌دور می‌دارد و به‌واقع این چنین است و مبالغه‌ای در کار نیست.

#### خوابیدن زیاد و بیکاری

«إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ كَثْرَةَ النَّوْمِ وَالْفِرَاقِ»<sup>۱</sup>؛ خداوند منان خواب زیاد و بیکاری و راحت‌طلبی را دشمن می‌دارد.

این روایت بر مطالب پیشین و مفاد روایات گذشته دلالت دارد؛ زیرا فراغ همان بیکاری در روز است و کثرت نوم و خواب نیز مردار بودن در شب است که بیکاری و خوابیدن زیاد را با عبارات و عناوین مختلف و در کنار بدترین چیزها بیان می‌دارد.

#### خواب زیاد و فقر فرولان

«كثرة النوم مذمومة للدين والدنيا»<sup>۲</sup>.

خواب زیاد، دین و دنیای آدمی را نابود می‌سازد؛ زیرا آن که بسیار می‌خوابد، هوشیاری و ذکاوتی به امور دنیا و آخرت ندارد و به تمام امور مادی و معنوی بی‌حوصله و بی‌تفاوت می‌گردد و توان تحمل سالم بار

۲- همان، ح ۲۱۹۶۹.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۸، ح ۲۱۹۷۰.



زندگی را ندارد و قدرت تلاش و کوشش را از دست می‌دهد و از خود بی‌خود و مستی بی‌شعور و بی‌شعوری مست می‌گردد.

هر چند در این روایت چیزی در کنار خواب قرار نمی‌گیرد، خواب زیاد را با پی‌آمد ناسالم آن؛ یعنی به هدر رفتن تمام دنیا و دین عنوان می‌کند و به اهمیت این امر حساسیت نشان می‌دهد و تنهایی در عنوان را علامت شدت زشتی و پستی قرار می‌دهد؛ زیرا چیزی به تنهایی دین و دنیا را نمی‌تواند از بین ببرد و هر یک از آن امور ناپسند در مقطعی خاص، زیان‌های ویژه‌ای را داشت و این خواب زیاد است که می‌تواند آدمی را یکسره از کمالات انسانی دور نماید و او را بی‌محتوا سازد.

#### خواب اهل سلوک

«نم نومة المتعبدين، ولا تنم نومة الغافلین»<sup>۱</sup>؛ اگر چه باید بخوابید، خوابتان خواب اهل سلوک باشد و همچون اهل الله بخوابید و خواب غافلان و بی‌دردها را که همان مردارهای شبانه می‌باشند، نداشته باشید.

#### نتیجه

با توجه به آنچه از تمام این مدارک و دیگر مدرک‌های رسیده از طرف شرع به‌خوبی می‌شود استفاده کرد این است که شب و شب‌زنده‌داری از ارزش بالایی برخوردار است و خواب و پر خوابی و بد خوابی و خواب‌های بی‌مورد و بی‌موقع در ردیف زشت‌ترین امور قرار دارد؛ چرا که این خواب است که کم آن نیز زیاد می‌باشد و این خواب است که خود نوعی از سکر و مستی و غفلت و تباهی شمرده می‌شود و از عوامل عمده‌ی عصیان و تباهی است و افراد پر خواب مردارهایی هستند که صورت آدمی دارند.

همین طور روشن شد که خواب، با علاقه‌ی به خواب و با کثرت خواب تفاوت دارد و هر چند خواب خود از امور ارزشی به حساب می‌آید، کثرت و علاقه‌ی به خواب از امور نکوهیده و مضر می‌باشد.

### خواب و تفاوت‌های فردی

موضوعی که در این جا باید در نظر داشت این است که خواب طبیعی افراد مختلف است و هر فردی ممکن است خواب طبیعی وی با دیگران تفاوت داشته باشد و همچنین کم و زیادی خواب در هر فردی با دیگری متفاوت است؛ گذشته از آن که میزان طبیعی خواب در هر فرد نیز نسبت به سنین مختلف و یا زمان و مکان‌های متفاوت گوناگون می‌باشد و خواب جوانی با پیری و خواب در زمستان با تابستان و همین طور در مناطق سردسیر با گرمسیر تفاوت دارد و خصوصیات و شرایط و مزاج‌ها و غذاها و نوع زندگی موجب اختلاف خواب طبیعی می‌گردد و خواب‌های ناسالم را می‌توان از نوع طبیعی آن به خوبی تشخیص داد.

### ناهمگونی در خواب

مطلبی که نباید از نظر دور داشت، وضع کنونی جامعه و مردم ماست که شامل مؤمنان و حتی عالمان و حوزه‌های علمی ما می‌شود که خواب و خوراک آن‌ها چندان رضایت‌بخش نیست و این امر در نوع تربیت و اخلاق عمومی و فردی ما اثر گذاشته است.

این که چه نوع غذاهایی باید خورد و چگونه باید خوابید و وقت خواب و مقدار لازم آن چگونه است، چندان مورد اهمیت قرار نگرفته است و به همین دلیل، تعلیم و تربیتی نسبت به این گونه امور نداریم و در فرهنگ اجتماعی ما به آن چندان اهمیتی داده نمی‌شود و اگر سخنی نیز

باشد، تنها در میان کتاب‌ها و مقالات علمی است که آن نیز دور از افراط یا تفریط و یا ناهماهنگی با موازین علمی و در خور اجرای قانون عمومی و فردی نمی‌باشد و چنین نابسامانی‌های زیربنایی توانسته است بزرگ‌ترین عوامل تخریب و انحطاط را در ما ایجاد نماید.

اگر جامعه‌ی ما نمی‌تواند عارف یا خواب‌گزار تربیت نماید و در دامان پرفیض غیب چنگ زند و هزاران اگرهای دیگر، همه ریشه در این عوامل شوم و نابسامانی‌های تربیتی دارد و تا روزی که چنین فرهنگی حاکم باشد، همین وضع ادامه خواهد داشت و تنها به ظاهر باید اکتفا نمود و با کمال تأسف از کنار تمام معارف و حقایق غیبی و امدادهای معنوی به آسانی گذشت.

بر اثر وجود این نابسامانی‌های تربیتی، نیروهای عظیمی تلف می‌گردد و افراد بسیاری در راه می‌مانند و برکت‌های بسیاری از فعلیت و ظهور باز می‌ماند و تنها ثمرات علمی که می‌توان از این وضع موجود توقع داشت، جمع‌آوری مقداری جزوه و تعلیقه و حاشیه بر عروه و اسفار و فصوص می‌باشد و دیگر هیچ.

این که میل و کشش به نماز در ما نیست و یاروزه را شکنجه و عذاب می‌دانیم و ماه مبارک را ماه عذاب می‌شناسیم و نوافل مندرس می‌گردد و دیگر آموزه‌های بلند دینی تمام از اعتبار عملی باز می‌ماند و تنها به اندکی از امور اجباری - آن‌هم به صورت و ظاهر - اکتفا می‌گردد، همه به خاطر عدم اجرای درست مبانی یاد شده است و جامعه‌ی ما از این جهت هیچ‌گونه همگونی مناسبی با نوع زندگی اولیای بحق دین ندارد و زندگی ما شباهت بیش‌تری با زندگی حیوانات دارد تا انسان و بیداری ما خواب

و خواب ما مرگ است و هوش ما غفلت و غفلت ما ظلمت است و بس. دیگر چه جای نماز و روزه‌ی رمضان و شب قدر؛ از روزه، امساک را داریم و از نماز، سجاده، از صیام، افطار و از سحر، سحری را می‌شناسیم و بس. پس اگر دیده می‌شود که حتی در میان پاکان و خوبان نیز آن‌طور که باید، چهره‌های درخشانی در علم و عمل یافت نمی‌شود یا کم‌تر یافت می‌شود، به‌طور قطع یکی از علل عمده و اساسی آن وجود چنین نابسامانی‌های تربیتی و نواقص فرهنگی در جامعه‌ی ما می‌باشد و گرنه استعدادهای عالی و سرشاری در میان بندگان مؤمن خدا وجود دارد.

کسی که در خواب و خوراک میزان درستی ندارد و کسی که ریشه‌ی فرهنگی و تربیت عمومی نادرستی دارد، چگونه می‌تواند با درس و بحث و جعل اصطلاح و قاعده، نورانیت و معنویت بالایی بیابد و چنگ در دامان غیب زند و مجردات را ببیند و یا خواب طبیعی داشته باشد و خواب‌های نورانی مشاهده کند و صاحب مبشرات باشد.

نه خواب ما خواب سالم است و نه بیداری ما بیداری و نه خوراک ما خوراک آدمی است و نه وضع زندگی و محیط فردی و اجتماعی ما در داخل و خارج رضایت‌بخش می‌باشد. نه درس‌های ما چنگی به دل می‌زند و ما را به غیب آشنا می‌کند و نه به‌طور نوعی میل به این‌گونه امور عقلانی را می‌توان در افراد زنده نگاه داشت؛ هرچه هست، از این امور معنوی جسته‌گریخته، پراکنده و به‌ندرت و پنهانی است؛ هرچند در میان بسیاری از این پنهانی‌ها نیز خبری نیست و بیش‌تر آن تعزیه‌ی اهل باطن را در خود می‌آورند و چه بسیار نیز در این کار حرفه‌ای و ماهر می‌باشند. در این میان، بر عهده‌ی گروه رستگاران و رهروان بحق راه حق است

که بسیج شوند و به‌طور جدی و بدون خوف و ترس از خطرات و وساوس شیطانی، مشکلات راه را از اساس برطرف نمایند تا بلکه بتوانند تعداد کمی از این استعدادهای فراوان و نهفته را به فعلیت رسانند و باطن پیچیده و عمیق انسانی را ظاهر سازند.

پس روشن شد که مراحل کمال خواب، از خواب طبیعی شروع می‌شود و تا خواب ارادی و موت ارادی که مرگی حقیقی و عالی‌ترین مرحله‌ی کمال انسانی است ختم می‌گردد و تمام این مراحل، امکان وقوع، بلکه فعلیت وقوع را دارد و اگر کسی نتوانست به آن مراحل برسد، امر دیگری است و ادعای بی‌مورد و انکار آن از سر انصاف نیست.

در دین مقدس اسلام چگونگی خواب و میزان آن و وقت و زمان و مکان و دیگر خصوصیات آن با همه‌ی ظرایف و لطایفی که دارد مطرح گردیده است که باید در این زمینه به کتاب‌های روایی مراجعه نمود؛ اگرچه تحلیل و بازیابی و برداشت علمی از آن کار آسانی نمی‌باشد.



فصل سوم

علم تقصیر





### جایگاه علم تعبیر در میان علوم

به طور کلی، علوم با توجه به نتیجه‌ای که به دست می‌دهند بر دو قسم است: یکی علمی که نتایج کلی دارد و دیگری، علمی که نتایج جزئی خارجی دارد.

فقه و مهندسی از زمره‌ی دانش‌های نخست است. نتیجه‌ی مهندسی، طرحی نسبت به نوع مساحت‌ها می‌باشد و از هر خصوصیت و تشخیصی به دور است و فقه نیز استنباط حکمی کلی نسبت به موضوعی است و هیچ‌گونه ویژگی شخصی ندارد و برای آیندی برای کلی افراد آن است و نسبت به شخص فقیه و یا دیگران، در صورت انطباق تفاوتی ندارد و در هر صورت، نتیجه‌ی آن، امری کلی است.

علمی که نتیجه‌ی جزئی و خارجی دارد مانند قضاوت است؛ زیرا در قضا، سخن از شاکی و متهم و دعوای خاص پیش کشیده می‌شود و فعلیت و تحقق عینی آن نمی‌تواند به نحو کلی باشد. موقعیت این علم همچون بناست که نمی‌تواند ساختمان را در ذهن داشته باشد؛ چرا که ساختمانی که در ذهن است، برای زندگی نیست و آدمی را از سرما و گرما محافظت نمی‌کند.

بنا باید به طور عینی بر زمین مشخصی ساختمانی را که مهندس آن را طراحی کرده است پی بریزد و تمام اجزا و شرایط و خصوصیات آن را در خارج استوار سازد و دیوار و سقف و آب و گل و سنگ خارجی را شکل دهد.

حال باید گفت علم تعبیر از زمره‌ی علوم دوم است و به طور قطع نتیجه‌ی جزئی دارد. این علم اگرچه می‌تواند مبادی و قواعد کلی و ذهنیت نفسی داشته باشد، فعلیت خارجی و ثمره و نتیجه‌ی نهایی آن همانند دانش پزشکی امری جزئی است.

هرچند دانش پزشکی از قوانین و مبادی و موازین کلی برخوردار است، طبابت نسبت به فرد خاصی صورت می‌پذیرد. در تعبیر، فردی خوابی می‌بیند و از عهده‌ی یافت باطن آن بر نمی‌آید و به خواب‌گزار روی می‌آورد و معبر باید این خواب را مانند مهره‌های شطرنج عبور دهد تا سرانجام باطن آن خواب را نسبت به این فرد خاص بازگویی کند و به او ارشاد لازم و دستور مناسب را دهد.

می‌توان در تقسیم‌ی دیگر علوم را بر دو بخش دانست: علمی که تنها ذهنیت حصولی دارد و صرف اصطلاح و اطلاع و آگاهی فنی است و شرایط و جهات خاص خارجی آن غیر از وصول ذهنی به موازین کلی آن می‌باشد، همچون ریاضیات، مهندسی، تاریخ و جغرافیا که در رسیدن به آن، کافر و مسلمان و مؤمن و فاسق تفاوتی ندارد و هم انسان الهی و هم مادی در وصول به آن یکسان است.

دسته‌ی دیگر، علمی است که این چنین نمی‌باشد و در فعلیت آن تنها ذهنیت کافی نیست و باید شرایط و خصوصیات دیگری را داشت؛

مانند وصول به مراحل عرفان و معرفت و علم تأویل و تعبیر و دیگر کمالات همانند آن که به صرف دانستن اصطلاح و قواعد نمی‌توان به آن رسید و خواب‌گزار یا عارف شوریده و سینه‌چاکی گردید؛ چرا که باید افزوده بر یافتن موازین و قوانین هر یک از این علوم، معنویت نفسانی و نورانیت ایمانی را نیز داشت و از تجرد روحی و قدرت اراده و بصیرت باطن برخوردار بود.

علم تعبیر از علومی است که صرف ذهنیت قواعد و استحسانات نفسی یا تمثیلات خیالی در عینیت و تحقق آن کافی نیست و باید چنین کمالاتی را در خود بروز داد تا به آن رسید.

#### شرایط لازم در علم تعبیر

مبادی و شرایط لازم علم شریف تعبیر و خواب‌گزاری را که از دانش‌های اعطایی پیامبران است، در سه بخش کلی می‌توان خلاصه نمود:  
یک. فیوضات خاص الهی و عنایات غیبی و ربانی؛

دو. ریاضت‌های نفسانی و تجوید روحی و فعلیت نورانیت‌های روانی و بروز استعدادهای باطنی؛

سه. تعلیم و تعلم و اکتساب و تحصیل قواعد و موازین کلی که می‌تواند نقش خوبی در تعبیر داشته باشد. البته در صورتی که وی از صاحبان اسرار و واجدان امور غیبی باشد.

تقدم فیوضات و عنایات الهی بر ریاضت‌های نفسانی و روحی به این خاطر است که ریاضت و کوشش بدون فیض خاص حق ثمر چندانی ندارد، همان‌طور که بدون ریاضت و کوشش، تعلیم و تعلم نیز بهره‌ی چندانی به دست نمی‌دهد.

علم تعبیر از علومی نیست که تنها با تعلیم و تعلم و آموزش کلاسیک و آکادمیک به دست آید؛ اگرچه آموزش آن نیز از غیب می‌رسد و می‌تواند در رشد و بازیابی هرچه بیش‌تر مؤثر باشد.

فیوضات خاص حضرت حق و ریاضت و سیر و سلوک و آموزش و استاد، هر یک جهت خاص خود را در تحقق این علم غیبی دارد و هر یک بروز طوری از اطوار باطن فرد را به عهده می‌گیرد.

لزوم استعداد و کوشش باطنی منحصر به علم تعبیر نیست و در جهات دیگر نیز داشتن استعداد خاص لازم است و کسی که در رشته و علمی استعدادی ندارد، کوشش و زحمت وی رشد چندانی را به دنبال ندارد؛ به‌طور مثال، اگر ادیبی هرچند ماهر باشد، ولی مایه‌ی شاعری در وی نباشد، نمی‌تواند شاعر گردد؛ زیرا مایه‌ی شاعری چیز دیگری است که علم و اصطلاح نمی‌تواند جای آن را پر کند؛ همان‌طور که ممکن است شاعری شعر بگوید و خوب هم شعر بگوید، در حالی که از هر تحصیل و آموزش ادبیات شعری بی‌بهره است.

ادیب ممکن است به قدرت علم و ادب چیزی ترتیب دهد و شعری بگوید ولی شاعر نیست، همان‌طور که ممکن است شاعری اشتباهات فراوانی در شعر خود داشته باشد ولی وی شاعر است و در شعر مایه‌ی آن را دارد. هنگامی که این استعداد و آن علم با هم باشد فرد می‌تواند شعرهای درست و پرمایه بسراید. بنابراین، شعرشناسی با شاعری دو امر جدا از هم می‌باشد و از این رو ممکن است فردی دارای هر دو باشد و یا از هر دو بی‌بهره باشد.

این امر در دانش‌ها و توانایی‌های دیگری همچون نقاشی و خط نیز

جاری است. البته، هر علمی به قدر اهمیت و عظمت و بزرگی آن، مایه‌ی بیش‌تری را طلب می‌کند و افراد کم‌تری دارای آن می‌شوند؛ مانند تعبیر که از علوم پیامبران است و از شعر و نقاشی و خط که به مراتب اخص از آن است و کم‌تر افرادی را می‌توان در این‌گروه دید و به آن فرد چنین عنوانی را بخشید.

بر اساس آنچه گذشت معبر و افرادی که بحق دارای شرایط این علم می‌باشند، بسیار اندک هستند؛ به‌خصوص در زمان ما که می‌توان گفت: آنان همچون کیمیا و عنقا نایاب می‌باشند.

چنین نیست که هرکس فقه بخواند یا عرفان بداند و یا کتاب‌های تعبیر این و آن را دیده باشد، خواب‌گزار باشد و این‌طور نیست که با استحسانات نفسی و تمثلات خیالی بتوان خوابی را به‌راستی تعبیر کرد و همچنین باید دانست که کتاب‌های تعبیری و تعابیر دیگران نمی‌تواند اساس کار فردی باشد؛ اگرچه می‌تواند مورد استفاده‌ی کلی در آموزش مبتدیان قرار گیرد.

این کتاب‌ها همچون کتاب‌خانه، و تعابیر گذشتگان همچون نسخه‌ی طبیبان گذشته است که طبیب و بیماران آن‌ها مرده‌اند و شرح بیماری‌های آنان تنها در دفاتر بایگانی مانده است.

همان‌طور که پزشکی نمی‌تواند اساس کار خود را بر نسخه‌های گذشتگان قرار دهد، معبر نیز نمی‌تواند بر تعابیر گذشتگان تکیه عمده داشته باشد؛ زیرا هر یک از بیماری و رؤیا و افراد آن دارای جهت خاصی است که تحت امری کلی در نمی‌آید و پزشک و خواب‌گزار به جهت وجود آن خصوصیت است که حکمی را می‌دهند؛ گرچه پزشک



می‌تواند برای به دست آوردن تجربه و آگاهی هرچه بیشتر، نسخه‌های گذشتگان را مورد استفاده‌ی خود قرار دهد.

حضرات معصومان و پیامبران علیهم‌السلام و معبران والامقام؛ اگرچه حیات ابدی و بقای روحی بر همگان دارند و حکم آن‌ها به کلی خود باقی است، انطباق خاص فردی محتاج به فعلیت دیگری است که آن کلی از آن کفایت نمی‌کند.

#### تعبیر، علم سینه به سینه

علم تعبیر را باید از علوم سینه به سینه دانست و نه از علوم نظام‌مند؛ چرا که قوانین و قواعد مدونی برای آن نوشته نشده و صاحبان این علم، زمینه‌ها و استعدادهای الهی خود را زیربنای ابتکار خویش قرار می‌داده‌اند و صفای باطن و موهبت الهی نسبت به ایشان، آنان را از هرگونه آموزش و قواعدی بی‌نیاز می‌گردانید و اتصال به مبداء فیض، آنان را سرشار از فعلیت و تحقق می‌ساخت و همین امر سبب تدوین نشدن قواعد آن و تعلیمی نگردیدن این علم شده است.

این در حالی است که روشمند نمودن این دانش امری ضروری است تا از هرگونه خودسری و خیال‌پردازی جداگردد و بتواند مورد استفاده‌ی هرچه بیشتر تر قرارگیرد و از سوء استفاده‌ی بی‌بهرگان از این معانی در امان ماند.

با تدوین موازین و قوانین تعبیر در جهت مبادی و مسایل و احکام آن، این علم قابل تعلیم و آموزش برای مبتدیان می‌گردد، گذشته از آن که دارندگان این معانی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند گردند و در تحقیق و گسترش آن بکوشند.

به عنایت حق و توفیق الهی، نگارنده درصدد تحقیق این امر مهم می‌باشد و به لطف حق بر آن است تا در رفع این کمبود بکوشد و نسبت به تدوین قواعد و مبانی آن همت بگمارد و شرایط و خصوصیات این موهبت الهی را به رشته‌ی تحریر در آورد و از رموز این فن پرده برگیرد و دوره‌ای کامل از قوانین این علم و تعابیر مختلف موجودات و اشیا را به نگارش آورد که جای خالی آن کاملاً محسوس است.

هنگامی که قرآن کریم از: «لهم البشرى في الحياة الدنيا والآخرة»<sup>۱</sup> سخن می‌گوید و این بشارت دنیایی نیز همان خواب‌های ارزشمند ملکوتی است، بر لزوم استمداد در معرفت و درک آن دلالت دارد؛ به‌ویژه که عنوان «لهم» و «دنیا» را همراه دارد و فعلیت دنیایی این امر را برای همگان ملموس می‌سازد. البته، عمومی بودن آن تنها در جهت امکان است و فعلی این امر همان است که بیان شد و روشن گردید که بیان قواعدی کلی غیر از تشخیص عینی خواب و رؤیای فردی می‌باشد و همان‌طور که دو فرد یکسان وجود ندارد، دو خواب و رؤیای هماهنگ نیز وجود ندارد.

بر این اساس، به‌طور کلی می‌توان معبران را به دو دسته تقسیم نمود: یکی، خواب‌گزارانی که مناط تعابیر را در حیطه‌ی نفس خود دارند و از چنین اقتداری بهره‌مند هستند و دیگری، کسانی که تعزیه‌ی تعبیر را پیاپی می‌کنند و بدل‌کار هستند و با یافتن بعضی تشبیهات و تطبیق آن به تعبیر می‌پردازند، بدون آن که چنین تعبیری ارزش صدقی داشته باشد.

معبّران حقیقی کسانی هستند که با اعتماد به نفس و صفای باطن، واقعیت‌ها را از لابه‌لای پرده‌های متعدد بیرون می‌کشند و از تمامی آن لایه‌ها عبور می‌دهند و به‌راستی همچون طبیبی که بیماری را تشخیص می‌دهد، خواب را شناسا می‌گردند.

معبّر وارسته و صادق کسی است که بتواند تجزیه و ترکیب هستی را به عهده‌گیرد و موجودات عالم را یک به یک به‌طور دقیق واریسی نماید و همه‌ی اشیا و امور گوناگون را مورد شناسایی قرار دهد و تمامی پیچ و خم‌های موجودات عالم را به‌خوبی بشناسد و با برداشتی جامع از خود، خواب بیننده و اصل خواب و رؤیا و واقعیت آن را دریابد و بتواند همان امر را آشکارا ارایه دهد، بدون آن که خود را وابسته به خیردهی دیگران سازد.

### ارکان علم تعبیر

در علم تعبیر چند رکن کلی و امر اساسی وجود دارد که هر یک از آن دارای خصوصیات و شرایط و احکام خاصی است که باید به‌طور دقیق مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

نخستین رکن تعبیر، شخص معبر و خصوصیات و شرایط مختلف آن است که این نوشته به بسیاری از آن اشاره نموده است.

رکن دوم، تشخیص نوع خواب است که می‌تواند نقش اساسی در یافتن چهره‌ی باطنی داشته باشد.

رکن سوم، چگونگی رؤیا و خوابی که دیده می‌شود؛ از جهت ویژگی‌ها و شرایط کلی آن و همچنین اقسام، انواع، زمان و مکان مختلف آن است.



چهارمین رکن، صاحب خواب و فردی که رؤیا را دیده است و توجه به خصوصیات و حالات مختلف و نوع اخلاق و روش و منش آن فرد می‌باشد؛ رکن پنجم، نفس تعبیر و ادراک معانی و حقایق مفهومی و مصداقی تعبیر در جهات ترکیبی و تجزیه و نحوه‌ی انتقال و بازیابی واقعیت‌های آن می‌باشد.

کلیت نوعی احکام و قوانین تعبیری با تشخیص خارجی نفس رؤیا و تعبیر آن منافاتی ندارد؛ اگرچه قوانین و احکام تعبیری همچون قوانین دیگر علوم کلی است و از ضوابط کلی خود برخوردار است، در مقام تعبیر، شخصی و خاص می‌باشد و از خارج حکایت دارد، همچون قضا و قضاوت که هر چند قوانین کلی و ضوابط تمامی دارد، قضاوت امری شخصی است که بر موضوع خاص خارجی خود حمل می‌شود و حکم و وصف تشخیص خارجی یک موضوع و موصوف است.

### علم تعبیر و مبادی آن

مبادی علم تعبیر از دو سلسله بحث اولی و ثانوی تشکیل می‌شود. برخی از مباحث اولی علم تعبیر چیستی علم تعبیر، معبر، خواب و رؤیا و تعریف آن و افرادی که موضوع این گونه خواب‌ها و رؤیاها قرار می‌گیرند است که فهرست آن در مطالب پیشین گذشت.

مباحث هستی‌شناسی، وجودیابی، تجزیه و ترکیب وجودات اشیا و موجودات عالم از مباحث عام و ثانوی این علم می‌باشد که در این جهات حکیم و عارف با معبر همراه است و آنان نیز از آن بحث می‌کنند؛ هر چند جهات بحث آن‌ها مختلف است. فیلسوف و حکیم وجود را به‌طور کلی و ذهنی دنبال می‌کنند و به دنبال تحلیل علمی آن است و



عارف، خارج را از دیدگاه حضوری دنبال می‌کند و معبر نیز اگرچه همین مباحث را مورد توجه خاص خود قرار می‌دهد، این کار برای وی جهت آلی دارد و هستی و وجود را با ملاحظه‌ی ترکیب و چینش چهره‌ها در نظر دارد و ویژگی‌های شخصی، جزئی و خارجی آن را نظاره می‌کند.

حکیم بر جزئیات حکمی ندارد و تمام جزئیات را در دیدگاهی کلی طرح می‌نماید و خود را از شخص جزئی دور می‌دارد و سخن از «الجزئی لا کاسب و لا مکتسب»<sup>۱</sup> سر می‌دهد.

عارف نیز خارج را اساس کار خود می‌داند و حضور غیب را دنبال می‌کند؛ ولی تمامی هستی را در چشم اندازی از وحدت می‌یابد و این یافته را تشخیص می‌دهد و خود را از مرز کلیت ذهنی پرهیز می‌دهد و این تشخیص را منافی کلیت و تمامیت نمی‌داند و معبر به دور از این توجهات، هستی را در اساسی ترکیبی پی می‌گیرد و خصوصیات اشیا و ارتباطات موجودات را در نظر می‌آورد و به دنبال خصایص موردی می‌باشد.

### تقدم رتبی فلسفه بر تعبیر

در این جا اشاره به این امر لازم است که فلسفه مادر علوم است و در جهت نفی و اثبات تمام علوم نقش اساسی دارد و بعد از اثبات هر علمی، موضوع و مسایل و خصوصیات آن به کارشناسان آن فن سپرده می‌شود، بدون آن که فیلسوف به عنوان فلسفه، دخالتی در آن امور داشته باشد و همه‌ی دانش‌ها از منطق گرفته تا ریاضی و دیگر علوم و اشیا به

۱- منطق منظومه، حاجی سبزواری، ص ۴۹.

فلسفه نیازمند است، و این امر منافاتی ندارد که فیلسوف نیز در درک  
جزئیات ترکیبی اشیا و موجودات و رفع بعضی مشکلات به دیگر علوم  
نیازمند باشد؛ اگرچه اساس کلی موضوع آن را خود اثبات کرده است.  
به طور مثال، فیلسوف واقعیت طب و یا منطق و ریاضی را اثبات  
می‌کند و آن را به دست طیب و منطقی و ریاضی دان می‌دهد؛ ولی  
عالمان این دانش‌ها هستند که این علوم را شرح و بسط می‌دهند و  
فیلسوف خود نیز نیازمند به آنان می‌باشد؛ اما نه در جهت فلسفه؛ بلکه  
در جهات دیگری از مباحث مختلف.

میان فلسفه و فیلسوف تفاوت است و این فیلسوف است که نیازمند  
دیگر علوم می‌باشد و نه فلسفه؛ چرا که این فیلسوف است که  
حیثیت‌های مختلف را می‌پذیرد و نه فلسفه؛ زیرا فلسفه حیثیت خاص  
خود را دارد؛ اگرچه به طور دقیق باید گفت: فیلسوف نیز در جهت فلسفه  
به دیگر علوم نیازمند نیست و جهات دیگر وجودی اوست که چنین  
نیازهای مختلفی را ایجاب دارد.

بنابراین، علم تعبیر نیز چنین رابطه‌ای را با فلسفه و فیلسوف دارد و  
حیثیت موضوع آن فلسفه می‌باشد. همان‌گونه که فیلسوف در تعبیر  
نیازمند معبر می‌باشد و فیلسوف نمی‌تواند معبر کاملی باشد؛ خواب‌گزار  
نیز نیازمند فلسفه است و این حیثیات امور است که تحدید و تعریف  
دیگری را دارد.

با این توضیح به دست می‌آید که خواب‌گزار باید در هر دو جهت  
بحث‌های اولی و ثانوی چیره‌دست و ورزیده باشد؛ ولی بحث‌های  
خاص این علم مانند: تعریف و بررسی چیستی معبر، تعبیر، خواب و رؤیا

غیر از مباحث و جودی و هستی‌یابی به نوع عام و خاص آن می‌باشد و از این جهت، خواب‌گزار در اصل تعبیر مستقل است. معبر واقعی، هرگز خود را به یافته‌های دیگران و کتاب‌های تعبیر و نسخه‌های گذشتگان نیازمند نمی‌داند؛ همان‌طور که معبران گران‌قدر ما از حضرت امام صادق علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام گرفته تا ابن سیرین و دیگران، همه این‌گونه بوده‌اند که این واقعیت بهترین تمایز حقیقی این علم از دیگر علوم و وابستگی به این علم می‌باشد و کمی این و ارستگان نیز در گروه همین امر است.

### لقمان حکیم علیه السلام

گفته شد حکمت به طور کلی بر دو قسم است: حکمت نظری و عملی که اندیشه و اراده و عمل آدمی را تدبیر می‌نماید. عارف و حکیم، گاه ظهور و بروز حکمت نظری و اندیشه بر حکمت عملی وی چیره می‌شود و گاه حکمت عملی فردی شایسته و مؤمنی دل‌خسته بر حکمت نظری وی غلبه می‌نماید؛ اگرچه اساس حکمت عملی را حکمت نظری تشکیل می‌دهد و جاهل هرگز نمی‌تواند عنوان حکمت را بر خود هموار سازد؛ ولی ظهور و بروز این دو چهره از یک حقیقت، می‌تواند در افراد مختلف گوناگون و متفاوت باشد. همان‌طور که افراد واصل در حکمت متفاوت هستند، گاه ولی و عارفی آثار عملی فراوانی دارد و از خود کرامات و معجزات بسیاری ظاهر می‌سازد و گاه آثار حکمت مؤمنی در کلام و بیان وی ظاهر می‌شود و زمینه‌های عملی و ارادی از او کم‌تر ظاهر می‌گردد و حکمت و اعجاز وی همان کلمات پرمغز و بیانات سنجیده‌ی وی می‌باشد.

به طور مثال، جناب خضر آثار حکمت عملی گویایی داشت و با تصرف در امور و اشیا، بلندای اندیشه‌ی خود را بازگو می نمود؛ همان طور که تعبیر متقن جناب یوسف حکمت بلند وی را حکایت می کرد و جناب لقمان اگرچه از خود آثار ارادی نشان نمی داد و یا اگر هم این گونه امور را دارا بود، قرآن کریم از آن یاد نمی کند، گفتار بلند و اندیشه‌های رسای وی حکایت از فرهنگ فکری غنی او دارد و اندیشه‌ی بلند و بیانات حکیمانه‌ی ایشان بر ژرفای بلند فکر آن حضرت دلالت دارد که در این مقام شایسته است برای تکمیل بحث، هستی شناسی وی با تکیه بر آیات قرآن کریم بیان شود تا زمینه‌ی شناخت چگونگی وصول به حقایق علمی و عملی را فراهم آورد.

سوره‌ی مبارک لقمان به تبیین مبانی توحید، معاد و دین می پردازد و اساس حکمت نظری و دستورات حکمت عملی و موانع راه سیر و سلوک؛ همانند شرک، کفر، عناد و ظلم و فساد را بدون هیچ پیرایه‌ای عنوان می نماید.

این سوره از هدایت، رحمت، برخی از مباحث فروع دین؛ مانند: نماز و روزه و از آخرت و معاد و نیز از گناهان کبیره بحث می کند و چنین آغاز می نماید: «تلك آیات الكتاب الحكيم، هدی ورحمة للمحسنين»<sup>۱</sup>؛ این است قرآن کریم و آیات خدای حکیم و هدایت است برای نیکوکاران. این سوره در ادامه، اوصاف محسنان و نیکوکاران را اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات می داند و معنای حکمت را به طور عملی و عینی

به دست می دهد و روشن می سازد و همان طور که افراد وصف حکمت را می پذیرند، کلام و کتاب نیز وصف حکمت را داراست، هم لقمان حکیم است و هم کتاب حکیم می باشد؛ به این معنا که هر دو از بی اساسی در اندیشه و پوچی و مهمل گویی و باطل گرایی در عمل دور می باشند.

در برابر محسنان، از اهل باطل و بیهوده گویان با اوصاف ناشایسته یاد می شود و به مقایسه ی میان این دو گروه دعوت می نماید و می فرماید: «هذا خلق الله، فأروني ماذا خلق الذين من دونه، بل الظالمون في ضلال مبين»<sup>۱</sup>؛ این کار خداست، عمل و کرده ی اهل باطل کدام است و گمراهی آنان روشن و آشکار می باشد.

در قرآن کریم تنها در همین سوره است که از جناب لقمان یاد می شود و حق تعالی به مواعظ و آموزه های حکیمانه ی وی اشاره می کند. با توجه به وجود مناسبت های فراوان، حکمت در این سوره به همراه لقمان آمده است و حکمت را با مصداق حکیم؛ یعنی لقمان می شناسد و قرآن کریم بر آن است تا با ذکر مصداق، معنای حکمت را معین کند.

خداوند حکیم می فرماید: ما به لقمان حکمت دادیم. حکمت، سپاس گزاری و شکر حق است و شکر حق همان معرفت و یقین به حق و انصاف و دوری از جهل و ظلم می باشد. شرک، کفر، عناد، ظلم، زور و تزویر نمونه هایی از ستمگری است که بدون دوری از آن و تحقق معرفت و یقین، هرگز عنوان حکیم بر فردی صادق نمی باشد.

درک و فهم جناب لقمان، معرفت و یقین به حق، و کردار وی تمام بر

پایه‌ی انصاف استوار بوده است و از هر جهل، عناد، ظلم و زورمداری به دور می‌باشد.

کلمات بلند و بیانات سرشار از پاکی و صداقت ایشان، از کمال، معرفت، انصاف و استقامت حضرتش و دوری وی از هر زشتی و کجی حکایت دارد.

فهم لقمان، دین و دین وی عمل و عمل ایشان انصاف و انصاف وی معرفت است و معرفت، موضوع عرضه‌ی هر کمال و خیر و خوبی است. جامعه یا فردی که فهم و انصاف را نمی‌شناسد، هرگز دین و حکمت را به معنای درست آن دارا نیست؛ اگرچه داعیه‌ی آن را داشته باشد و به این دو تظاهر نماید و خود را با هزاران پیرایه آذین نماید.

فردی که جاهل و نادان است آدم نیست تا دین داشته باشد و جاهل میزانی نمی‌شناسد تا انصاف داشته باشد و به نادان و بی‌انصاف نمی‌توان عنوان حکمت را داد.

البته، مراد از دین لقمان همان دین تمام و دین به تمام معنای کلمه است نه صرف لفظ تنها که طهارت صوری می‌آورد و مسلمانی را سبب می‌گردد که این خود ثمر و خاصیت حقیقی اظهار حق است؛ هر چند بر زبان و خواص حقیقی دیگر مراحل تمام دین و کمال دین را نمی‌شود با لفظ به دست آورد.

جناب لقمان درک موجودات و شناخت حقایق عوالم هستی را در اراده‌ی محکم و نفوذ عملی کامل متحقق ساخته بود و کلام وی عمل و عمل ایشان خود کلام گویایی بوده است.



فهم  
لقمان  
پیغمبر



### سجایای لقمان حکیم

از خصوصیات بارز جناب لقمان تفکر و یقین ایشان است و وی از جمله کسانی است که زمینه‌های شرک را در ظریف‌ترین چهره‌های آن از خود دور ساخته و حق را با عالی‌ترین بیان عنوان نموده است و می‌فرماید: «یا بنی، لا تشرک بالله، إنَّ الشَّركَ لظلمٌ عظیمٌ»<sup>۱</sup>.

شرک به خدا ظلمی بزرگ است و دوری از آن لازمه‌ی کمال می‌باشد و توصیه می‌نماید آدمی از باطل و شرک و کفر در اندیشه دور باشد. وی انسان را بر لزوم آگاهی و هوشیاری تأکید می‌ورزد و سفارش می‌نماید که انسان باید از لغو، لعب، سبکسری و بیهوده‌گویی‌ها و مستی‌های غافلانه دور باشد و این‌گونه امور را مناسب روح و جان بندگان صالح نمی‌داند و آدمی را هماهنگ متانت، خویشتن‌داری، معرفت و یقین می‌گرداند.

لقمان حکیم دنیا را برای انسان سرای ابدی نمی‌داند، در حالی که به زیبایی از ابدیت سخن می‌گوید.

تمایز لقمان حکیم از دیگران به حسب مال، منال، نسب و جمال نبوده است؛ زیرا لقمان مالی نداشته و در ضمن حبشی بوده است و صاحب جمال یوسفی نبوده و اصل و نسب هاشمی و کسوت موسی و عنوان عیسی را نداشته و از سلطنت سلیمان نیز در او خبری نبوده است. صفات بارز جناب لقمان را می‌توان در فهم و فکر و کوشش در طریق حق و وصول به پروردگار خویش مشاهده کرد.



این حکیم توانا و عارف واصل و مؤمن به حق، گوشه گیر نیز نبوده و دور از مردم به سر نمی برده. اوزن و فرزندان بسیاری داشته و از مرگ آنها داغ فراوانی دیده، در حالی که هرگز اشک غم از فراق بر چشم و آه سرد از فقدان بر دل خویش روا نداشته و چشم و دلش را تنها در راه معبود و معشوق حقیقی خود سوق داده است.

جناب لقمان نه سر در گریبان خویش داشته و نه سر در گریبان خلق روا داشته؛ بلکه وی حق را در خود جست و جو کرده و باطل را از خود دور داشته و مردم را به حق دعوت نموده و از هر ظلم و زور و تزویری نسبت به خلق خدا و حق پرهیز داشته است.

لقمان، دل بر باطن بسته بوده و خود را در حضور حق می دیده و با این محاسبه و حضور، مقام تبلیغ و ارشاد خلق را نیز رها نکرده و همه را موعظه و اندرز می داده و از پندهای حکیمانه‌ی خود همگان را بهره مند نموده است بدون آن که کسی را مورد تهدید و ارباب خویش قرار دهد و فردی را به بهانه‌ی حق آزار نماید.

از جناب داوود پیامبر گرفته تا مردم و فرزندان خود و برای همه چون مرشدی با حقیقت و مربی صادق و پیشوایی پرهیزکار بوده و این امر او را از خود غافل نمی ساخته و او را بی توجه به خویش و شوون انسانی خود نمی گردانیده است.

وی داوود را موعظه می کند و ایشان را مورد تحسین قرار می دهد و به فرزندان خود حکمت می آموزد و ملایکه‌ی آسمان را درگیر عظمت خویش می سازد و آنان را مبهوت و متحیر می گرداند.

جناب لقمان در مقام اندیشه و عمل تبلیغ و ارشاد بحق مقام جمعی را



می یابد و از حق غافل نمی گردد و از حق سخن سر می دهد. غیب و قیامت را مطرح می نماید و شرک و ظلم را مردود می داند و با آن که دنیا را دشمنی قهار معرفی می کند، متذکر پیچیدگی و گستردگی و زمینه‌ی استعدادهای فراوان آن می شود.

سراسر حیات و زندگی او بر اساس مبانی مبدء و معادشناسی و برآمده از حکمت نظری بوده و کردار وی از بیان درستی‌ها و نادرستی‌های شریعت تجاوز نمی نماید و استدلال و عمل و دلیل و واقعیت‌های موجود را در قالب کلام و بیان و در چهره‌ی عمل و کردار پیاده می کرده است، بدون آن که کجروی و یا تندى و کندى در فکر و عمل وی دیده شود.

وی برهان و عرفان را به دور از هرگونه گروه‌گرایی عنوان می نماید. اخلاق وی همه عرفان و خُلق و خوی او تمام استدلال و دلیل بر خوبی‌ها و گریز از بدی‌ها بوده است.

حکمت ایشان همان شکر و شکر وی معرفت و معرفت او قرب به حق و دوری از تمام باطل‌ها و کجی‌ها و نادرستی‌ها بوده است. نیایش و بندگی و ستایش او از حق، چنان دل وی را جلا می داده و روشن می نموده است که تاریکی‌ها از او دوری می جستند و او در عرصه‌ی پاکی یکه‌تاز می گشته است.

مناجات با حق و فروتنی در مقابل خلق خدا او را چنان دوست داشتنی ساخته بود که از خالق تا خلق و از ملک تا دیگر افراد عادی و معمولی او را محبوب می دانسته و میل قرب با او را در دل می پرورانده‌اند. همت و عزم و اراده‌ی محکم او چنان بوده که هرگز شیطان و ایادی

شیطان را مجال توهم نمی داده و جای پایی برای قرب به او برای خود هموار نمی دیده‌اند.

حق تعالی، اندیشه، دل، روح و جان لقمان را سرشار از فهم، عقل و معرفت ساخته بود، چنان که وقار و متانت و بزرگی از شرایش وجود وی آشکار بوده و هرگز خود را به سستی و کجی آلوده نمی ساخته است. وی تمایلات نفسانی خویش را رام ساخته بود و کلامش چنان با صلابت بود که هر کس را به اطاعت و امی داشت و اعجاز وی در بیان و کلام او دیده می شود.

جناب لقمان با چنین موقعیت معنوی بالایی که داشته، هرگز به خود برتری‌گری گرفتار نیامده و در اندیشه‌ی خود چنین امر ناپسندی را راه نداده و از هر نوع تکبر و خودنمایی و ظاهرسازی دوری می جسته است. او با خلق خدا به راحتی در تماس بوده و از آن‌ها توقع ملاحظه و موقعیتی را نداشته است.

ایشان در هر امری اعتدال را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خود قرار داده و از هر افراط و تفریطی دوری می جسته و مرز مشخص حق را در گفتار و عمل خویش ترسیم می نموده است.

آن جناب حکیمی واقعی بوده و حکمت را به واقع در خود داشته و اندیشه و عمل وی گزند جهل و ظلم را به خود ندیده است.

با دقت در زندگی جناب لقمان و اندیشه‌ی وی و همچنین با تأمل در حوادث پیش آمده برای جناب خضر و حضرت موسی و حضرت یوسف می توان گفت: تمام اقسام حکمت و حکمت نظری و عملی با همه‌ی آثار مختلف و گوناگونی که دارد در این چند داستان معرفی گردیده

است و می‌توان این خلاصه را نمونه‌ای از کمال آدمی و معنویت انسان به شمار آورد و به آن چهره‌ی کلی، قانونی و علمی بخشید.

### چهره‌ای از هستی

با آن که سراسر هستی یکپارچه وحدت می‌باشد، تشخیص خاص خود را نیاز دارد و این یکپارچگی به چهره‌ی خاص ذره‌ای آسیبی وارد نمی‌آورد، از مجردات مجرد و مفارقات عالم هستی گرفته تا حسیض ناسوت و عوالم مادی، از ملک تا فلک، انسان تا حیوان، گیاه و درخت و سنگ و خشت و مواد عالم طبیعت، یکجا و یکسر از تشخیص و انحصار خاص خود به دور نیست و هرگز دو موجود یکتا و هم‌عرض در تمامی عالم وجود نمی‌باشد و همه‌ی موجودات عالم هستی همچون صفت پروردگار از یکتایی خاص خود برخوردار است.

این حکومت وجودی و تسبیب ایجاد از چنان تمامیتی برخوردار است که حتی دو ملک و فرشته و یا دو معصوم در عرض هم وجود ندارد؛ اگرچه تشخیص مواضع و مراتب هر یک از آنان برای ما مشکل می‌باشد.

تمام موجودات عوالم وجود با آن که مناط‌های کلی و عناوین حقیقی را داراست، تشخیص خارجی خاص خود را دارد و همه‌ی آنها نشانه‌ی کاملی از وصف وحدتی حضرت حق و مظهر بارزی از هویت «لا اله الا الله» می‌باشد و جمله‌ی «وحده، وحده، وحده» ظهور بارز تمام آنهاست، با این تفاوت که حضرت حق وصف وحدتی را در مقام مظهری دارا می‌باشد و موجودات دیگر این وصف را در مقام مظهری دارند.

بر این اساس می‌توان گفت انسان‌ها، خواب‌ها و رؤیایها تمام وصف وحدتی دارند و تعبیر نیز همچون شخص معبر از این تشخیص برخوردار است و هر تعبیری در جهتی می‌تواند عامل تغییر تعبیر گردد، با آن‌که اصول کلی و نظام شمولی بر تمامی سطح وجود به یک مناط گسترده می‌باشد.

با توجه به آنچه گذشت تعبیر یک خواب و تأویل امری ممکن است نزد دو معصوم نیز مختلف باشد؛ زیرا وجود حضرات معصومین علیهم‌السلام در عین وحدت و تمامیت، مرتبه‌ها و درجه‌های متعدد و گوناگون خود را دارد؛ خواه در جهت نفسی باشد و یا در جهت ظهوری و اظهاری آن.

دو معصوم؛ خواه پیامبر باشند و یا امام، با آن‌که وصف: «لا نفرّق بین أحدٍ من رسله»<sup>۱</sup> را دارا هستند، عنوان: «فضلنا بعضهم علی بعض»<sup>۲</sup> را دارند و هر یک تحت دولت برتر، ظهوری کامل دارد و همین امر موجب وحدت لسان تمام حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

#### حکومت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام

هیچ‌گاه دو معصوم به صورت هم‌زمان حکومت ندارند؛ اگرچه ممکن است در زمان واحد پیامبران متعددی باشند که حکم پیامبری دارند که در این صورت تمام آنان تحت دولت واحدی هستند. البته، این ضابطه در انبیا و امامانی ثابت می‌باشد که عصمت و نبوت و امامت آنان با تعیین برتری ایشان بیان شده باشد و چنانچه تعیین برتری آنان به‌طور منصوص نباشد، چنین حکومتی قابل احراز نیست. همچنین در غیر حضرات

۱- بقره / ۲۸۵.

۲- بقره / ۲۵۳.



معصومین نیز این گونه می‌باشد و برتر بودن افراد چندان قابل احراز نیست و ضابطه‌ی ویژه‌ی معصومین علیهم‌السلام را نمی‌توان به دیگران تسری داد، مگر آن که چنین برتری به‌طور کلی و قطعی احراز شود که این امر نیز صرف فرض است و توان چنین سنجشی در اختیار انسان نیست؛ اما در حضرات معصومین علیهم‌السلام این نصوص است که آن را عملی می‌سازد.

گاه در یک زمان پیامبران چندی بوده‌اند که همه‌ی آنان تحت دولت رسولی خاص به ارشاد مردم می‌پرداخته‌اند و در امت اسلامی نیز حالات مختلفی از آن را داشته‌ایم.

جناب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام مرضیه علیها‌السلام و حضرات امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام همه با هم در یک زمان بوده‌اند؛ ولی تمامی تحت دولت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌زیستند و از خود استقلالی نداشته‌اند.

در کربلا نیز سه امام حضور داشتند: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام اما حاکم در آن امام حسین علیه‌السلام بوده است.

#### معنویت و حاکمیت

حاکمیت در میان حضرات معصومین علیهم‌السلام و اولیای بحق الهی، تنها دولتی تشریفاتی و یا اعتباری و سیاسی نبوده است؛ بلکه به‌طور کلی از برتری ارزشی و معنویت وجودی حکایت می‌نماید.

تنها مرجع و علت در انتخاب امام، زیادی سن و عمر آنها نبوده است؛ چنان که در کربلا، حضرت علی اکبر از حضرت امام سجاد بزرگ‌تر بوده است و اگر جناب علی اکبر در کربلا زنده می‌ماند باز به امامت نمی‌رسید؛ زیرا در زمان حیات جناب علی اکبر نیز حضرت امام

سجاد علیه السلام امام چهارم بوده و در آن زمان نیز امامت داشته؛ اما حاکم، حضرت امام حسین علیه السلام بوده است.

با آن که همه‌ی این حضرات نور واحد هستند، وحدت نوری آنان که آیه‌ی مبارکه‌ی: «لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسَلِهِ» آن را حکایت می‌کند، منافاتی با کریمه‌ی: «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ندارد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از هر جهت بر تمامی پیامبران و حضرات معصومین علیهم السلام برتری و حاکمیت کلی دارد؛ گرچه صراط مستقیم حضرت علی علیه السلام و مثل اعلی، حضرت زهرای مرضیه علیها السلام بوده و خمسه‌ی طیبه نیز در میان ائمه‌ی معصومین علیهم السلام داشته باشیم و امام زمان هم خاتم اولیا و امامان معصوم علیهم السلام باشند؛ چنان که از غیر از خمسه‌ی طیبه هم رسیده است که: «أَفْضَلُهُمْ تَأْسِعُهُمْ»<sup>۱</sup> که هر یک مناط وجودی و موقعیت ارضی خود را دارند؛ اگرچه درک این مراتب و افضلیت این حضرات در خور ادراک خاص همگان نیست و نصوص دینی، ما را از آن حقایق به‌طور اجمال آگاه می‌سازد.

شناخت معدودی از مراحل و مراتب را می‌شود با صفای باطن و بصیرت دل به‌دست آورد و اگر انسان در بسیاری از این امور و دیگر مسایل و موضوعات معنوی بی‌اطلاع می‌ماند، نباید دل آزرده‌گردد؛ زیرا آیه‌ی «وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup> خود موجب تسلای دل آدمی است. علم ناسوت‌نشینان اندک است و یقین آنان در خور ذکر نمی‌باشد؛ چنان که معصوم علیه السلام می‌فرماید: «کم‌ترین مخلوقی که پا به عرصه‌ی



وجود نهاد و به کم‌تر کسی از آن داده شد، یقین است»<sup>۱</sup>. با این بیان باید هر کسی به خوبی موقعیت خود را بشناسد.

هنگامی که رشحه‌ای از ظهور یقین حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در ظرف بیان ظاهر می‌گردد، چگونه به پیکره‌ی وجودی یار خالص ایشان؛ همام می‌خورد و قالب تهی می‌کند و یا کمیل حیران می‌شود و هنگامی که عرصه‌ای عملی از حقانیت و امتحان همگانی پیش می‌آید، چگونه ارتداد همگانی آشکار می‌گردد و در کاسه‌ی تحمل و استقامت، تنها سه تن باقی می‌مانند و آنان نیز دیرتر از موعد مقرر حاضر می‌شوند و آن که هیچ تأخیری نداشت، تنها مقداد بود و بس.

به همین منظور حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این تأخیر برای همانند سلمان و ابوذر مجاز نبوده و کوتاهی چندان کمی نبوده و مجازات خود را داشته؛ گرچه این عقوبت در دنیا بوده است و آن همان زحمت‌ها و مشقت‌های آخر عمرشان بوده که سلمان به گونه‌ای و ابوذر به گونه‌ای دیگر آن‌چنان گرفتار می‌شوند و غربت و تنهایی را به خود هموار می‌سازند که برای دیگران قابل تحمل نبوده است.

معصوم علیه السلام این پیچیدگی و عدم تحمل را چنین بیان می‌دارد: «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَحْتَمِلُهَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ مَلِكٌ مَقْرَبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ»<sup>۲</sup>؛ مرا با حق حالاتی است که هیچ پیامبری حتی پیامبران مرسل‌ی همچون موسی و عیسی و ابراهیم نمی‌توانند آن را بیابند و ملکی نیز نمی‌تواند آن مقامات را درک نماید؛ حتی اگر فرشته‌ی مقرب‌ی همانند

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۶.



جبراییل و میکائیل باشد و نه هر مؤمن بلکه مؤمن مطمئن مثل سلمان و ابوذر نیز نمی‌تواند آن را تحمل نماید.

دلیل عقلی این امر چنین است که اگر سه گروه یاد شده و دیگران توان تحمل این گونه حالات را داشته باشند تفاوتی میان فاضل و افضل نمی‌باشد و مقام شهود و درک واحدی پیدا می‌شود که خلاف واقعیت است.

بر این اساس است که حاکمیت معصومی همچون پیامبر ﷺ یا امام، تبعیت دیگران را به دنبال دارد و امام دیگر نیز از مأمومان آن امام و یا پیامبر متبوع می‌باشد و تمام تحت نفوذ برتر کسب فیض می‌کنند و انقیاد معنوی نسبت به وی دارند؛ چنان که این امر از حدیث کسا به دست می‌آید و همه‌ی کسانی که وارد کسا می‌شوند، از شخص رسول اکرم ﷺ اذن دخول می‌گیرند؛ گذشته از آن که از یک دیگر تحت عنوان جمعی، اذن دخول را درخواست می‌کنند که اساس حدیث شریف کسا و نوع برخورد آن خود دلیل گویایی در این حاکمیت فضیلتی می‌باشد.

هیچ رؤیا، تعبیر و معبری یکسان وجود ندارد و دو معصوم ممکن است یک رؤیا را به گونه‌ای تعبیر نمایند؛ چرا که ممکن است هر یک از آن حضرات مصلحت را در بیان مرتبه‌ای از آن دیده باشند و یا آن که مرتبه‌ای از آن رؤیا یا واقعیت را یافته باشند.

این حاکمیت ارزشی، در غیر معصوم نیز این چنین است و تمامی دارای مراتب طولی می‌باشد؛ اگرچه تشخیص روشن آن در همگان ممکن نیست و همین امر سبب دعاوی مختلف در افراد و گروه‌ها می‌گردد؛ گذشته از آن که دوری از مقام عصمت، اندک اندک خود

زمینه‌ی هوا و هوس را تحقق می‌بخشد و خودبینی‌ها و خود بزرگ‌بینی‌ها موجب می‌شود تا دعاوی فراوانی در این زمینه رخ نماید و گرنه در واقع و در راستای ارزش‌های معنوی، زبان همه‌ی آنان حقیقت واحدی است و حاکمیت ارزشی و صف صحت همگان می‌باشد و هیچ یک از موجودات در عرض دیگری قرار نمی‌گیرد؛ چنان‌که حضرت امام صادق علیه السلام در جهت رهبری امور و پیشتازی همگانی به‌طور صریح و آشکارا می‌فرماید: «مَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَكَانَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُتَدَعٍ ضَالٌّ»؛ هر کس مردم را به سوی خود بخواند و در میان آنان فرد شایسته‌تری از او وجود داشته باشد، وی بدعت‌گذار و گمراه می‌باشد.

آن حضرت ملاک رهبری و پیشتازی را تنها در داشتن شرایطی تمام یا ناقص نمی‌داند؛ بلکه رهبر باید در مناط ارزشی که حاکمیت فضیلت را حکایت می‌کند، ملاک برتری و موقعیت اکمل را داشته باشد.

چه خوب بود که این آموزه در همه‌ی دنیا و یا در میان مسلمین و یا دست‌کم در میان شیعیان به‌طور نسبی اجرا می‌شد و به‌طور جدی مورد عمل قرار می‌گرفت و اهمال و اجمال و یا سهل‌انگاری عمدی نسبت به آن نمی‌شد تا عوامل عقوبت و رذالت فرد و جامعه همراه آن نمی‌گشت.

### عوامل رؤیا

عوامل رؤیا همان‌گونه که گذشت یا داخلی است و یا خارجی. همان‌طور که خواب و خوابیدن علل طبیعی و قسری دارد و دارای عوامل داخلی و خارجی می‌باشد و هیچ خوابی بدون سبب نیست و

تمام خصوصیات آن با واقعیت‌های مختلف آدمی رابطه‌ی مستقیم دارد، رؤیا و خواب‌هایی که انسان می‌بیند نیز این چنین است و هیچ یک از آن بدون علت و سبب نیست و همه‌ی آن از علل و اسباب مختلفی برخوردار می‌باشد.

همان‌طور که ممکن است عارفی عالم مثالی منفصل نزولی و صعودی که همان عالم ذر و برزخ است را در بیداری بیابد و از آن به دیگران خبر دهد، ممکن است این واقعیت در خواب نیز تحقق یابد و فردی در خواب واقعیتی از این عوالم را ببیند؛ هر چند تحقق این امر در خواب به مراتب آسان‌تر از رؤیت عارف در بیداری می‌باشد و امکان یافت آن برای افراد مختلف فراهم است، با این تفاوت که اگر کسی در بیداری چنین واقعیتی را از عوالم مختلف دیگر ببیند، در اصطلاح به آن «مکاشفه» گفته می‌شود و چنین فردی مثال را به حس کشیده و اگر وی آن را در خواب ببیند، مثال منفصل را به مثال متصل رسانده است. اگر وی عوالم و امور دیگری را با طورهای مختلف دیگری در خواب ببیند، خصوصیات و نام‌های دیگری می‌یابد.

بعد از بیان این امر باید دانست که ممکن است در خواب یا بیداری صاحب بشارت و یا کمال یافته‌ای حقیقت مجردی را به واقع تجردی یا مثالی آن و به همان صورت که هست ببیند؛ بدون آن که خیال و یا قوای مشترک آن فرد در آن حقیقت و معنا دخل و تصرفی داشته و در آن تغییری ایجاد کرده باشد، در این صورت وی نفس واقع را دیده و یافته است و از این جهت نیازمند تعبیر نمی‌باشد و تنها معبر باید آن را تأیید کند و اطمینان درستی آن خواب را در او ایجاد نماید و اگر این امر در

بیداری رخ دهد، خود مشاهده‌ای بس گویا و روشن است و پیشامد این امر در بیداری به مراتب سنگین‌تر و مهم‌تر از پیشامد آن در خواب است؛ زیرا در بیداری توان بر یافتن باطن را با وجود حواس ظاهری در خود داشته است، بدون آن که اختلالی در ظاهر پیش آید. البته این امر در توان هر کس نیست و در خور افراد بسیار وارسته است. لازم به ذکر است این امر در خواب بیش‌تر امکان‌پذیر است و حتی می‌شود فردی در خواب توفیق چنین امری را به دست آورد؛ هر چند شایسته نباشد؛ زیرا این گونه مبشرات بر اثر عوامل و علل خود، گاه در افراد عادی رخ می‌نماید و در یک لحظه رؤیتی بهره‌ی آنان می‌شود.

متعلق رؤیت در بیداری یا خواب می‌تواند امور دنیوی یا معنوی و تجردی باشد و در اموری دنیوی نیز گاه مربوط به حادثه و جریانی است که ارتباط به زندگی خود دارد و گاه به امور دیگری ارتباط دارد؛ ولی رؤیت امور تجردی و باریافتن به بارگاه عوالم مثالی یا تجردی آن‌طور که در آن عوالم می‌باشد، چندان آسان و فراوان نیست؛ به خصوص اگر در بیداری باشد.

مشاهده‌ی امور مجرد یا مادی در بیداری چندان آسان نیست و تنها ویژه‌ی اهل الله می‌باشد؛ ولی دیدن واقع امور دنیوی در خواب ممکن است و دیدن امور معنوی اندک پیش می‌آید؛ هر چند ممکن است امری و چیزی بدون دخل و تصرف خیال در خواب و یا بیداری دیده شود. چنین اموری تعبیر و تأویل ندارد و همان است که دیده شده است و بخش محدودی از خواب‌ها و رؤیاهای این نوع خواب‌ها می‌باشد.

قسم دیگر رؤیا که فراوان دیده می‌شود، این است که آدمی در خواب

موجود مجرد و مفارقی از عوالم تجردی و یا موجوداتی از عوالم مادی را با صورت‌های گوناگون و با دخل و تصرف خود و خیال ببیند و این همان رؤیایی است که نیازمند تعبیر و معبر است و خواب‌گزار تواناست که می‌تواند واقع آن را رصد نماید و نیز ممکن است که از بخش خواب‌های پریشان باشد و از این جهت تعبیری را برنتابد.

رؤیا مثال و صورتی است از واقعیت‌های مجرد و روحی و یا مادی که در صورت سلامتی و دوری از حوادث روحی و نابسامانی‌های نفسی قابل تعبیر است و دارای ارزش معنوی می‌باشد و در غیر این صورت خود حکایت از کمبودی نفسانی و مشکلی روحی در خواب بیننده می‌کند که «اضغاث احلام» و خواب‌های پریشان نامیده می‌شود و تعبیر ندارد و تنها در جهت روان‌کاوی نفس می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و تشخیص این امر که خواب درست و خوبی می‌باشد یا نه، در حیطة قدرت معبر می‌باشد و معبر این صورت دیده شده را به حقیقت اصلی خود ارجاع می‌دهد و آن را باز می‌یابد و اصل واقعه را از صورت‌گری‌های خیال دور می‌سازد و واقع آن را بیان می‌دارد.

### روان‌درمانی با خواب

همان‌گونه که گذشت با خواب و رؤیاهای خوب یا زشت و آشفته می‌توان چهره از کمالات یا نابسامانی‌های بسیاری برداشت و به واسطه‌ی آن راهی برای رفع مشکلات پیشنهاد داد و بسیاری از موانع و مشکلات روحی افراد را از این طریق برطرف نمود.

توضیح این که رؤیاها برآمده از عوامل و اسباب مختلف داخلی یا خارجی و تجردی یا مادی می‌باشد؛ همان‌طور که می‌تواند دارای عوامل



خیالی یا وهمی باشد و گاه همه‌ی این امور در تحقق یک خواب می‌تواند نقش عمده و اساسی داشته باشد.

از اندیشه، اعتقاد، اخلاق، محیط، اجتماع، سلامتی و تندرستی، بیماری، زمان و مکان تا غم، اندوه، شکست و پیروزی می‌تواند از عوامل تحقق یک رؤیا باشد.

نفس انسان با تمامی قوا و ایادی مختلف و فراوانی که دارد، در سایه‌ی فعلیت‌ها و برداشت‌ها و موجودیت‌های خود، حقایق مختلف و موهومات و خیالات را صورت می‌دهد و فراوان می‌شود که امور متعددی را به یک صورت و یا یک امر را به صورت‌های گوناگون شکل می‌بخشد و این جاست که کار معبر ورزیده و کارآمد مشکل می‌شود و او در مقابل ظاهری که سر به هزاران باطن دارد قرار می‌گیرد و باید توانایی خود را در بازگشایی آن نشان دهد. وظیفه‌ی اوست که مشخص کند این رؤیا از کدام نوع می‌باشد و سر بر چه باطنی دارد؟ آیا این رؤیا، واقع و نفس حقیقی می‌باشد یا دارای تعبیر است و یا نه نفس حقیقت است و نه تعبیری دارد؛ بلکه از رؤیاهای پریشان و اضغاث احلام به شمار می‌رود که در جهت روان‌درمانی کارآمد است و نیاز به تعبیر ندارد.

خواب‌گزار است که باید این رؤیاها را از هم مجزا سازد و صاحب خواب را آگاهی دهد که برای نمونه، این خواب همین‌گونه که دیده است واقع می‌شود و تعبیر ندارد و یا خوابی است که تعبیر ندارد و از کمبود روحی حکایت می‌کند و یا دارای تعبیر است و باید تعبیر کند و صورت را به واقع عبور دهد و بیان دارد که این خواب مربوط به گذشته می‌باشد یا در آینده نقشی دارد و این که مربوط به شخص خواب بیننده است یا در دیگری مؤثر واقع می‌شود.

در میان خواب‌ها، رؤیاهای نادرست فراوانی دیده می‌شود که عوامل آن، نگرانی‌های روحی یا فسادهای مزاجی یا نابسامانی‌های خارجی می‌باشد؛ مثلاً فردی، چیزی را از دست داده و یا نوعی بیماری در او رشد کرده یا هواگرم بوده و یا بستر وی مناسب نبوده و ده‌ها عامل داخلی و خارجی و مادی یا معنوی دیگر می‌توان یافت که در تحقق رؤیا نقش دارد.

خواب‌های پریشان در محدوده‌ی کاری معبر نیست؛ اما چنین نیست که بی‌اساس و بی‌ارزش باشد؛ زیرا زمینه‌ی بسیاری از کمبودها و نواقص و مشکلات روحی یا جسمی افراد را می‌شود با آن به دست آورد و از آن در جهت بازیابی سلامت افراد بهره‌برداری کرد.

چنین خواب‌هایی در جامعه‌ای سالم و پیشرفته می‌تواند توسط معبران و روان‌کاوان ماهر و توانا مورد استفاده‌های فراوان قرار گیرد. برای نمونه، ممکن است فردی در خواب ببیند که در میان آب آلوده‌ای افتاده و دست و پا می‌زند و بسیار خسته شده است، در این جا معبر برای تعبیر این خواب، ممکن است به تناسب حالات فردی بگوید: دنیا به تو رو می‌آورد و باید مواظب باشی که به گمراهی کشیده نشوی و ممکن است به دیگری بگویی: از خواب‌های نادرست است و باید به پزشک مراجعه‌نمایی و روان‌درمان به واسطه‌ی همین خواب او را آزمایش کند و دریابد که وی نیازمند ازدواج است و باید برای تعدیل مزاج خود یا ازدواج نماید و یا از داروی مناسبی استفاده کند و ممکن است در فردی زمینه‌ی وجود انگل را برساند و پزشک با آزمایشی به وجود آن انگل آگاه گردد و در پیش‌گیری از آن یا جلوگیری از وخامت آن کوشش نماید.

### حیوانات و خواب و رؤیا

شایان ذکر است رؤیا به انسان منحصر نیست و حیوانات نیز کم و بیش هر یک در نوع خود می‌توانند خواب و رؤیا داشته باشند. به طور کلی می‌توان گفت: هر حیوانی که خواب دارد به نوعی می‌تواند رؤیا داشته باشد؛ اگرچه حیوانات در دیدن رؤیا با هم تفاوت دارند، همان‌طور که در خوابیدن و مقدار آن با یک‌دیگر تمایز دارند و درصد هوش و ذکاوت آن‌ها در خواب و رؤیای آن‌ها مؤثر می‌باشد. البته چنین نیست که هر حیوانی که بیش‌تر می‌خوابد، بیش‌تر خواب ببیند؛ چرا که تنها هوش و ذکاوت و مقدار حافظه‌ی آن‌ها در این امر مؤثر است و آن‌ها نیز حالات ثابت و متغیر فراوانی دارند و خوب است در این جهات، تحقیق مستقلی نسبت به هر یک از حیوانات به عمل آید تا آدمی از شگفتی‌های خواب و رؤیای حیوانات و ظرایف آن آگاه‌گردد.

### گسترش استعداد انسان

نفس انسان این توانایی را دارد که به همه‌ی معنا با تمام حقایق و موجودات خارجی از مادی تا مجرد و مثالی ارتباط مستقیم برقرار کند. البته، ارتباط با بسیاری از آن‌ها نیازمند تحقق کمالات لازم و وجود مقامات خود می‌باشد و آدمی می‌تواند با رشد کامل و بروز فعلیت‌ها در همه‌ی جهات کمال، خود را چهره‌ی ظهور موجودات عالم و ظرف تحقق آن‌ها گرداند.

همان‌طور که انسان با حواس ظاهر می‌تواند موجودات مادی و ناسوتی را به‌خوبی بیابد، می‌شود که در خواب یا بیداری از موجودات مجرد و مثالی خبر گرفت و با آن‌ها مأنوس گردید. چنان‌که تماس و آگاهی



از موجودات مادی در بیداری برای انسان امری شدنی است و تنها شرایط ظاهری و صوری خود را می‌خواهد، تماس با موجودات فرامادی نیز در خواب چندان مشکل نیست و به آسانی و ناخودآگاه تحقق می‌یابد؛ مگر آن که کسی گرفتار بیماری‌های روحی و روانی یا مزاجی باشد که یا خواب کم‌تر می‌بیند و یا بیش‌تر خوابی را که می‌بیند فراموش می‌نماید و یا هیچ خوابی در حافظه‌ی وی نمی‌ماند که در این صورت در نمی‌یابد که خواب دیده است. کم نیستند افرادی که رؤیاهای مختلفی را می‌بینند و آن را به خاطر نمی‌آورند و گمان می‌کنند که رؤیایی در خواب ندیده‌اند، در صورتی که خواب‌های فراوانی دیده؛ ولی آن را فراموش کرده‌اند.

دیدن موجودات عوالم مثالی، چون برزخ، قبر، قیامت، دوزخ و بهشت و تمام موجودات مجرد و مفارق، چون ملایک و عقول و مبادی عالی و دیگر عوالم و موجودات گوناگون وجودی و تجردی در خواب برای کسانی ممکن و میسر است که زمینه‌های رشد و کمال را در خود محقق ساخته باشند و شرایط لازم آن را در خود ایجاد نموده و از نفسی صاف و دلی روشن و درکی توانا برخوردار باشند.

دیدن چنین موجوداتی در خواب می‌تواند دارای تعابیر متفاوتی نسبت به افراد مختلف باشد؛ مگر برای کسانی که از کمالات فعلی بسیار بالایی برخوردار باشند که در این صورت، رؤیت‌های آنان عین همان امور می‌باشد و وصولشان به خلق تدبیری با اخذ عینی و ناخودآگاه باطن‌نگری شکل می‌گیرد. البته، اهمیت این وصول هنگامی ظاهر می‌گردد که مؤمن وارسته و عارف دل‌خسته‌ای در بیداری چنین رؤیتی را تحقق بخشد.



اولیای خدا، بندگان وارسته‌ی پروردگار و صاحبان کرامت و همت، قدرت ارتباط و حضور و تماس با این گونه موجودات را در بیداری نیز دارند و همیشه در عالم ناسوت از عوالم تجردی ارتزاق می‌کنند و با آنها در حشر و نشر می‌باشند و تنها دل بر آن دارند و حضور ناسوتی آنها تنها بر اساس وظیفه و دستور می‌باشد که شناخت این گونه افراد و فهم مقامات و همت‌های آنها در خور همگان نمی‌باشد و از حوصله‌ی این مقام نیز به دور است و ظرف عیان می‌خواهد و بیان آن چندان بهره‌ای ندارد و کسانی که قدرت تماس و وصول و حضور چنین عوالم و موجوداتی را دارند و از عنایات ربوبی برخوردارند، کم‌تر ظهور عمومی و حضور همگانی دارند؛ جز کسانی که در مواقع لازم به ظهور و اظهار آن مأمور باشند.

گاه می‌شود که متوسطان و راه‌یافتگان کمال و معرفت چشیده، حقایق تجردی یا مادی را در خواب به صورت‌های مثالی متناسب و یا بالاتر از آن می‌یابند و جذب وجودشان می‌شود. این گونه رؤیاهای گذشته از آن که رؤیاست و دارای تعبیر و تدبیر است، اقسام مختلفی دارد و می‌تواند زمینه‌هایی در جهت سیر و سلوک بهتر ایجاد کند و مرشد خوبی برای سالک باشد و زمینه‌ی هرچه بیش‌تر ارتقا و راهیابی به مراتب بالاتر را فراهم سازد.

گرچه دیدن چنین خواب‌هایی برای افراد معمولی ممکن است و گاه اتفاق می‌افتد، موارد آن نادر و اندک می‌باشد و استفاده از آن نیز چندان میسر نمی‌باشد و تنها بشارت و سروری زودگذر را در فرد ایجاد می‌کند. گاه دیدن این گونه خواب‌ها در بعضی از دیوانگان ممکن است رخ

دهد. گاه می شود دیوانه‌ای بیش‌تر از فرد معمولی از این نوع خواب‌ها می‌بیند و ممکن است برخی از دیوانگان خاص از این گونه خواب‌ها فراوان ببینند و فیوضات و مواهب بسیاری بر آنان عرضه شود.

چنین افرادی بر اثر عدم تعادل عقلی و انضباط فکری، گاه می‌شود که چیزهای تازه‌ای می‌بینند که بسیاری آن را فراموش می‌کنند و از آنچه که به یادشان می‌ماند، در بیداری به‌طور به‌هم آمیخته و خلط شده استفاده می‌کنند.

گاه می‌شود دیوانه‌ای در بیداری حرف‌هایی می‌زند که بسیار بزرگ و درشت می‌باشد و قابل استفاده برای دیگران است و گاه می‌شود که آن سخن به قدری بزرگ است که افراد عادی و معمولی قدرت استفاده از آن را ندارند و با خنده و شوخی از آن می‌گذرند، در حالی که افراد دانا و فهمیده را راهنما می‌باشد که تمام این معانی و کلمات جسته و گریخته از همان عرضه‌ی باطنی است که در بیداری آن دیوانه اثر گذاشته است و آن بیچاره، خود نتوانسته از آن بهره‌برداری کند.

خواب‌ها و رؤیاهایی این‌گونه که در افراد مجنون رخ می‌دهد، همچون جنون، دارای اقسام مختلف و انواع گوناگونی می‌باشد که باید در مقام خود بررسی و تحقیق کاملی نسبت به آن انجام شود و راه استفاده و بهره‌برداری از دیوانگان و حرف‌های پیچیده و ثمربخش آن ارایه گردد که هر یک را مقام خاص خود باید و ما اکنون در مقام بیان آن نیستیم.

شایان ذکر است چنین خواب‌هایی در افراد دیوانه کم‌تر دارای تعبیر است و بیش‌تر نیز از قسم مشکل و پیچیده‌ی تعبیر می‌باشد و کم‌تر کسی می‌تواند آن را به حقیقت خود ارجاع دهد.

این‌گونه خواب‌ها بیش‌تر در تشخیص نوع جنون و بیماری فرد مفید می‌باشد؛ اگرچه برخی از اقسام جنون قابل رفع نیست و یا دست‌کم باید گفت: دست دنیای فعلی از این دانش کوتاه است و ممکن است روزی برسد که بشر بر دستیابی به آن اهتمام ورزد. البته، اگر سیاستمداران و استعمارگران دنیا همه‌ی را همچون نخواهند.

رؤیت عوالم مادی و موجودات عالم ناسوت، همچون موجودات دور و نزدیک اطراف ما به‌صورت مثالی و در خواب برای همه اتفاق می‌افتد و در این جهت تفاوتی میان افراد عالی و دانی و یا زن و مرد وجود ندارد.

رؤیت حقایق مثالی و برزخی و تجردی برای عده‌ی کم‌تری رخ می‌دهد و صاحبان کمالات عالی چندان نیازی به چنین خواب‌هایی ندارند و ارتباط و تماس آن‌ها با حقایق بالاتر از خواب و خیال و مثال می‌باشد و کم‌تر خود را با چنین عوالمی مشغول می‌دارند؛ زیرا نفس صورت و صورت‌گری، معنویت و اندیشه و شهود معنوی، مؤمن واصل را مشغول می‌سازد و خود نوعی رهزن و اغفال به شمار می‌رود.

البته، در مواقع کمی که چنین حالات خیالی برای عارف اتفاق می‌افتد، بیش‌تر جهت پیش‌بینی و پیش‌گیری از حوادث مادی به حساب می‌آید و سبب و عامل آن می‌تواند از مدبرات افراد و حافظان این‌گونه اشخاص باشد که در مواقع مختلف ممکن است به کمک آنان آیند.

به‌طور مثال، ممکن است چنین فردی بر اثر تماس طولانی با حقایق تجردی و یا بر اثر فکر و اندیشه‌ی بسیار درباره‌ی موجودات معنوی، خستگی شدیدی بر او عارض گردیده باشد، به‌طوری که دیگر تاب و

توان مزاجی فرد قدرت حفظ تعادل وی را نداشته باشد و از هوش رود یا به خواب می‌رود؛ در حالی که بیدار بودن وی لازم است؛ چرا که مهمی در پیش است؛ مثل آن که نماز خود را نخوانده و نزدیک است که قضا شود و یا آن که ضرورت دیگری بیداری او را ایجاب می‌کند، این جاست که مدبر این فرد، با وجود مثالی یا حقیقی در خواب و یا حتی در بیداری، خود را برای چنین فردی ظاهر می‌سازد و یا از طریق صوت و صدا او را آگاه و بیدار می‌نماید. این نوع خواب‌ها یا برخوردها در بیداری، اضافه بر رفع مشکل و ظهور امری که در جهت آگاهی آن فرد است، دارای لذایذ موقت و بسیار شیرینی است که توضیح بیش‌تر آن مقام مناسب خود را می‌طلبد.

#### رؤیت موجودات مجرد

رؤیت موجودات مجرد به صورت مثالی ممکن است و انواع گوناگونی دارد. ممکن است فردی آخرت، قیامت و صحرای محشر را در خواب ببیند و یا مشاهده کند که وارد بهشت و جهنم شد و یا چهره‌ی حوری‌های بهشتی و یا خازنان جهنم و یا حتی خدا را در خواب ببیند. همین‌طور ممکن است معصوم یا مؤمن از دنیا رفته و یا فرد به دنیا نیامده‌ای را پیش از تولد به درستی در خواب دید.

گاه می‌شود که حقایق معنوی را در قالب صوری می‌یابد و شخص «محبت» و یا «معرفت» دیده شود که در باطن وجود وی جریان دارد و یا آن که روح خود را ببیند که در مقابل وی نشسته است و با او سخن می‌گوید و یا در خواب خود را مشاهده کند که خود را به دوش گرفته و به سویی می‌برد و چنین خواب‌هایی گذشته از آن که خوش و لذیذ می‌باشد و حکایت از توجه معنوی فرد به مبادی عالی می‌کند، دارای تعبیر

گویایی است؛ اگرچه نوع این گونه خواب‌ها با هم تفاوت دارد و می‌تواند دارای اوج و حضيض باشد.

اگر فردی حقایق عینی، مصداقی و شخصی موجوداتی مانند مجردات عالی را در خواب یا بیداری به صورت ببیند، این خود تنزیل است که آن حقیقت مجرد و مفارق به صورت کشیده شده و حقیقت آن مجرد، برتر از صورت است؛ این تنزیل، خواه از جانب آن موجود مجرد باشد - که بیش‌تر در بیداری برای اولیای بحق پیش می‌آید که آن موجودات عالی خود را به صورت‌هایی نشان می‌دهند - و یا آن که این تنزیل از جانب بیننده باشد که بیش‌تر در خواب رخ می‌دهد که فرد ملک و عقل را به صورت در خواب می‌بیند و صاحبان همت، قوت و قدرت خیالی می‌توانند در خواب و به صورت، این گونه موجودات را ببینند. البته، صاحبان همت و قدرت بالای معنوی می‌توانند خود این‌گونه موجودات را در بیداری نیز صورت بخشند، همان‌طور که ممکن است موجودات عالی تجردی خود را در خواب برای فردی صورت دهد. رؤیت موجودات عالی به انواع و حالات مختلف و اطوار گوناگونی در بحث تطبیق تعبیر بیان می‌شود.

#### دیدن خدا در خواب و بیداری

اگر کسی بگوید: خدا را در خواب یا در بیداری دیده‌ام، آیا می‌توان گفت: چنین رؤیت یا رؤیایی ممکن و درست است یا باید صاحب چنین خوابی را بیمار دانست و ناراحتی روحی و روانی او را تشخیص داد و یا عقاید سنتی برخی از گروه‌ها و مذاهب چنین خواب یا خیالی را در او ایجاد نموده است.

در تحلیل و بررسی این موضوع لازم است بررسی شده شود که آیا می‌شود خداوند متعال وجود تنزیلی و یا قالب مثالی داشته باشد و آیا می‌توان خدا را در عالمی مثالی یافت و آیا ممکن است پروردگار عالمیان به مثال کشیده شود یا خیر؟ این پرسش بحث مستقلمی است که در عرفان مطرح می‌شود و ما آن را به‌طور گویا و صریح در کتاب‌های گسترده‌ی عرفانی خود و به‌ویژه در شرح بر مصباح‌الانس و منازل‌السائرين مطرح نموده و به آن جواب مثبت داده‌ایم و در آن جا گفته‌ایم که تمام حقایق مثالی، تنزیلی از وجود عینی حق در لباس فعل و سایه‌ای از تشخص مصداقی آن حضرت می‌باشند.

اگرچه این سخن بسیار عالی و شریف و شیرین است، تصور و اثبات آن بسیار مشکل است و باید آن را در مقام خود عنوان نمود.

کسانی که حضرت پروردگار را کلی می‌دانند و از تشخیص مصداقی حق وحشت دارند، در واقع منکر حقیقت هستند و آن حضرت را نشناخته‌اند؛ زیرا کلیت، مفهومی مساوی نفی آن حضرت است و اگر مراد از کلیت، همان کلی فلسفی باشد که به معنای سعه‌ی وجودی است، منافاتی با تشخص و عینیت خارجی ندارد و می‌شود آن حضرت، وجود خارجی داشته و از شخصیت و عینیت برخوردار باشد، با این بیان که در ذات شخصیت و عینیت، حد و محدودیتی نیست و حد و محدودیت موجودات ناسوتی و یا بالاتر از آن، از ماهیت و ماده‌ی آنان می‌باشد و به امکان و فقر آن بستگی دارد و هرگز نفس وجود و هستی، حد و مرز را در ذات خود جای نداده است و می‌شود که آن حضرت در خارج باشد و شخصیت نیز داشته باشد و در عین حال محدود به حدی

نیز نباشد و نباید حد امکانی و ماهوی و مادی را حد وجود؛ آن هم وجود مطلق عینی و شخصیت خارجی واجب تعالی دانست که از هرگونه حیثیت و حد و طرف و سو و جهت عاری است. درک چنین بیانی و اعتقاد به چنین خدایی چندان آسان نیست و باید به صراحت گفت: مشکل ترین نوع بیان درباره‌ی حضرت حق است؛ هر چند تصویر درست از خداوند همین طرح است و نظریات دیگر درباره‌ی پروردگار عالمیان همه به انکار حق باز می‌گردد، نه به اثبات حق، و تنها تصویری اقناعی به شمار می‌رود.

البته، در جهت شناخت و بیان چنین حقایقی نباید یقین ظهوری و چهره‌ی مخلوقات را اوهام و خیالات پنداشت و در گزاره‌ای کلی می‌توان گفت: حق تمام وجود است و هویتی حقیقی و ذات تمام دارد و فعل نیست؛ اگرچه عالم فعل اوست و تمام هستی تعین ظهوری حق و فعل آن مطلق است و ذات ندارد و وجود حق است و ظهورات خلقی آن جناب و بر این اساس می‌توان گفت: حضرت حق حقیقتی عینی، مصداقی، شخصی، فردی و خارجی است و نفس خارج و وجود و هستی و عالم نیز چیزی جز تنزیل آن حضرت در ظرف ظهور و بروز نمی‌باشد.

پس ممکن است فردی وارسته و عارفی واصل و امام و پیامبر معصومی در خواب و یا بیداری، چنین حقیقتی را به تنزیل و مثال دریابد و پنجه‌ی قدرت و حکمت و خلاقیت حق را در پیچ و خم کاری مشاهده نماید و حق را در تمام تنزیل و مثال زیارت کند که دیگر چنین زیارت و دیدار و حضور و مشاهده و رؤیتی در خور بیان نیست و هیچ صاحب سرّی آن را برای همگان بیان نمی‌کند؛ همان‌طور که ممکن است قدرت



بیان آن نباشد و قالب الفاظ توان کشش چنین رؤیستی، و گوش و زبان تحمل درک و هضم آن را نداشته باشد و اذهان عوام و بلکه خواص از عوام نیز درصدد فهم و درک چنین حقایقی نباشد و با کشیدن بند انکار و پوزخند، خود را از تمام این معانی به خیال خود راحت سازند.

البته، ممکن است کسی چیز دیگری را دیده باشد و به خیال بر آن نام خداگذارد، بدون آن که چنین خطایی را بفهمد و می شود که نگرانی های روحی و روانی در چنین امری دخالت داشته باشد؛ همان طور که ممکن است اعتقادات سنتی و باورهای باطل مسلکی کسی را به خیال این که خدا جسمانی است و در جسم می گنجد چنین خواب هایی را اقتضا کند و درگفته ی خود نیز صادق باشد، دیگر این افکار هیچ یک چیزی جز پندارهای روانی یا سنتی نیست و هیچ کدام خدا نمی باشد؛ زیرا حضرت حق جسم نیست و جسم هم ندارد و نیازمند به این گونه حدود و امور نمی باشد؛ همان طور که موجودات دیگری هم می باشند که جسم نیستند و نیازمند به جسم هم نمی باشند و وجود و هستی نیز منحصر در جسم و جسمانیت نمی باشد.

دیدن چنین خواب ها و چنین صورت هایی در خواب می تواند تعبیر گوناگونی داشته باشد؛ همان طور که در بیداری نیز می شود صاحبان چنین صورت هایی، حالات و خصوصیات مختلفی داشته باشند و در مقام بیان تطبیق، هر یک موقعیت خاص خود را دارند که ممکن است فردی با دیدن چنین خوابی، صاحب مقامی گردد یا نزول اجلالی داشته باشد یا آن که تنزیل مرتبه و درجه ای پیدا کند و یا موقعیت استعدادی خاصی پیدا نماید و می شود دارای نگرانی روحی و روانی نیز باشد که تمام اقسام گوناگون آن در تشخیص معبری روان کاو و دانا می باشد.

همچنین ممکن است فردی بر اثر صفا، شور، عشق و شوق و بروز و ظهور صفات کمال، حقایق معنوی را در قالب‌های مثالی به خواب ببیند که این ترفیع است و حکایت از بزرگی و رفعت روحی آن فرد می‌کند. همین‌طور ممکن است کسی بگوید: در خواب دیدم که حضرت «محبت» سراسر وجودم را فرا گرفته بود و «معرفت» در تمام وجودم راه می‌رفت و «عشق» و «شور» را در خود مجسم دیدم و مشاهده نمودم که با جناب صفا می‌رقصیدم و یا با عشق راه می‌رفتم و یا با محبت صحبت می‌کردم و همان‌طور که تحقق آن در خواب ممکن است، در بیداری نیز ممکن است برای افراد نادری رخ دهد و می‌شود که حقایق معنوی از چیزی به وسعت کشیده شود و از معنا به صورت درآید؛ گرچه این تنزیل معنای عینی می‌باشد، خود رفعت به حساب می‌آید و حقیقت معاشقه و لقای وجودی میان انسان و صفات وی می‌باشد و همان‌طور که حقایق مصداقی؛ همچون مجردات عالی تشخیص عینی دارد، حقایق معنوی نیز از مراتب عینی برخوردار است، با این تفاوت که تنزیل حقایق معنوی و تمثیل آن آسان‌تر محقق می‌گردد.

البته، پر واضح است که ادعای این‌گونه امور چیزی غیر از حقیقت آن است و فراوانی از گفته‌ها و نوشته‌هایی که در این زمینه موجود است، حکایت از سادگی، ریا، جهل، فریب، خدعه و بازارگرمی می‌کند. البته، می‌شود در میان این‌گونه گفته‌ها و نوشته‌ها، یافته‌هایی نیز وجود داشته باشد که از تمام آن‌ها برای ما تنها گفته و نوشته‌ای باقی مانده و شأن و افتخار و فضلی برای گروه و فرقه و دسته‌های آن افراد نمی‌باشد و نباید یافته‌ی آنان را به بازار کشید و در قبالش نان و مقامی برای خود طلب

نمود. دسته‌ای به حقیقت می‌رسند و دسته‌هایی نان و نام آن حقیقت را می‌خورند و گروهی به آب می‌رسند و گروه‌هایی تنها ستیزه‌ی آن آب را تناول می‌نمایند و بندگان شایسته و برگزیده‌ی حق می‌سوزند تا روشنایی برای راهنمایی ایجاد کنند و دیگران با زور و پیش‌فروشی، روشنایی دروغین خود را مطرح می‌سازند و با این کار همان روشنایی و نور حقیقی را نیز خاموش می‌نمایند و از آن تنها به حکایت و اسم و رف اکتفا می‌کنند و از آن اعجاز و کرامت و وصول و مرتبت، تنها به دوغ و خیار بسنده می‌نمایند. افرادی که در خواب، صورت‌های مادی و موجودات ناسوتی اطراف خود را می‌بینند و امور مادی را صورت می‌دهند، گذشته از آن که حاکی از بینش و بصیرت و آگاهی در خواب می‌باشد، خود ترفیع و خلاقیت است که صورت و موجودات مادی را به مثال می‌کشاند و مثال وجود او، صاحب خلق و آفریده می‌گردد و ماده را به صورت و تجرد می‌آورد و آن حقایق مادی را با خود همراه می‌سازد.

افرادی که خواب نمی‌بینند و حتی از نعمت صورت‌گری در خواب نیز بی‌بهره می‌باشند، باید به دنبال علت باشند که خود حکایت از وجود کمبود یا نگرانی در روح آنان می‌کند و باید در رفع آن بکوشند؛ مگر افراد بسیار وارسته و صاحب کمال که فیوضات معنوی آنان فراوان است و منحصر به این گونه صورت‌ها و خواب‌ها نمی‌باشد و کم‌تر در گرو آن می‌باشند و آنان را عوالم معنوی بیش‌تر مشغول می‌دارد تا صورت و خیال و خواب؛ اگرچه آن‌ها نیز از خواب‌های خوش و پرمعنا بی‌بهره نیستند و صاحب مبشرات می‌باشند؛ به‌خصوص در اوایل راه و ابتدای زمزمه‌های باطن که بیش‌تر از آن بهره‌مند هستند.

مردم عادی و افراد عمومی هرچه در خواب از موجودات مادی دور از خود را ببینند، بیش تر رونق می یابند، تا آن که موجودات اطراف خود را مشاهده نمایند. کسی که در خواب نان، آب، خانه و باغ خود را می بیند و مال، غذا و خوراک چرب و لذیذ را به خواب می بیند، با آن که خواب افراد دیگر و اشیای دورتر از خود را می بیند تفاوت دارد.

آن که در خواب حالت فردی را می بیند و یا کسی را مشغول کاری می بیند یا مشاهده می کند که فلانی مُرد و یا فرزند فلانی به دنیا آمد، حالاتش به مراتب بهتر است از کسی است که خود را بر سفره ی غذا و یا در میان بستر خواب می یابد.

آن که پنهانی های امور و ریزه کاری های مخفی و نادیده ها را به خواب می بیند، از ارزش بیش تری برخوردار است تا کسی که دیده ها و بوده های ظاهری را در خواب رؤیت می کند.

همین پیچیدگی ها نسبت به عوالم مادی و اشیای ناسوتی در خواب است که آدمی را به عوالم دیگر می کشاند و استعداد رؤیت حقایق معنوی و موجودات مفارق را به انسان می دهد و چشم دل را به روی دیگر موجودات می گشاید.

### پیچیدگی خواب

هر قدر عوامل داخلی و خارجی فراوان و مختلفی علل و اسباب خواب و رؤیا شود، تعبیر نیز به همان نسبت گسترده، مشکل و پیچیده می شود و حالات و تعبیر گوناگون و متعددی به خود می گیرد.

گاه کسی واقع را در خواب می بیند و تعبیری ندارد و همان دیده شده واقع است و یا واقع خواهد شد و گاه واقع چیزی و جریانی به مثل یا

مشابه و یا مخالف و مابین آن صورت می‌یابد و گاه می‌شود که ملازم و یا لازم و یا ملزوم امری در خواب به قالب صورت در می‌آید و گاه می‌شود که افزوده بر علل و اسباب و بسیاری یا اندکی صورت‌های دیده شده، خیال وی را به بازی‌گری و صورت دادن‌های بی‌مورد مشغول می‌دارد و کار را پیچیده‌تر می‌سازد و این جاست که تعبیر مشکل‌تر می‌شود و کار خواب‌گزار سخت‌تر می‌گردد.

تمام این امور در جهت کیفی نیز می‌تواند مختلف باشد، به طوری که در یک رؤیا، جریانی دو یا چهار و یا چندین صورت کیفی را با ظرافتی خاص در خود می‌کشد و معجونی از کم و کیف به بار می‌آورد تا جایی که ظاهر رؤیا را به مخاطره می‌اندازد و رؤیا ظاهر پریشانی به خود می‌گیرد و صورت «اضغاث احلام» پیدا می‌کند و یا از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار می‌شود که معبر را در برابر خود عاجز می‌سازد، با آن که دارای حقیقت است و الهامی را در پی دارد و پرده از چهره‌ی باطنی بر می‌دارد و در پس چهره‌های مثالی، حکایت و روایتی نهفته است؛ همان‌طور که از

خواب عزیز مصر، معبران درباری چنین برداشتی نمودند و گفتند: این خواب تعبیر ندارد و اضغاث احلام است و در محدوده‌ی کاری ما معبران نیست، با آن که خواب وی از کیفیت بالایی برخوردار بود و مراتب و معانی متعددی داشت و همین ویژگی کار را بر آنان مشکل ساخته بود. وجود چنین اموری کار را بر معبر مشکل می‌کند و او باید در تعبیر خواب، درایت و بینش داشته باشد و در رؤیا به خوبی دقت نماید تا حالات گوناگون و مراتب متعدد خواب را دریابد و صاحب خواب و نوع برخوردار وی را با امور و مسایل و موقعیت فکری و کاری و منش و جودی

او را به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و با هوشمندی و ذکاوت خاص خود، چگونگی رؤیا را به دست آورد.

این جاست که خواب‌گزار وارسته و ماهر باید ذکاوت کافی و صداقت کاری و سلامت نفسی بالایی داشته باشد؛ زیرا گاهی وی توان تعبیر خوابی را ندارد و باید آن را به معبری برجسته‌تر و تواناتر از خود ارجاع دهد، نه آن که به آسانی عنوان «اضغاث احلام» را بر رؤیای فرد فرود آورد و خواب را باطل و بی‌تعبیر معرفی نماید، همان‌طور که معبران بی‌کفایت و درباری ملک چنین کردند.

علم تعبیر و رؤیا باید همانند دیگر رشته‌ها، علمی، فنی و روشمند باشد. هنگامی که عالمی حل مشکلی را در محدوده کاری خود نمی‌داند و یا حل آن مشکل را در توان علمی خود نمی‌بیند، باید با کمال صراحت آن را به فرد دیگری که از خود برتر است ارجاع دهد و گرنه از صداقت و سلامت لازم کاری به دور است؛ چرا که وظیفه‌ی کاری ایجاب می‌کند که انسان خود را درگیر کاری ننماید که در توان یا بر عهده‌ی او نیست، نه این که تنها بگوید: در توان من نیست؛ بلکه بگوید: در توان چه کسی می‌باشد و او را با مشکلش به آن فرد صالح و لایق راهنمایی کند؛ مگر آن که کسی را نشناسد و یا حل آن را در توان کسی نداند؛ چنان که معبران درباری از اهمیت خواب ملک که معنای بلندی داشت غافل بودند و با فریب‌کاری و پرده‌پوشی که به علت نادانی آنان بود، عدم توان خود را به عدم ارزش خواب تحویل بردند.

البته، اگر خواب ملک را فرد دیگری دیده بود تعبیری متفاوت پیدا می‌کرد و این مطلب در خور دقت و ظرافت فراوانی می‌باشد؛ زیرا ممکن

است رؤیایی نسبت به افراد مختلف، تعبیر گوناگونی داشته باشد. علم، جهل، مال، قدرت، زیبایی، زشتی و دیگر اوصاف مختلف در افراد، تعبیر را مختلف می‌سازد و ممکن است رؤیایی نسبت به فردی رفعت و همان خواب نسبت به دیگری ذلت و خواری را ایجاب کند و معبر باید هر خواب و رؤیایی را با صاحب آن برسد و پیش از بازیابی صورت‌ها و خصوصیات رؤیا، صاحب آن را مورد شناسایی قرار دهد و ببیند رؤیا از چه فردی می‌باشد؛ شجاع است یا ترسو؛ فقیر است یا غنی؛ زیرک و هوشیار است یا فردی عادی و همچنین به امکان وجود بیماری‌های روحی و روانی و یا جسمانی در او نظر داشته باشد و همانند طبیبی که بیمار خود را معاینه می‌کند به طور ظریف‌تر و دقیق‌تر به وی توجه نماید و چنین نیست که هر رؤیایی تعبیری خاص داشته باشد.

با این توضیح به دست می‌آید که نمی‌شود با محفوظاتی کلی از کتاب‌های تعبیری، رؤیا را باز شناخت و نتیجه‌ای را از آن دریافت و چنین نیست که هر که مار در خواب دید، حکایت از دشمن کند، و هر که خواب چرکی دید، مال بیابد، و هر کس شیر خورد، عالم شود و هر کس شیر شد، با شجاعی روبه‌رو گردد.

ارایه‌ی چنین تعبیرهایی حکایت از بی‌مایگی و دوری از این علم می‌کند و شایسته نیست خواب‌های مردم را چنین جاهلانه تعبیر کرد؛ خواه آنان در رشته‌های علمی دیگر صاحب مرتبه باشند یا خیر؛ زیرا هر علمی، عالم خود را طالب است و هر کس باید کار خود را پی‌گیرد و هر بحثی مقام و افراد خود را می‌طلبد و دخالت کارشناسان در غیر رشته‌ی تخصصی خود همانند طبابت‌های عامیانه امری نکوهیده؛ بلکه زیان‌بار است.

تعبیر رؤیا چنین نیست که با اندک اطلاع صوری انجام پذیرد، که اگر چنین بود چندان اهمیتی نداشت و شأن اولیای الهی به شمار نمی‌رفت و آنان دارای چنین موقعیت بالایی نمی‌بودند و این افراد همانند کسانی هستند که با اطلاع از مسایل رساله‌ی عملیه‌ای، خود را مجتهد می‌دانند، بدون آن که از مبانی آن مسایل بهره‌ای داشته باشند، در حالی که چنین نیست و همان‌طور که کسی با حفظ مسایل رساله‌ای مجتهد نمی‌شود، با حفظ کتاب ابن سیرین نیز معبر و خواب‌گزار نمی‌گردد و صاحبان این علم و دارندگان این موهبت الهی، افراد خاصی می‌باشند که موقعیت ویژه‌ای در احراز کمالات انسانی داشته و صاحب کوشش و کشش باشند.

این اولیای الهی، با تمام فراست و هوشمندی، چنان با دقت و صرف همت به رؤیای افراد می‌نگرند و در خود تمرکز قوی ایجاد می‌کنند که گویی می‌خواهند موجودی را خلق و ایجاد نمایند و تازه‌ای را به عرصه‌ی وجود آورند.

آنان در هنگام تعبیر یک رؤیا چنان غوری در دل خود می‌یابند که گویی توان خود را به تمامی ابعاد یک رؤیا بسیج می‌نمایند تا واقعیت آن را به دست آورند و با یافته‌ی خود گره‌ای از کار آن فرد بگشایند و وی را دستگیری نمایند.

این اولیای بحق و معبران شایسته و وارستگان صادق، گاه می‌شود که با دید و توجه‌ای، رؤیایی را در خود بازگشایی می‌کنند و تعبیر آن را به فرد ارایه می‌دهند و در دل خود با عنایتی، تمامی امور را سیر می‌کنند و همه‌ی وقایع مختلف را با یک دید می‌یابند که در این نوع بازیابی، رؤیا در سطح عالی تعبیر می‌شود و ممکن است معبری در تعبیر رؤیایی نیازمند



پرسشی باشد و در یافت تعبیری تأمل به خود راه دهد، چنان که توضیح آن گذشت.

### گوناگونی تعبیر

موضوعی که در زمینه‌ی معبر باید روشن شود این است که همان‌طور که خواب‌ها و رؤیاها و صاحبان آن‌ها مختلف می‌باشند، ممکن است تعبیر یک خواب نیز در دید دو معبر یا یک خواب‌گزار در دو مقام گوناگون باشد و هر یک از آن‌ها مرتبه‌ای از یک تنزیل را یافته و یا هر یک از آن دو معبر وارسته؛ اگرچه معصوم باشند، مرتبه‌ای مختلف از آن تنزیل را ظاهر ساخته باشند، با آن که تمام آن واقعیت را در اختیار دارند.

همان‌طور که در مقام معرفت و عرفان و شهود و یافته‌های الهی ممکن است اختلاف در کشف نسبت به مراتب پیش آید، در تعبیر نیز ممکن است بیان دو معبر و یا یک معبر در دو مقام، اختلاف در تعبیر را پیش آورد؛ زیرا نتایج و برداشتها به تبع مناطات و مبادی مختلف گذشته عامل تعدد می‌شود و همان‌طور که مناط‌های مختلف و مبادی گوناگون امری جلوه‌های فراوانی دارد، می‌شود که نتایج آن نیز این‌گونه باشد و تغییر چهره‌ای در مبادی، عامل تغییر و تعدد در نتیجه گردد.

### شرعیت و حجیت رؤیا

در فقه ثابت شده است که خواب و رؤیا برای شخص خواب‌بیننده یا فرد دیگری الزام عملی یا حجیت شرعی نمی‌آورد و تکلیفی را بر عهده‌ی کسی نمی‌گذارد و ترک نمودن چیزی که در خواب به آن امر شده است، معصیت و گناه نمی‌باشد.

رؤیا تنها عوامل روانی و عاطفی و زمینه‌های عقلی را در بر دارد و



شخص خواب بیننده است که موقعیت و اهمیت و الزام خواب را مشخص می‌کند و از جانب شرع دلیلی بر اطاعت و الزام از آن‌چه در خواب دیده می‌شود در دست نیست و برائت بر هر نوع از عمل و الزامی حاکم می‌باشد. البته دلیلی بر رد و دوری از مفاد خواب و رؤیا از جانب شرع نیز وجود ندارد، مگر آن‌که خوابی شیطانی باشد و خواب بیننده را بر مسایلی غیر شرعی برانگیزد.

آنچه از جانب شرع به دست ما رسیده، اهمیت و ارزش خواب است و هماهنگی کاملی میان آموزه‌های شرع، عقل و عقلا در این زمینه وجود دارد.

شرع، رؤیا را رؤیتی هشدار دهنده می‌شناساند که می‌تواند راهگشای زندگی آدمی باشد، مگر آن‌که خوابی شیطانی باشد که افزوده بر عدم الزام، انکار و تردید شرعی را در بر دارد؛ همان‌گونه که خواب مبشر، الزامی را در بر ندارد؛ اگرچه مورد اهمیت فراوان شرع می‌باشد. خواب و رؤیا نمی‌تواند مشرّع باشد و حکمی غیر شرعی را در پی آورد اگرچه در صورت استحسان و درک قواعد آن، بسیار کارآمد می‌باشد.

موضوعی که در رؤیا بسیار اهمیت دارد، جهات عاطفی و عقلی آن است که زمینه‌ساز هر نوع بازدهی و بهره‌گیری می‌باشد و تمام اقوام و ملل، در نوع فرهنگ و روش خاص خود با آن هماهنگ بوده و شرع نیز در همین محدوده با آن هماهنگ است.

مطلبی که در زمینه‌ی خواب و رؤیا مورد اهمیت فراوان است، درک درست رؤیا و فهم شایسته‌ی آن است که آن را دارای قدرت عملیاتی نمودن می‌سازد و معبر می‌تواند رؤیا را ثمربخش نماید. البته، رؤیا به‌طور

کلی در شخص خواب بیننده کم و بیش تعبیر می‌شود و به‌طور ناخودآگاه تحقق پیدا می‌کند؛ ولی چیزی که هست توجه خاصی که می‌شود از آن به دست آورد را فراچنگ نمی‌آورد و از این نظر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، مگر آن که تعبیر شود و به آن توجه گردد.

هنگامی که شخص خواب بیننده از سلامت و صحت نفس برخوردار است و صاحب کمال می‌باشد و از قدرت تعبیر برخوردار است و یا معبری شایسته آن را به درستی تعبیر می‌نماید، باید به الزام عقلی و عاطفی آن توجه ویژه شود و اهمال آن در این موارد عاقلانه نیست؛ گذشته از آن که حالات و موقعیت‌هایی در رؤیا پیش می‌آید که نفس واقع را دلالت دارد و رؤیا آینه‌ی تحقق آن می‌باشد که در این صورت، عین الزام و عمل است و این‌گونه رؤیاها جایگاه خاص خود را دارد و در بعضی مواقع زمینه‌ای است برای رؤیت غیب و شهود باطن.

توجه به جنبه‌های عقلی، عاطفی و شخصی رؤیا حایز اهمیت است و رؤیا جهت حقوقی و الزام دینی و شرعی ندارد و آنچه از جانب دین در زمینه‌ی اهمیت رؤیا مطرح گردیده است، بیش‌تر در جهت بازیابی و شناخت واقعیت موجود فرد خواب بیننده و استفاده از آن در مسیر کمال می‌باشد.

### خواب از منظر تجربه و فلسفه

نظرگاه طبیعی و فلسفی به رؤیا بسیار اهمیت دارد و ما را در شناخت این حقیقت و خصوصیات و عوامل خارجی و داخلی آن راهنما می‌باشد. شناخت اصل رؤیا و اقسام متفاوت و ویژگی‌های گوناگون آن در مواقع مختلف و افراد ناهمسان است که انسان را در اریه‌ی تعبیری

درست مدد می‌نماید و توجه به قرآن مجید و آموزه‌های مهم حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در این امر منبع بسیار مطمئنی می‌باشد که در مقام خود نیازمند تحلیل و بررسی است. معبر خوب و شایسته باید در سه جهت کلی نظر عمیق و دقیق داشته باشد:

یک. اندیشه‌های بلند نظری؛

دو. چاشنی‌های ذوقی؛

سه. برداشت‌های الهامی و غیبی.

معبر باید در اندیشه‌های نظری، هرچه بیش‌تر به ملاک نظری اشیا و امور توجه داشته باشد و قرآن کریم و آموزه‌های معصومین علیهم‌السلام را اساس برداشت‌های خود بداند و هرچه بیش‌تر از آن استفاده نماید و خود را با صاحبان تعبیر در گذشته بیگانه نداند و در جهات ذوقی نیز باید توجه هرچه بیش‌تر به چینش طبیعی تمام عوالم و موجودات عطف نظر کند و ظرایف امور را از نظر دور نداشته باشد.

خواب‌گزار شایسته در جهات غیبی و الهامی نیز باید به توان روحی و همت نفسی و بر باطن خود تکیه داشته باشد و خود را از این طریق با تمام پنهانی‌ها مرتبط سازد و غیب را به روی خود باز بیند و خویش را به تأویل و تعبیر که حقیقتی از چهره‌ی باطن امور است آشنا سازد.

### خواب، سلامتی بدن و قوت روح

به‌طور کلی خواب خوب و خوش در بدن سالم یافت می‌شود و بدن سالم بهترین زمینه‌ی قوی برای روح و روان سالم می‌باشد. بدن سالم بدنی است که غذای مناسب و به اندازه مصرف نماید و از

آب و مایعات غیر ضروری دوری گزینند؛ چراکه تمام ناآرامی‌های روحی و امراض جسمانی از خوراک فراوان و غیرلازم می‌باشد؛ گذشته از آن که خواب فراوانی را نیز سبب می‌شود و هر یک در جهت بیمارسازی روح و بدن نقش عمده‌ای پیدا می‌کند و آدمی را از صحت مزاج و سلامت روح دور می‌دارد.

جسم و روح سالم است که می‌تواند قوت اراده داشته باشد و قوت اراده و اراده‌ی محکم، عامل بسیار مؤثری در دیدن رؤیاهای خوب و خوش می‌باشد و می‌شود با قوت اراده از خواب و رؤیا استفاده‌های فراوانی داشت و از آن به عنوان مربی و مرشدی درونی در جهت نگرش به حوادث مختلف گذشته یا آینده استفاده نمود.

### خواب و مزاج

خواب از صفات ماده و مزاج مادی است و همه‌ی حیوانات و بسیاری از گیاهان به‌طور ملموس دارای چنین صفتی می‌باشند که در جای خود نیازمند بررسی علمی و تجربی است.

موجودات مجرد و حقایق معنوی که دور از مزاج و ماده می‌باشند، نمی‌توانند خواب و خوراک مادی داشته باشند، جز آن که واژه‌ی ملک و فرشته بر موجود مادی نیز اطلاق می‌شود و موجود مادی دارای چنین وصفی است، نه فرشتگان مجرد و حقایق مفارقی که بیرون از مرز حیات مادی زندگی می‌کنند.

### زمان و مکان خواب

برای خوابیدن باید از مکان مناسبی استفاده نمود و رعایت اصول بهداشتی فضا و محیط را در نظر داشت. البته، این بدان معنا نیست که در



بهترین بسترهای نرم باید خوابید؛ بلکه بستر باید به آدم نمودن انسان کمک نماید که شرع مقدس در این زمینه، تذکرات دقیقی را خاطر نشان گردیده است.

زمان و وقت و مقدار خواب نیز حایز اهمیت است و باید نسبت به آن توجه فراوانی داشت.

خواب تا آنجا که ممکن است باید کوتاه و سبک باشد؛ زیرا چنین خوابی نفس آدمی را تسکین می بخشد و زمینه‌ی رؤیاهای لازم و مناسب را فراهم می نماید و روشن است که نفس گرفتار نمی تواند رؤیای سالم داشته باشد؛ خواه گرفتاری های آن، نفسانی و داخلی باشد و یا خارجی و خواه از جانب خود خواب باشد و یا از جهت های دیگری بر آن عارض شده باشد.

به همان میزان که کم خوابی خواب را از ارزش می اندازد، خواب سنگین و فراوان نیز از ارزش خواب می کاهد تا آن که آن را مضر می سازد؛ چنان که کسی که در خطر و ترس است، خواب خوبی ندارد.

خوابیدن در همه‌ی طول شب برای انسان سالم و فهمیده شایسته نیست، همان طور که معصوم علیه السلام می فرماید: «كذب من زعم أنه يُحِبُّني وهو ينام طول ليله، أليس كلَّ حبيب يحبُّ الخلوة مع حبيبه»؛ دروغ می گوید کسی که می گوید من خدا را دوست دارم و تمام شب را می خوابد؛ گرچه یک شب باشد که در آن شب، دیگر محب بر او صدق نمی کند، به همین دلیل می فرماید: آیا چنین نیست که هر دوستی خلوت با دوست و

محبوب خود را دوست دارد! پس چگونه می‌شود بی‌خبر از دوست و غافل از محبوب حقیقی تمام شب در خواب بود، در حالی که شب، هنگام خلوت با دوست و محبوب است.

### خواب روز

خواب روز به اعتبار زمان‌های آن متفاوت است و خواب‌های زیر در مآثورات وارد شده است:

**یک.** خواب «عیلوله». خواب بین دو طلوع عیلوله نامیده می‌شود که ناپسند است، حتی برای کسانی که پاسی از شب را برای سلامت نفس خود بیدار بوده‌اند؛ اگرچه نوع مردم از آن دور نمی‌باشند.

**دو.** خواب «عیلوله» که خواب اول روز و هنگام غروب است و این دو خواب نیز شایسته نیست و موجب سستی آدمی می‌گردد و به‌ویژه خوابیدن به هنگام عصر بسیار نکوهش شده است.

**سه.** خواب «قیلوله»؛ هم بر خواب پیش از ظهر و هم بر خواب بعد از ظهر اطلاق می‌شود و وقت بسیار مناسبی برای مؤمن در روز است تا به استراحت پردازد و برای مردم ما که سه وعده غذا مصرف می‌کنند و نهار را در برنامه‌ی غذایی خود جای می‌دهند، مناسب است خواب قیلوله نیز پیش یا بعد از صرف نهار و به مقدار کمی انجام پذیرد.

**چهار.** خواب «حیلولة»؛ خواب هنگام ظهر است که خواب ناشایستی است.

خواب، تقسیمات دیگری نیز می‌پذیرد که برخی از آن را می‌توان چنین برشمرد: خواب غفلت، خواب شقاوت، خواب لعنت، خواب عقوبت، خواب راحت، خواب رخصت، خواب حسرت که هر یک



می‌تواند با خواب‌های پنج‌گانه‌ی پیشین متحد گردد. خواب غفلت، خوابی است که با آن فرصت از دست می‌رود، همچون وقت فراگیری علم و سالم‌سازی روح.

خواب شقاوت خواب در وقت نماز واجب است. خواب لعنت، خواب صبح و خواب عقوبت، خواب بعد از نماز فجر و خواب راحت خواب قیلوله و خواب رخصت، خواب بعد از نماز شب و خواب حسرت، خواب در شب جمعه است که هر یک نیازمند تحلیل و بررسی هرچه بیش‌تر می‌باشد و شریعت اسلام همه‌ی آن را به‌خوبی بیان فرموده است، چنانچه خواب نزدیک غروب را مذمت فروان نموده، به‌گونه‌ای که مذمت آن با محرمات برابری می‌کند.

#### اهمیت رؤیا

کسی که خوابی را می‌بیند، نباید به تعبیر آن بی‌اهمیت باشد و شایسته است توجه لازم را به آن مبذول دارد.

رؤیا می‌تواند نسبت به گذشته و یا آینده نقش عمده‌ای داشته باشد، شوق برانگیز یا ترس‌آور باشد و از آن مطلب مهمی به‌دست آید و یا موعظه و نصیحتی را گوشزد نماید که هر یک در مقام خود قابل اهمیت و ارزش است. بسیار اتفاق می‌افتد که بر اثر این بی‌توجهی‌ها و عدم اهمیت به رؤیا، مردم گرفتار حوادث شوم و مشکلات سختی می‌گردند که می‌شود با توجه به رؤیایی به آسانی مشکلات آن را از خود گذرانند و بی‌توجهی به چنین رؤیایی همانند آن است که فردی در هنگام حرکت و عبور چشمان خود را ببندد یا خود را از مشاوره‌ی دوست فهمیده‌ای بی‌بهره گرداند، در صورتی که سخت به آن نیازمند است.



هر کسی باید رؤیاهای گوناگون خود را ارج نهد و برای آن اهمیت فراوانی قایل شود و در جهت بهره‌گیری از آن کوشا باشد.

### گستره‌ی رؤیا

بسیار می‌شود که رؤیای فردی به خود وی ارتباطی ندارد و سرنوشت فرد دیگری را رقم می‌زند. می‌شود که رؤیای فردی به فامیل، دوست و آشنای آن فرد ارتباط داشته باشد، همان‌طور که می‌شود خواب ساده‌دلی، نقشه‌ی آینده‌ی جامعه‌ای باشد و یا وضعیت عالم و سلطان و بزرگی را نشان دهد که باید نسبت به آن توجه بسیار شود و بهره‌برداری فراوانی از آن گردد؛ هر چند برگرفتن این گونه نتایج از رؤیاها کار چندان آسانی نیست.

### رؤیا و حالات مردم

حالات عمومی مردم از جهت خوب و بدی کردار و عقاید و خلق و خو و آب و هوا و مناطق مختلف، در گوناگونی رؤیاها نقش عمده‌ای دارد.

مردم سالم و صالح با مردم فریبکار و حیله‌باز در رؤیاها مختلف می‌باشند و خواب‌های کفار و صاحبان عقاید ناموزون بارؤیاهای مؤمنان بحق می‌تواند تفاوت‌های ماهوی داشته باشد. افراد دروغ‌گو رؤیاهای دروغ و افراد ترسو و بزدل خواب‌های سست می‌بینند و به همین منوال، هر زمینه‌ای پی‌آمد ویژه‌ی خود را در خواب آشکار می‌نماید.

شغل، منصب، رنگ، محیط و آب و هوا در رؤیاها نقش‌های متفاوتی می‌گذارد که وجود تمامی این صورت‌ها کار را بر معبر بسیار پیچیده و مشکل می‌سازد. وی باید برای تشخیص تعبیری درست، آشفتگی‌های آن را جدا نماید.

پست و مقام و عنوان در تحقق نوع رؤیا بدون تأثیر نیست؛ اما چنان نیست که بتوان رؤیا را بر اساس آن به خواب رؤسا، عالمان، کشاورزان و مانند آن تقسیم نمود.

شخصیت خواب بیننده می تواند نقش عمده ای در بازشناسی خواب داشته باشد و نوعیت عنوانی فرد در چگونگی رویا تأثیری بسزا دارد. البته یک عالم یا شخصیت کشوری یا لششکری کم تر خواب بیل و کلنگ را می بیند؛ همان طور که در بیداری چنین است و کشاورزی روستایی بیش تر خود را در خدمت چنین وسایل و اشیایی می بیند و وی کم تر خواب عادات و اصطلاحات عالمانه و رسوم شاهانه را می بیند؛ ولی نمی توان آن را تحت قاعده ای درآورد و باید خود خواب مورد توجه معبر قرار گیرد و عناوین طبیعی و یا اعتباری را نمی توان میزانی کلی و اصولی در تعبیر دانست، همان طور که می شود گاه از باب عکس و سند و مشابه و مقابله ی امور، همگان خواب ها و رؤیاهایی می بینند که در سمت شغلی و یا نوعی خودشان نمی باشد؛ مثلاً شاهی خود را در کسوت گدایی و یا عالمی خود را در کسوت دنیا و زنی خود را در کسوت مردی مشاهده نماید که همه ی این امور می تواند در بازیابی رؤیا و کار معبر ایجاد مشکل نماید.

#### مناسبت های جانبی رؤیا

در ترکیب یک رؤیا و تحقق آن باید از مناسبت های جانبی آن غفلت ننمود.

باید در نظر داشت که خواب و رؤیا در چه حالتی و در کجا دیده شده، آیا در مسجد بوده است یا در مدرسه، خیابان، باغ و دیگر مکان ها، و باید

ملاحظه شود که چه افرادی در خواب دیده شده است: زن، مرد، دوست، بیگانه، عالم و یا مردم عادی اطراف وی. همچنین آیا خواب بیننده خود را در رؤیا تنها دیده و یا با دیگران بوده است؟ خواب بیننده تا چه مقدار امور جانبی رؤیا را به یاد می آورد؟ آیا وی با حیوانی برخورد کرده و گلی را دیده و یا آن را بو کرده و یا با زنی نیز تماس پیدا کرده و یا تنها او را دیده و در کنارش بوده است؟ مجهولی از رؤیایش را می شناسد که جایی و یا کسی و یا چیزی را دیده که در بیداری می شناسد و یا از یادش رفته باشد، چه نوع آرامش یا شتاب روانی را در خواب از خود مشاهده کرده، چه عقیده و یا دستوری از او صادر شده و چه گفتاری داشته و یا چه برخوردی را در رؤیا از خود نشان داده است؟ این امور و بسیاری از امور ناگفته‌ی دیگر در شناخت کامل تعبیر رؤیا نقش دارد و خواب‌گزار باید نسبت به چنین امور جانبی حساس باشد و از آن با بی تفاوتی نگذرد. گاه می شود که نقشی جانبی که کم اهمیت به نظر می آید تعبیری را تغییر دهد و وجود چیزی رؤیایی را از ارزش بیندازد که باید در مقام تطبیق و تعبیر خواب، این گونه امور به طور کامل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### رؤیا و نام افراد

نام و شهرت و خصوصیات اعتباری افراد با خود افراد بدون مناسبت نیست و اسم فرد در مسمای آن فرد می تواند خاطره‌ی ذهنی بر جای گذارد و در زندگی و رؤیای وی نقش آفرین باشد؛ اما با این وجود، چنین نیست که این گونه امور جزئی نقش کلی و نوعی در خواب داشته باشد و بتوان خوابی را با اسم خود تعبیر کرد. بر این اساس، نمی شود با اسم فردی و زوج و فرد کردن حروف آن، خوابی را تعبیر نمود و باید از چنین

کارهای خرافاتی که در گذشته مرسوم بوده است پرهیز داشت و رؤیا و تعبیر را در مدار علمی و روشمند خود سوق داد و از کارهای بی اساس و روش های بی دلیل پرهیز نمود.

نمی شود با زوج و فرد کردن حروف اسم و یا تقسیم آن، رؤیایی را تعبیر کرد؛ چرا که هر عاقلی می داند که ممکن است افراد فراوانی اسم های مشابهی داشته باشند و هر فرد با نامی واحد خواب های گوناگونی را ببیند.

### استخاره ی آیه و رؤیا

از حروف آیات قرآن کریم و اعداد یاد شده در آن نمی توان خوابی را تعبیر نمود و چنین کارهایی حکایت از خرافه دارد و باید احکام تعبیر از پشتوانه ی علمی درستی برخوردار باشد و نمی شود تعبیر خوابی را تنها با اسم و عددی به دست آورد، آن هم به طور کلی و قاعده ای عمومی. این امر تنها حکایت از ساده اندیشی درباره ی رؤیا و تعبیر می کند و اگر چیزی در این زمینه از زبان اهل فن شنیده شود، حقیقتی است که بهره بردن از آن در تعبیر بسیار محدود و نادر و ویژه ی اهل آن می باشد و نمی تواند به صورت قاعده ای عام از آن تعبیر یاد کرد.

مگر می شود با استخاره به قرآن یا باز نمودن صفحات قرآن کریم و یا چند صفحه پس و پیش کردن صفحات آن، تعبیر خوابی را به دست آورد و مگر می شود با روز و ماه و یا ایام هفته خوابی را بازیابی نمود. خواب اول ماه، خواب دوشنبه و امور همانند آن در تخریب رؤیا و تعبیر و این واقعیت موجود مؤثر است و تعبیر را از علم آن دور می سازد. البته، ممکن است روز و ماه و سال در خواب و رؤیا بدون تأثیر نباشد و همان طور که

شب جمعه و شب دوشنبه و ماه رمضان و ماه محرم مختلف می باشد، در گوناگونی رؤیا نیز نقش آفرینی می کند؛ ولی چنین نیست که این گونه امور، معیار و ملاک تعبیر رؤیایی قرار گیرد که باید در جهت سالم سازی رؤیا و تعبیر و برداشت درست علمی از چنین حقایق و اموری از هر برداشت بی اساسی دوری نمود و حریم رؤیا و تعبیر را از خرافات دور داشت.

### قرآن کریم و رؤیا

خواب گزار باید در تعبیر و شناخت رؤیا، نخستین منبع مراجعه‌ی خود را قرآن کریم قرار دهد و به آن توجه لازم داشته باشد و از آن کمک گیرد؛ چرا که قرآن کریم بهترین برداشت‌های درست را به معبر زیرک ارائه می دهد. البته، باید در نظر داشت که این رویکرد نباید تنها با شماره‌ی آیات و اعداد کلمات همراه باشد و باید فهم آیات الهی و درک درست معانی قرآن کریم در آن نقش عمده داشته باشد؛ حرف «فی المدینه» یا «فی السماء» و یا دیگر کلمات و امور آیات نمی تواند در تعبیر نقش داشته باشد و باید از ترکیب آیات، معانی دقیق آن‌ها و برداشت درست از قرآن کریم را پشتوانه‌ی تعبیر درست قرار داد.

### رؤیا و بیماری‌های گوناگون

بیماری‌های گوناگون فردی و عمومی می تواند خواب را از ارزش بیندازد و آن را از قدرت معبر دور سازد. بعضی از بیماری‌ها ممکن است خود علت تحقق رؤیایی باشد، همان طور که می شود از بعضی رؤیاها، بیماری‌هایی را شناسایی کرد که این گونه خواب‌ها در حیطه‌ی کاری معبر قرار نمی گیرد و جهات روان‌کاوی پیدا می کند و باید رشته‌های دیگر را در آن دخالت داد و در صورت ناآگاهی و کم توانی معبر در آن زمینه‌ها از

صاحبان این علوم استفاده نمود و برای سالم‌سازی افراد، چنین خواب‌هایی را مورد اهمیت قرار داد.

ممکن است دروغ‌گویی فردی علت خوابی شود؛ همان‌طور که می‌توان از تحقق رؤیایی، دروغ‌گویی فردی را به دست آورد و از رؤیایی نوع بیماری خواب بیننده را شناسایی نمود، همان‌طور که می‌شود بیماری، علت خواب و رؤیایی در فردی شود که تمامی این امور باید در رشته‌های مختلف علمی مورد بررسی و تحلیل و تحقیق قرار گیرد و از نتایج درمانی و روانی آن استفاده برد.

#### ارایه‌ی رؤیا به معبر ناشایست

نباید رؤیای خود را به هر کسی ارایه داد؛ چرا که در این صورت ارزش خود را از دست می‌دهد. رؤیا هنگامی ارزش واقعی خود را حفظ می‌نماید که به معبری شایسته عرضه گردد. خواب‌گزاری دانا، فهمیده، بی‌غرض و سالم که بتواند رؤیا را ثمربخش نماید و از آن برای صاحبش بهره‌گیرد و چنین نیست که هر کس بتواند از عهده‌ی این کار برآید و بتواند خوابی را تعبیر کند. بسیاری از مدعیان تعبیر، در حالی به تعبیر خواب‌های مردم می‌پردازند که صلاحیت این امر را ندارند و باید توجه داشت که چنین نیست که هر کس خوابی را به گونه‌ای تعبیر کرد، آن خواب به همان گونه تعبیر و واقع شود. تعبیر، فال خوب و بد نیست و چشم زخم و زخم زبان و ناله و نفرین نمی‌باشد که هر کس اولین بار رؤیایی را هر طور تعبیر کند؛ خواه آن فرد جاهل و نادان باشد یا اهل و دانا، به همان گونه واقع شود؛ مثل آن که فردی بگوید هر کس هر بیماری را معاینه کند؛ هر چند وی فرد نادانی باشد، سبب سلامتی بیمار می‌گردد.

رؤیا را نباید در اختیار هر کس گذاشت و از تعبیر هر کس نیز نباید احساس ترس و یا آرامش کرد؛ زیرا تعبیر نااهل تنها رؤیا را بی حاصل می‌سازد و فرد را از ثمرات آن باز می‌دارد، نه آن که تعبیر نااهل واقع شود. رؤیا واقعیت است و مستقیم یا غیر مستقیم می‌تواند با حوادث و امور مختلفی رابطه داشته باشد و خواب‌گزار شایسته و دانا و بی‌غرض می‌تواند در یافت ثمرات آن موفق گردد و این طور نیست که هر کس هر چه گفت، واقع تابع گفته‌ی آن فرد شود و حقایق عالم در گرو گفته‌ی نادانی تغییر نماید و معبر رؤیا، هیچ نقشی در واقع و حقیقت آن ندارد و وی فقط قدرت یافت حقیقت موجود رؤیا را دارد. البته، ممکن است سخن وی در ذهن خواب بیننده توهمی را ایجاد نماید و او خود را به آن سخن مشغول سازد و خویش را آزار دهد که این امر به تعبیر و خواب‌گزار ارتباطی ندارد و در هر صورت از نتایج آن کلام به شمار می‌رود و نه رؤیا.

### رؤیا و زمان

زمان در تحقق رؤیا نقش دارد و خصوصیات زمانی تأثیرات متفاوتی در رؤیا می‌گذارد و بر این اساس، رؤیایی واحد در زمان‌های مختلف تعبیر گوناگونی را می‌پذیرد. البته، چنین نیست که زمان و خصوصیات آن تأثیر کلی در خواب بگذارد، بلکه باید گفت: زمان در آن بدون اثر نیست و خواب خوب و رؤیای سالم به طور کلی در زمان‌های خوب و عزیز تحقق می‌یابد؛ مگر برخی از رؤیاهایی که زمینه‌ی بروز امر مهمی می‌باشد که شاید زمان مناسبی نیز نداشته و فرد مهمی آن را ندیده باشد که باید دانست چنین خواب‌هایی از اهمیت فراوانی برخوردار است و ممکن است در زندگی فرد یا گروهی نقش اساسی و عمده داشته باشد.

هر چند زمان در تحقق و نوع خواب نقش دارد؛ ولی این طور نیست که زمان بتواند حقیقت رؤیا را نشان بدهد و یا رؤیا معلول زمان باشد و زمان بیانگر رؤیا و ثمر آن باشد.

با توجه به آنچه گذشت نمی توان رؤیا را با توجه به روزهای هفته و ماه و سال تعبیر کرد و در تعبیر خواب نباید بر این گونه امور اعتماد داشت و تمسک به چنین اموری اگر شکل قاعده به خود گیرد و امری کلی شمرده شود، از خرافه به دور نیست و تعبیر را از ارزش واقعی و موقعیت علمی آن دور می دارد.

### رؤیا و حالات غیر طبیعی

رؤیا در حالت غیر طبیعی ارزش تعبیری چندانی ندارد و تنها موقعیت نفسانی خواب بیننده را بیان می نماید.

رؤیای فرد بیمار و کسی که در حال خوف و ترس و یا در حال جنگ و ستیز است و افرادی که خصومت های خانوادگی و فامیلی دارند و یا گرسنه و بده کار می باشند و یا کسی که تنهاست و یا نیازمندی در خود احساس می کند و کسانی که آرزوهای دور و نزدیک دارند و همچنین افرادی که دارای معلولیت های جسمانی می باشند و از نواقص عضوی رنج می برند و کسانی که دل بستگی به چیزی و یا کسی دارند، و خواب آنان برآمده از آن احساس است و بر کمبودی در آنان دلالت دارد، رؤیای آنان ارزش تعبیری ندارد و تنها حالات و خواسته های آنان را حکایت می کند، مگر آن که وجود نقص و کمبودی از خود را در خواب نبیند؛ زیرا چنین افرادی می توانند در جهات مختلف دیگر دارای رؤیاهای پرثمری باشند؛ چنان که تمام افراد بشر درگیر کمبودها و آرزوهای مختلفی



می‌باشند و فقدان در جهتی از زندگی، آنان را از حرکت در دیگر جهات باز نمی‌دارد و آدمی پیوسته در تمام جهات گام برمی‌دارد و خواب و بیداری انسان نیز از این قاعده‌ی کلی استثنا نمی‌شود.

### رؤیا و چهره‌های شایسته

رؤیا قاعده‌ای کلی ندارد که اگر فردی خواب پیامبران، فرشتگان و دیگر چهره‌های قدسی و ممتاز را ببینند، تعبیر آن چیست و این‌طور نیست که این‌گونه رؤیاها تعبیری منحصر داشته باشد و بتوان بر اساس آن برای همه نسخه‌ای واحد را داد؛ اگرچه چنین رؤیایی بدون وجود مناسبت دیده نمی‌شود.

### رابطه‌ی رؤیا و تعبیر

گاه می‌شود که خواب صورت خوشی ندارد و رؤیایی پرحادثه و پرخوف و خطر می‌باشد و فرد در خواب بسیار آزرده و غم‌آلود می‌گردد، این در حالی است که تعبیر آن بسیار خوش است و آرامش را در پی می‌آورد و همین‌طور در جهت عکس، می‌شود که سروری، غمگینی و حزن، و حیاتی مرگی را به دنبال داشته باشد.

می‌شود که تعبیر صورت عکس و ضد و مقابل و یا مشابه رؤیا داشته باشد و چنین نیست که همواره بین رؤیا و تعبیر هماهنگی کیفی و کمی برقرار باشد؛ هرچند این ناهماهنگی خود هماهنگ می‌باشد و ظرافت رؤیا و تعبیر را می‌رساند. این چنین است که باید گفت تعبیر رؤیا در خور و توان هر کسی نیست و نباید از دیدن هر رؤیا شاد و یا غمناک شد، مگر آن که به معبر توانا دسترسی باشد و وی تعبیر آن را باز گوید.



### بیداری شایسته و رؤیای خوب

برای دیدن رؤیاهای خوب و خوش و ثمربخش و دارای معنا، هر کس باید بیداری خوب و خوشی داشته باشد و از پرخوری و خوردن خوراکی‌های زاید خودداری نماید و بر قدر لازم خوراکی بسنده نماید و بر خود زیاده و کاستی روا ندارد و مزاج خود را به طور متوسط نگاه دارد و در سالم‌سازی جسم و روح خود کوشا باشد و روح خود را از هر کجی و کاستی به قدر توان دور دارد و به امور معنوی دل‌بستگی و علاقه داشته باشد.

### رؤیا، مناصب و شغل‌ها

خواب‌هایی که افراد در رابطه با شغل‌های خود می‌بینند چندان مهم نیست و تنها تکرار حافظه و عادت قوای نفسانی است که در خواب به طور ناخودآگاه صورت می‌گیرد و تعبیر چندان‌ی ندارد، جز آن که از حقیقتی حکایت کند و بر واقعیتی دلالت داشته باشد.

اگر نانوایی در رؤیا ببیند که نان می‌پزد یا قاضی ببیند که مشغول قضاوت است یا کارمند بانکی خواب ببیند که پول می‌شمارد، هیچ یک تعبیری ندارد و تنها بازی نفس و عادت قوای نفسانی است که صورت مکرر را نقش می‌دهد.

البته، فراوان می‌شود که در میان این گونه خواب‌ها، تازگی‌های فراوانی به چشم می‌خورد و واقعیت تلخ و شیرین از همین گذرگاه نشان داده می‌شود که هر کس باید نسبت به چنین خواب‌هایی دقت فراوان داشته باشد تا بازی نفس را از ثمرات رؤیا باز شناسد و از آن بهره‌گیرد.

## ارزش رؤیا

ارزش رؤیا به کیفیت و ثمرات و نماهای مختلف آن است، نه به شغل و منصب و پست و مقام. ممکن است فرد پرشهرتی خواب بی‌ارزشی ببیند و مرد شریفی رؤیای فرودین و فرد فرودینی رؤیای مهمی را مشاهده نماید.

چنین نیست که افراد برجسته، تمام وجودشان برجسته و افراد فرودست همه‌ی وجودشان فرودین باشد؛ گاه می‌شود که رؤیایی گوشه‌ی دل بزرگی را نشان می‌دهد؛ در حالی که خواب بیننده را کوچک و حقیر می‌شمزند و رؤیایی از دل کوچکی حکایت می‌کند که صاحب آن از رجال و بزرگان است. رؤیاهایی این چنین، گذشته از ارزش تعبیری، ارزش روان‌کاوی و بهره بردن در زمینه‌های روان‌درمانی را در بر دارد.

### رؤیای کودکان و دیوانگان

از خواب کودکان و رؤیای دیوانگان دارای تشخیص نباید غفلت نمود؛ زیرا ممکن است در مواردی اندک بسیار راهگشا باشد.

رؤیای چنین افرادی اگر دیگران را در خواب دیده باشند که نوعی ارتباط با آنان دارد؛ خواه رابطه‌ی فامیلی با آنان داشته باشند یا شغلی و یا تنها هم‌محلی یا همشهری باشند و مانند آن قابل تعبیر است و نباید آن را نادیده گرفت؛ زیرا ممکن است بی‌توجهی آنان به امور مادی و محسوس سبب بلندای بلند دید آنان در خواب گردد و واقعیتی را از دورادور ببینند. البته، نمی‌شود خود را به رؤیاهای آنان وابسته کرد و تنها معبر توانا می‌تواند بهره‌های کافی را از رؤیاهای آنان برای افراد دیگر بگیرد.

البته، بسیاری از خواب‌های این افراد بی‌اساس است و تنها تکرار حافظه‌ی آنان به شمار می‌رود و تعبیری ندارد.

### تعبیر رؤیا در زمان‌های دور

گاه تعبیر رؤیایی در زمان‌های بسیار دور اتفاق می‌افتد و سال‌ها به طول می‌انجامد تا رؤیایی تعبیر خود را نشان دهد؛ همان‌طور که ممکن است همه‌ی خوابی که دیده شده به تمامی در همان روز محقق گردد.

نفس بر اثر پاکی و طهارت و یا کدورت و ظلمتی که دارد، گاه نزدیکی را دور می‌بیند و گاه نیز زمان دوری را به‌خوبی مشاهده می‌نماید و از این نظر، فهم زمان تحقق تعبیر از کارهای بسیار مشکل معبر توانا می‌باشد؛ اگرچه معبر می‌تواند با قدرت و بصیرت خود و آشنایی کامل با فرد خواب ببیند این مشکل را حل نماید و نزدیکی و دوری زمان وقوع تعبیر را مشخص نماید.

در میان این رؤیاها، می‌شود که مغیباتی مهم وجود داشته باشد و نفس آدمی وقایع بسیار مهمی را از پس زمان‌ها ببیند و حوادث آینده‌ی مربوط به خود و یا دیگران و جامعه را در نظر داشته باشد و پیش از زمان وقوع، خود را همراه زمان آینده نماید.

### ملاک‌های شناخت تعبیر درست

چگونه می‌توان خواب‌گزاری که شرایط وی در پیش گفته شد را بازشناخت و از چه طریقی می‌توان او را محک زد تا معیار صدق و کذب وی شناخته گردد؟

چگونه ممکن است فردی به عنوان معبر بتواند چنین راهیابی و بازیابی گویا و روشنی از رؤیا داشته باشد، آن هم بینشی که هماهنگی با خارج داشته باشد و ارزش عینی و اجرایی نسبت به فرد بیابد؟

معبری شایسته باید چه میزان از اعتلای نفسانی داشته باشد تا بتواند چنین وظیفه‌ای را ایفا کند و بتواند رابطه‌ی خواب را با فرد مشخص نماید و واقعیت را از ورای صورت‌های مختلف دریابد و واقع را از صورت آن به دست آورد؟

چگونه می‌توان باور داشت که خواب‌های آدمی، چهره‌های بروز و ظهور حقایقی می‌باشد که به آینده و یا گذشته‌ی انسان مرتبط است و رابطه‌ای بس دقیقی میان رؤیا و انگیزه‌های گوناگون آدمی می‌باشد.

چرا پیش‌نگری نفس و بازیابی نفسانی برای فرد به واسطه‌ی رؤیا بدون صورت انجام نمی‌شود و چرا هر فردی نمی‌تواند واقع را درون خواب و با ترکیب صورت‌ها و در قالب معنا و توجه معنوی بیابد؟  
همهانگ‌کننده‌ی صورت‌های دیده شده و فاعل تحقق رؤیا چیست و چه عوامل و قوایی می‌تواند در تحقق رؤیا نقش اساسی داشته باشد؟

پرسش‌هایی که در این زمینه وجود دارد بسیار است و هر یک راه را بر مسایل دیگری می‌گشاید و انسان را غرق پرسش و پاسخ می‌نماید و چه خوب است که در مقام مناسب خود این‌گونه امور به‌طور کامل و گسترده مورد بررسی و تحلیل قرارگیرد و از آن پرده‌گشایی شود؛ ولی در این مقام تنها به خلاصه‌ای از آن بسنده می‌شود.

شناخت معبر راه‌های گوناگونی دارد و در ابتدا و پیش از هر چیز می‌توان از نوع بیان و پاسخ وی و در نهایت وقوع تعبیر آن به صدق معبر پی برد.

معبر واقعی از سکینه و وقار بالایی برخوردار است و در برداشت خود از رؤیا، نسبت به ظرایف آن حساس می‌باشد و واقع را با توجه

نفسانی می خواند و فرد عاقل و دانایی که خواب را دیده، می تواند از نوع بیان وی، صدق کلام او را بیابد.

معبر صادق را می توان به مرور زمان و از تکرار تعبیرهای وی بهتر شناخت و در ابتدای امر شناخت او چندان آسان نیست.

البته، شناسایی خواب‌گزار از جانب فرد یا افراد یک محیط و جامعه نباید با انکارهای بی جا و یا تمجیدهای عامیانه و تعریف‌های بی مورد همراه باشد و باید دانست که چنین شناسایی در ابتدای امر یا در پایان، تنها برای افراد دانا و ماهر میسر است و افراد عامی و دور از تشخیص، هرگز قدرت شناسایی خواب‌گزار صادق از کاذب را ندارند.

#### چگونگی بصیرت یافتن معبر

معیار صدق گفته‌های معبر بصیرت و دید نافذ وی نسبت به حوادث پنهانی است، آن هم به طوری که با حوادث موجود خواب بیننده هماهنگی کامل داشته باشد و تنها بصیرت معنوی و آگاهی حقیقی و توسعه‌ی وجودی و روشنایی روح و صفای دل و رونق باطن معبر شایسته است که چنین پی‌آمدی دارد.

خواب‌گزار می تواند با عنایات از پیش یافته‌ی ربانی و استمداد از قوای صافی باطنی، پرده‌های گوناگویی را کنار زند و آینده و گذشته‌ی فرد را از صورت‌های مختلفی که دیده است بازیابی نماید.

همان‌طور که آدمی از حواس و قوای ظاهری برخوردار است و می تواند در صورت صحت به خوبی پیش پای خود را ببیند و کلمات دیگران را بشنود و از چشم و گوش و دست و پا و دیگر حواس و اعضا و جوارح به خوبی استفاده نماید، می تواند از حواس باطن و قوای درونی

که از پیچیدگی خاصی برخوردار است، چنین بهره‌برداری را نماید. انسان می‌تواند از نیرو و توان نهفته‌ی درون خود - در صورت سلامتی و فعلیت قوا - به خوبی بهره‌برداری و از آن استفاده نماید، با این تفاوت که آدمی در استفاده از قوای ظاهری و مادی محدودیت بسیار دارد و نمی‌تواند بدون تحصیل شرایط مادی از آن بهره‌ای بجوید؛ ولی قوای باطنی از چنین محدودیتی به دور می‌باشد و حد و مرز مادی را ندارد و می‌تواند در صورت سلامت و تحقق همت و رفع موانع به‌طور نامحدودی از آن مدد برد.

انسان در ظاهر خود چشم و گوش و قوه‌ی لامسه دارد، اگرچه همه محدود و مشخص است. در انسان قوای باطنی فراوانی است که می‌تواند دارای چشم‌های فراوان و بصیرت‌های بسیار و رؤیت‌های بی‌پایانی باشد و نسبت به آن جای هیچ تردید و انکاری نیست؛ همان‌طور که فرد نابینا نباید انکار توانایی دیدن افراد بینا را نماید، بینا نیز نباید رؤیت باطنی اولیای الهی را انکار نماید.

البته، تمام این توانایی و قدرت باطنی هنگامی به فعلیت می‌رسد که فرد بتواند موانع و مفاسد موجود در نفس را از خود دور نماید و اموری که سبب در بند شدن و ناسوتی‌گردیدن نفس می‌شود را از خود برطرف نماید وگرنه همچون نابینایی است که بخواهد چیزی را با فشار و فریاد ببیند، انسان گرفتار هوا و هوس نیز نمی‌تواند پس پرده‌های امور را ببیند و قرآن مجید به آن اشاره می‌فرماید: «لهم قلوب لا یفتھون بها، ولهم أعین لا

ببصرون بها»<sup>۱</sup> که اشاره به همین موانع موجود در نفس می‌باشد. این افراد هر چند دارای قلب‌ها هستند، یافته‌ای ندارند و هر چند از چشم‌های فراوانی برخوردارند، بصیرت و دیدی خوانا از امور و حوادث ندارند. اگر چه می‌شود گفت: جمع «قلب» و «عین» که همان چشم است، به اعتبار فرد است، می‌تواند این گونه نیز باشد که هر فردی می‌تواند در صورت سلامت و پاکی از چنین جمعیت و گستردگی برخوردار باشد و دارای قلوب فراوان و چشم‌های باطنی بسیاری گردد.

همان گونه که فرد فاقد امری نباید بی‌مهابا آن را انکار کند، گرفتار هوا و هوس و شکم و شهوت نیز نباید چنین بصیرتی را در افراد شایسته انکار نماید و در صورت انکار، نمی‌تواند فرد عاقلی به شمار رود.

البته، در افراد این بصیرت و بینایی دارای مراتب مختلفی است و اولیای الهی نیز هر یک مقام خاصی را دارند تا جایی که حضرات انبیای الهی نسبت به یک‌دیگر دارای مقامات مختلف و خصوصیات متمایزی می‌باشند و نسبت به رسول اکرم ﷺ «دنی فتدلی»<sup>۲</sup> وارد می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام سخن از «سلونی قبل أن تفقدونی»<sup>۳</sup> سر می‌دهد و در میان تمام اولیای الهی، این دو بزرگوار به مقام «قاب قوسین أو أدنی»<sup>۴</sup> نایل می‌آیند و خود را در محضر قرب حق بی‌پرده می‌بینند.

هنگامی که چنین عروج و رشدی برای جناب انسان محقق است و او می‌تواند در حریم حق خیمه زند، رؤیت حقایق مثالی و درک وقایع و حوادث ناسوتی و ارجاع صور و تراکیب به اصل آن چندان مشکل نیست

۱- آل عمران / ۱۷۹. ۲- نجم / ۸.

۳- نهج البلاغه، ص ۲۸۰. رسائل مرتضی، ج ۱، ص ۳۹۴. ۴- نجم / ۹.



و انکار آن معقول نمی‌باشد؛ اگرچه دیدن و بودن، باگفتن و شنیدن تفاوت فراوانی دارد و کسی که دل درگرو حق بسته به خوبی باور دارد که رؤیت حقایق غیبی برای اهل آن محقق است و کسی که حکم هوا و هوس را پذیرفته، این گونه معانی را دریافت نمی‌کند و تنها دل به هوای نفس می‌سپرد و یقین او هوا و علمش هوس می‌گردد و دل بر ناسوت و احکام آن می‌بندد و به قدرت، همت و بصیرت انسان بی‌اعتنا می‌شود؛ هر چند مردم عاقل و هوشمند بی‌مهابا انکار امر مجهول و ناشناخته‌ای را به خود راه نمی‌دهند و هر مرتبه‌ای از وجود کمال را زمینه‌ی فقدان مراتب برتر می‌سازند و همت بر رفع آن می‌گمارند.

### کمال نفس معبر

اما معبر باید چه میزانی از کمال نفس و درک معانی را داشته باشد تا شایسته‌ی این عنوان گردد و بتواند حقایق معنوی را از صورت‌ها جدا سازد و راهگشای دیگران باشد.

۲۸۱

از آنچه گذشت دانسته شد که درک معانی و داشتن معرفت ربوبی، تنها به دانستن مفاهیم و حفظ اصطلاحات و اکتساب ظواهر صوری نیست؛ بلکه معبر باید یقین، حقیقت معرفت، روح علم و واقع معنویت را در خود یافته باشد تا چشمه‌ی باطن و دل وی سرشار از رؤیت و بصیرت گردد و با تحقق این امر، مشکلی در رؤیت و یافت حقایق صوری و معنوی نداشته باشد.

با حصول این معانی و حضور حقایق ربانی در باطن اولیای بحق، نباید مراتب را از نظر دور داشت که هر فردی مقامی محفوظ و حدی مشخص دارد و این گونه نیست که هر یک از اولیا تمام مراحل و مقامات را بیابند و

یا آن را با کسانی بازگویی کنند. بر این اساس باید روشن باشد که هر رؤیتی باطن محقق خود را داراست و هر بیانی در خور فردی می باشد و تمامی امور در مقام ثبوت و اثبات، قانونمند و خردپذیر می باشد. چگونه می توان باور داشت که رؤیاهای آدمی به حقایق حال، گذشته و آینده وابسته باشد؟ رؤیاهای انسان عوامل بروز و ظهور حقایقی هستند که در گذشته و یا آینده ی آدمی نقش عمده دارند و با موجودی فرد بی ارتباط نمی باشد. در شناخت این امر نباید از دو موضوع بسیار عمده و مهم غفلت نمود: یکی آن که در سراسر هستی و عوالم وجود، نظمی خاص حاکم است و آدم و عالم از چینشی طبیعی برخوردار است، و در عالم، هر ذره سیر وجودی خود را طی می کند و در میان تمام موجودات نسبت به این نظم تفاوتی نمی باشد و هرچه موجودی از ظرافت و عظمت بیش تری برخوردار باشد، از نظم و چینش بیش تری برخوردار است.

دیگر آن که انسان به مراتب از موجودات دیگر عوالم هستی پیچیده تر و پرمحتواتر می باشد و در رأس موجودات عوالم هستی قرار دارد و غایت خلقت موجودات و همت ظهور عوالم است.

با در نظر داشتن این دو موضوع که عالم و آدم را چینشی طبیعی هدایت می کند و موجودات عالم در عین پیچیدگی، از نظم و هماهنگی خاصی برخوردار است و هیچ حلقه ی مفقوده ای در تمام عوالم هستی یافت نمی شود و انسان در رأس این نظام وجودی قرار دارد و ظهور کامل حق می باشد، آنگاه رابطه ی هرچه بیش تر رؤیا با حوادث فرد مشخص می گردد.

انسان در خواب حالاتی دارد که با بیداری وی متفاوت است و یکی از آن تفاوت‌ها، انصراف نفس از حواس ظاهری است. نفس در این هنگام خود را قهرمان‌تر از حواس می‌یابد و خود را سبک‌بارتر احساس می‌کند و توجه بیش‌تری به باطن خود می‌نماید و آینده و گذشته‌ی خویش را در شعاع دید خود می‌بیند و توجه ملموس نسبت به فعلیت‌ها و استعدادهای خود پیدا می‌کند و تمام حوادث مختلف فعلی و استعدادی خود را در تیررس قرار می‌دهد و عنایت خود را به آنچه برای وی اهمیت دارد، معطوف می‌نماید و همین توجه و عنایت در حالت انعکاس و صورت‌یابی، حالت رؤیا را شکل می‌دهد و از چنین ظهوری در خواب به رؤیا تعبیر می‌شود.

البته کسی می‌تواند چنین نظاره و توجه هماهنگی داشته باشد که از سلامت نفس و قوت روح و صفای دل برخوردار بوده و از موانع و نگرانی‌های غیر مادی به دور باشد که در غیر این صورت، به میزان نواقص خود، در توجهات نفس و تحقق صور ناهماهنگی خواهد یافت تا جایی که دیگر رؤیای او ارزش تعبیری ندارد و از اضغاث احلام به شمار می‌آید.

پس در بیانی کوتاه و رسا می‌توان گفت: توجه نفس به موقعیت واقعی خود، عامل تحقق رؤیا در خواب می‌گردد و چنین حادثه‌ای با نظم ویژه‌ای که در عالم و آدم می‌باشد، نمی‌تواند با وقایع خارجی فرد بی‌ارتباط باشد؛ بلکه نقشی از گذشته و یا آینده‌ی آدمی است و گذشته و یا آینده‌ی خود را به نوعی شکل می‌دهد و بر آن صورت می‌زند و نفس فرد، نقاش وجودی خود می‌گردد.

رؤیا معلول اعمال و اندیشه‌های مداوم آدمی است، همان‌طور که تمام انگیزه‌های انسانی سرچشمه از علل و اسباب طبیعی دارد.

### نقش صورت در رؤیا

چرا راهیابی به عوالم مثالی بدون ترکیب صورت‌های گوناگون انجام نمی‌پذیرد و چرا آدمی نمی‌تواند واقع را در درون خویش و بدون شکل و صورت و به صورت معنا دریابد؟ در پاسخ باید گفت: نفس در همه‌ی توجهاتی که دارد بدون قوای خود نمی‌باشد و وی بر تمامی قوای خود عنایت دارد و عمده‌ترین نیروی نفس در ظاهرسازی حقایق و امور، نیروی خیال و صورنگری است که همه‌ی وقایع و حتی معانی را به صورت و شکل می‌کشانند؛ گذشته از آن که بسیاری از امور و وقایع در نفس و حافظه‌ی آدمی دارای صورت‌هایی خاص می‌باشد.

پس چنین نیست که نفس به تنهایی کاری را انجام دهد؛ گذشته از آن که نفس در مقام عالی، خود مجری کاری نمی‌باشد و نیروهای مختلف خود را که هر یک کاری را به مقتضای موقعیت خود انجام می‌دهد به خدمت می‌گیرد و می‌توان گفت: نفس بدون قوا و ایادی کاری را به انجام نمی‌رساند؛ اگرچه قوا نیز چیزی جز نفس نمی‌باشد و دوگانگی میان آن‌ها در کار نیست و همه‌ی آن‌ها، تنزیلات و مراتب و حالات مختلف یک حقیقت گسترده در شئون مختلف می‌باشد که نام‌های متفاوت به خود می‌گیرد.

بنابراین، توجه نفس به امور گذشته یا حوادث آینده با عنایتی گسترده به تمامی قوا و نیروهای مختلف خود می‌باشد و این دستیابی نمی‌تواند بدون صورت و شکل تحقق پذیرد و گاه می‌شود که نیروی خیال برای

بیان واقعه‌ای صورت‌های مختلف را ترتیب می‌دهد و گاه در صورت انعکاس، آن واقعه را با صورت‌های ناموزون و نامناسبی درگیر می‌سازد و کار را برای بازیابی آن مشکل می‌نماید و هرچه تعدد و ناموزونی آن‌ها رو به فزونی گذارد، خواب و رؤیا پیچیدگی بیش‌تری پیدا می‌کند تا آن‌که به تعبیر نیازمند می‌گردد.

البته چنین نیست که نفس یافته‌ای بدون صورت داشته باشد؛ بلکه نفس می‌تواند به‌خصوص در مرتبه‌ی عالی و بالا، معانی معنوی را بدون صورت در خواب و یا بیداری به آدمی القا کند و اولیای خدا فراوانی از این‌گونه حقایق را که برتر از رؤیاست داشته باشند؛ ولی چیزی که هست دیگر به این امور رؤیا آن هم رؤیایی که نیازمند تعبیر باشد، گفته نمی‌شود. به عنایتی که از نفس آدمی توسط صورت و شکل و نیروی خیال پیدا می‌شود «رؤیا» گفته می‌شود و رؤیاست که نیازمند تعبیر می‌باشد و دیگر یافته‌های معنوی که برتر از صورت و خیال است، توجهات عالی‌تر نفس است که به معبر و تعبیر نیاز نداشته و عنایات ربانی حق است که به آدمی القا می‌گردد و در صورت کثرت این معانی چنین فردی در ردیف افراد عادی نمی‌باشد؛ بلکه دارای نفس پاک و دلی باصفاست و در جرگه‌ی اهل معنا قرار دارد.

### هماهنگ کننده‌ی رؤیا

از بیان بالا، پاسخ پرسش ششم نیز روشن می‌گردد و هماهنگ‌کننده‌ی رؤیا و عواملی که می‌تواند در تحقق رؤیا نقش داشته باشد به دست می‌آید. هماهنگ کننده‌ی تمامی این امور، نفس آدمی است که با توجهات خود، سراسر امور را رهبری می‌نماید و همه‌ی عواملی که در



تحقق رؤیا نقش دارد، همان نیروهای مختلف و قوای فراوان نفس می‌باشد.

نفس است که با موجودی خود و با فعلیت‌های فکری و عملی، خویش را در زمان گذشته و آینده ظاهر می‌سازد و مرشد و مربی خود می‌گردد و در حال فراغت، حواس ظاهری خود را باز می‌یابد و آن را در حافظه‌ی خود نگاه‌داری می‌نماید تا در بیداری و توجه خودآگاه، زمینه‌های بهره‌گیری را فراهم سازد.

پس بروز و ظهور نفس در خواب به صورت رؤیا می‌تواند زمینه‌ای برای بهره‌گیری نفس در حال بیداری و هوش خودآگاه باشد و هماهنگی آن توجه نفسانی که رؤیا نام می‌گیرد و این هوش عقلایی، بهترین راهنما، ارشاد و پیش‌نگری را به توسط معبر برای انسان و ارسته فراهم می‌آورد. از مباحثی که در پیش‌گذشت، به‌خوبی اهمیت تعبیر و معبر و خواب و رؤیا روشن می‌گردد و نقش تعبیر در ارشاد و آگاهی آدمی و جایگاه خواب‌گزار و ویژگی‌های وی به دست می‌آید.

هنگامی که تمام این امور با هم هماهنگ شوند، آنگاه روشن می‌گردد که چهره‌های گوناگون رؤیا می‌تواند در زندگی فرد نقش بسیار زیادی داشته و از مقام و ارزش بالایی برخوردار باشد و توجیه و تأویل رؤیا و وصول به حقیقت آن، عظمتی فراوان به همراه دارد.

فصل چهارم



علم فراست







### دانش «فراست»

برای تعبیر خواب، آگاهی بر علم «فراست» یا برداشت‌های فنی و دقیق از ظرایف آفرینش موجودات و اشیا امری ضروری است تا معبر بتواند به واسطه‌ی خصوصیات و حالت‌های مختلف جسمانی و روانی افراد، بر نوع تعبیر و غایت و ثمر آن خواب اطلاع و وقوف کامل پیدا کند.

مهم‌ترین منبع شناخت این علم، قرآن کریم می‌باشد؛ چنان‌که در علم تعبیر این‌گونه بود و برای اثبات اصل این علم و تحقق حقیقی آن می‌توان شواهد فراوانی از آیات قرآن کریم را فهرست نمود.

این علم با تمام جهات مختلف و ابعاد گسترده‌ی آن از زوایای روح آدمی حکایت می‌کند و در نفس واقع وجود دارد.

این علم همچون برخی از خصوصیات و صفات از امور موهبتی می‌باشد و دست الهی در آن به وضوح دیده می‌شود و چندان عمومی و عادی نمی‌باشد؛ ولی می‌توان با پی‌گیری در جهت زمینه‌های مختلف آن، جهات اکتسابی را در آن ایجاد، رشد و جلا داد و با تعلیم و تعلم و بازیابی هرچه بیش‌تر، افراد آن را گسترش داد.

البته، مردم عادی به طور نسبی کم و بیش از این علم برخوردارند و گاه داعیه‌ی داشتن آن را دارند و برای اثبات آن در خویش به بیان شواهد و مواردی می‌پردازند که چندان نیز دور از واقع نمی‌باشد؛ اگرچه ممکن است بیش‌تر از واقع ادعا داشته باشند و ممکن است عده‌ای با داشتن چنین دارایی عظیمی بر خود نبالند و یا به‌طور کامل از وجود آن در خود اطلاع نداشته باشند و از آن بهره‌ای نبرند.

### علم فراست از دیدگاه قرآن کریم

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»<sup>۱</sup>.

این آیه در داستان حضرت لوط؛ آن‌جا که به تشریح عذاب قوم وی می‌پردازد آمده است: «فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ»؛ و شهر و دیار آنان را زیر و رو کردیم و آنان با سنگباران کردیم و بعد از این می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، این‌ها علامت‌ها و نشانه‌هایی گویا برای مردم آگاه و هوشمند است.

۲۹۰

این آیه علم فراست را در هوشمندی بر دریافت ظرایف امری شخصی منحصر نمی‌داند و آن را به جهات کلی و عمومی سرایت می‌دهد. این نوع برداشت و درک معرفتی بر جامعه نیز صادق است و تنها محدود به امور فردی و خصوصیات چهره و صورت و یا دیگر اشیا نمی‌باشد و همچون علم تعبیر می‌تواند تمام انواع برخوردار را در بر داشته باشد، همان‌طور که زمینه‌های مختلف صدر و ذیل آیات قبل از آن چنین برداشتی را می‌رساند.

«متوسمین» برخی از هوشمندان می‌باشند که اقتداری ویژه و بصیرتی نافذ در دریافت حقایق دارند و به صورت ضعیف این امر در کسانی که افق دیدشان بیش‌تر و برتر از دیگران است دیده می‌شود.

شاهد بر این معناروایت هلالی؛ امیر مدینه است که گوید: «سألت عن جعفر بن محمد عليه السلام، فقلت له: يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله، في نفسي مسألة أريد أن أسالك عنها، فقال عليه السلام: إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني، وإن شئت فاسأل؟ قال: قلت له عليه السلام: يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله، و بأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي؟ فقال: بالتوسم والتفرس؛ أما سمعت قول الله: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و قول رسول الله صلى الله عليه وآله: «اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله»؛

- از حضرت امام صادق عليه السلام پرسیدم: یابن رسول الله، در دلم امری است که می‌خواهم آن را از شما بپرسم. حضرت فرمودند: می‌خواهی خود بگویی یا آن که من آن موضوع را برایت بگویم؟ هلالی گوید: از حضرت پرسیدم: شما از کجا می‌یابید که در من چه پرسشی است؟ حضرت فرمودند: به «توسم» و «تفرس» و با هوشمندی و زیرکی، و در ادامه فرمودند: مگر تو این آیه را که می‌فرماید: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و حدیث پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که می‌فرماید: مواظب زیرکی و هوشیاری مؤمن باشید؛ زیرا مؤمن همیشه با نور الهی و با چشم حق به مسایل و موضوعات نگاه می‌کند نشنیده‌ای. ایشان سپس موضوع رفتن جناب امیر مؤمنان عليه السلام بر دوش پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را مطرح می‌کند.

این حدیث شریف بر موضوع فراست و هوشمندی دلالت واضح دارد، اما باید توجه داشت که آن حضرت با امیر مدینه نوعی جدال

احسن داشته‌اند؛ زیرا راه‌های آگاهی و اطلاع امام علیه السلام بر مغیبات از امور پیچیده‌تری به غیر از این طریق و با روش‌های برتری در دست اوست و استفاده از این روش برای کسانی است که برای درک حقیقت به دریافت ظواهر مسایل و امور نیاز داشته باشند؛ ولی حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام، حقایق را بدون نیاز به مراجعه به ظواهر می‌توانند به دست آورند؛ اگرچه منافاتی ندارد که حضرت از همین راه - فراست - مطلب را بیان فرماید؛ زیرا کسی که قدرت بر روش‌های برتر را دارد، قدرت بر این طریق را به صورت اولی دارد و با هر دید که بخواهد می‌تواند امور را مشاهده نماید؛ ولی حضرت در این برخورد می‌خواهد به امیر مدینه به‌طور ملموس یادآوری نماید که فهمیدن پنهانی‌های آدمی به شنیدن و حواس ظاهری منحصر نیست، و اگر آدمی دل را صیقل دهد، از شنیدن و گفتار برای دریافت حقایق بی‌نیاز می‌شود و نمی‌شود چیزی را از مؤمن به حق پنهان داشت و حضرت این مطلب را به شیوه‌ی جدال احسن و به بیانی که برای امیر قابل پذیرش باشد عنوان می‌کند و بر آن با نقل آیه و روایت استدلال می‌نماید.

روایت نبوی بر این نکته تأکید دارد که مواظب آگاهی‌ها و دقت‌های مؤمن باشید و مؤمن به حق را کم نبینید و در مقابل وی بی‌توجه و بی‌ملاحظه نباشید؛ زیرا در دل مؤمن، نور و چشمه‌ساری از رشحات وجودی انوار الهی وجود دارد که از ورای چشم‌هایش به امور می‌اندیشد و آن را نظاره می‌کند و درون بسیاری از پنهانی‌ها را می‌شکافد و امور را از پس پرده‌ها بر می‌رسد.

البته همین روایت دلالت دارد که این نوع آگاهی و برداشت و یافت

چنین شعوری از درس و مدرسه بر نمی آید و تنها صفای باطن و روشنی دل می خواهد و درس و بحث می تواند در رشد آن دخالت داشته باشد، در صورتی که این امور جهات شناخت و خصوصیات صوری و معنوی این نوع دانش را بیان نماید.

### سیمای اهل حق

«سیماهم فی وجوهم من أثر السجود»<sup>۱</sup>.

قرآن مجید - این کتاب آسمانی و لسان ملکوتی حق - یکی از ویژگی های پیروان راستین رسول خاتم صلی الله علیه و آله را چنین بر می شمرد: «سیماهم فی وجوهم من أثر السجود»؛ آنان بر اثر سجود و صافی شدن روح و دل به قدری لطافت و پاکی پیدا کرده اند که می شود حقیقت آنان را در چهره و صورتشان مشاهده نمود.

این آیه، روش کشف باطن از طریق چهره را حکایت می کند. البته این که چه کسی می تواند این کار را انجام دهد و بصیرت بر این امر پیدا کند، مطلب دیگری است که در این مقام در صدد بیان آن نیستیم.

برخی از نکاتی که می توان از این آیه استفاده کرد چنین است:

**یک.** ظاهر به تمامی عنوان باطن است و ظاهر و باطن از هم بیگانه نیست و حکم واحدی را دارد؛ اگرچه آنچه در باطن است به ظاهر کشیده نمی شود؛ ولی آنچه در ظاهر است خود از باطن امور است و ظاهر منبع ارتزاقی جز باطن ندارد.

**دو.** باطن چون بی زبان است و در اختیار مشاهده ی غیر در نمی آید،



ظاهر زبان باطن می‌گردد و می‌توان ظاهر را طریق وصول به باطن قرار داد و گشایشی برای آن دانست و از همین طریق تمام خصوصیات و حقایق باطنی و یا مشکلات روحی و روانی افراد را به دست آورد و از آن باخبر گردید.

هر دانا و هوشمندی می‌تواند حقایق و یا مشکلات باطنی ناشکفته و پنهان خود را از طریق ظاهر خود به دست آورد و از ویژگی‌های باطنی خود خبر بگیرد.

این امر تنها درگرو داشتن بینشی ویژه و زیرکی خاص است و کسی که اقتدار شناخت دیگران را دارد، از خود بی‌خبر نمی‌باشد؛ اگرچه عکس آن نیز ممکن است.

سه. باید باور داشت که کردار آدمی به‌خوبی بر ظاهر و باطن اثر می‌گذارد و اعمال در سرنوشت ظاهر و باطن آدمی نقش عمده‌ای دارد، همان‌طور که باطن انسان تأثیر تمامی در ظاهر و کردار دارد و هر یک در جهت ظهور و بروز دیگری نقش آفرین است و به‌گونه‌ای دارای جهت سببی و یا مسببی می‌باشد و بر هم اثر متقابل می‌گذارد و هماهنگی خود را حفظ می‌نماید.

البته روشن است که بعضی از کردار و کارهای بشر، نقش عمده‌ای در این جهت دارد و خصوصیات بارزی را ایجاد می‌کند، همان‌طور که قرآن مجید به این مطلب اشاره دارد و سجده و خضوع و خشوع در مقابل حق تعالی از این‌گونه امور است؛ ولی سجده از کردار عبادی و قربی است که با فرض صحت و تمامیت، نقش عمده‌ای در رشد مؤمن و بروز صفات ظاهری در او دارد.

مطلب دیگری که باید به آن اشاره نمود این است که در ظواهر بدن آدمی و دیگر اشیا و موجودات نیز این قانون خاص جاری می‌باشد و می‌توان از هر عضوی از اعضای آدمی و خصوصیات رنگ و پوست و نقش و نگار و انواع موهای بدن، برداشت‌های متفاوتی داشت و از ظواهر به بسیاری از سجایا و خصوصیات اشیا پی برد؛ اگرچه در میان تمام ظواهر مختلف انسان، چهره و صورت مقام بارز و خاصی دارد و می‌تواند به تنهایی چگونگی دیگر ظواهر و موی بدن را ارایه دهد و با خیره شدن به آن می‌توان پنهانی‌های دیگران را به دست آورد؛ چنان که قرآن مجید به آن اشاره می‌فرماید: «سیماهم فی وجوه من اثر سجود»؛ یعنی حقیقتشان در چهره‌ها و صورتشان دیده می‌شود. این بیان گذشته از آن که شناسایی صفات پنهان را به صورت منحصر نمی‌سازد، جایگاه خاص صورت در این زمینه را عنوان می‌نماید.

براستی این چه نوع برداشت و طریق یافت معرفت است که آدمی بتواند از میان ظواهر بی‌زبان و بازبان، بیانی برای باطن در سینه‌ی فردی پیدا کند، اگرچه درک آن برای همگان چندان آسان نیست و قرآن مجید از این نوع ادراک و هوشمندی پرده بر می‌دارد و آن را به آدمی توجه می‌دهد تا برای انسان راهگشا باشد.

پرسشی که در این جا پیش می‌آید و باید نسبت به آن توجه کامل داشت این است که آیا به واسطه‌ی ظاهر از باطن چهره‌گشایی می‌شود و ظاهر زبان باطن می‌گردد یا آن که این طور نیست و شخص باطن است که به ظاهر کشیده می‌شود و ظاهر، خود چهره و صورتی باطنی است که به ظاهر آمده است؟

باید گفت صورت اخیر از لطافت خاصی برخوردار است و حقیقت این امر می‌باشد و این واقعیت بیانگر لطف و دقت نظام وجودی انسان و جهان است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»<sup>۱</sup> و سپس می‌فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ»<sup>۲</sup>؛ همانا نیکوکاران در بهشت بر روی تخت‌هایی نشسته‌اند و نشاط و زیبایی باطنی بهشتیان در ظاهر آنان آشکار است و تمامی از کوشش و کنش باطنی آنان حکایت دارد.

بر اساس آنچه گذشت باید گفت: هوشمندی که ظاهر را به نیکی می‌یابد، در واقع حقیقت باطنی آن را یافته؛ چرا که این باطن است که صورت ظاهر به خود گرفته است و می‌تواند هویت موقتی باطنی آن فرد و شیء را به خوبی دریابد و یافت وی تنها جهت حاکی به باطن نیست، بلکه حاکی خود باطنی است که صورت ظاهری یافته است و در این صورت، هوشمندی که می‌تواند موقعیت شخصی آن فرد را دریابد در واقع خود آن فرد را دریافته است و در طریق فهم وی نمی‌باشد و ادراک وی تنها جهت حاکی را در بر ندارد.

#### فقیر آبرومند

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ، تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا»<sup>۳</sup>.

- صدقه مخصوص فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و بیچاره‌اند و

۱- مطففین / ۲۳.

۲- مطففین / ۲۳.

۳- بقره / ۲۷۳.



توانایی آن که کاری پیش گیرند ندارند و از شدت عفاف چنان احوالشان به مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنان آگاه نباشد پندارد وی غنی و توانگر است، باید به فقر آنان از چهره‌هایشان پی ببرید.

آیه‌ی مبارکه در مقام آبرومند فقیر چنین می‌فرماید که وی کمبود خود را چنان در خود پنهان می‌دارد که مردم غافل و نادان و سرمست از باده‌ی غرور و عشرت، آن‌ها را غنی و متمکن و دارا به حساب می‌آورند و در ادامه می‌فرماید: اینان هیچ‌گاه حاجت و نیازمندی اساسی خود را از کسی درخواست نمی‌کنند و به قول معروف: با سیلی صبر و بردباری صورت شرف و آبروی خود را سرخ نگاه می‌دارند.

از آیه‌ی مبارکه چنین استفاده می‌شود که فرد دانا و عاقل می‌تواند چنین مردمانی شریف و آبرومند را از طریق صورت و نوع نجابت و صلابتشان بشناسد و از این بیان روشن می‌شود که صورت، اساس مستقلی برای شناخت این موضوع دارد؛ اگرچه این نوع از شناخت را می‌توان از صورت به‌دست آورد، شناخت آن به صورت منحصر نیست و هر چیزی را می‌توان بر آن تطبیق نمود و بسیاری از پنهانی‌ها را از آن به‌دست آورد.

با آن که صورت، بهترین منبع و زمینه برای یافت بسیاری از پنهانی‌ها است، می‌تواند پناه‌گاهی پیچیده برای بسیاری از پنهانی‌ها باشد؛ البته برای افرادی که بتوانند اقتدار نفسانی خود را در هر صورت حفظ نمایند و هماهنگی کاملی میان دل و صورت خود داشته باشند و رنگ و روی رخسار حال و هوای دل آنان را حکایت نکند و بتواند صورت را با تمام حالات و خصوصیات تحت اراده قرار دهد و انفعالات آن را ارادی سازد.

پس صورت حکم دل را ظاهر می‌سازد و دل نیز خود را به صورت می‌کشانند و این گونه ارتباط و هماهنگی می‌تواند به دو صورت کلی باشد که نوع بسیار عالی و برجسته‌ی آن همان نوع ارادی و نوع دیگر آن وجه انفعالی آن است. وجه نخست را کسانی می‌توانند داشته باشند که صاحبان نفوس عالی و دارندگان اراده‌های بسیار محکم می‌باشند و نوع دوم را به مراتب فراوان، افراد ضعیف و سست اراده دارند.

به طور کلی، افراد ضعیف و کسانی که از اراده‌ی محکم برخوردار نیستند، تمامی امورشان را همگان کم و بیش می‌توانند دریابند و دریافت چگونگی آنان چندان کار مشکلی نیست؛ زیرا خود بی هیچ گونه تأمل و تحمل و بدون حاجت به پرسشی هرچه هست را برای همه بازگو می‌کنند و خود را چون ظرفی خالی در می‌آورند و دلشان را چون مئذنه‌ای با اشاره‌ای خالی می‌کنند.

اما چیزی که قابل اهمیت است و ارزش والایی دارد، نوع دیگری از نفوس است که در خود اراده‌ای بس محکم دارند و تمام حرکات و سکنت بدن را در حیطه‌ی نفس قرار می‌دهند و هرگز بدون خواست نفس اثری را ظاهر نمی‌سازند و می‌توانند دنیایی از پنهان کاری‌های مختلف را در خود حفظ نمایند؛ به طوری که همه‌ی مردم عادی او را خالی پندارند و از او مأیوس گردند و این گونه نفوس را تنها صاحبان هوش و زیرکی می‌توانند مورد استفاده قرار دهند که اقتدار آنان برتر از آن‌ها باشد و گرنه تحت تأثیر اقتدار آن‌ها قرار می‌گیرند.

بنابراین صاحبان اراده‌های محکم یا دارندگان هوش و فراست می‌توانند همیشه در رقابت بسیار ظریف و بدون صدایی باشند و در

بسیاری از مواقع، بدون آن که اظهار آمادگی یا شناسایی کنند، در رقابت پنهانی قرار می‌گیرند. این گونه افراد را می‌توان شجاع پنداشت و چنین سجایایی دارای ارزش ارتیاض و موقعیت ورزشی و هنری می‌باشد؛ اگرچه جوامع انسانی هنوز به موقعیت شناخت این امور در سطح وسیع و دقیق نرسیده است و در مدارک اسلامی می‌توان فراوانی از چنین اموری را شاهد آورد، چنان که در مورد مؤمن می‌فرماید: «سرور مؤمن در صورت و حزن وی در دل است».

#### اهل اعراف و ویژگی‌های آنان

«ونادی أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم، قالوا: ما أغنى عنكم جمعكم، وما كنتم تستكبرون»<sup>۱</sup>.

- و اهل اعراف مردانی را ندا می‌دهند که آنان را به چهره‌هایشان می‌شناسند و گویند: دیدید که جمع کردن مال و آنچه بر آن فخر و تکبر می‌کردید به شما نفعی نبخشید.

در این آیه‌ی مبارکه به عرفان و معرفت از طریق سیما و صورت اشاره می‌شود و نقش جسمی و روحی آدمی را منشأ یافته‌های فراوانی معرفی می‌کند.

اگرچه این آیه درباره‌ی اهل اعراف است، خصوصیتی ندارد و در صورت وجود شرایط و حصول خصوصیات از وسعت و عمومیت خود برخوردار می‌باشد.

صورت می‌تواند ظهور و بروز بدن و تمام روح و جان آدمی را عنوان

سازد و هر هوشمند دانایی می تواند تمام آن پنهانی ها را از آن دریابد.

«أم حسب الذين في قلوبهم مرض أن لن يخرج الله أضغانهم ولو نشاء لأريناكم فلعرفتهم بسيماهم، ولتعرفنهم في لحن القول، والله يعلم أعمالكم»<sup>۱</sup>.

- آیا آنان که در دل مرض (نفاق) دارند می پندارند که خدا کینه‌ی پنهانی آنان را آشکار نمی سازد. اگر ما می خواستیم بر تو نشان می دادیم تا آنان را به ظاهر و چهره بشناسی و خداوند به کارهای شما آگاه است.

در آیه‌ی مبارکه، گذشته از معرفت به طریق سیما و صورت، نوع کلام و تلفظ را عنوان می کند و این بیان همان سخنی است که گفته شد و اگرچه صورت از اهمیت کافی برخوردار است و در این جهات نقش اساسی و عمده را دارد، طریق معرفت منحصر به این جهات نمی باشد و تمام خصوصیات و حالات انسانی در ذات و صفات، قابل ارایه است.

«وعلى الأعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم»<sup>۲</sup>.

- و بر اعراف مردانی هستند که همه به چهره شناخته شوند.

آیه‌ی شریفه امکان شناخت اعرافیان را از طریق سیما می رساند و می فرماید: اعراف، مردانی دارد که یکدیگر را با سیمای خویش می شناسند. البته، ذکر صورت، انحصار آن را نمی رساند ولی اهمیت آن را خاطر نشان می نماید.

«يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والأقدام»<sup>۳</sup>.

- بدکاران به چهره شناخته شوند، پس موی پیشانی آنان را با پاهایشان بگیرند.

۳- الرحمن / ۴۰.

۲- اعراف / ۴۶.

۱- محمد / ۲۹ - ۳۰.

این آیه، امکان شناخت بدی‌ها را از طریق چهره بازگو می‌کند و این امر به آخرت منحصر نیست؛ ولی با حصول شرایط و وجود خصوصیات، این نوع از شناخت برای هر هوشمندی به قدر درک و فهم خویش میسر است.

«وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»<sup>۱</sup>.

- هرگاه بر کافران معاند آیات روشن ما خوانده شود، در چهره‌ی آنان اثر عناد و انکار دیده می‌شود.

این آیه در رابطه با کفار است و می‌فرماید آنان چهره‌ای دارند که بعد از شنیدن آیات الهی حلالتی در آن پیدا می‌شود که برای مؤمنان قابل ادراک است؛ البته ظهور حالات مختلف آدمی در برخوردهای مختلف عمومیت دارد و منحصر به کافر نیست.

### تفاوت فراست و هوشمندی

افرادی که توجه و دقت کافی به موضوعات و مسایل خود و یا دیگر افراد و اشیا ندارند و در امور مختلف دقیق و ریزبین نمی‌شوند، توانایی فراست در آنان فعلیت نمی‌یابد، با این تفاوت که چنین افرادی بر دو دسته می‌باشند: یکی افرادی که استعداد و زمینه‌ی آن را ندارند و دو دیگر آنان که بر اثر عوامل مختلف جهل و ناخودآموزی، فعلیت و بروز استعداد خود را از دست داده‌اند.

میان این دو دسته، تفاوت‌های مختلفی وجود دارد و راه‌هایی برای شناخت آن در دست می‌باشد. صاحبان فراست و افراد هوشمند،

همیشه توجه خاصی به افراد و اشیا و امور مختلف دارند و آنها را بیش‌تر با تکیه‌ی بر ظواهر و از همین راه مورد شناسایی قرار می‌دهند و ظواهر، زبان‌گویایی برای آنها می‌باشد.

افراد هوشمند، بیش‌تر از چشم‌های خود استفاده می‌کنند تا از زبان و نیز بیش‌تر آگاهی‌های خود را در سکوت به دست می‌آورند تا با پرسش و همچنین گفتار و خلوت بیش‌تر مورد پسندشان است تا انجمن.

گاه می‌شود که برای یافت موضوعات مختلف از فرد یا چیزی، یک نگاه را مورد بررسی و دقت قرار می‌دهند و از آن خواسته‌های خود را فراهم می‌سازند؛ گاه از یک سکوت و یک حرف و خلاصه‌گاه می‌شود که بی‌چشم و زبان می‌توانند مجهول خود را مورد بررسی، دقت و شناسایی قرار دهند.

مطلبی که در این جا بسیار مهم می‌باشد این است که یافتن و دانستن امور از این طریق را نباید با پنهان‌کاری خلط نمود. بسیار می‌شود که فردی دارای آگاهی‌هایی است، بدون آن که آن را برای کسی بازگو کند، چون دانستن غیر از گفتن است و فهمیدن با بازگفتن دو امر است و آنچه کمال می‌باشد امر نخست است و آنچه نقص و عیب به شمار می‌رود، امر دوم است.

اگر کسی بتواند بدون هیچ‌گونه انحراف و زیانی چیزی را بداند، وی صاحب کمال است. البته، گفتن و بازگویی آن امر دیگری است که به اذن شرعی نیاز دارد و هرگونه انحراف و بازگویی موجب ایجاد ناملايمات مختلفی می‌گردد که امری ممنوع است.

همچنین شایان ذکر است که فرد هوشمند در به دست آوردن معرفت و آگاهی‌های مختلف باید رعایت احتیاط را بنماید، به طوری که هوشمندی خود را درگیر خیالات و اوهام و پندارهای بی‌اساس نسازد و خویش را تا نرسیدن به اطمینان راضی نبیند و اگر در بعضی جهات به اطمینان نرسید، تنها بر احتمال کفایت کند؛ زیرا دل بر غیر جزم و یقین بستن، نوعی جهل و گمراهی است و اندیشه و افکار آدمی را به سراشیبی از انحراف و انحطاط می‌کشاند و ذهنیت او را از حقایق ملموس دور می‌سازد.

هر فرد فهیمی تا در مطلبی به اطمینان نرسد، بر دانسته‌ی خود پافشاری نمی‌کند و از آشکار ساختن اسرار دیگران خودداری می‌ورزد؛ جز در موارد کمی که جهات ثانوی داشته و دلیلی بر اظهار آن باشد که این امر نیز محتاج تشخیص درست و دلیل‌گویایی است و تنها در صورتی صحیح است که شخص هوشمند قدرت اعمال قوانین فقهی را دارا بوده و فقهی باشد که به فتوای دیگران نیاز نداشته باشد و در غیر این صورت، کار بسیار مشکل می‌شود؛ زیرا هوشمند، فاقد تشخیص دلیل شرعی و اذن می‌باشد و فقیه نیز نسبت به آن موضوع خاص آشنایی ندارد تا حکمی در مورد آن داشته باشد و تنها می‌تواند نسبت به امری کلی حکمی داشته باشد و افزوده بر این تطابق این حکم کلی بر مصادیق جزئی آن خود از مشکلات دیگر این امر می‌باشد.

شایان ذکر است انسان در طول زندگی خود به یافت آگاهی‌ها و ادراک‌هایی دقیق و ظریف از دیگران نیازمند می‌گردد و این امر از این جهت دارای ارزش است که با آن می‌توان خود را از بسیاری از اشتباهات

دور داشت و با حوادث شوم و گمراهی‌های مختلف درگیر نشد؛ البته برخورداری از این گونه امور به‌طور گسترده در خور همگان نیست و اندکی از وارستگان و اندیشمندان مؤمن می‌توانند در این سطح از آگاهی قرار بگیرند و بسیاری از این افراد نیز پنهان داشتن کمالات خود را بهترین راه برای دوری از عموم مردم انتخاب می‌کنند و هرگز دانش و دارایی خود را بر مردم عرضه نمی‌دارند و به‌طور کلی خویش را از محدوده‌ی آنان دور می‌دارند و اگر گاهی چیزی از آن‌ها ظاهر شود، محدودیت آن امور را مورد اهمیت قرار می‌دهند.

امروزه برای شناخت و به دست آوردن چنین آگاهی و توانمندی در دنیا تلاش فراوانی می‌شود، به‌طوری‌که حیوانات را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهند و آن‌ها را برای آگاهی از چنین اموری به خدمت می‌گیرند و برای آن سرمایه‌گذاری‌های کلانی می‌کنند و به موفقیت‌های فراوانی در این راه رسیده‌اند.

یادآوری این نکته نیز بایسته است که دریافت چنین دقایقی به دانش دریافت مغیبات ارتباطی ندارد و از باب غیب‌گویی به شمار نمی‌رود و تمام آن‌ها از باب آگاهی‌های مختلف علمی و به صورت روشمند است؛ هرچند امری جزئی است و از مقوله‌ی معرفت می‌باشد و نه علم کلی و اصطلاحات ویژه‌ی آن نیز شاهده‌ی بر این امر است.

نتیجه‌ای که علم فراست به دست می‌دهد امری کلی و قطعی نمی‌باشد؛ ولی ممکن است به‌واسطه‌ی مهارت و تجربه از ارزش صدق بیش‌تری برخوردار گردد. این امر در اولیای خدا به واقع نزدیک‌تر و در حضرات معصومین علیهم‌السلام دارای قطعی کلی و مطابق با واقع است و هرگز



احتمال خطا در آن راه نمی‌یابد؛ چنان‌که مراتب ادراکی آنان بسیار بیش از آن می‌باشد و محدودیتی در این‌گونه امور ندارند. چگونگی این علم و مسایل آن را باید در جای خود پی‌گرفت و غرض از ذکر آن این است که داشتن علم فراست یکی از شرایط لازم در معبر است.

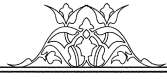




فصل پنجم



علم تاویل





### تأویل و یافت باطن اشیا

موضوعی که در این مقام لازم است روشن گردد این است که تأویل و باطن‌یابی از ظواهر اشیا و امور مختلف، تنها مربوط به خواب و رؤیا نیست و نسبت به همه‌ی موجودات و اشیا و وقایع و امور می‌باشد. تأویل، دستیابی به چهره‌ی باطن چیزی را گویند و با این کار نوا از ساز وجودی امور به صدا در می‌آید و آدمی با آن چیز بیش‌تر آشنا می‌گردد و قرب بیش‌تری به باطن آن موجود پیدا می‌کند.

تأویل از مقوله‌ی لفظ و معنا نیست؛ اگرچه لفظ و معنا تأویل خاص خود را دارد و از این معانی به دور نیست.

تأویل، کشف واقع و درک باطن و وصول به چهره‌های گوناگون موجودات و اشیاست و مطلق معنای تعبیر را در بر دارد و به مراتب اهمیت بیش‌تری در مقایسه با تعبیر خواب و رؤیا دارد و دارای عنایت بیش‌تری می‌باشد.

در این جا لازم است بیانی نسبت به تأویل داشته باشیم و از اساس و احکام آن به‌طور خلاصه یاد کنیم تا راه‌گشایی برای یافت باطن باشد و مبانی تعبیر و احکام آن را محکم نماید.

## تفاوت تأویل و تعبیر

در مقایسه‌ای کوتاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که تفاوت تأویل با تعبیر، همانند تفاوت میان رؤیت و رؤیاست.

همان‌طور که رؤیت نسبت به مشاهده در بیداری استعمال می‌شود، رؤیا نیز همان رؤیت در خواب را می‌گویند.

تأویل همانند تعبیر، کوششی در جهت یافت باطن امور و اشیا می‌باشد؛ همان‌طور که چنین کوششی را در جهت رؤیا، تعبیر می‌نامند، با این تفاوت که یافت باطن و وصول به حقیقت و واقعیت رؤیا را می‌توان در واژه‌ی تأویل به کار برد؛ ولی رؤیت به جای رؤیا استعمال ندارد و تعبیر را در اصطلاح خاص، تأویل نمی‌گویند.

تأویل نسبت به تعبیر به مراتب دارای اهمیت بیش‌تری است و توان و قدرت بیش‌تری را به دارنده‌ی آن می‌دهد.

تأویل، شعور باطن را به کار می‌گیرد و عقل و اندیشه‌ی انسان را به فعالیت وادار می‌دارد و وی را با حقایقی آشنا می‌سازد که قابل مقایسه با امور صوری و ظاهری نیست.

تأویل، ریشه در عمق معرفت آدمی دارد و شعور باطن چنین معنایی را ایجاب می‌نماید و قدرت معنوی انسان را در این مسیر قرار می‌دهد.

تأویل امری است روشن و شناخته شده و ریشه در حقیقت انسان دارد و از صفات کمال و سرمایه‌های ملموس آدمی می‌باشد.

تأویل حقیقتی عینی و شأنی از شئون انسانی است که در صورت بروز و فعلیت، آدمی را در رؤیتی برتر از ظواهر و محسوسات قرار می‌دهد.

این علم، گذشته از ارزش و موقعیت والای آن، از ظرافت خاصی برخوردار است و کم‌تر کسی می‌تواند خود را به عمق آن برساند و صاحب تأویل و واجد قدرت یافت و کشف باطن گردد.

صاحب تأویل دارای صفات کمالی است و از اراده و توجه خاصی برخوردار است که تنها در خور اولیای الهی می‌باشد؛ اگرچه هر فردی به فراخور درک و شعور باطنی خود می‌تواند حکایتی از وقایع داشته باشد و می‌شود که حکایت وی دور از واقع نباشد.

آنان که صاحب تأویل هستند دارای حکم نیز می‌باشند و حاکمیت فراوانی نسبت به موجودات دارند و از قدرت نفوذ در باطن اشیا برخوردارند و صاحب دیده‌ای برای رؤیت باطن موجودات می‌باشند که این دید غیر از دیدن ظاهری است و این دیده نه بر سر؛ بلکه بر دل انسان کامل و وارسته است.

دانش تأویل دارای منابع فراوانی است و مهم‌ترین منبع شناخت آن قرآن کریم است که در این مقام به خلاصه‌ای از آن اشاره می‌گردد.

### تأویل در قرآن کریم

قرآن مجید در چند سوره از تأویل یاد می‌کند که مهم‌ترین آن در سوره‌ی کهف و داستان جناب خضر و حضرت موسی علیه السلام می‌باشد. سوره‌ی کهف گذشته از مباحث توحیدی و نفی شرک و دیگر مطالب فراوانی که در آن است، به‌طور کلی از چهار واقعه‌ی تاریخی و سرگذشت مهم حکایت می‌کند که عبارت است از: اصحاب کهف، ذوالقرنین، دیدار حضرت موسی با جناب خضر و دو صاحب باغ و چون سرگذشت

اصحاب کهف آیه و نشانه‌ای است که به‌طور مستقیم در قبضه‌ی قدرت حضرت حق تعالی قرار دارد، سوره نیز به همین سرگذشت نام گرفته است. ما در این مقام تنها به آیات مربوط به جناب خضر و حضرت موسی که مربوط به تأویل است اشاره‌ای کلی خواهیم داشت تا چستی تأویل مورد بصیرت قرار گیرد.

آیه‌ی شصت سوره‌ی کهف از تصمیم جناب موسی به حرکت و طلب وی حکایت می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حَقْبًا»<sup>۱</sup>.

به یاد آر وقتی را که موسی به رفیق جوانمرد خود گفت: من دست از طلب برندارم تا به مجمع البحرین رسم یا قرن‌ها عمر در طلب بگذرانم. البته، تصمیم حضرت موسی، بدون مقدمات پیشین و مسایل عمده و مهم نبوده و با توجه به قراین در اواخر عمر شریف آن حضرت و بعد از اظهار ید بیضا و نزول آیات الهی که به دست مبارک ایشان و توسط آن حضرت در میان بنی اسرائیل ظاهر شد و برخوردهای بسیار مهم و محکمی که آن حضرت با مردم نمود می‌باشد و ممکن است در میان مردم و یا در نفس شریف آن حضرت، حادثه‌ای از عظمت و بزرگی آن حضرت رخ داده باشد. در این جا نسبت به این حادثه دو برداشت متفاوت می‌توان داشت: یکی، آن که جناب موسی بعد از ظهور آن همه آیات، بر بزرگی و عظمت خویش خیره گشت و دل بر آن بسته باشد و دیگر این که مردم به واسطه‌ی آن معجزات چنین برداشت‌هایی درباره‌ی وی داشتند.



برداشت نخست معقول است؛ البته، اگر از آن امری منافات با عصمت و شأن آن حضرت پیش نیاید؛ ولی برداشت دوم نمی‌تواند اساس محکمی داشته باشد؛ زیرا ثمرات برخورد آن حضرت با جناب خضر، تنها برای ایشان بوده و در این جهت مردم بنی اسرائیل همانند دیگر مردمان می‌باشند و تنها می‌تواند جهت عبرت و ارشاد برای آن‌ها داشته باشد؛ گذشته از آن که اگر مردم چنین برداشت‌هایی می‌داشتند، حضرت موسی خود می‌توانست آنان را ارشاد نمایند و آنان را از این گونه توهمات دور بدارد و نیازمند حرکت به سوی خضر نمی‌بود.

گذشته از آن، تمام نسبت‌هایی که قرآن مجید به حضرات پیامبران می‌دهد، نسبت‌هایی واقعی و حقیقی می‌باشد و مجاز و کنایه‌ای در آن نیست و امر مهم، فهم معانی عمیق و ظریف قرآن مجید است؛ به طوری که با عصمت و شؤن آن حضرات منافات نداشته باشد.

در هر صورت، خداوند متعال می‌خواهد جناب موسی را متوجه امر خطیری سازد و کمالات باطنی آن حضرت را به فعلیت تمام برساند و ایشان به واقع بیابد که افراد برتر از او نیز وجود دارد: «فوق کلّ ذی علمٍ علیم»!

حق تعالی خواست باروی نمودن حضرت موسی به حضرت خضر، وی را از مقام ظاهر به باطن امور سوق دهد تا پس از تمامیت ظهور به مظاهر ظاهر، مظاهر باطن آن حضرت را نیز شکوفا سازد تا واجد مقام جمعی کمال ظاهر و باطن حق گردد و حقایق امور و عجایب مخلوقات پروردگار و برجستگی‌های آفرینش حق را به واقع رؤیت نماید و گوشه‌ای

از اسرار باطنی بنده‌ای از بندگانش - جناب خضر - را ببیند و خود را با مقایسه‌ی با او مشاهده نماید و درگیر خیال و خود برترینی نگردد.

جناب موسی علیه السلام در حرکت به سوی حضرت خضر تنها نبود و جوانی را که همان «یوشع بن نون» باشد با خود همراه برد؛ اگرچه از قرآن کریم نمی‌توان به دست آورد که آن جوان چه کسی بوده است.

از این مصاحبت و همین‌طور جریان‌های دیگر آن جناب، به خوبی می‌توان فهمید که آن حضرت همیشه در حریم کارهای خود دیگری را داشته و هیچ‌گاه تنها نبوده است؛ چه در این حرکت و چه هنگام حرکت به سوی فرعون که درخواست همراهی برادرش هارون را می‌کند و چه در زمان حرکت به سوی کوه طور و دیگر جریان‌هایی که در زندگی وی پیش آمد که اگر ایشان با دیگر پیامبران مورد سنجش و بررسی قرار گیرد، این امر می‌تواند تنزلی در جهات عالی کمالات ربوبی باشد.

ایشان هنگام حرکت، تصمیم به امری گرفت که آگاهی و اطلاع مناسبی از قدرت و توان واقعی خود نسبت به آن را نداشت و از خود اراده‌ای مطلق در جهت عملی ظاهر ساخت؛ در حالی که توان آن جناب محدود بود و در نتیجه در میانه‌ی راه خود را به سختی مبتلا نمود.

#### بی‌پروایی در سلوک

همان‌گونه که گذشت در این آیه آمده است: «وإذ قال موسى لفتاه لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضى حقبا»<sup>۱</sup>.

جناب موسی به آن جوانمرد؛ یعنی یوشع بن نون که رفیق و همراه وی

بود فرمود: من هرگز از طلب دست بر نمی دارم تا آن که خود را به مجمع البحرین برسانم؛ گرچه سال های فراوانی به طول انجامد و بسیار در راه باشم و عمری بر سر این راه بگذارم.

از این آیه به خوبی به دست می آید که جناب موسی بسیار محکم و پرشور اراده ی حرکت را در خود داشته است و بر خود تکیه می کند، بدون آن که از عواقب امور و باطن این سفر آگاهی داشته باشد و یا بر حق تعالی تکیه کند و از خدای مهربان آرزوی توان و طلب قدرت نماید و توکل به حق را پشتیبان خود قرار دهد.

نتیجه ی چنین برخورد و همتی همان شد که در راه خسته و با مشکل روبه رو گردید. «فارتدا علی آثارهما»<sup>۱</sup>؛ هر دو در راه ماندند و راه حرکت را بر خود بسته دیدند و با آن که تصمیم بر حرکت داشتند، در تحیر و اضطراب فراوان بودند که ناگاه جناب خضر را دیدند. چگونگی این ملاقات را «فوجدا عبداً»<sup>۲</sup> خبر می دهد. هنگامی که جناب موسی این راه را با خستگی تمام دنبال نمود و گرسنگی شدید بر او عارض گشت، چون جناب خضر را دید، تازه دانست که عجب! تمام این امور خود امتحان دیگری همانندگریز از فرعون و رفتن به سوی حضرت شعیب و کوه طور و دیگر جریان ها بوده است.

در داستان حضرت خضر و جناب موسی و ذوالقرنین و دیگر حقایق و واقعیت های تاریخی که اصول آن در قرآن مجید آمده، پیرایه های فراوانی از دسته های مختلف بروز کرده است و متکلمان اهل سنت و

بسیاری دیگر از اهل تفسیر و گروه‌های مختلف دینی به انحرافات بسیار فراوانی گرفتار آمده‌اند.

آنان به جای بهره‌گیری از این گونه حقایق ارزشمند، خود را مشغول مباحث بی اهمیت و موضوعات جانبی نموده‌اند.

به طور مثال، در همین دو داستان سخنان بی اساس و کم فایده و یا بی مدرک و جعلی بسیاری گفته شده است که آدمی در تحلیل و بررسی آن متحیر می ماند که برخی از آن عبارت است از این دیدار در کجا واقع شده، مجمع البحرین کجاست، ماهی حضرت موسی زنده بوده یا مرده و نر بوده یا ماده، ایشان خضر را روی آب دیده یا در خشکی و دیگر جزئیات بی ثمر یا کم فایده که ذکر آن لازم نیست و پاسخ‌های داده شده به آن نیز درست و مستند نمی باشد؛ در حالی که می توان از متون موجود، حقایق ارزشمندی را به دست آورد و آن را مورد استفاده علمی و عملی قرار داد. ولی متأسفانه این گروه‌ها اصول و حقایق قرآنی و ثمرات فراوان آن را رها کرده و مباحث لفظی و بررسی جریانات جانبی آن را دنبال نموده‌اند. در این جا به فشرده‌ای از برداشت‌های مناسب اشاره می شود تا راهگشای علمی و عملی بحث ما باشد.

#### مقام جناب خضر علیه السلام

در قرآن مجید نسبت به حضرت خضر تنها یک آیه آمده<sup>۱</sup> و در آن نسبت به پیامبری ایشان به طور صریح سخنی پیش نیامده است؛ گرچه می توان قرآینی بر پیامبر نبودن ایشان یافت؛ هر چند صراحتی بر عدم

پیامبری ایشان به دست نمی‌آید و تنها جلالت قدر و بلندی منزلت و شخصیت بالای ایشان را می‌توان از این آیه به‌طور کلی و روشن فهمید و اصولاً لازم نیست تمام اولیای باطن و حقیقی حضرت حق تعالی، نبی و یا امام تشریعی باشند؛ اگرچه تمام امامان و انبیا علیهم‌السلام از اولیای باطن جنابش به‌شمار می‌آیند.

همان‌طور که خداوند بزرگ تحت دولت اسمای ظاهری اسمای فراوانی را ظهور می‌دهد، اسمای فراوانی نیز همچون «مفاتیح الغیب» تحت دولت اسمای باطنی قرار دارد و از این رو موجودات بسیاری به ظاهر نمی‌آیند و هرگز مظهر ظهور ظاهر واقع نمی‌شوند که اینان مظاهر باطنی اسمای غیبی هستند؛ به‌طوری‌که موجودات عالی سر در جیب آنان دارد و آنان لب لباب حقایق پنهانی حضرت حق می‌باشند و هویتی از چهره‌ی ولایت آن جناب به‌شمار می‌روند.

جناب خضر از این‌گونه بندگان است که رو به باطن دارد و جام ولایت را در خفا به قدر سعه‌ی وجودی خود نوشیده است و حق تعالی او را از خواص بندگان خود معرفی می‌نماید و اوصاف بسیار والایی را برای ایشان می‌آورد؛ چنان‌که در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«فوجدنا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا، وعلّمناه من لدنا علماً»<sup>۱</sup>.

هر یک از وصف‌های یاد شده حکایت از عظمت و بزرگی حضرت خضر دارد؛ چرا که «فوجدنا»؛ یعنی جناب موسی و همراه وی خضر را یافتند و یافتن موسی که پیامبر اعظم است، آن هم با آن همه زحمت و

کوشش، خود حکایت از عظمت آن جناب می‌کند؛ چنان‌که جناب خضر می‌فرماید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»<sup>۱</sup>؛ تو توانایی همراهی و همگامی مرا نداری و آن حضرت را به‌طور آشکارا همسنگ خود نمی‌داند و این موضوع بسیار عجیب و شگرفی است.

«عبداً من عبادنا»<sup>۲</sup>؛ آن دو، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند. این بندگی عام نیست و حکایت از مقام ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که نسبت به رسول اکرم ﷺ این مقام در سطح عالی‌تری وجود دارد و ایشان را «عبد» و «رسوله» معرفی می‌نماید و نخست بندگی ایشان و سپس رسالت آن حضرت را عنوان می‌نماید؛ زیرا تمام اوصاف می‌تواند فرع بر بندگی خاص باشد و وصف عبدالله در این جا فقط عبدالله است و غیر از آن عبدالله است که می‌تواند عبدالله عام باشد و شمر الله نیز خود عبداللهی است که تنها شمر الله است و عبدالله خاص نیست و تنها عبدالله عام است که با شمر اللهی نیز سازگار است و عبداللهی خاص اولیای بحق الهی، تنها عبدالله هستند و دیگر عنوان مخالف و مباینی نمی‌پذیرد و هم به اسم و هم به وصف عبدالله می‌باشند؛ در حالی که عبدالله عام تنها به اسم عبدالله است نه وصف عبدالله و اگر وصف عبداللهی را دارا باشد که دارد به معنای عام آن است و معنای خاص آن تنها در خور اولیای بحق خداست.

عبودیت در این مقام، همان ظهور کامل و تمام صفات الهی می‌باشد و قامت رسای بندگی را در ربوبیت حق متحقق می‌نماید و این حضرات ظهور کامل ربوبیت می‌باشند که این ظهور تمام را «عبودیت» می‌نامیم و

افزوده بر این، اضافه‌ی بندگی در ظرف جمع (عباد) به ضمیر عام بر مقام جمعی حضرت خضر دلالت می‌کند؛ چنان‌که اضافه‌ی عبودیت حضرت رسول اکرم ﷺ در ظرف مفرد به ضمیر مفرد، حکایت از مقام «جمع الجمعی» و غایت مقام بندگی می‌نماید و ظرف مفهوم و معنا را در خود جمع می‌نماید و اسم و وصف را در ظرف بندگی مطرح می‌سازد. محمد ﷺ، بنده و رسول است که جمع این سه در یک مقام، تحت اسم و وصف و عنوان، نهایت علو درجه و مقام را حکایت می‌کند؛ در حالی که نسبت به جناب خضر، اسمی در کار نیست و عبد آمده و ظرف را عباد قرار داده و اضافه را با ضمیر جمع همراه ساخته است که البته این چنین است و جناب خضر با تمامی مرتبه و بزرگی، شاگرد حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که خود را «عبد من عبید محمد علیه السلام»<sup>۱</sup> می‌داند.

همین‌طور نسبت به جناب خضر می‌فرماید: «آتینا رحمةً من عندنا»<sup>۲</sup> از جانب خود به او رحمتی بخشیدیم. این فراز، عنایت خاص ولایی و حکم تصرف در امور پنهانی را برای حضرت خضر ثابت می‌داند و در ادامه می‌فرماید: «علمنا من لدنا»<sup>۳</sup>؛ ما از جانب خود به او علم آموختیم که حق تعالی خود را معلم ایشان معرفی می‌نماید و علمی چنین، هرگز ناسوتی نمی‌باشد و شرایط مادی را ندارد و همه‌ی این‌گونه امور را در تصرف خود درمی‌آورد.

ایشان به واسطه‌ی این عنایات ربانی است که رحمت، قرب باطن و علم تصرف و حکم در اشیا را دارند و توانسته‌اند مقام بس والایی در

حیطه‌ی باطن داشته باشند و احاطه‌ی کاملی بر ظواهر امور پیدا کنند. رحمت الهی که همان قرب معنوی است، جهت علیت بر تعلیم الهی دارد و این خود ثمر آن است و اختصاص به جناب خضر ندارد و از کلیت برخوردار است و رحمت الهی موجب ادراک حقیقی می‌گردد و مراتب آگاهی از امور موجودات بر همین اساس استوار می‌باشد.

هرگز چنین عنایات ربانی و عطایای خاص الهی را دست غیر آلوده نمی‌سازد و این امر دور از حریم اسباب و علل صوری است و در مراتب عالی آن، دست مدبرات نیز به آن راه نمی‌یابد و حتی جبرائیل و دیگر ملائکه‌ی مقرب از آن عطایای خاص ربانی به دور می‌باشند و تنها حق، معلم افراد می‌گردد و با آن که موارد بیان آن به طور جمعی آمده، چنانچه در آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث: «من عندنا»، «من لدنا»، و «منا»<sup>۱</sup>، غیریت به خود می‌گیرد؛ ولی همه‌ی این علایم جمعی، بیان دولت حق و ظهور قدرت آن جناب را می‌رساند و هر غیری چهره‌ی حق را دارد و این شمول خاص موردی تنها نسبت به دسته‌ای از بندگان خدا می‌باشد.

#### سه ویژگی حضرت خضر و موسی علیه السلام

آیه‌ی شریفه‌ی: «قال موسی: هل أتبعك عليّ أن تعلمن ممّا علمت رشداً»<sup>۲</sup>؛ موسی به آن شخص داناگفت: آیا اگر من پیروی و خدمت تو را کنم از علم خود مرا خواهی آموخت، سه امتیاز و ویژگی از زبان حضرت موسی برای حضرت خضر بر می‌شمرد:

یک. متابعت و فرمان‌برداری حضرت موسی از جانب خضر؛



دو. آموزش و تعلیم آن حضرت به ایشان؛

سه. عالم بودن جناب خضر که ایشان را معلمی بس عالی قدر معرفی

نموده است که حضرت موسی شاگرد مدرسه‌ی وی می‌گردد.

البته از این آیه، سه ویژگی حضرت موسی نیز به دست می‌آید:

یک. ایشان استفهام در عنوان متابعت را عنوان نمود و این موضوع را

به صورت امر و طلب روا نداشت؛

دو. فروتنی در نفس تعلیم را بر خود هموار ساخت و در این جهت

درگیر تعلل و مشکل نگردید؛

سه. حضرت موسی عنوان تعلیم را بر خود سزاوار دید و ید بیضا و

دیگر آیات و بینات او را به برترینی دچار نساخت؛ اگرچه جناب موسی

موقعیت بالای خود را نشان داد و جناب خضر را از استقلال انداخت و

فرمود: «مِمَّا عَلَّمْتَ رَشْدًا»<sup>۱</sup>؛ تابع و متعلم تو می‌شوم نسبت به چیزی که به

تو داده شده و آن علم ذاتی تو نمی‌باشد و هیچ‌گونه استقلال علمی و

رشدی را برای استاد خود قایل نشد و به وضوح این امر را عنوان نمود که

آیا مرا می‌آموزی از آن‌چه آموخته شده‌ای؟

از این آیه موقعیت جناب خضر و موسی به روشنی به دست می‌آید و

آگاهی و اطلاع آن دو بزرگوار نسبت به خود و یک‌دیگر را نشان می‌دهد.

حق‌خواهی و حق‌گویی، صراحت لهجه و عنوان دقیق ماجرا، حکایت از

عصمت و پاکی آن دو بزرگوار می‌کند و بدون هر تعارف و تزویری و

به دور از هر اهمال و اجمال‌گویی و به‌طور آشکارا غرض‌نهایی و کیفیت

کار را عنوان می‌سازد و بدون هر تعلق و تعطیلی امر الهی را به اجرا می‌گذارد و در این جاست که تفاوت مقام باطن و مقام ظاهر خود را نشان می‌دهد و پیامبر مرسلی در پیشگاه چهره‌ای از اولیای الهی که مقام ولایت خود را آشکار می‌سازد به احترام و فروتنی می‌ایستد و ظاهر خود را در مقابل باطن، صاحب امر نمی‌داند و باطن پرده‌پوشی نسبت به مقام آمریت خود نشان نمی‌دهد و ظاهر تابعیت خود را اظهار می‌دارد و راه را برای بهره‌گیری از باطن بر خود مسلم می‌یابد و سرچشمه‌ی تمامی کمالات را حق تعالی می‌داند و در دو مقام ظاهر و باطن، هیچ موقعیت و مرزی برای استقلال نمی‌شناسد و تمامی استقلال را منحصر در جناب کمال مطلق می‌داند و با آن که هر یک خود را چهره‌ای از آن حضرت وجود می‌دانند، مقامات و مراتب را نیز حفظ می‌نمایند.

### مقام صبر

جناب خضر به حضرت موسی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وکیف تصبر علی ما لم تحط به خیراً»؛<sup>۱</sup> تو هر کسی که می‌خواهی باش (با آن که صاحب ید بیضا و آیات و بینات نیز می‌باشی)، بدان که تحمل صبوری و تاب همگامی در کنار مرا نداری و بدان که مقامت در ظاهر محفوظ است و باطن و مقام سیر را از ظاهر بر نخواهی گرفت.

جناب خضر بر مدعای خود دو دلیل ارایه می‌دهد: یکی آن که ایشان مأمور به ظاهر است و بر اساس وظیفه از ظواهر عبور می‌کند و خود را تحت این عنوان در کنار حق می‌یابد و دیگر این که جناب خضر با این

بیان می‌خواهد حضرت موسی را متوجه نماید که وی از موقعیت معنوی و سیر و سلوک آن حضرت بی‌اطلاع نیست و فراموشی و بیهوشی در طور، مشت زدن به مرد قطبی و مرگ او، برخورد وی با برادرش هارون و دیگر موارد زندگی وی را می‌داند و آگاه است که موسی کسی است که حضرت حق در جواب وی «لن ترانی یا موسی» گفت که تمام این‌ها جواب‌های قانع‌کننده‌ای برای ادعای جناب خضر در مقابل موسی است و جناب موسی نیز انکاری به آن نداشت که گفت: «ستجدنی ان شاء الله صابراً ولا أعصی لك أمراً»<sup>۱</sup>.

جناب خضر با بیان «وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبراً» می‌فرماید: چگونه بر چیزی که در توان تو نیست تحمل خواهی داشت و چگونه می‌توانی غیر شأن خود را داشته باشی و بر غیر موقعیت وجودی خود گام برداری؟ جناب موسی نیز با واژه‌ی «ان شاء الله» از مشیت الهی سخن می‌گوید و هر چند «ستجدنی» را در پی آن می‌آورد که تنزلی در مقام فعلی ایشان است؛ زیرا در مقابل خضر از «ستجدنی» حرف به میان آوردن سزاوار نیست و «ان شاء الله» به تنهایی کامل بود و «ستجدنی» در آن مقام می‌تواند تعریضی بر جناب خضر به شمار رود.

حق تعالی می‌خواهد توسط جناب خضر پرده‌هایی از چهره‌ی باطن بعضی امور را به حضرت موسی نشان دهد.

جناب خضر بعد از بیان حضرت موسی با شرط عدم پرسش نسبت به آنچه می‌بیند به راه می‌افتد و طی طریق می‌نماید.

«فانطلق حتى إذا ركبا في السفينة»<sup>۱</sup>؛ و سپس هر دو با هم برفتند تا آن که در کشتی سوار شدند.

در واقع، جناب موسی از این جا سیر و سلوک معنوی خود را شروع می‌نماید و به پیروی از پیر خود جناب خضر به راه می‌افتد.

از نوع برخوردی که جناب خضر با آن جوانمرد مصاحب موسی داشته مطلبی به میان نیامده است و از این جا خبری از وی نیست و معلوم نیست که او به کجا رفت و یا شاید حضرت موسی او را به جایی فرستاده باشد و از این آیه چیزی به دست نمی‌آید و قرآن کریم تنها حرکت خضر و موسی را پی می‌گیرد و می‌فرماید: «فانطلق وإذ ركبا» و نمی‌توان دانست که آیا وی شأن یادکرد در این مقام را نداشته و یا وی همراه این دو بزرگوار نبوده و همان طور که قرآن از برخورد قهری و ابتدایی خضر با آن فرد ساکت است، می‌شود که از مصاحبت آن فرد نیز ساکت باشد و شاید گذشته از عدم شأن عنوان، مصحلت و استعداد و فعلیت این امر را نیز نداشته است.

#### تفاوت سیر و سلوک با انزوا و پزهردگی

مطلبی که در این جا اشاره به آن لازم و ضروری می‌باشد این است که سیر و سلوک جناب موسی و عرفان حضرت خضر و این مدرسه و تعلیم این چنانی با حرکت و تدبیر و تنفیذ آغاز می‌گردد و تمام آن در تحول و جنبش انجام می‌پذیرد؛ نه در کنج خلوت و گوشه‌ی عزلت.

جناب خضر، حضرت موسی را مشغول فکر و تازگی می‌سازد و او را به رهبانیت و بحث‌های میان تهی و دور از حقیقت مبتلا نمی‌سازد و

موسی را به راه می‌اندازد و در مدرسه‌ی موجودات، درس هستی‌یابی و شیء‌شناسی به او می‌دهد و او را وادار می‌کند که خود را با مشکلات روزمره درگیر نماید و ذهنیت‌های او را دستخوش حوادث قرار می‌دهد و دست قدرت و حکم و اقتدار را بر سر بعضی از امور می‌نهد تا او را با تازگی‌های مختلف همراه سازد.

عرفان و معرفت و سیر و سلوک حق اولیای الهی چنین است و با گوشه‌گیری و اشتغال به بحث‌های لفظی و مفاهیمی به نام معرفت و عرفان و فلسفه و هزاران واژه‌های سنگین دیگر در خور این امور واهی و بی‌اساس نمی‌باشد.

امروزه بر اثر انحطاط فکری و زوال علم و معرفت و انحراف افکار و دوری عرفان و عارف از اقتدار و حکم و ولایت، عرفان و فلسفه به خود رنگ رهبانیت و گوشه‌گیری گرفته، بدون آن که از تحقیق و علم بهره‌ای برد و از هر گونه تحول و سلوک واقعی دور افتاده و تنها در محدوده‌ی دسته‌هایی از اهل ظاهر و یا ذاکر صورت و منسوبان به الفاظ و رسوم سابق، منحصر گشته است؛ در حالی که حکیمان الهی و عارفان بحق هرگز چنین نبوده و سرمست از باده‌ی بصیرت و جام معرفت بوده و عمر خویش را در حقیقت سیر و سلوک گذرانده‌اند.

عرفانی که آدمی را از خلق دور می‌دارد و به گوشه‌ای می‌کشاند و از همگان و همه چیز جدا می‌سازد، هرگز عرفان نیست؛ بلکه خمودی، سستی، زبونی و انحراف است.

عرفانی که دسته‌ای را درگیر مباحثه‌ی لفظی می‌کند و آنان را به مباحث صوری دلخوش می‌دارد، هرگز نمی‌تواند عرفان باشد و این گونه افراد را نمی‌توان عارف نامید.



عارفی که دست در دل غیب ندارد و در باطن چنگ نینداخته و فرمان و حکم بر هستی نمی‌راند، عارف نیست و تنها خود را شبیه عارف ساخته است و تعزیه‌خوان عارف می‌باشد.

عارفی که از خود بی‌خبر است و محیط و مردم خود را نمی‌شناسد و خوب و بد امور را نمی‌تواند بشناسد، هرگز عارف نیست و عامی بی‌مقداری است.

کسانی که در گوشه‌های بعضی مدارس و حوزه‌ها ضمیر بر می‌گردانند و یا در گوشه‌ی خانقاه‌ها ذکر می‌آموزند و هیچ تصرف و نفوذی در افراد ندارند، هرگز نمی‌توانند عارف باشند و این قبا بر اندام ناموزون آنان اندازه نیست.

کسی را عارف و حکیم گویند که چکیده‌ی همه موجودات و مردم باشد و دست در دست هستی نهد و رنگ و بو و طعم تمامی امور را در دهان عقل و ذایقه‌ی فهم خود مزه کرده باشد و همه‌ی اشیا و افراد از خوب و بد تا زشت و زیبا شده باشد و خود را در تمامی قالب‌ها جا نموده و مهمان دل هر ذره گردانیده باشد و از کفر تا ایمان و از فاسق تا عادل و از ناشایست تا شایسته، به هر شکل و اندازه و به هر حد و مقداری که هست، ببیند و درد دل تمام دل‌ها شده باشد.

دل عارف، سند عالم است و آه وی آه آدم و دید وی منظری مناسب و فکر او فکر همه، و رنج وی رنج جمع و خلوت او خلوت تمامی افراد تنها و در بند و بی‌بند می‌باشد.

چنین کسی است که همه‌ی هستی را می‌شناسد و همه‌ی هستی نیز او را می‌شناسند و وی با کسی بیگانه نیست و کسی او را بیگانه نمی‌داند.

هر دلی که بسوزد، عارف آن سوز را می‌فهمد و هر چشمی که باز شود

وی دیدش می‌گردد و درد آشنا و آشنا با هر صاحب دردی می‌باشد.  
عرفان حوزه‌ها یا خانقاه‌های دیروز و امروز ما، کم‌تر نمونه‌ای از این  
گونه افراد را در تاریخ گذشته‌ی خود داشته است، تا چه رسد به امروز!  
کافران و بیگانگان سر در آسمان‌ها دارند و دل آسمان‌ها را به خوبی  
می‌شکافند و دست در دل ستارگان و سیارگان دور دست می‌زنند، در  
حالی که عارفان این چنانی به کتاب کهنه و یا حاشیه‌ی فرد مرده‌ای و یا به  
سبیل و ریشی مشغولند و از سر سیری و بیکاری، ضمیر یا مفت بر  
می‌گردانند و ذکر هو و حق سر می‌دهند و غذایی می‌خورند و آروغی  
می‌زنند و دیگر هیچ.

#### اعتراض حضرت موسی علیه السلام

در سراسر سیر و سلوک یاد شده و حرکت معنوی حضرت موسی،  
وی به ظاهر امور توجه می‌یافت و قضاوت، صورت تشریحی داشت و از  
باطن امور انصراف پیدا می‌کرد؛ در حالی که جناب خضر ایشان را به  
باطن متوجه می‌نمود.

جناب موسی در هر سه حادثه ناآرامی خود را اظهار داشت و در  
ادراک یا تحمل را بر خود بسته می‌دید. وی ابتدا با «لقد جئت شیئاً أمراً»<sup>۱</sup>؛  
بسیار کار زشتی بجا می‌آوری، شروع به اعتراض نمود و سپس در عمل  
دوم حضرت خضر با «أقتلت نفس زکیّة بغیر نفس لقد جئت شیئاً نکراً»<sup>۲</sup>؛ آیا  
نفس محترم را می‌کشی که کسی را نکشته بود که این کار ناپسند است،  
برآشفته می‌گردد تا آن که در حادثه‌ی سوم با «لو شئت لاتخذت علیه

۱- کهف / ۷۱.

۲- کهف / ۷۴.



أجراً<sup>۱</sup>؛ روا بود که تو این تعمیر را در جایی می‌کردی که به تو اجرتی می‌دادند، رشد می‌یابد و حریم بیش‌تری نسبت به حضرت خضر نگاه می‌دارد و اعتراض وی کم‌تر خود را می‌نماید. وی در مرتبه‌ی نخست «أمرأ» که به معنای کار زشت است، به کار می‌برد و بعد از آن از «نکراً» سخن می‌گوید که عمل ناپسند را می‌رساند و در آخر با جمله‌ی «لو شئت لاتخذت علیه أجراً» درد دل خود را عنوان می‌کند و آن را با «امر» یا «نکر» توصیف نمی‌کند، ولی در هر سه صورت، سخن دل وی نظر به ظاهر دارد و از حکم باطن و توجه به پنهانی‌های امور باز می‌ماند.

در برابر، جناب خضر در هر بار لحن خطاب مناسبی را پیش می‌گیرد و اولین بار: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» می‌گوید و سپس اعتراض نخست حضرت موسی را چنین پاسخ می‌دهد: «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»؛ گفتم که تو تحمل همگامی با مرا نداری و در ماجرای دوم می‌فرماید: «أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ عَلَيَّ صَبْرًا» که افزوده بر بیان پیش، بر این امر تصریح می‌نماید که ای موسی، تحمل همراهی مرا نداری! و در پایان بعد از آرزوی اجر و مخالفت استفهامی، جناب خضر وی را از خود نمی‌داند: «هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ»<sup>۲</sup> و با کمال احترام بر لزوم جدایی وی تأکید می‌کند؛ زیرا با سه واقعه‌ی پیش آمده، حضرت موسی تحت نفوذ جناب خضر نمی‌باشد و با پرسش سوم از تحت نفوذ ایشان خارج می‌شود.

احترام حضرت موسی بر جناب خضر نیز لازم می‌باشد؛ چون آن



حضرت پیامبر صاحب عزم است و مقام محیط بر تمام ظاهر را داراست؛  
گذشته از آن که صاحب آیات و بینات و ید بیضا در ظاهر بوده است.

### مقایسه‌ی میان حضرت خضر و موسی علیه السلام

با آن که حضرت موسی در متابعت از حضرت خضر از جانب حق  
تعالی امر شده بود و و خود آن حضرت نیز پیشنهاد متابعت و پیروی از  
خضر را به وی داد و ایشان در ابتدا آن را نپذیرفت و آن را چنین تعلیل  
آورد که: «کیف تصبر علی ما لم تحط به خیراً»<sup>۱</sup>؛ چگونه بر کاری که بر آن  
علم نداری صبر پیشه می‌کنی، و حضرت موسی نیز از: «ستجدنی إن شاء  
الله صابراً»<sup>۲</sup> سخن پیش کشید و قول داد که «لا أعصی لك أمراً»؛ من هرگز  
نافرمانی تو را نخواهم کرد و جناب خضر شرط کرد در صورتی با من  
همراه شو که از چیزی پرسش نکنی تا خود دلیل آن را برایت بگویم؛ ولی  
حضرت موسی تحمل را از دست داد و پیشاپیش پرسش، بلکه اعتراض  
می‌نمود و از «أمراً» و «نکراً» و زشت و ناپسند بودن کارهای حضرت  
خضر سخن به میان می‌آورد، بدون آن که تحمل آن را داشته باشد تا  
جناب خضر خود حکمت کارهای خود را بیان کند. این امور از غیرت  
جناب موسی در مقابل شریعت حکایت دارد و وی کسوت ظاهر را بر  
خود تمام می‌بیند و دفاع از آن را لازم می‌شمرد و شأن ظاهر را در هیچ  
شرایطی روا نمی‌داند، بدون آن که ملاحظه‌ی اصل حرکت و انگیزه و  
نهایت کار را بنماید و صبر و حلم را پیشه سازد.

حضرت خضر که از باطن امور آگاه است و جناب موسی چنین نیست



و از طرفی دو مقام ظاهر و باطن همگام نمی‌باشد؛ چنان که حضرت موسی هنگامی که به شرط خود توجه پیدا نمود، عذرخواهی کرد و عرض داشت: «لا تَوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ»<sup>۱</sup>؛ مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن و در ادامه می‌فرماید: «إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي»<sup>۲</sup>؛ اگر از این پس پرسشی از تو داشتم، مرا همراه خود مگیر و من جای بهانه‌ای باقی نخواهم گذاشت. این سخن حکایت از ایجاد تحولات فراوان در حضرت موسی می‌کند و جناب خضر نیز با تمام این سخت‌گیری‌ها، رشد حضرت موسی و سیر معنوی او را در نظر داشتند و نتیجه‌ی مطلوب نیز به دست می‌آورند؛ زیرا موسی را به باطن امور متوجه می‌سازد و وی را به این مطلب می‌رساند که حقایقی نهفته در پس پرده وجود دارد که در اختیار ما نیست و تمام مرتبت، کسوت ظاهر نیست و پس از ظاهر و باطن، حقی حکومت می‌کند که من و تو را همچون دیگر موجودات مشغول می‌دارد و هستی چهره‌ای از پرده‌های کار و فعل اوست.

### نتایج سیر و سلوک حضرت موسی

از سیر و سلوک جناب خضر و حضرت موسی و شیوه‌ی تعامل این دو بزرگوار نتایجی به دست می‌آید که بسیار قابل اهمیت می‌باشد و این نوشتار فرصت بررسی همه‌ی آن را ندارد و تنها برخی از آن را به‌طور فشرده مورد اشاره قرار می‌دهد.

۱- کهف / ۷۳.

۲- کهف / ۷۶.

## تفاوت هوشمندی با دارا بودن علم باطن

نخستین موضوعی که مورد توجه قرار می‌گیرد هوشمندی و فراست حضرت خضر است. آیا برداشت جناب خضر و شناختی که وی از حضرت موسی ارایه می‌دهد از باب فراست و هوشمندی بوده و یا از باب علوم باطنی و غیبی می‌باشد که به هوشمندی ارتباطی ندارد؟ با توجه به آیات یاد شده می‌توان گفت: خبری که حضرت خضر از حضرت موسی می‌دهد و دیگر کارهای وی از باب استفاده از علوم باطنی و تصرفات کلی می‌باشد و در محدوده‌ی فراست و زیرکی نمی‌گنجد و میان این دو نوع از بصیرت، تمایز تعریفی، حدی و ماهوی وجود دارد.

در فراست از خصوصیت‌های فردی و عوارض کلی و حالات وجودی چیزی و امری به ویژگی‌های فرد پی برده می‌شود و فردزیرک از این امور عواقب کار و یا حال امری را آگاه می‌گردد؛ در حالی که راهیابی به غیب می‌تواند بدون تحقق اصل شیء و بی‌ارتباط به حالات چیزی باشد و هیچ‌گونه ارتباطی با ظاهر نداشته باشد.

در علم فراست، فرد، ظرایف چیزی را مورد دقت و توجه قرار می‌دهد و از آن نتایجی - نه چندان قطعی - به دست می‌آورد و وی می‌تواند نتایج امور و برداشت‌های خود را با تحلیل، تطبیق و بازنگری و تأمل در اختیار دیگران قرار دهد؛ در حالی که راهیابی به امور پنهانی و باطن اشیا و غیب امور، گذشته از آن که طریق کشف عمومی ندارد، امکان رؤیت غیر را دارا نیست، مگر آن که فردی مورد تصرف دوباره‌ی آن شخص قرار گیرد.

رؤیت باطن، تنها در گرو قدرت و نفوذ عالم است و ظواهر امور تنها می‌تواند جهت آلی داشته باشد، به طوری که علم به آن بدون این گونه ظواهر نیز محقق می‌شود، در حالی که باب فراست چنین نیست.

نتایج امور غیبی و علوم باطنی قطعی است و هرگز خلل و اشتباهی در آن رخ نمی‌دهد، در حالی که باب فراست و هوشمندی به طور کلی از آگاهی‌های صوری برخوردار است.

اهل باطن هم از ظاهر و هم از غیر ظاهر می‌توانند بر پنهانی‌های امور نظر بیفکنند، در حالی که در علم فراست و هوشمندی، فرد باید از ظاهر به امری دیگر آگاه گردد.

امور باطنی و حقایق غیبی به مراتب از دانستنی‌های اهل فراست و هوشمند برتر است و می‌توان گفت قابل مقایسه با یکدیگر نمی‌باشد و چنین اموری کم و بیش در اختیار همه‌ی اهل نظر قرار می‌گیرد، در حالی که علوم غیبی، تنها در اختیار دسته‌ای خاص و افراد بسیار محدود از اولیای الهی می‌باشد.

تمامی موارد تصرف جناب خضر را باید تصرف باطنی شمرد و ارتباطی با هوشمندی وی ندارد و برای نمونه، نو بودن کشتی یا یتیم بودن دو کودک، امری را در ظاهر ایجاب نمی‌نموده است.

گذشته از آن که اگر این امور از باب فراست بود، برای جناب موسی ایجاد پرسش نمی‌کرد؛ زیرا آن حضرت در این زمینه‌ها که وصف ظاهر امور است، حاکم می‌باشد و دولت ظاهر را دارا بوده است و هرگز امکان چنین حالاتی برای جناب موسی نمی‌باشد.

بر اساس این توضیح، علوم غیبی و بصیرت باطنی را نباید با هوشمندی عقلی و ظرافت نظری یکی دانست و این گونه امور ابتدای

طریق بصیرت می‌باشد و امور غیبی کمال بصیرت است؛ گذشته از آن که دانش فراست از قوت نظری بهره می‌گیرد و بصیرت غیبی از حالات باطنی دل و قدرت حقیقی نفس ناشی می‌گردد و جهت اصالی آن در نفس بصیر است و نه در صورت مبصر.

### هنبع آگاهی حضرت خضر

اگر اشکال شود درست است که برداشت‌های جناب خضر از زیرکی و علم فراست وی نمی‌باشد، ولی معلوم نیست که این آگاهی در امور باطنی و غیبی ریشه داشته باشد؛ چرا که ممکن است نوعی اطلاعات پیشین و آگاهی‌های خارجی آن را در اختیار وی گذاشته باشد و به طور خلاصه، علم حضرت خضر هم از باب فراست و هم از باب غیب و باطن بیرون است. در پاسخ به این توهم می‌توان به طور قطع گفت: هرگز چنین نبوده و جناب خضر در تمامی امور از ولایت و انشای فعلی برخوردار بوده که برای موسی تازگی داشته و هرگز این امور زمینه‌ی قبلی را دارا نبوده است و هیچ شاهد و یا قرینه‌ای برای این توهم در تمامی ماجرا یافت نمی‌شود؛ در حالی که سراسر ماجرا خود شاهد بر فعلیت امور و تحقق حالی آن دارد. همچنین اگر چنین توهمی حقیقت می‌داشت، فضیلت و برتری معنا نداشت و حضرت موسی چنین سیر و سلوکی را لازم نداشت؛ زیرا فرد عامی نیز می‌تواند اطلاعات وسیعی از امور داشته باشد و این امر چندان اهمیت ندارد.

اگر چنین توهمی واقعی می‌بود، جناب خضر باید چگونگی این آگاهی‌های صوری، خارجی و انفعالی را بیان می‌داشت و عنوان تأویل را به آن نمی‌داد.



پس به طور کلی، همه‌ی جهات سیر و سلوک یاد شده، از برخورداردهای تازه و نو حکایت و انشایی بودن آن حکایت می‌کند و هرگز جهت اخباری نداشته است.

موضوعی که باید در این زمینه به آن اشاره کرد و حقیقتی بس ارزشمند می‌باشد این است که تصرفات جناب خضر و وظایف ایشان منحصر به امور سه‌گانه‌ی یاد شده نمی‌باشد، به طوری که اگر این همراهی ادامه پیدا می‌کرد، حوادث دیگری به طور قطع اتفاق می‌افتاد که تمام جزو وظایف هر روزه و برنامه‌ی کاری جناب خضر بوده است.

این امور سه‌گانه، تنها مقطع خاصی از وظایف جناب خضر بوده که حضرت موسی با او همراه گردیده و قرآن به آن اشاره کرده است و همگان را از آن باخبر گردیده‌اند.

جناب خضر از اولیای باطنی و اصحاب امور غیبی می‌باشد که در هر لحظه کاری دارد و تدبیری می‌نماید و باری را به منزل می‌رساند و از ایادی حق و اسباب و علل محقق بعضی امور می‌باشد که در آینده از این گونه امور و وظایف جناب خضر و تمام اهل باطن اشاره به میان می‌آید. تمام آگاهی‌های جناب خضر از بلندترین و برترین علوم غیبی می‌باشد و از جمله اموری بوده که حتی برای موسی - پیامبر مرسل - نیز تازگی داشته و آن را مورد تعجب و انکار قرار می‌داده است که این امر، دوری آن حضرت از چنین حقایقی را می‌رساند.

### بیان احکام باطن در ظاهر

آیا جناب خضر و یا هر ولی دیگری که بر باطن امور آگاه است و صاحب قدرت و تصرف در امور می‌باشد می‌تواند احکام باطنی را در

ظاهر پیاده نماید، بدون آن که ملاحظه‌ی احکام ظاهری را نماید و یا امور طبیعی و یا شرعی را در نظر نداشته باشد؟  
آیا می‌شود ولی و یا صاحب کسوت باطنی در غیب چنگ زند و حقیقت امر را بدون هرگونه حکم و حد ظاهری ملاک کار خود قرار دهد و احکام و امور باطنی را در ظرف ظاهر محقق سازد و به ظواهر امور و احکام اعتنایی نداشته باشد؛ در حالی که مجاری امور و نظام زندگی ناسوتی به‌طور کلی در گرو ظاهر است و به‌دست ظواهر می‌چرخد و حاکم بر تمامی حوادث در جهات علل و معالیل و مناظ و احکام ظاهر می‌باشد.

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت: به‌طور کلی اولیای الهی را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: یکی گروهی همچون حضرات انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند که به ظاهر مأمور هستند و برای تثبیت شریعت و نظام عالم ناسوتی می‌باشند و با آن که قدرت باطنی و احاطه‌ی غیبی دارند، همت در گرو ظاهر دارند و تنها در مواقع حساس و مورد لزوم دست به اعجاز و کرامت می‌نهند.

این حضرات به ظواهر امور مأمورند و حکم به ظاهر می‌کنند و با آن که به غیب راه دارند، ظاهر را ملاک کار خود و دیگران قرار می‌دهند؛ چنان که وظیفه‌ی الهی و کسوت ارشاد و تبلیغ آن حضرات چنین منش و روشی را ایجاب می‌نماید.

گروه دوم کسانی هستند که عنوان ظاهری و مقام ظهوری ندارند و در ردیف اولیای باطن و مدبرات عالم قرار دارند.

آنان می‌توانند احکام باطنی را به فراخور تناسب و مقام از خود نشان

دهند و کارگشای بعضی از امور گردند؛ اگرچه در بسیاری از موارد، ظاهر امر را در نظر دارند، باطن بر آنان چیرگی دارد.

این اولیای الهی و مدبرات امور غیبی به طور موجهی جزئیة کارهایی را از خود ظاهر می سازند که علل و اسباب باطنی دارد و ممکن است بر مجاری ظاهر سازگار نباشد.

هر یک از اولیای باطن و مدبرات غیبی وظایفی دارند که در هر لحظه به طور کوشا به دنبال آن هستند و غفلت یا تعللی در انجام آن به خود راه نمی دهند.

این حضرات از مدبرات غیبی و علل و اسباب پنهانی حق تعالی می باشند و هر یک به فراخور قرب معنوی خود به حق، در هر لحظه کاری مناسب مقام خود و نیاز مردم انجام می دهند و با آن به ایفای وظیفه می پردازند.

گاه از مظلومی دفع شر می نمایند و رونقی به فرد ضعیفی می دهند و خیری بر او می رسانند و گاه فردی را واصل به امر و جودی خارجی و علمی می نمایند و گاه رنج و نعمتی را از فردی دور می دارند.

ممکن است ظالمی از ولی حق به صورت پنهانی سیلی خورد و یا به زمین افتد و یا ناخودآگاه کشته شود، همان طور که ممکن است تصرف فردی و جلب نفعی به دست ولی غیبی اتفاق افتد.

آن چوب خدا که به قول معروف می گویند: «صدا ندارد» به دست این اولیای الهی است و آنان آن را به هر جا که صلاح باشد فرود می آورند و امری را به نفع دیگری تمام می سازند.

همان طور که ظواهر امور دارای علل و اسباب ظاهری می باشد،



مجارى امور عوالم گوناگون نيز به طور مشخص و مستقل در کار است و امور غيبى و حوادث پنهانى نيز لحظه‌اى آرام ندارد و به روند خود ادامه مى‌دهد. گاه مى‌شود که حق تعالى از طريق باطن، بندگان خود را مورد لطف يا مکر قرار مى‌دهد و بدون آن که بفهمند حادثه‌اى شيرين يا تلخ را محقق مى‌سازد و گاه مى‌شود که براى عبرت و يا محبت، آشکارا دست غيب را ظاهر مى‌سازند و آن را به آشکارا به ديگرى نشان مى‌دهند.

هر يك از اين مدبرات غيبى به كارى مشغول است و در جايى به سر مى‌برد، مدبرى در دريا ظاهر مى‌گردد و وليّ حقى در صحرا كسى را دستگيرى مى‌نمايد و مأمورى دلى را روشن مى‌كند و مسؤولى چراغ ظالمى را با آه مظلومى خاموش مى‌سازد، مهرى را به دل مى‌رساند و بغضى را از دلى مى‌برد؛ قلبى را سكينه و وقار مى‌بخشد و فردى را مى‌ترساند، كسى را پند مى‌دهد و هوشيار مى‌نمايد و در خواب و يا بيدارى او را متوجه مى‌نمايد و از كسى درك و عقل را مى‌گيرد و كور و كرش مى‌سازد و او را در گرداب حوادث و بلايا مى‌اندازد و وى را خرد و ذليل مى‌كند.

#### هوقعيت جناب خضر عليه السلام

جناب خضر در ميان اولياى الهى از گروه دوم مى‌باشد که احکام باطنى و امور غيبى بر آن حضرت غلبه دارد، همان طور که جناب موسى از اولياى دسته‌ى نخست مى‌باشد.

حضرت خضر در هر لحظه شغلى و در هر زمان به دنبال كارى است و جناب موسى در اين سير و سلوك به اين گونه حوادث فعلى و مأموريت‌هاى ضرورى آن هنگام خضر ديدار داشته و همه‌ى آن موارد را تازه مى‌يافته است.

کارهای حضرت خضر در این حوادث، گذشته از آن که مأموریت‌های آن هنگام جناب خضر می‌باشد، برای حضرت موسی اثر ارشادی و توجه امدادی همراه داشته و چنین نبوده است که حضرت خضر همیشه بیکار باشد و تنها در آن فرصت برای توجه موسی دست به امور سه‌گانه‌ی یاد شده زده باشد و دیگر هیچ.

#### مدبریات باطنی و امدادهای غیبی

می‌توان به‌طور قطع اعتقاد داشت که مدبریات باطنی در کار هستند و امدادهای غیبی را به عهده دارند و چنین اموری بر ظواهر امر چیره می‌باشد و در طول ظاهر قرار دارد و این احکام به‌دست افراد خاص از اهل الله اجرا می‌شود و آنان برای همیشه و به‌طور دایم در کار می‌باشند و وظایف الهی خود را انجام می‌دهند.

شایسته است آدمی در راه شناخت حقایق عالم و مدبریات امور و صاحبان غیب کوشا باشد و با اولیای غیبی و مدبریات امور و کارهای خود آشنایی داشته باشد و بتواند از آن استمداد جوید و در سیر و سلوک مورد عنایات آن حضرات قرار گیرد و در رفع موانع و حصول نتایج، آن را در کار خود دخیل بداند.

آشنایی با اولیای غیبی، گذشته از آن که ممکن است، چندان مشکل نیست؛ هرچند نیازمند خلوص و صفای باطن و رونق دل است و باید خود را مهیای زیارت آنان ساخت تا در کار ما دخیل شوند و خود را به ما نشان دهند و با ما همراه و رفیق گردند.

آنان شیفته‌ی دل صافی و مشتاق صالح هواکشته‌ای می‌باشند و در مقابل این افراد هم خاضع هستند و هم نافع، بدون آن که غرور و تکبر یا منیت و خودخواهی در کارشان باشد.

آنان مصاحب دل صافی می شوند و همراه و هم صحبت او می گردند و به خواب و بیداری وی می آیند. او را می بویند و به روی وی همچون چهره ی معشوق خیره خیره نظاره می نمایند و همچون نگهبانی او را در پناه خود قرار می دهند.

دسته ای از این خوبان و مردان خدایی آسمانی می گردند و اوج می گیرند و خود را در شور و عشق و مستی حق غرق می نمایند که دیگر دست هیچ مدبری جز حق به آنها نمی رسد و کسی جز حق در راهشان قرار نمی گیرد و آنان بدون هر مدبری خدایی می شوند و تمام اسباب و علل صوری و غیبی را از سر می گذرانند و خود را با حق تعالی محشور می سازند. اینان کجا و مدبرات غیبی کجا و امور صوری مردمان عادی کجا! هر یک از مؤمنان بحق در مقام خود مشغول سیر هستند و حرکت و جودی خود را پی می گیرند که سراسر آن را تجلیات جمال حق و ظهورات چهره ی الهی شکل می بخشد.

### اولیای ظاهر و باطن

در این جا پرسش چهارمی پیش می آید که زمینه ی تکمیل بحث سوم می باشد و در جهت مناط و ملاک آن قرار می گیرد؛ به طوری که می تواند کبرای کلی برای تمام اهل الله باشد.

اگر حضرات اولیای معصوم راه به باطن امور دارند و مدبرات بسیاری از امور می گردند؛ پس دیگر اولیای بحق الهی نیز می توانند به باطن عمل نمایند و همچون حضرت خضر بر باطن حکم کنند و بدون ملاحظه ی امور ظاهری و احکام شرعی، احکام حقیقی را اجرا نمایند و به حق عمل نمایند و دیگران را نیز به عمل به آن حکم نمایند؛ اگرچه با ظواهر امر هماهنگ نباشد.

پاسخ به این پرسش را می‌توان در دو جهت کبرای کلی و مصداق و صغرای آن بیان داشت.

به‌طور کلی هر فردی که به مقام ولایت می‌رسد و در خود بصیرت معنوی و اقتدار عملی می‌بیند و می‌تواند احکام باطنی حق را بر خود و دیگران به دست آورد و قدرت نفوذ و تصرف در امور داشته باشد، هرگز نمی‌شود که محدود شود و از وظایف خود باز ماند و در ظرفیت و جودی خود، تنفیذ حکم و تصرف در آن را خواهد داشت.

چنین اولیایی در کار خود بصیر و آگاه می‌باشند و نوعی از عصمت تنزیلی را دارا هستند و حق، آن را به تقدیرات خود وا می‌دارد و هر یک را به جایی و درکاری مشغول می‌نماید، بدون آن که در بسیاری از آن ادراک مرکب و اختیار ملموسی را دارا باشند. هر یک از این اولیای بحق الهی، مربی گروهی و یا حامی افرادی و یا مدبر اموری می‌شوند و در کار خود همچون عاشق دل‌باخته ایفای نقش می‌کنند.

این کبرا و کلی امر است و مصادیق و افراد واقعی این کلی، خود امر دیگری است که باید در یافت آن دقت فراوان به عمل آید و هر مدعی را نباید مصداق این عنوان مسلم و کلی پذیرفت.

داعیه‌ی ولایت، غیر از اصل ولایت در افراد است و سخن از کرامت، کرامت نیست و داستان گذشتگان را نباید عین واقع دانست و واقعیات اولیای پیشین را نباید دلیل بر ولایت افرادی دیگر دانست.

در این که اولیای بحقی وجود دارند و آن‌ها نیز هر یک دارای شوون و تصرفاتی هستند بحثی نیست، مطلبی که می‌ماند این است که این افراد چه کسانی می‌توانند باشند و چگونه باید آنان را شناخت و چه دلیلی

دارند و چه کسانی باید ولایت و تصرف آنان را تصدیق نمایند و ملاک و  
مناطق حقانیت آن چه چیزی یا چه کسی می باشد؟  
کبرای کلی ولایت و تنفیذ حکم و وجود چنین افرادی نباید بهانه و  
خدعه‌ای برای افراد بی حقیقت گردد و با این بهانه دعاوی گوناگونی را از  
خود ظاهر سازند.

به طور کلی، بسیاری از اهل خانقاه و دراویش و نوع عرفای کتابی و  
ضمیر برگردان، دور از این معانی می باشند و کسانی که با چرس و بنگ و  
دود و منقل و سبیل های کشیده و پیچیده و کتاب های فراوان و  
نوشته های بسیاری که از نان فقیران و بینوایان انباشته شده دمساز هستند،  
هرگز به ولایت و امامت و اقتدار و بصیرت در امور نمی رسند و درس و  
بحث و سخن و ادعای نبوت باطن و امامت لَبّی و پنهانی نتیجه ای برای  
تحقق این گونه امور ندارد و ادعای کرامت و اعجاز آنان بی ثمر است و  
جریان جناب خضر و حضرت موسی خود بهترین شاهد بر این امر می باشد.  
پس مقام و منصب معنوی در افراد هرگز قابل محدودیت نیست و  
نمی شود که نتایج و آثار خود را نداشته باشد و حقیقت بی اثر و معنویت  
بی ثمر وجود ندارد و این امر منحصر در معصوم یا نبی و امام نمی باشد؛  
هر چند ادعا و حقیقت این امور خود امر دیگری است و باید در تحصیل  
و شناخت آن کوشید.

### اولیای باطن و احکام شریعت

در این جا پرسش پنجمی پیش می آید که از پیچیدگی خاصی  
برخوردار است و آن این که چگونه می شود اولیای باطنی و رجال غیب  
بتوانند بر خلاف شریعت و ظاهر امر عمل نمایند و چگونه ممکن است

احکام شریعت شامل حال این افراد نشود؛ در حالی که تمام ادله‌ی احکام از اطلاق و عمومیت خاصی برخوردار است و همه در مقابل آنان یکسان می‌باشند.

چطور ممکن است که رجال غیب مرتکب قتل نفس و یا تصرف در مال غیر و قصاص قبل از جنایت شوند و اضافه بر جواز، این کار بر آنان لازم و واجب باشد، با آن که تمامی این امور با آنان ارتباط حقوقی ندارد؟ چگونه می‌شود کارهای جناب خضر را توجیه نمود، در حالی که همه خلاف ظاهر شریعت و عرف حقوقی می‌باشد و جناب موسی نیز با آن که لزوم متابعت از وی را بر عهده گرفته بود؛ ولی به جهت مخالفت این امور با ظواهر شریعت، توان و تحمل خود را از دست داد و در برابر آن زبان به اعتراض گشود.

برای وضوح این امر، اشاره به این مطلب لازم است که افرادی که به واقع عمل می‌کنند و از رجال غیب می‌باشند، بر دو دسته هستند: یکی کسانی که همچون حضرت خضر، تابع شریعت حاکم نمی‌باشند و دو دیگر افرادی که تابع شریعت حاکم می‌باشند؛ چنان که حضرات معصومین علیهم‌السلام در امت ما چنین می‌باشند.

بحث از گروه نخست و افرادی همچون جناب خضر مشکل عقلی ایجاد نمی‌کند و برای نمونه، حضرت خضر تابع شریعت حضرت موسی و یا مأمور به ظاهر نبود و تنها به دستور حق، به واقع عمل می‌نموده که با این وصف، عصیان و خطایی پیش نمی‌آمده، گذشته از آن که عمل به آن دستورات لازم و واجب بوده است.

اما سخن از دسته‌ی دوم است که بحث برانگیز است و افراد خاصی

ندارد، به خصوص کسانی که بهره‌ای از عصمت ندارند آیا می‌توانند دلیلی بر عمل به واقع و خلاف ظواهر که مرتکب شده‌اند بیاورند و آیا می‌توان ظواهر را برای آنان قید زد با توجه به این که عمل به ظاهر برای درک واقع می‌باشد و جهت آلی و مقدمی نسبت به واقع و احکام حقیقی دارد و فردی که واقع و باطن امور را می‌بیند، به ظاهر نیازی ندارد و ظاهر، تنها طریق وصول به واقع است و دانای به واقع حاجتی به ظاهر ندارد، همان‌طور که در باب قضا نسبت به علم قاضی حق چنین امری محقق است؛ گذشته از آن که می‌توان گفت: ادله‌ی عمومات و اطلاقات از شهرت چندانی برخوردار نیست و محدود و مقید به این امر است که ظواهر برای کسانی حاکم است که قدرت درک واقع را ندارند و دست آنان از یافت حقیقت امر کوتاه است.

پس می‌توان این دو دلیل بسیار مهم را سند محکمی برای کلی این امر دانست. البته، این امر در صورتی است که آنان از رجال غیب و اهل باطن باشند و به واقع، واقع را ببینند و از خیال، وهم، جهل و جهات ساختگی به دور باشند.

پس میان جناب خضر و حضرت موسی ناهماهنگی نسبت به انجام وظیفه وجود داشته و جناب خضر همت بر ایفای حق و تحقق واقع داشته، در حالی که حضرت موسی خود را مجری و مبلغ ظاهر امر می‌دانسته و از این رو مخالفت با حضرت را وظیفه‌ی خود به شمار می‌آورد، بدون آن که توجه به تعهد و معاهده‌ی خویش داشته باشد.

جناب موسی با مخالفت خود سه امر را به خوبی ظاهر ساخته است: یک، غیرت در مقابل احکام شریعت و همت در ایفای نقش رسالت و وظیفه‌ی آسمانی خود؛ در عین این که متابعت و عمل به واقع و درک آن

را از خود دور نمی داشت؛ در حالی که اختلاف میان ظاهر و باطن، جناب موسی را چنان درگیر تحول و طوفان می نمود که بدون توجه به اظهار مخالفت با آن اقدام می کرد و جناب خضر بر آن بود تا حضرت موسی را به متابعت و توجه به باطن معطوف نماید و عدم قدرت و استطاعت وی در این دو امر را می دید؛ زیرا حضرت موسی همت بر اجرای ظاهر داشت و خود را بر پی گیری آن موظف می دانست و جناب خضر همت بر عمل به واقع و انقیاد در برابر باطن داشت.

البته، نباید از این بحث چنین توهم شود که هر عارف رسیده و یا نرسیده خانقاهی و یا کتابی با چندی شعر و ذکر و ضمیر و کتاب می تواند با ظواهر مخالفت نماید و واقع را بهانه‌ی این امر نماید؛ همان طور که هر قاضی نمی تواند به بهانه‌ی علم و قطع، هر حکمی بدهد؛ بدون آن که توان و اقتدار علمی لازم برای این گونه امور را داشته باشد و خیال و وهم خود را بهانه‌ی آن قرار دهد.

#### مدبرات امور و اسباب غیبی

در این جا اشاره به این امر بسیار لازم است که رجال غیب و مدبرات امور غیبی جناب حق تعالی منحصر در جناب خضر و یا دیگر اولیای الهی نمی باشد؛ زیرا مدبرات امر از معصوم و ملک و فرشته تا جن یا حیوان و سنگی را در بر می گیرد.

از جناب خضر و الیاس و دیگر مظاهر مفاتیح غیب گرفته تا دسته‌هایی از ملایکه‌ی الهی که از «مسومین» تا «کم من فئة قليلة غلبت فئة



كثيرة»<sup>۱</sup>؛ چه بسیار گروه اندکی که بر گروه زیادی چیره می‌شوند و از خوبان از اجنه و جنیان با اشکال گوناگون ایفای نقش در این امور داشته باشند و می‌شود که حیواناتی در تحقق این کار غیبی نقش داشته باشند، چنان که قرآن حکیم می‌فرماید: «وَأرسل علیهم طیراً أبابیل، ترمیهم بحجارة من سجيل»<sup>۲</sup>؛ و بر هلاک آنان پرندگان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را به سنگ‌های سجیل سنگباران کرد که حکایت دارد حتی سنگی نیز می‌تواند در جهت اسباب و علل غیبی قرار گیرد و مدبر امری گردد.

چنین امور غیبی و مدبرات امور باطنی می‌تواند به قدری فراوان باشد که اندیشه‌ی آدمی قادر به درک و تصور آن نباشد و می‌شود که تمام عوالم هستی از غیب تا شهود و از مجرد تا ناسوت همه خود مدبر الهی می‌باشد؛ در حالی که دارای مدبری نیز باشند و هستی نسبت به یک‌دیگر چنین نقشی را داشته باشد و بهترین بیان را در این زمینه از زبان معصوم علیه السلام باید شنید که می‌فرماید: «إرحم من فی الأرض یرحمک من فی السماء»<sup>۳</sup>؛ شما به زمینیان رحم آورید تا آسمانیان به شما رحم نمایند.

کسانی که می‌توانند به همه‌ی بندگان خدا و موجودات ترحم داشته باشند و خود را در این زمینه بخیل نبینند، می‌توانند از ایادی باطنی حق باشند و مهربانی و رحمت آنان همان استمداد و کمک آنان به تمامی عالمیان است و این‌گونه افراد از حمایت تمام موجودات عالم برخوردار می‌باشند.

البته، ایادی و کارگزاران حق به موجودات آسمانی منحصر نمی‌باشد؛

۱- بقره / ۲۴۹. ۲- فیل / ۳.

۳- من لایحضر الفقیه، ج ۴، ح ۵۸۰۶، ص ۳۷۹.

گرچه آسمانیان نیز می‌توانند از چنین کارویژه‌ای برخوردار باشند و مراد حضرت از این بیان می‌تواند همان امور غیبی و مدبرات الهی باشد که دستگیر افرادی می‌شوند که از دیگران حمایت و دستگیری می‌کنند و عنوان آسمان برای آنان، گذشته از آن که حکایت از بزرگواری آن کارگزاران می‌کند، اقتدار و توان آنان را نیز می‌رساند و آنان قدرت هرگونه امدادی را دارند و ناتوانی در این امر برای آنان قابل تصور نیست و تنها باید کاری و وظیفه‌ی آن‌ها به شمار رود.

آیات قرآن کریم از این کارگزاران حق فراوان یاد نموده است و چنان اعتقاد به آنان را نهادینه نموده است که مردم به آنان در ادبیات و کلام روزانه‌ی خود به آنان بسیار اشاره می‌نمایند؛ همان‌طور که آن‌ها رند به حق رسیده گوید:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز

مدبرات و کارگزاران حق از هر موجودی می‌توانند باشند و موجودات گوناگون در ظرف وجودی خود و با اذن تکوینی کارگشای مشکلی می‌گردند.

#### مشمولان امدادهای غیبی

اما باید پرسید: امدادهای غیبی برای چه افرادی پیش می‌آید و چه کسانی مشمول چنین عنایات خاص الهی می‌گردند؟  
در پاسخ به این پرسش باید گفت: به‌طور کلی تمام مواردی که مورد توجه چنین افراد غیبی قرار می‌گیرد و امدادهای غیبی شامل حالشان می‌شود را می‌توان تحت عناوین اضطرار، استضعاف و مظلومیت افراد قرار داد.

سوز و آه و فغان و فریاد افراد می‌تواند عامل حضور رجال غیب گردد و آن‌ها حامی و مدافع چنین افرادی می‌گردند.

هنگامی که مضطر و مظلومی از تمامی اسباب و علل ظاهری باز می‌ماند، ایادی باطنی حق تعالی او را حمایت می‌کنند و صحنه را به نفع وی تغییر می‌دهند.

خداوند مهربان در راه مانده‌ای گرفتار و در بندی که آهش از دل بر می‌آید؛ گرچه کافر و مشرک باشد را به واسطه‌ی مدبرات و امدادگران غیبی یاری می‌کند و وی را رونق می‌دهد و کار وی را سامان می‌دهد. دلی که شکست، مورد لیبیک حق واقع می‌شود؛ اگرچه تا آن هنگام روی به سوی حق نداشته باشد.

حق تعالی در دل‌های شکسته جای دارد و از چنین دل‌هایی باید ترسید که چوب حق برای دفاع از آنان مغز می‌شکند و این امر خود امداد حق است.

دل اگر دل باشد و این چنین دلی اگر بشکند، روزگار جمعی را فانی می‌سازد و پشت سپاهی را می‌شکند.

اگرچه قلب مؤمن عرش رحمان است، دل شکسته خود رحمان و برتر از عرش است و این شکستگی؛ خواه در کافر باشد یا در مؤمن و خواه در انسان‌های شایسته باشد یا بد، تفاوتی ندارد و کسی که دلی را بشکند، باید بداند که حق خود جابر آن است و می‌تواند آن دل را التیام بخشد و عالمی را درهم کوبد.

به‌طور خلاصه باید گفت: دل شکسته نزدیک‌ترین جایگاه بشری به حق تعالی و امداد وی را دارد و چنین فردی می‌تواند حق را بدون هر



اسم و وصف ببیند و او را زیارت کند و با این توضیح به دست می‌آید که امدادهای غیبی در مواردی است که دردمندی باشد و شخص خود را از علل و اسباب ظاهری بریده ببیند، همان‌طور که از موارد حمایت و دخالت جناب خضر این امر به خوبی به دست می‌آید.

### مرز میان عالمان ظاهر و باطن

در این جا پرسش هفتمی پیش می‌آید که بسیار حایز اهمیت و مورد توجه و دقت می‌باشد و آن این‌که: مرز میان عالمان ظاهر و اولیای باطنی چیست و چه کسانی را می‌توان اهل ظاهر دانست و معیار تشخیص اهل باطن از اهل ظاهر چه امری می‌باشد؟ و ویژگی‌ها و خصوصیات این دو قشر عمده‌ی علمی و معنوی کدام است و چه مراتبی میان این دو گروه می‌باشد و صفات و حالات هر یک چیست و کارویژه و وظیفه‌ی هر یک چه می‌باشد؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان به‌طور صریح گفت: اهل ظاهر و عالمان صوری کسانی را گویند که دست بر آتش ندارند و از هر موضوع و امری به بحث و عنوان آن بسنده می‌کنند و در مقابل، کسانی را اولیای الهی و اهل باطن و عالمان معنوی گویند که به نوعی دست بر آتش دارند و دلی پر درد و سوز و آه را همراه دارند و دایم غرق شور و عشق هستند؛ به گونه‌ای که عشق، آنان را بی‌وقفه می‌سوزاند و سرمست نگاه می‌دارد. تنها تفاوت اساسی میان این دو گروه در همین نکته است و عنوان نوع علم وجه تمایزی محسوب نمی‌شود و اشتغال به فقه، عرفان، ادبیات و اخلاق معیار آن قرار نمی‌گیرد.

به‌طور کلی باید گفت: کسانی که تنها حرف و سخن تحویل می‌دهند و

با ترکیب و ضمیر و مفهوم و اصطلاح، دل خوش می‌دارند، از گروه اهل ظاهر و عالمان صوری می‌باشند و کسانی که سرمست از باده‌ی عشق و جنون هستند و دل در گرو دلدار دارند می‌توانند در گروه «اهل الله» جای گیرند. عالمان ظاهر از شک و ظن و خیال نمی‌گذرند و اهل باطن در همه‌ی سیر خود یقین دارند و بس.

پس در این جا می‌شود عالمان را به دسته‌های مختلفی تقسیم نمود و آنان را گوناگون دید. دسته‌ای از عالمان که اهل ظاهر هستند و از ظاهر نیز بحث می‌کنند؛ چون ادیبان و فقیهان. برخی در میان این فرقه‌ها با آن که بحث از ظاهر می‌کنند، اهل معنا می‌باشند و در میان تمام بحث‌ها و تحقیقات، دل آنان جای دیگر است و سر در هوای دلبر دارند.

برخی نیز از باطن بحث می‌کنند و به عرفان و اخلاق مشغول می‌شوند و سخن از عشق و مستی سر می‌دهند؛ در حالی که میان تهی هستند و چیزی جز حرف و سخن عاید آنان نیست و تنها استاد سخن سرایی در این امور می‌باشند. آنان خوب می‌دانند و زیبا می‌نویسند و نتایج را به هم مرتبط می‌سازند و چینی‌ش‌ی شگرف فراهم می‌آورند؛ ولی دیگر هیچ. نه دستی در باطن دارند و نه دل به غیب بسته‌اند و نه دارای درد و سوز و اشک می‌باشند و نه هجران و فراقی آنان را آزار می‌دهد و تنها سرمست از حرف هستند و سخن.

دسته‌ای با آن که بحث از باطن دارند و داعیه‌ی کلام را در سر می‌پروراند، دل در گرو تصرف و حکم بسته‌اند و دایم در فراق و قرب تمام به سر می‌برند.

اینان دیوانه‌ای بی‌سلسله و مجنون‌ی بی‌حوصله و عاشق و مشتاقی



سینه چاک می‌باشند که جز قرب و وصل نمی‌شناسند و اشتغال به هر کاری را اشتغال به حق می‌دانند و تنها خود را کشته‌ی او می‌دانند و بس. دسته‌ای چنان اهل باطن هستند و حق چنان آنان را واله و حیران ساخته است که دیگر اهل سخن، بحث، مدرسه و مسجد نمی‌شناسند و تنها طواف دل می‌کنند و بی هر ظاهری گرفتار باطن و بی هر پیرایه‌ای به حق مشغول می‌باشند.

در بیان اهل باطن، گروهی مقام جمعی را دارند و مدار دایره‌ی هر تحقق و وجودی می‌باشند و ظاهر را در باطن و باطن را در ظاهر نظاره می‌نمایند و قطب تمامی امور و اشیا قرار می‌گیرند.

خلاصه این که عالمان ظاهر در فکر تحصیل دانش و علم هستند و آن را برای جلب شهودهای نفسانی و عقلانی می‌خواهند، در صورتی که عالمان حقیقی و اولیای الهی در سیر و سلوک هستند و راه را به امید زیارت صاحب راه طی می‌نمایند و در بند غیر نمی‌باشند.

آنان که اهل باطن هستند حال و هوایی دارند که هرگز در خور بیان و سزاوار عنوان نمی‌باشد.

شور و مستی و جنون و درد و رنج و نگاه آنان هرگز به قول و مقال نمی‌گنجد و گذشته از آن که بیان آن سودی ندارد، بستر انکار جاهل را فراهم می‌آورد.

#### لمکان وصول به مقامات باطنی

با آن که وصول به مقامات باطنی و مراتب کمال اولیای غیب و بندگان وارسته‌ی الهی مشکل است؛ اما امری ممکن و شدنی می‌باشد و این سخن و بلکه عدم امکان تحصیل معرفت و نوعی وصول، به خصوص

برای کسانی که در بند ظاهر امور گرفتارند و غرق باده‌ی غرور و مست از  
منیت و خودنمایی و تزویر و ریای هستند میسر نمی‌باشد.  
کسی از بازار خودنمایی و فخرفروشی و ریاکاری راه به خرابات اهل  
باطن نمی‌برد و امکان طی طریق ندارد.

در بیان سختی وصول به باطن هستی و موجودات و امور همین بس  
که جناب حضرت موسی که پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و ید بیضا و  
آیات و بینات بسیار است، برای وصول به جناب خضر - پیر و مرشد خود -  
سختی‌هایی بسیار تحمل نمود و به زحمتهایی بس فراوان گرفتار آمد.

جناب موسی که در ابتدا از اراده‌ی محکم برخوردار بود و از خود  
همت عالی ظاهر می‌ساخت و «لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضي  
حقباً»<sup>۱</sup>؛ دست از طلب ندارم تا به مجمع البحرين برسم یا قرن‌ها عمر بر  
من بگذرد، سر می‌داد، در میان راه خسته شد و در راه ماند تا آن که در  
پایان: «ولقد لقينا من سفرنا هذا نصيباً»<sup>۲</sup>؛ ما در این سفر رنج بسیار دیدیم، را  
پیش کشید و «فارتداً على آثارهما قصص»<sup>۳</sup> درباره‌ی وی نازل شد و  
هنگامی که وی در راه ماند و از اراده افتاد و خود را حیران و سرگشته دید،  
به نغمه‌ی «فوجدنا عبداً من عبادنا»<sup>۴</sup> نوازش شد.

جناب موسی که پا در طور می‌گذارد و دل در رؤیت جناب حق  
می‌بندد و خود را در هوای حضرتش سینه‌چاک می‌سازد و از خود  
بی‌خود می‌گردد، این جا سخن از خستگی به میان می‌آورد و آه و ناله و  
فریاد سر می‌دهد و حق نسبت به حضرتش تفضل و عنایتی می‌کند و او را

به پیروی باطنی از حق و پیامبری نایل می‌گرداند و تماشاگر آموزش می‌شود.

البته، موقعیت حضرت موسی و سیر و سلوک آن جناب در عالی‌ترین مراحل باطنی بوده که بعد از تمام کمالات ظاهر اتفاق افتاده است و منافاتی ندارد که دیگر اولیای الهی، اگرچه دور از خطا و عاری از عصیان نیز نباشند، دارای مقامات باطنی و کمالات حقیقی باشند و هر یک در مایه‌ی وجودی خود طی طریق کند و مقصود خود را باز یابند.

بر این اساس، چیزی که مایه‌ی امید است و می‌تواند آدمی را سرمست از باده‌ی صفا و صافی کند این است که راه باز و دعوت عمومی است؛ گرچه سیر آن مشکل است و هر کس را نرسد که سر در جیب غیب کند.

### ظاهر و باطن و روز و شب

این مطلب باید روشن باشد که معرفت به سرّ قدر و علم تأویل و تعبیر و وجودشناسی و هستی‌یابی از انواع دانش‌های باطنی است و این گونه حقایق در خور اهل ظاهر نمی‌باشد؛ اگرچه بحث از آن برای همه آزاد و مفید است، چیزی جز بحث نیست.

بایسته است که آدمی تمام عمر خود را در گرو ظاهر و اسباب و علل صوری نسپارد و دل را در بند باطن نیز نهد و به راه افتد و افتان و خیزان خود را به صراطی آشنا سازد و راه‌رفته‌ای پیدا نماید و به راهش ادامه دهد.

خوب است که آدمی بدون آن که خود را درگیر پیرایه و پیر ناشایست سازد، خویش را پیدا نماید و دل را جلا دهد تا در مسیر راهروان اهل



باطن قرار گیرد و خود را با یکی از اجنه و یا با ملکی و یا با ولی و مدبری آشنا سازد و خود را با صفا و صداقت در معرض دید آنان قرار دهد و ایشان را به ذکر و فکر و تطهیر دلشاد نماید تا آنان دستگیر او گردند.

چنین نیست که آنان کسی را به خود نپذیرند و راه را بر همگان سد نمایند؛ زیرا راهیان غیب و اولیای باطن شیفته و دوست دار بندگان شایسته‌ی خدا می‌باشند و آنان خود به سراغ چنین افرادی می‌آیند و مقدمات کار را برای ایشان هموار می‌سازند.

افرادی که دل صافی دارند و در این دل، سوز و درد و حسرت می‌بینند و لباس رنج و خرقه‌ی غربت بر تن دارند، هر لحظه باید منتظر اولیای غیبی باشند و دست خود را در خواب و بیداری برای نهادن در دست آن‌ها آماده سازند و هیچ‌گاه دور از چنین معنایی نگردند و امید را چراغ راه خود سازند و در راه فهم حقایق و درک واقعیات امور، از هیچ کوشش و مجاهده‌ای دریغ نوزند؛ به‌خصوص فکر و اندیشه‌ی در شب را از دست ندهند؛ زیرا شب بهترین وقت برای بهره‌گیری از این امور است.

قدر در شب است و همه‌ی شب، قدر است و روز، قدر ندارد و این شب است که قدر دارد و زمینه‌ی تمامی وصولات و تجلیات رحمانی در شب است که شکل می‌گیرد و تاریکی، خلوت، تنهایی و ظلمت دل را زنده می‌سازد و روز، هنگام کار و کوشش و تحصیل معاش است؛ یعنی هنگامی که آفتاب زمین را فرا می‌گیرد و خورشید زمین را محاصره می‌کند، هوا دم می‌کند و فضا همچون معده‌ی آدمی که غذای نامناسبی را در بر گرفته، در مذاق اهل حقیقت ترش می‌نماید.

شب است که هنگام خلوت است و بازار اهل باطن در آن پررونق است و تجلیات الهی، در شب است که سراسر وجود ناسوتی را فرا می‌گیرد و ناسوت به دور از اغیار، رنگ لاهوت می‌یابد و خود را در اختیار اهل دل قرار می‌دهد.

در شب است که اهل دنیا در خواب و غافلان در بند زنجیر شهوات هستند و مزاحم و نامحرمی در کار نیست و زمینه‌ای برای شور و شوق و عشق و مستی اولیای الهی فراهم می‌گردد.

در شب است که می‌شود به آسمان نگاه کرد و ستارگان بی‌شماری را دید که غرق رقص و شعر و شورند و در شب است که می‌شود ظلمت را شکافت و از ناسوت بیرون رفت و در شب است که زمینه‌ی معراج و سفر آسمانی مؤمن فراهم می‌شود.

شایسته است آدمی فرصت را مغتنم شمارد و به دور از همه‌ی اهل دنیا با تمامی خصوصیات آن از جهل و نادانی و کثرت و معرکه‌داری، مشغول خود گردد و مقدمات سیر و سلوک خویش را فراهم سازد و بی‌توجه و دور از غرض نسبت به اهل دنیا، دل در زیارت معبود بندد و بی‌صدا ناسوت را پشت سر نهد.

شیرینی باطن و کشف حقایق، تنها در ذایقه‌ی اهل باطن ظاهر می‌شود و چنان که دنیا کام اهلش را شیرین می‌سازد، اهل الله احساس شیرینی دنیا را ندارند و همان‌طور که برای اهل دنیا، دنیا شیرین و دل‌کنند از آن مشکل است، برای اهل الله نیز کشف و شهود و شب و شاهد شیرین می‌باشد و دوری از آن مشکل است و تحمل فراق آن ممکن نمی‌باشد و ترک معنا برای آنان مشکل‌تر از ترک دنیا برای اهل آن می‌باشد.

همان‌طور که اهل ظاهر راه‌های باطن را بر خود بسته می‌پندارند، اهل باطن نیز هرگز ظواهر امور را نمی‌پیمایند و تمایل به آن نمی‌یابند و از این رو ظاهر برای آن‌ها توأم با شکنجه و عذاب است.

البته، چنین نیست که اهل باطن انکار ظاهر کنند و اهل ظاهر نیز نمی‌توانند به انکار باطن برخیزند و چنین انکاری حکایت از بی‌خردی و دوری آنان از فهم و درک می‌کند.

### ماده و ناسوت

آدمی اگر بتواند ماده و مایه‌ی دنیا را در خود مهار نماید و خود را از آن فارغ سازد و روح خود را سبکبار نماید، می‌بیند که چگونه عقل و اندیشه‌ی وی اوج می‌گیرد و درک حقایق و معانی برای وی آسان می‌شود. تمایلات مادی را باید در انسان به کبوتری تشبیه نمود که سنگی به پای وی بسته‌اند که با وجود آن دیگر نمی‌تواند پرواز کند؛ هرچه پر و بال می‌زند و پر می‌کشد، آسمانی در کار نیست و با خود گمان می‌کند که پروازی در کار نیست و این گمان چنان در کبوتر تقویت می‌شود که اگر بعد از چندی، سنگ را از پای او باز کنند و بند را بگشایند، وی به پرواز رو نمی‌آورد و گمان نمی‌کند که رها شده است؛ ولی اگر نهیبی به او زده شود، می‌بیند که پرواز برای وی امکان دارد و می‌تواند به آسمان پرکشد. آدمی اگر بتواند سنگ تمایلات فراوان را از زوایای دل خویش دور نماید و بند آن را بگشاید، می‌فهمد که تا به بی‌نهایت می‌تواند پرواز کند و خود را از تمام جو دور سازد و معراج مؤمن را به بار آورد و خود بی‌بند آنچه بیند و از آن بهره و کام گیرد.

جان آدمی دل به باطن امور دارد و روح انسان اهل پرواز است و

آسمانی می‌باشد. این ماده و مایه‌ی دنیاست که او را گرفتار زمین می‌سازد و از پرواز دور می‌گرداند و این تعلقات مادی است که او را درگیر جهل و نادانی می‌سازد تا جایی که ممکن است انکار باطن و حقایق غیبی را نیز در خود ببیند.

امید است تا گروه رهروان و دردمندان درد آشنا به دور از اغیار و بریده از هر خس و خار، همسفر رجال غیب گردند و پیش از آن که این امر آنان را رها سازد، آنان آن را رها سازند و با آن وداع مناسب فراهم آرند و محفل جدایی از آن را شکل بخشند.

#### تفاوت مرتبه‌ی کمال خضر و موسی علیه السلام

با توضیحات گذشته، حال جای این پرسش است: جناب خضر و حضرت موسی در جهت قرب معنوی و بُرد معرفت و کمال و موقعیت توحیدی چه جایگاهی دارند؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: علت اصلی و مبدء اساسی تمام کمالات و مقامات در این دو بزرگوار و دیگر اولیای الهی و همه‌ی افراد و موجودات عوالم مختلف، معرفت و توحید به حق است.

قرب معنوی و معرفت حقیقی هر فرد موجب بروز ظهور کمالات ظاهری و باطنی می‌گردد و آدمی را به جایگاه رفیع حق نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد. نوع و حد کمالات این دو بزرگوار را باید در برخوردهای توحیدی آنان و حد و معرفت ایشان نسبت به حق جست‌وجو نمود و این گوهر معرفت است که سبب رجوع دادن جناب موسی به حضرت خضر شد.

توحید و معرفت معنوی جناب خضر، علت این پیشتازی و راهگشایی گردید و سبب گردید که ایشان در چنین موقعیت ممتازی واقع

شوند تا جایی که فردی چون جناب موسی باید شاگردی حضرتش را نماید.

گرچه جناب خضر و حضرت موسی همچون تمام حضرات انبیا و امامان بحق شیعه علیهم السلام و حضرات زهرای مرضیه علیها السلام معصوم می باشند و مدارج عالی کمال را دارا و از هر عیب و نقص و عصیان و گناهی به دور می باشند؛ ولی هر یک در تحقق کمالات دارای مرتبه ای می باشند.

جناب موسی اگرچه دارای عالی ترین مقامات معنوی است و پیامبری صاحب عزم می باشد که صاحب ید و بیضا و آیات و بینات است، «لن ترانی یا موسی» به شخص ایشان خطاب شده است و حق از وی نفی رؤیت در آن مقام می نماید و موقعیت قربی و حضور لقایی آن حضرت را باید مورد دقت قرار داد.

هر چند ایشان امکان لقارا در خود می دید و بروز فعلیت چنین مرتبتی را آرزو داشت، توان ایشان در مقام فعلیت به طور محدود جلوه گر شد،  
۳۵۷ به طوری که می توان گفت: میان این حد تا مقام «دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی»<sup>۱</sup> بی نهایت تفاوت است و «لن ترانی یا موسی» با «دنی فتدلی» دو موقعیت توحیدی بی نهایت متفاوت را خبر می دهد.

جناب خضر، تقدم ولایی و معرفت شهودی برتری بر حضرت موسی دارد و ارجاع و متابعت حکایت از نوعی فضیلت می کند و ارجاع فاضل بر مفضول شمرده نمی شود و جناب موسی به واقع پیرو حضرت خضر به راه افتاد و متابعت وی از ایشان جدی و حقیقی بود؛ هر چند حضرت

موسی دارای کمالات عالی و مقامات فراوان معنوی بسیاری بودند.  
جناب موسی در مقام قرب لقای، «لن ترانی یا موسی»<sup>۱</sup> را می شنود و  
سرّ این خطاب از بیان حضرتش ظاهر می گردد که گفت: «إن هی إلا  
فتنک»<sup>۲</sup> و تمام ماجرای سامری را فتنه و ابتلائی از جانب حق و برآمده از  
آن جناب می داند.

البته، این بیان خود باطن توحیدی دارد و لبّ معرفتی می باشد، بالن  
وجود، لسان تأدیب را از خود دور ساخته و فعل حق را محدود دیده  
است.

هنگامی که حضرت موسی ید بیضا می یابد و صاحب ازدها می گردد  
و معجزات و آیات فراوانی را مشاهده می کند، نغمه ی: «هل خلق الله خلقاً  
مثلی»<sup>۳</sup> در دل طنین می اندازد و بی همتایی خود را در سر می پروراند.

درست است که بیان آن حضرت کامل است و مثلی برای آن حضرت  
- همچون تمامی موجودات - نمی باشد و همه ی موجودات عوالم  
گوناگون، بی مثل و مانند هستند و از ذره تا ذره هر یک ممتازند و وصف  
احدی دارند؛ ولی برتر از آن حضرت نیز می تواند باشد و باید آن جناب  
به این حقیقت واصل گردد که در جریان دیدار وی با حضرت خضر چنین  
امری محقق می شود.

حضرت موسی در مقام فعل، معلولها را می بیند و خود را در بند آن  
می یابد؛ در حالی که حضرت خضر، در فعل هم فاعل را می بیند و هم  
حق را در حال ظهور می یابد و حق را در مقام ظاهر سیر می دهد.

۱- اعراف / ۱۴۳.

۲- اعراف / ۱۵۵.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۴، باب ۳.

شواهد تمامی این امور را می‌توان از بیانات جناب خضر و حضرت موسی در قرآن مجید به دست آورد و به آن رسید و موقعیت هر یک را دید.

جناب خضر هنگامی که سخن از نقص و عیب و تخریب پیش می‌آورد، فعل را به خود نسبت می‌دهد و «فأردت أن أعيبها» می‌گوید؛ یعنی من اراده کردم که این کشتی را سوراخ و معیوب سازم.

وی هنگامی که مقام فعل و تسبیب سبب در کار می‌آید از جمع استفاده می‌کند و می‌فرماید: «فأردنا أن يبدلها ربهما»<sup>۱</sup> و هنگامی که خیر پیش می‌آید همه‌ی آن را به حق نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «فأراد ربك أن يبلغا أشدهما»<sup>۲</sup> و گذشته از آن که در مقام عنوان و رؤیت و ادب توحیدی، آنچه بوده به حق نسبت می‌دهد و اراده‌ی خود را از حق می‌داند و می‌فرماید: «وما فعلته عن أمري»<sup>۳</sup>؛ من این کار را از ناحیه‌ی خود انجام ندادم، بلکه امری به فرمان حق و از حق است و «ذلك تأويل ما لم تستطع عليه صبراً»<sup>۴</sup> را بیان می‌سازد و بندگی خویش را در لباس عمل محقق می‌نماید؛ چنان که حق تعالی نیز او را به همین عنوان یاد نمود و وصف: «عبداً من عبادنا»<sup>۵</sup> را نصیبش ساخت و لوای: «آتيناها رحمةً من عندنا وعلّمناه من لدنا علماً»<sup>۶</sup> را به دستش داد که «علم» همان نفس رحمت است و رحمت همان قوه‌ی تشخیص و معرفت و فرقان است که عینیت و جودِ جناب خضر بود و علم تأویل خود رشحه‌ای از رشحات و جودِ وی و فیوضات ظهوری همان معرفت است.

۳۵۹

۱- کهف / ۸۱

۲- کهف / ۸۲

۳- کهف / ۸۲

۴- کهف / ۶۵

۵- کهف / ۶۵

۶- کهف / ۸۷

همان‌طور که معرفت در جناب یوسف صدیق سبب ظهور علم تعبیر در آن حضرت شد و هنگامی که حضرت یوسف از صمیم قلب، «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»<sup>۱</sup> را گفت و با خداوند چنین مناجات نمود که خدایا، زندان برای من خوشایندتر است از آنچه زنان مرا به آن می‌خوانند.

وی هنگامی که حق را تنها می‌بیند، غیریت را از خود دور می‌سازد و معرفت را به اوج می‌رساند و دل خویش را منبع اسرار الهی می‌گرداند و صاحب تعبیر می‌شود و بصیرت عوالم غیبی را دارا می‌گردد.

ایشان علم تعبیر را در زندان از حق تعلیم گرفت و از آن‌جا شروع به تعبیر خواب نمود و پیش از آن، فعلیت این امر را نداشت و تعبیر خواب خود را از پدر می‌خواهد و روشن است که اگر خود به‌خوبی دارای چنین موقعیت تعبیری می‌بود و تعبیر خوابش را می‌دانست و از خصوصیات آن آگاهی می‌داشت، هرگز خواب خود را با پدر در میان نمی‌گذاشت و از آن حضرت طلب تعبیر نمی‌کرد.

۳۶۰

### معرفت و آثار آن

همان‌طور که معرفت در جناب یوسف صدیق، سبب ظهور فعلی علم تعبیر گردید، این امر در جناب خضر نیز سبب ظهور علم تأویل شد و همین معرفت در جناب موسی علت رسالت و نبوت و ید و بیضای وی گردید. اگرچه تمامی کمالات و مقامات حقیقی و ظهورات علمی و ارادی، معلول معرفت و توحید است و معرفت، علت همه‌ی آثار گوناگون



معنوی می‌باشد، مراتب معرفت گوناگون است و هر فرد موقعیت و مرتبه‌ی خاص خود را داراست.

جناب خضر برای حضرت موسی این امر را روشن ساخت که مراتب کمال و مقامات معنوی محدود نمی‌باشد و همه‌ی آن برآمده از معرفت فرد است و معرفت، خود ظهور حقیقت فعلی حق تعالی می‌باشد و باید صاحب خانه و صاحب صدا را در خانه و صدا دید، نه آن که در خانه ماند و مشغول صدا شد.

تمامی کمالات جناب موسی از حق ظاهر گشت و موسی ظرف مظاهر بود و جناب خضر در مظاهر غیر از موضع ظاهر، باطن را دید و این امر را در تحقق عملی به جناب موسی نشان داد و آن را بیان نمود.

#### مدرسه‌ی خضر و پذیرش شاگرد

مسأله‌ی نهمی که از دیدار این دو بزرگوار پیش می‌آید و برای هر طالب و مطلوبی مطرح و برای عموم مردم سودمند می‌باشد این است که آیا مدرسه‌ی خضر شاگرد دیگری می‌پذیرد یا خیر و آیا ایشان تحمل آموزش را دارند یا خیر؟

حضرت موسی با آن همه زحمت و سختی‌های مختلف، خود را به جناب خضر رسانید و متابعت و پیروی خویش از وی را بعد از درک حضور وی اعلان نمود و «هل أتبعك عليّ أن تعلمن»<sup>۱</sup> را پیش کشید، اما باید پرسید تأثیر جناب خضر بر ایشان چه بود؟ آیا وی ایشان را به منزل رسانید و از جناب وی رفع مشکل نمود یا خیر و پس از اندکی او را به

بهبانیه ناتوانی از خود دور ساخت و به زبان عرفی به او گفت: «تو نمی‌توانی در این راه گام برداری، راه خود را بگیر و برو!» همان‌طور که از ظواهر ماجرا به ذهن عامی و عادی چنین می‌نشیند.

حال در این صورت به جناب خضر چنین اشکال می‌شود که این چه عملی و چه مدرسه‌ای است که طریق اخذ و تعلیم ندارد و این چگونه مربی و مرشدی است که تابع خود را که پیامبری صاحب عزم می‌باشد نمی‌تواند دریابد و حضرت موسی با آن که ید و بیضا دارد و صاحب آیات و بینات است، توان متابعت از وی را از دست می‌دهد تا چه رسد به دیگران و با توجه به این ظواهر می‌توان نتیجه گرفت: این علم دنبال کردنی نیست و محرومیت از آن برای عموم امری حتمی می‌باشد و زمینه‌ی رشد و طریق عرضه و تقاضا را ندارد.

باید گفت متأسفانه چنین برداشت انحرافی از این ماجرا، کج‌روهای بسیاری از گروه‌ها و فرقه‌ها را سبب گردیده و محرومیت‌ها و زیان‌های فراوانی بر جای گذاشته است؛ زیرا آنان با جبرگرایی می‌گویند کسی قدرت درک حقایق معنوی را ندارد و تنها موهبت الهی در این امر نقش دارد و با تفسیر نادرستی از موهبت الهی باب هر موهبتی را بر روی خود می‌بندند و نور امید و تلاش را به ظلمت یأس تحویل می‌برند.

این گونه برداشتی سبب سکوت و پنهانی بسیاری از اهل الله و متوسطان آنان گردیده و ایشان را از مردم و جامعه و از ایجاد هر گونه ارتباط و شغل و کوشش و برخوردی با مردم دور ساخته و همچون راهبی در دل محراب و خانه‌ای یا خانقاه و خلوت‌خانه‌ای مشغول سرّ و باطن محدود خود گشته‌اند، به این بهانه که حقیقت یافتنی نیست و درس و بحث و کوشش و طلب نقش

عمده‌ای ندارد و معرفت سهم دل است و به هرکس هرچه دادنی باشد داده‌اند و «کلُّ میسر لما خلق له»<sup>۱</sup> و این امر در خور و شایسته‌ی هرکسی نیست و هر فردی باید آسوده خاطر راه خویش پیش گیرد.

آنان‌گاه در این خیالات سرگردان می‌مانند و یا مدینه‌ی فاضله‌ای برای خود یا دیگران ترتیب می‌دهند و هستی را منحصر به خود و اندیشه‌ی آدمی را تنها در ذهن خویش می‌دانند و خویش را از تمام حقایق و امور اطراف خود بیگانه می‌سازند و نظر بر دنیای اطراف خود نمی‌اندازند و خود را در ردیف دیگران به شمار نمی‌آورند و نمی‌دانند که در چه خیال پوچ و گمان باطلی گرفتار آمده و دچار چه کجروی و گمراهی گردیده‌اند.

#### راهیابی به حقایق گوناگون

در پاسخ به اصل اشکال نهم باید گفت: از ماجرای حضرت خضر و جناب موسی نمی‌توان چنین برداشتی را داشت و شأن آن جناب چنین برخورداردی را ایجاب نمی‌کند.

۳۶۳

توضیح این که یافت حقیقت و شناخت حقایق عوالم هستی و راهیابی به غیب امور با آن که چندان آسان نیست و بلکه بسیار مشکل و پیچیده می‌باشد، راه باز است و شایسته‌ی آن را طالب است و دست رد بر سینه‌ی فردی نمی‌خورد.

هر کسی می‌تواند در این راه به قدر استعداد خود گام بردارد و توان خود را در این مسیر مصرف دارد و نتایج زحمات خود را ببیند.

اگرچه طهارت و قابلیت افراد می‌تواند در شکوفایی راه یافتن هرچه

---

۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۹، باب ۶.

بیشتر به آن نقش داشته باشد و مراتب آن در گرو طهارت و قابلیت  
بیشتر است، چنین نیست که در غیب به روی همه بسته باشد و یا به  
روی همه گشوده گردد و بدون زحمت نصیب کسی گردد و فردی بدون  
قابلیت و استعداد رشد چندانی را پیدا کند.

بر این اساس، این طور نیست که مدرسه‌ی جناب خضر تعطیل شده  
باشد و این گونه علوم غیبی آموزش داده نشود. البته، این مدرسه، هر  
کسی را به آسانی و بدون حصول شرایط لازم نمی‌پذیرد و چنین نیست  
که جناب خضر حضرت موسی را نپذیرفته باشد و وی را بی‌نتیجه رها و  
دور از خود ساخته باشد؛ همان‌طور که وی را بدون حصول مقدمات و  
قبول شرایط لازم، همراه خود نساخت؛ زیرا جناب خضر استاد  
شایسته‌ای بود که حضرت موسی را در مدتی کوتاه به منزل رسانید و  
مقصود را حاصل ساخت و آنچه لازم بود به او آموخت.

حضرت موسی در بند مظاهر بود و هر چیزی را با ظاهر می‌دید و  
جناب خضر او را از این مرتبت به محضر مشاهده‌ی مظهر در ظاهر  
رسانید و او را از بند کثرت رهانید و به سر منزل وحدت جمعی رهنمون  
شد و وظیفه‌ی هر دو در این زمینه به پایان رسید.

پس حضرت موسی در راه نماند و جناب خضر او را رها نکرد و این  
سیر و سلوک، ثمرات کلی خود را به‌خوبی ظاهر ساخت و بعد از تحقق  
امور و بیان حضرت خضر نسبت به آن امور و بصیرت کامل حضرت  
موسی، چیزی باقی نماند و سکوت جناب موسی و جدایی با تمایل هر  
دو، گواه بر این امر است.

## استاد قابل و ماهر

استاد قابل آن است که متعلم و شاگرد و دانش آموز را به زودی کامل نماید و مراحل رشد و فعلیت او را هرچه زودتر بارور سازد و او را با واقعیات آشنا نماید؛ نه آن که سال‌های متمادی، گروهی را به دنبال خود بکشانند و برای همیشه آن‌ها را نیازمند به خود نگاه دارد.

همیشه اساتید قابل و مربیان واصل بر دو دسته می‌باشند: دسته‌ای با این که کامل بوده و فن خود را چشیده‌اند، قدرت افاضه بر غیر را چنان که باید ندارند و کاری که تعلیم می‌دهند با سختی همراه می‌کنند؛ در حالی که دسته‌ای گذشته از آن که کامل هستند، قابل نیز می‌باشند و قدرت افاضه بر غیر را دارند و توان آموزش دیگران را به خوبی دارا می‌باشند و می‌توانند دیگران را به آسانی راهی نمایند و آنان را به مقصود رسانند و دل آن‌ها را به چشمه‌سار استقلال متصل نمایند. این دسته از اساتید فن کسانی هستند که وجودهایی سرشار از کمال و باطن و باوری از بزرگی و وسعت را دارا دارند و زحمت نوآموز را اندک می‌کنند و با زحمت کم‌تری مقصود را حاصل می‌نمایند.

۳۶۵

شایسته است در تحصیل و آموزش تنها نزد چنین افرادی زانوزد و آنان را بر کرسی تدریس قرار داد و از آنان استفاده نمود و چنین کسانی هستند که سزاوار خدمت می‌باشند و می‌توانند به آسانی هر استعدادی را بارور کنند. عالم و عارفی که ممکن است کسی را برای مدتی طولانی به دنبال خود کشد، بدون آن که بتواند کاری از پیش برد، در واقع خود و او را معطل نموده و روح کندی و تنبلی را در کالبد وی دمیده و با جان‌کندن، جان خود و او را به لب رسانیده است.

این گونه استادان ممکن است خود کامل باشند و مقاماتی کسب نموده باشند، اما کامل کننده‌ی دیگران نیستند و قدرت دست‌گیری و راهبری دیگران را ندارند.

البته، همه‌ی این مطالب در جایی است که کسی در پی کسب کمال و ارزش معنوی باشد و استاد تنها توانایی افزایی آن را نداشته باشد و گرنه گمراهی است، آن که از هر کمالی عاری است و دیگران را به خود فرا می‌خواند تنها دامی است ابلیسی و آن که بر خود اعتماد ندارد و موجودی او قابل عرضه نیست، هرگز مجوزی برای این کار ندارد و دستگیری، لایق و سزاوار او نیست.

### **توان گسترده‌ی آدمی**

از ماجرای جناب خضر و حضرت موسی به دست آمد که حقیقت و ارزش‌های معنوی به بلندای اهمیتی که دارد، مشقت زاست و مناسبت‌ها و قابلیت‌های افراد می‌تواند در آن نقش فراوانی داشته باشد؛ ولی چنین نیست که راه بر کسی بسته باشد و دسته‌ای گمان کنند که خداوند متعال تنها آنان را برگزیده و آنان هستند که می‌توانند چهره‌ی امور باطن را زیارت کنند؛ زیرا بندگان خدا هر یک دارای استعداد‌های مختلف و فراوانی می‌باشند که در صورت کوشش و تلاش از هیچ پیشرفتی باز نمی‌مانند. البته، این سخن درست است که استعداد هر کس در جهاتی برجسته‌تر و شکوفاتر می‌باشد و زمینه‌ها و قابلیت افراد مختلف است، این طور نیست که رشد بندگان خدا در زمینه‌های دیگر غیر ممکن باشد و همین که فردی به واقع به امری یا علمی تمایل دارد، خود بهترین نشانه بر وجود استعداد آن در وی می‌باشد. این برداشت درست نیست که

راه‌یافتگان امور معنوی از راهنمایی دیگران دریغ ورزند و باید هر کسی را به تناسب استعداد وی رهنمون شد و سکوت و تسنلی یا خودخواهی‌های نفسانی را نمی‌توان دلیل بر انحصار کمال دانست. البته، این سخن بسیار بجا و درست است که هر نوع کمالی را باید از ناهلان آن دور داشت و امور ارزشی را نباید در اختیار افراد ناهل و بی‌لیاقت گذاشت و اهمال در این امر نارواست؛ به‌خصوص در امور معنوی و صفات باطنی که با گزند جاهل و معاند روبه‌روست و اهل الله را نباید گرفتار ناهل نمود.

کسانی که خیال بزرگی و راهیابی کمال را در سر می‌پروراندند و کمال را منحصر در عده‌ای محدود و افرادی اندک می‌دانند، سخت در اشتباه می‌باشند و دور از راه اولیای الهی قرار دارند. حضرات انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام همه‌ی بندگان خدا را در سطوح مختلف دستگیری می‌کردند و هرگز روی از فردی بر نمی‌تافتند و با وسعت نظر و گشاده‌رویی با همه برخوردی مناسب داشتند.

۳۶۷

کسانی که در خانه را به روی مردم می‌بندند و سر در جیب غیب فرو می‌کنند و سکوت و رهبانیت را ملاک کمالات معنوی می‌شناسند، هرگز در طریق صلاح و درستی گام ننهادند و در صورت صداقت و بی‌غرضی تنها در خیالاتی خوش قرار دارند.

خضر راه و عارف سینه‌چاک و سردمدار کمال کسی را گویند که در تمامی سطوح جامعه و مردم با وسعت نظر و گشاده‌رویی دارای حضور کامل باشد و تحمل برخوردهای گوناگون افراد مختلف را بر خود هموار سازد و هر یک را به روش مناسب به صلاح و درستی وا دارد و همان‌طور

که از کوشش‌های عمومی و فردی دیگران استفاده می‌کند، به دیگران استفاده نیز برساند.

نانوای زحمتکشی که در هوای گرم تابستان سر در تنور گرم و پر حرارت می‌کند تا نانی برای این عارف و اهل و عیال وی فراهم نماید، روا نیست که بهره‌ی کافی از وی نبرد و درست نیست که عارف تنها به بندگان محروم خدا زحمت دهد که چنین فردی سربار زحمت‌کشان جامعه است و روح انصاف و طهارت را ندارد و نباید به پولی که در طریق تحصیل آن رنجی را تحمل نکرده و به نانی که با آن تهیه می‌کند دل خوش دارد.

این سخن در مورد دیگر افراد و اقشار جامعه، از کسی که کوچه و خیابان عارف را جارو و نظافت می‌کند تا دیگر سطوح مختلف یک محیط که جامعه را برای وی آماده می‌سازند تا عارف و فقیه و عالم ربانی آسوده زندگی نماید، نیز صادق است.

کسانی که در مقابل رنج محرومان جامعه، تنها به فضل خود دلخوش هستند و علم خود را ملاک کمال می‌دانند و سجاده بر سر می‌کشند و خلوت تحویل می‌دهند و ذکر حق را پیش می‌آورند و از کاغذ و کتاب سخن سر می‌دهند، هنوز نتوانسته‌اند وظایف اولی جامعه‌ی خود را شناسایی کنند.

اگرچه این روش در طول تاریخ خود کم و بیش مرسوم بوده، می‌توان گفت: علت عمده‌ی عقب‌ماندگی جامعه و مردم، کمبود علم و معرفت در میان آنان بوده است.

هنگامی که در جامعه‌ای عارف و فقیه خود را به کناری می‌کشد و در فکر حفظ شوون خود می‌باشد و مردم را به حال خود وا می‌گذارد، نباید توقع رشد و صلاح مردم را داشت و چنین جامعه‌ای روی رستگاری را



نمی‌بیند و مردم خود را مشغول کارهایی می‌سازند که با تمایلات نفسانی و اغراض شیطانی بیش‌تر سازگار باشد و معلوم است که چنین جامعه‌ای رو به کجا دارد. عارف به خلوت به تماشای تجلی می‌نشیند و فقیه تنها تحقیق می‌کند و مردم نیز به طغیان رو می‌آورند، عالم فلسفه به امور ذهنی بسنده می‌کند و مردمی نیز مست غرور می‌گردند، او مست خیال و مردم مست جمال و همین‌طور این حرکت مخالف ادامه پیدا می‌کند و همه از یک‌دیگر دور می‌شوند تا جایی که کوچک‌ترین شباهتی در میان این دو گروه باقی نمی‌ماند و این جاست که انزوای عارف و حکیم شروع می‌گردد و گمراهی مردم به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد، تا جایی که آنان یک‌دیگر را نمی‌شناسند و بر هم ارجی نمی‌گذارند؛ در حالی که حضرات انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام هرگز چنین روشی را در زندگی بر نگزیده‌اند.

عارف کسی است که در صورت لزوم بتواند مظهر مهر حق گردد و دست نوازش بر سر تمام بندگان خوب و بد خدا کشد و در زمانی که مناسب بیند، در مقابل قهر معاند مظهر قهر حق گردد و دشمنان خدا را به خاک مذلت درآورد.

عارف گاه یتیمی را نوازش می‌کند و زمانی شمشیر بر سر پلیدی می‌زند، زمانی در محراب و بر سر سجاده به جهاد می‌پردازد و گاهی در میدان جنگ به عبادت رو می‌آورد و مقام جمعی خود را در عمل محقق سازد نه آن‌که خیالات ذهنی و بافته‌های وهمی خود را نقش بر کاغذ و کتاب نماید.

عرفانی که حق است و عارفی که بحق عارف است منش و روش رهبران آسمانی را الگوی خود دارد و همه‌ی بندگان خدا را عیال خود و

خالق داند و همچون پروانه‌ای گرد شمع وجود جامعه و مردم طواف دل نماید و وصال معشوق حقیقی خود را بدون هر منیت و انانیت به دست آورد، همچون مولای متقیان علیه السلام که مجاهده و عرفان خود را در عبادت و شهادت جمع نمود و محراب عبادت را میدان رزم و شهادت قرار داد و در راه هدایت خلق زیر شمشیر خصم، «فزت وربّ الکعبة» را سرود و یا همانند حضرت سیدالشهدا علیه السلام که همه‌ی کتاب و سیر و سلوک ایشان زمزمه‌ی «فزت وربّ الکعبة» بود.

آن که از خون و شمشیر می‌هراسد و از دشمن خوف به دل راه می‌دهد و خود را در دخمه و پناهگاهی پنهان می‌سازد و به ذکر و خلسه مشغول می‌گردد، هرگز عارف نیست و خانقاه و محراب و مسجد را بهانه‌ای برای جلب امیال نفسانی خود ساخته و مسجد و خانقاه را کلیسای بی‌روح خود نموده است.

البته، عارف دلخسته یا واصل کاملی ممکن است در زمانی یا در محیطی هیچ‌گونه شرایط و امکانات دستیابی به مردم را نداشته باشد و در غربت کامل به سر برد و خود را به کناری کشاند تا خود را از گزند بی‌مورد و غیر لازم ناهلان برهاند که این انتخاب حاکی از کمال عقل و فهم آن فرد می‌باشد و نباید در شؤون فردی و اجتماعی راه زور و اجبار را پیش گرفت.

می‌شود عارفی دلخسته و حکیمی توانا در شرایط و محیطی قرار گیرد که زمینه‌ی هیچ‌کاری را نداشته و گوشه‌گیری و انزوا تکلیف درست و عاقلانه‌ی وی باشد و به مقتضای حکمت و شجاعت، راه را بر اغیار ببندد و در فکر تحقیق و طهارت از جهل و عصیان باشد و این چنین

نیست که هر کسی و در هر شرایط و محیطی بتواند در کارهای اجتماعی نقش داشته باشد؛ هر چند این امر نباید به شکل موجهی کلیه برای هر کس و هر جامعه‌ای دایمی گردد.

جناب خضر توانست حضرت موسی را به منزل رسانید و دیگر اولیای الهی نیز چنین هستند و علوم باطنی و کمالات معنوی حجاب اهل معرفت نمی‌باشند و برای رشد و آگاهی دیگران از هیچ کوششی دریغ ندارند و بی‌هر پیرایه کسوت ارشاد را بر تن دارند و حق آن را به‌خوبی می‌شناسند و از هر خودنمایی و استثماری دوری می‌گزینند. عرفان و معرفت امری است و خودخواهی و نظر تنگی امر دیگری است؛ اگرچه راه مشکل است و رهرو کم، تعطیل و دریغی در آن نیست و هیچ‌گاه نبوده است که این راه بی‌رهرو باشد.

بیان حضرت خضر خود حکایت از این استکمال می‌کند و هنگامی که می‌فرماید: «هذا فراق بینی و بینک»<sup>۱</sup>، بر وصول حضرت موسی به حقیقت دلالت دارد و می‌رساند که وی باید به سوی خلق بازگردد و ارشاد و هدایت مردم را دنبال نماید؛ چرا که وی در همراهی خود با جناب خضر سیر و سلوک خود را به پایان رساند و علم تأویل امور را به‌خوبی در جناب خضر دید و اثرات معنوی آن را چشید.

### مقام ظاهر و باطن

مقامات و مراتبی که در جناب خضر و حضرت موسی و دیگر اولیای الهی دیده می‌شود، هر یک مظاهر تنزیلی، حیثی و تقیدی ظاهر و باطن

است که در ایشان وجود دارد و هر یک می‌تواند جهاتی از تفوق و برتری را بر دیگری داشته باشد.

حضرت موسی پیامبر صاحب عزم و شریعت و و دیگر عناوین ظاهری بوده است و جناب خضر از اولیای باطنی و مدبر برخی از امور غیبی می‌باشد؛ چنان که همه‌ی موجودات دارای مقامی خاص و مرتبت مشخصی هستند تا جایی که مقام جمعی، کلی، سعی و حقیقی تمام صفات در شأن حضرات ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام و برتر از همه، شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام قرار دارد و کمال دیگر موجودات و اولیای الهی و حضرات انبیا، همه تنزیلی از کمالات ایشان می‌باشد، چنان که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام که نفس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما أزددت يقيناً»<sup>۱</sup>؛ اگر پرده‌ها برگرفته شود، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌گردد؛ زیرا تمامی یقین را دارا هستم و پرده‌ای برای من در کار نیست. «غطاء» با الف و لام جنس همراه است و پرده و حجابی را فروگذار نمی‌کند و چنین بیانی در خور کسی غیر از وجود حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شخص امیرمؤمنان علیه‌السلام نیست.

۳۷۲

### تأویل قرآن کریم

چیزی که در این مقام باید به آن اهتمام داشت این است که تأویل امور و یافت باطن و راهیابی به حقایق عالم و وصول به معارف و حقایق عینی، در صورتی که دارای ضوابط خاص خود باشد و شرایط اساسی و

۱- شرح مائة کلمة، ابن میثم، ص ۵۲.

حدود نوعی آن محفوظ بماند، از بهترین راه‌های کشف باطن قرآن کریم است و گذشته از آن که منع شرعی و عقلی ندارد، از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به معارف و حقایق معنوی و مادی به شمار می‌رود. با این وجود باید پرسید چرا در شریعت، عمل به تأویل؛ به خصوص تأویل قرآن کریم، مورد مذمت قرار گرفته است؟

گفته شد که تأویل از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به امور غیبی است و عظمت و رشد ادراکی بشر را نشان می‌دهد و از زمینه‌های کمالی انسان‌های برجسته می‌باشد و مورد مذمت و یا تنافی با قرآن کریم و یا روایات باب نمی‌باشد و گذشته از نداشتن منع و حرمت، از ثمرات طهارت و مراتب والای رشد انسانی حکایت می‌کند و اگر قرآن مجید و روایات باب تأویل، عمل به تأویل را مورد نکوهش قرار داده و آن را تخطئه نموده، تنها در مورد تأویل قرآن کریم است؛ آن هم تأویلی که نااهل از آن دارد و خیالات خام خود را بازگشت ظاهر به باطن و یافت حقیقت آن می‌شناسد و گرنه نفس عمل به تأویل، با حفظ تمامی حدود روشمند آن، که همه‌ی پدیده‌های هستی را در بر می‌گیرد، از والاترین مراتب کمال است.

این امر باید روشن باشد که قرآن مجید اگرچه عمل تأویل سالم را منحصر در راسخان در علم و کمال می‌داند و راسخان نیز هر چند به تمام معنای کلمه حضرات انبیا و امامان شیعه علیهم‌السلام می‌باشند؛ معنای تنزیلی آن بر تمامی اولیای الهی و رجال غیب صدق می‌کند و معصوم نبودن آنان منعی برای چنین اطلاقی ایجاد نمی‌کند؛ گذشته از آن که راسخان در علم به معنای وسیع خود شامل همه‌ی اهل معرفت می‌گردد و اطلاق آن بر

حضرات معصومین علیهم السلام از باب تمام اطلاق و کمال مرتبت می باشد؛ چنان که در همه ی صفات دیگر نیز این گونه است. صاحبان کمال و اهل معرفت می توانند موجودات عالم هستی و حقایق معنوی و قرآن مجید را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و به مواهب غیبی و حقایق پنهانی موجودات، در حد توان راه یابند. چیزی که باید در این مقام مورد اهمیت فراوان قرار گیرد، دقت و احتیاط لازم در امر تأویل و به ویژه در تأویل قرآن کریم است که باید از شیوه ی روشمند آن تجاوز نمود.

در مقایسه ی امور نسبت به موجودات باید هر فرد نازلی نسبت به امر عالی حریم کامل خود را رعایت نماید و در حد وصول، واقع را مورد ارزیابی و تأویل قرار دهد و بازیابی مجدد یافته ی خود را ترسیم نماید تا به این باور و اطمینان برسد که یافته ی وی دور از هر خلل می باشد. تأویل غیر معصوم، همچون اطاعت از غیر معصوم است که باید با احتیاط هرچه بیش تر و حفظ شرایط لازم همراه باشد.

۳۷۴

اگرچه اطاعت از خداوند متعال و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به طور مطلق است، پیروی از غیر معصوم چنین نیست و محدود می باشد؛ همان طور که صاحبان امر به امامان معصوم علیهم السلام منحصر می باشد، اما صدق آن بر مجتهد عادل به طور تنزیلی ممکن است و چنین اطاعتی از مجتهد عادل، به وجود شرایط لازم در وی مقید می باشد. کسی که قدرت تأویل امور و یا آیات قرآنی را دارد باید رعایت احتیاط را در جزم به امور داشته باشد و خود را چون معصوم نداند، همان طور که اولیای الهی خود را وابسته به معصوم می دانند و برای خود استقلال

قایل نمی‌شوند، فقیه نباید خود را در فتوا مستقل ببیند، بلکه وی ترجمان لسان معصوم علیه السلام و شریعت است.

موضوعی که بسیار تأسف بار است و عامل بسیاری از نابسامانی‌های فرهنگی در میان مسلمین به شمار می‌رود، رویکرد بسیاری از متکلمان و اهل تفسیر و ظاهرمداران دین به قرآن کریم می‌باشد. آنان قرآن کریم را کتابی مجمل برای افراد عادی می‌دانند و فهم آیات قرآن کریم را به اهل آن که ائمه‌ی معصومین علیهم السلام باشند منحصر می‌دانند؛ به طوری که دیگران نمی‌توانند به مراد آیات الهی برسند و از آن استفاده‌ای نمی‌برند.

چنین سخنانی در طول تاریخ عالمان اسلامی، بزرگ‌ترین زیان‌ها را به امت اسلامی وارد آورده و سبب شده است که قرآن کریم در میان مسلمانان مهجور بماند؛ به طوری که امروزه دیگر نقش چندانی در جوامع اسلامی ندارد. این در حالی است که افزوده بر تلاش برای درک معانی ظاهری قرآن کریم باید فهم حقایق قرآن و تأویل و یافت باطن آن را در دستور کار اهل فن قرار گیرد و از آن به طور شایسته استفاده شود تا مشکلات جامعه‌ی انسانی به وسیله‌ی این تنها کتاب آسمانی موجود در دست بشر، رخت بندد. هنگامی که معصوم می‌فرماید: همه‌ی قرآن کریم در سوره‌ی حمد جای دارد و من می‌توانم آن را استخراج نمایم یا امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: من نقطه‌ی تحت بای بسم الله می‌باشد، این خود بهترین شاهد بر امکان استفاده از قرآن کریم در امور غیبی و راهنمایی برای دیگران است. البته، در صورتی که قواعد این علم روشمند که باید در جای خود از آن گفت‌وگو شود، رعایت گردد و قرآن کریم امام این راه قرار داده شود، پیش‌فرضی منافی با قرآن کریم بر آن تحمیل نمی‌گردد.

## رابطه‌ی تأویل و تعبیر

از بحث‌های پیشین به این نتیجه رسیدیم که دو دانش تأویل و تعبیر با هم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و این دو از هم بیگانه نمی‌باشد و تعبیر، خود نیازمند تأویل است و معبر باید صاحب تأویل و باطن‌یابی و ژرفاشناسی باشد. تأویل، چهره‌ی باطن امر و یا چیزی است و مؤول، خود را از ظاهر به باطن و لبّ حقیقی چیزی همراه با یافت علت آن می‌رساند؛ همان‌گونه که خواب‌گزار در تعبیر از ظاهر رؤیا به حقیقت آن رجوع می‌کند و تفاوت در این دو اصطلاح به این اعتبار است که موضوع تأویل، رؤیت و موضوع تعبیر، رؤیاست.

مطلبی که در این جا باید متذکر شد این است که حضرت یعقوب علم تعبیر را به عنوان عنوان عام آن که شأن نبوت است دارا بودند و نه به عنوانی خاص و ویژه و شاهد این امر بیان آن حضرت در پاسخ به حضرت یوسف است که فرمود: «لا تقصص رؤیاك»<sup>۱</sup>.

۳۷۶

این موضوع در برخی از خواب‌ها از اصول کلی علم تعبیر به شمار می‌رود و برخی از خواب‌ها را نباید برای دیگران بازگفت تا اثر خاص خود را به هنگام خود داشته باشد.

حال در این ماجرا، حضرت یعقوب گذشته از آن که خواب را تعبیر نمی‌کند، خود از آن خواب، حوادث آینده را در نظر نمی‌آورد و این امر از برخورد آن حضرت با ماجرا در طول مدت انقطاع و جدایی به دست می‌آید.



حضرت یوسف در زمان خواب، بی بهره از تعبیر خاص بود و حتی در حد پدر از آن علم آگاهی نداشت وگرنه خواب خود را برای پدر نیز بازگو نمی کرد تا مورد نهی ارشادی و تجویز حکم کلی تعبیر پدر قرار نگیرد. این حقیقت از این گفته ی حضرت یوسف به یعقوب بعد از رسیدن به وی به دست می آید که فرمود: «یا أبت، هذا تأویل رؤیای من قبل»<sup>۱</sup>؛ پدر جان، تعبیر خواب پیشینم این است که به عیان می بینید. این بیان می رساند که حضرت یعقوب در گذشته خواب فرزند را تعبیر نکرده است وگرنه حضرت یوسف باید می فرمود: این تعبیری است که شما از خواب من داشتید.

#### **خلاصه و نتیجه ی بحث**

در جمع بندی کلی این بحث می توان گفت: جناب خضر صاحب تأویل امور است و راه و رسم کشف باطن را به خوبی می شناسد و در مرتبه ی وجودی خود، تصرفات خاص باطنی را دارا می باشد.

۳۷۷

جناب یوسف نیز هم صاحب جمال و هم دارای کمال بود و در تعبیر خواب از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد و سوز و آه هجر و غربت و دوری و رنج اسارت و درد ناهمواری های چاه و مورد خرید و فروش واقع شدن و برخورد بسیار دردآور با گروه زنان، آن حضرت را چون فولادی محکم ساخت که نتیجه ی آن راهیابی به حقایق عوالم مثالی بود که نصیب ایشان گردید.

جناب موسی در شمار بزرگ ترین پیامبران بزرگوار الهی قرار داشت و

صاحب مقام کلی ظاهر گشت؛ اگرچه موقعیت خاص تعبیر و تأویل حضرت یوسف و خضر را دارا نبود.

جناب نبی اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و حضرت زهرا<sup>س</sup> مرضیه علیها‌السلام تمامی دارای همه‌ی صفات و عناوین کلی یاد شده می‌باشند و دیگر اولیای الهی مقام تنزیلی این حضرات می‌باشند.

همان‌طور که در پیش اشاره شد تأویل و تعبیر از حقایق باطنی حکایت می‌کند و از این نظر با هم شباهت دارد، اما باید توجه داشت که تأویل بر تعبیر حکومت دارد که برای توضیح هرچه بیش‌تر، خلاصه‌ای از آن بیان خواهد شد.

هر یک از علم تأویل و تعبیر و مؤول و معبر نیازمند به شناخت وجود اشیا و امور می‌باشد و هستی‌شناسی را در سطح بالایی لازم دارد؛ چراکه تعبیر، تصرفات مثالی را همراه دارد و تأویل از هر نوع تصرفی برخوردار است.

۳۷۸

پس تعبیر، گذشته از آن که اخص از تأویل می‌باشد، تنها منحصر به عوالم مثالی است و از گستردگی امور همچون تأویل برخوردار نیست. معبر، عوالم مثالی را سیر می‌کند و حقایق محدودی را از طریق تمثلات وجودی می‌یابد و محسوس را به لباس تخیل در می‌نوردد و بازگو می‌نماید؛ در حالی که مؤول، گذشته از گستردگی موضوع تأویل و محدوده‌ی کاری، دارای اراده و قدرت اعمال نفوذی فراوان‌تری می‌باشد. همان‌طور که رؤیت و به‌خصوص رؤیت امور باطنی و شهودی به مراتب گسترده‌تر از رؤیاست و از کارایی بیش‌تری برخوردار است، تأویل نیز از گستردگی بسیار بیش‌تری نسبت به تعبیر برخوردار می‌باشد.

تأویل، تحقق باطن در ظرف ظاهر است و خیال و حس را با خود ندارد و از این نظر بر حواس شمول دارد؛ در حالی که تعبیر، عبور از حس به مثال است.

تعبیر نوعی از تأویل است، اما تأویل، تعبیر خاص نیست و مرتبه‌ی برتر و بالاتری از آن می‌باشد و از قدرت و همت بیش‌تری سرچشمه می‌گیرد.

### شناخت مراتب انبیا ﷺ

با مقایسه‌ای کوتاه در شؤون و کمالات جناب خضر و حضرت یوسف موقعیت این دو علم به‌خوبی روشن می‌گردد.

حضرت یوسف از گروه پیامبرانی است که به مقام تبلیغ رسید و جناب خضر صاحب همت بود و از گروه اهل باطن به‌شمار می‌رود و اگر ایشان به مقام پیامبری برگزیده باشد، مقام تأویل ایشان بر عنوان نبوت حضرتش برتری دارد و تأویل، چهره‌ی ولایت ایشان است که او را از رجال غیب به‌شمار می‌آورد و محیط به امور باطن می‌گرداند.

۳۷۹

جناب یوسف تمام مراحل سیر و سلوک پر پیچ و خم خود را با کوشش طی نمود و اضافه بر مقامات معنوی، مقام ظاهر و عناوین ظاهری را نیز یافتند و دارای دولت ظاهر گردیدند.

از دیگر صفات معنوی جناب یوسف، زیبایی جمال همراه با خلوص و بندگی وی می‌باشد؛ اگرچه جناب خضر مقام بندگی را به صورت اطلاقی دارد. مقام عبودیت حضرت یوسف چنین توصیف شده: «إِنَّهُ مِنْ

عبادنا المخلصین»<sup>۱</sup> و درباره‌ی جناب خضر آمده: «عبداً من عبادنا»<sup>۲</sup> که دارا بودن جهت باطن در این بیان نهفته است.

در این جا مناسب است به‌طور فشرده به چند بحث لازم اشاره شود تا موقعیت افراد و خصوصیات آنان خود را نشان دهد و از جهات انحراف و رکود دور ماند و واقعیات خود را نشان دهد.

موضوعی که بسیار با اهمیت است و باید به آن در شناخت پیامبران الهی ﷺ توجه بسیار نمود، آگاهی از مراتب، مقامات و موقعیت کمالی هر یک از پیامبران می‌باشد.

کاری که در این زمینه تا به امروز انجام شده، بیان سجایا و خصوصیات انبیا و دفع اشکالاتی است که به‌ویژه بر عصمت آنان وارد آمده است و باید گفت از «تنزیه الانبیاء» فراتر نمی‌رود؛ در حالی که بحث از «تفضیل الانبیاء» است که به مراتب مهم‌تر می‌باشد و تاکنون جای آن خالی مانده است.

۳۸۰

شایسته است زمینه‌ی کمالی هر یک از پیامبران به‌طور منطقی مورد بحث قرار گیرد و هر یک از آن حضرات در رتبه و مقام خاص خود دیده شود و تقدم یا تأخر هر یک بر دیگری مشخص گردد.

در این زمینه، قرآن کریم بهترین منبع برای معرفی حضرات انبیا ﷺ می‌باشد و با استمداد هرچه بیش‌تر از عقل سلیم و بیانات حضرات معصومین ﷺ می‌توان چنین مقایسه و قضاوتی را محقق ساخت. با استفاده‌ی صحیح و دقیق از قرآن کریم می‌توان، موقعیت هر یک از

۱- یوسف / ۲۴.

۲- کهف / ۶۵.

پیامبران الهی را شناخت و معلوم نمود که محدوده‌ی کمالی هر یک از آنان چگونه است. پی‌گیری این امر مهم اگرچه بسیار مشکل است، طریق منحصر آن رجوع به قرآن حکیم است و می‌توان از این طریق، معنای «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ»<sup>۱</sup> را دریافت. نگارنده امیدوار است بتواند «تفضیل الانبیاء» را به نگارش درآورد و فرصت آن را از خدای منان خواهان است.

### تفصیل و اجمال در معرفی انبیا

قرآن مجید برای معرفی حضرات انبیا بهترین روش را دارد و در بیان جهات اساسی، اهمالی روا نداشته است.

در این زمینه دانستن شماره‌ی انبیا و بسیاری از امور جزئی یا خصوصیت‌های عمومی نیاز نیست و آنچه در قضاوتی کلی مورد لزوم است همان است که در قرآن کریم آمده است. بنابراین، نمی‌توان اشکال نمود که قرآن مجید مقامات و خصوصیات همه‌ی پیامبران را به تفصیل بازگو ننموده و قرآن مجید تنها از عده‌ای از آنان یاد کرده و پر واضح است ۳۸۱ که برای قضاوت صحیح و تحلیل چگونگی مرتبه‌ی آنان دانستن چنین اطلاعاتی لازم است.

پیامبران الهی را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: یکی پیامبرانی که نام و یاد آنان در قرآن مجید به‌طور اجمال یا تفصیل آمده است و دیگر پیامبرانی هستند که از آنان نام برده نمی‌شود.

قرآن کریم از بسیاری از حضرات انبیا نام نبرده است؛ چرا که آنان موقعیت انبیبی که از آنان در قرآن نام برده شده است را نداشته‌اند و موقعیت و منش و صفات ویژه و برجسته‌ی آنان در انبیبی یاد شده به‌طور

برجسته‌تر موجود بوده است و می‌توان گفت: قرآن حکیم به‌طور کلی از پیامبرانی نام می‌برد که امتیازاتی ویژه داشته‌اند و قرآن کریم کتاب ثبت احوال شخصی نیست.

همان‌گونه که گذشت هیچ پیامبری به‌طور دقیق در عرض پیامبری دیگر نیست و هیچ پیامبری تکرار پیامبر دیگر به‌شمار نمی‌رود، همان‌طور که همه‌ی موجودات عوالم هستی چنین هستند و موجودی در عرض موجودی دیگر نمی‌باشد و تمام موجودات در ظرف وجودی خود با حفظ نوعی بودن دارای ظرف طولی وجودی می‌باشند و تکرار و مثلثیت و مشابه و نظیر در میان مخلوقات نمی‌توان سراغ‌گرفت و هر یک همچون حضرت حق تعالی ممتاز از دیگری می‌باشد.

#### حضرات انبیا علیهم‌السلام و ائمه‌ها

مطلب دیگری که شایان ذکر است این است که امت‌ها ظهور و مظهر انبیای خود می‌باشند و حضرات انبیا نسبت به آن‌ها جهات فاعلی دارند، همان‌طور که تمام حضرات انبیا، گذشته از آن که وجود تنزیلی حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمرده می‌شوند، مظهري از مظاهر بعضی از اسمای الهی و ظهور رب خویش می‌باشند که تحت عنوان جمعی از وجود واحدی حق استکمال می‌یابند و هر یک از آنان نوع خاصی از انواع کمالات ربوبی می‌باشند.

۳۸۲

#### تفاضل حضرات انبیا بر یکدیگر

برخی از پیامبران الهی موقعیتی دارند که به‌آسانی می‌توان تشخیص داد که آیا بر دیگران برتری دارند و یا در مرتبه‌ای نازل‌تر از آنان می‌باشند. برای نمونه، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم‌السلام از

بلند مرتبه‌ترین انبیای الهی می‌باشند، با آن که تمامی این بزرگواران مقامات تنزیلی جناب نبی اکرم ﷺ به شمار می‌روند.

برخی از آنان از جهتی بر دیگران برتری دارند، در حالی که ممکن است در جهت و یا جهات دیگر چنین نباشند و در مرتبه‌ای پایین نسبت به آنان قرار بگیرند؛ به‌طور مثال، جناب موسی عَلَيْهِ السَّلَام اگرچه در جهات مقامات ظاهر و لوای شریعت و کتاب بر جناب خضر و حضرت یوسف برتری و تفوق دارد و از پیامبران صاحب عزم به حساب می‌آید، جناب خضر در جهت تصرف در باطن امور و جناب یوسف در جمال و زیبایی بر آن حضرت برتری دارند و یا جناب خضر زیبایی یوسف را نداشته، همان‌طور که حضرت یوسف از رجال غیب نبوده است و در ردیف اولیای ظاهر می‌باشد.

لازم به ذکر است ممکن است برخی از اولیای الهی که نبی یا امام نمی‌باشند، در جهت خاصی بر نبی یا رسولی برتری مشخصی داشته باشند و مورد غبطه‌ی آنان قرار گیرند که در اصطلاح به آن‌ها «دو مورد مبهم» می‌گویند؛ همان‌طور که جناب خضر مورد توجه حضرت موسی قرار گرفت، در حالی که حضرت موسی ید بیضا داشت و جناب یوسف با تمام مقاماتی که برای وی برشمرده شد، در مقام تصرف در امور باطنی، بلندای تصرف جناب خضر را نداشت و در مورد برادر خود به‌طور صوری و قانونی عمل می‌نماید؛ هرچند عمل حضرت یوسف زمینه‌ی شرمندگی برادران را ایجاد کرد و شکنجه‌ای برای آنان بود، رنجش خاطر جناب یوسف را نیز فراهم آورد.

چیزی که نمی‌توان از آن به آسانی گذشت، زیبایی حضرت یوسف

است که بی‌رابطه با خلوص و صداقت آن حضرت نمی‌باشد. اگرچه هر زیبایی ممکن است برآمده از خلوص و صداقت نباشد، به‌طور کلی زیبایی از وجود کمالی در باطن افراد حکایت دارد؛ هر چند صاحب زیبایی فاسق یا کافر باشد. افراد زشت و دارای نواقص معنوی و عمومی جامعیت معنوی را ندارند.

جناب یوسف از زیباترین پیامبران الهی بوده است؛ چنان‌که نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: «من از برادرم یوسف ملیح‌تر هستیم»<sup>۱</sup>. این روایت، شاهی بر زیبایی جناب یوسف است؛ اگرچه زیبایی یوسف نیازمند دلیل نیست و شهره‌ی آفاق است و سوره‌ی یوسف شواهد گویایی بر این امر دارد که برخی از آن عبارت است از: «ملك كريم»<sup>۲</sup> و «ما هذا بشراً»<sup>۳</sup> «لمتننی فیه»<sup>۴</sup>.

ضرورت کمال صوری و معنوی پیامبران الهی از عقاید مسلم شیعه است و آنان همه‌ی پیامبران را از هر نقص عضوی و یا تنفر عمومی دور می‌دانند و از سلامت کامل برخوردار می‌باشند.

۳۸۴

آنان با آن که از همه‌ی کمالات صوری و معنوی به‌طور متفاوت برخوردار بوده‌اند، نازل‌ترین مرتبه‌ی ایشان بیش از حد نصاب هر یک از این صفات در عموم جامعه باید باشد. زیبایی چهره، تناسب اندام و دوری از هر نقص را باید جزو شرایط عمومی پیامبری قرار داد و این امر، گذشته از آن که ضرورت عقل است، با دلیل همراه است و هر سخن بیهوده و گزافی را با این قاعده باید کنار گذاشت.

۱- یوسف / ۳۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۸، باب ۱۲.

۳- یوسف / ۳۱.

۴- یوسف / ۳۲.



این امر را باید جزو شرایط عمومی مبلغ دانست؛ به خصوص نسبت به عالمان دین و صاحبان مقام ارشاد و منصب رهبری.

عالم، روحانی، مجتهد، مرجع و رهبری، هرگز نباید از نواقص عضوی و زشتی چهره که موجب تنفر عمومی است برخوردار باشد؛ چرا که به قدر وجود این گونه امور، نفوذ معنوی وی تنزل می‌یابد.

چنین افرادی می‌توانند هر درسی را بخوانند و از هر علمی بهره‌مند شوند و مانعی در جهت رشد معنوی آنان نمی‌باشد و محدودیتی در این جهت ندارند، اما چیزی که مورد بحث است تلبس آنان به لباس روحانیت و استفاده از مزایای شرعی و دینی این لباس با وجود این گونه نواقص عضوی است؛ زیرا این لباس مقدس که لباس رسولان است، نباید با ظواهر ناموزون همراه گردد که در این صورت از کارایی لازم دور می‌شود و مورد تحقیر و نفرت دشمنان قرار می‌گیرد.

این اندیشه و عقیده، اساس محکم دینی و عقلایی دارد و امری منطقی است.

۳۸۵

هنگامی که برای کارگری عادی و یا رفتگر شهرداری شرایط خاصی عنوان می‌شود یا برای پرسنل نظامی یا انتظامی شرایط ویژه‌ای منظور می‌گردد، قرار دادن شرط عمومی صحت و سلامتی در افرادی که می‌خواهند به کسوت حضرات انبیا وارد شوند، چندان دور از تحمل نیست و باید گفت: فردی که می‌خواهد وارد این کسوت گردد باید در جهات ظاهری دور از نقص و دارای صحت و سلامت کامل بدنی و روانی و هوش و استعدادی سرشار باشد.

همان‌طور که عالمان دین خود را در نتایج و آثار وارثان انبیا می‌دانند،

در شرایط و اوصاف عمومی نیز باید آنان را الگو قرار دهند و زمینه‌های کمالات نسبی را دارا باشند.

پس می‌توان به‌طور صریح گفت: کسانی باید در کسوت دین درآیند که بتوانند برای اسلام و دین مفید باشند و شایسته است افراد دارای نقص عضو به خاطر دین الهی و مجد و عظمت روحانیت آن، خود را از این لباس دور دارند و از مزایای شرعی آن استفاده نمایند تا در این نهاد مقدس کیفیت بر کمیت حاکم باشد.

## فهرست آیات

.....	آتینا رحمةً من عندنا	۳۱۹
.....	آتیناه رحمةً من عندنا وعلمناه من لدنا علماً	۳۵۹
.....	آثرک الله... وکننا خاطئین	۱۱۹
.....	اتنونی به	۱۰۵
۳۸۷	اجعلنی علی خزائن الأرض، إني حفيظ عليهم	۱۰۹
.....	إذ قال يوسف لأبيه: يا أبت، إني رأيت أحد عشر كوكباً	۳۰
.....	إذهبوا بقميص هذا، فألقوه على وجه أبي يأت بصيراً	۱۱۵
.....	إذ يريكم الله في منامك قليلاً، ولو أراكم كثيراً	۱۷۲
.....	إرحم من في الأرض يرحمك من في السماء	۳۴۵
.....	استغفر لنا	۱۱۹
.....	الآن حصص الحق، أنا راودته عن نفسه	۱۰۷
.....	الله الذي خلقكم ثم يتوفاكم	۱۲۹
.....	الله يتوفى الأنفس حين موتها	۱۲۸

- ٢٩٦ ..... إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
- ١٢٩ ..... إِنَّ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ
- ٣٩ ..... أَنَا لَنْرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
- ٣٨ ..... إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
- ١٣٢ ..... إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ
- ١٣٧ ..... إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ
- ١٠٦ ..... إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ
- ٣٣٠ ..... إِنْ سَأَلْتَهُ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي
- ٢٩٠ ..... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ
- ٢٩١ ..... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ
- ١١٨ ..... إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ
- ٣٢٨، ٣٢٢ ..... إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
- ٣١٨ ..... إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
- ١٤٦ ..... إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا
- ٥٢ ..... إِنَّهُ رَبِّي
- ٥٢ ..... إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ
- ٣٧٩ ..... إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
- ٣٥٨ ..... إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ
- ٩٣ ..... إِنِّي أَرَانِي أُمِئلاً فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرَ مِنْهُ
- ٩٣ ..... إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا
- ٧٥ ٤٢ ..... إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
- ٣٧ ..... إِنِّي لِيحْزَنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ

- أحبّ إليّ أبينا منّا ونحن عصابة ..... ٣٧
- أحسن مثواي ..... ٥٢
- أخاف أن يأكله الذئب ..... ٣٧
- أضغاث أحلامٍ وما نحن بتأويل الأحلام بعالمين ..... ١٦١
- أعرض من هذا، واستغفري لذنبك ..... ٥٣
- أفتوني في رؤياي إن كنتم للرؤيا ..... ١٠٢
- أقتلت نفس زكيّة بغير نفس لقد جئت شيئاً نكراً ..... ٣٢٧
- ألا أن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ..... ١٦٠
- ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبراً ..... ٣٢٨
- ألم أقل لك إنك لن تستطيع عليّ صبراً ..... ٣٢٨
- أم حسب الذين في قلوبهم مرض ..... ٣٠٠
- أيّها الصديق ..... ١٠٥، ٥٤
- بل سؤلت لكم أنفسكم أمراً ..... ٣٧
- تالله، لقد أترك الله علينا ..... ١١٨ ..... ٣٨٩
- تعرف في وجوههم نضرة النعيم ..... ٢٩٦
- تلك آيات الكتاب الحكيم، هدى ورحمة للمحسنين ..... ٢٢١
- حاش لله، ما علمنا عليه من سوء ..... ٥٤
- حاش لله ما علمنا عليه من سوء ..... ١٠٦
- حاش لله، ما هذا بشراً، إن هذا إلا ملك كريم ..... ٦١
- دنى فتدلى ..... ٢٨٠
- دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى ..... ٣٥٧
- ذلك تأويل ما لم تستطع عليه صبراً ..... ٣٥٩

٥٥	..... ذلك ليعلم أنّي لم اخنه بالغيب
٧٥ ٤٩	..... ذلكما ممّا علّمني ربّي
٧٦	..... ذلك من فضل الله علينا وعلى الناس
٥٤	..... ربّ، السجن أحبّ إليّ ممّا
٣٦٠	..... ربّ السجن أحبّ إليّ ممّا يدعونني إليه
١٢١	..... ربّ قد أتيتني من الملك، وعلّمتني من تأويل
٤٨	..... ربّ هب لي حكماً، وألحقني بالصالحين
٣٢٣	..... ستجدني إن شاء الله صابراً
٣٢٩	..... ستجدني إن شاء الله صابراً
٢٩٥	..... سيماهم في وجوههم من اثر سجود
٢٩٣	..... سيماهم في وجوههم من أثر السجود
٣٨٠، ٣٥٩	..... عبداً من عبادنا
٣١٩	..... علّمتنا من لدنا
٣١٥	..... فارتدا على آثارهما
٣٥١	..... فارتدا على آثارهما قصص
٤١	..... فاستعصم
٣٢٤	..... فانطلق حتّى إذا ركبا في السفينة
٣٥٩	..... فأراد ربّك أن يبلغا أشدهما
٣٥٩	..... فأردت أن أعيبها
٣٥٩	..... فأردنا أن يبدّلها ربّهما
٩٥	..... فأنساه الشيطان ذكر ربّه
٤١	..... فتبارك الله أحسن الخالقين

- فجعلنا عاليها سافلها، وأمطرنا عليهم حجارة من سجيل ..... ٢٩٠
- فذلكن الذي لمتننى فيه ..... ٤٠
- فصبرٌ جميل ..... ٣٧
- فصلنا بعضهم على بعض ..... ٣٨١، ٢٣١، ٢٢٩، ٩٧
- فلبث في السجن بضع سنين ..... ٩٧
- فلما جاءه الرسولُ قال ارجع إلى ربك ..... ١٠٦
- فلما جهّزهم بجهازهم جعل السقاية في رحل أخيه ..... ١١٤
- فلما رأيته أكبرنه، وقطعن أيديهن ..... ٣٩
- فلما رأيته أكبرنه، وقطعن أيديهن ..... ٥٩
- فوجدا عبداً ..... ٣١٥
- فوجدا عبداً من عبادنا ..... ٣٥١
- فوجدا عبداً من عبادنا أتيناها رحمة ..... ٣١٧
- فوق كل ذي علمٍ عليم ..... ٣١٣
- فيسقى ربه خمراً ..... ٩٣ ٣٩١
- فيُصلب فتأكل الطير من رأسه ..... ٩٤
- فيكيدوا لك كيداً ..... ٣٢
- فيمسك التي قفى عليها الموت ..... ١٢٩
- قاب قوسين أو أدنى ..... ٢٨٠
- قالت امرأة العزيز: الآن حصحص الحق ..... ٥٤
- قال: لا يأتيكما طعام ترزقانه إلا نبأ تكما ..... ٧٤
- قال موسى: هل أتبعك عليّ أن تعلمن ..... ٣٢٠
- قالوا: أضغاث أحلام، وما نحن بتأويل الأحلام ..... ١٠٢

- قال: يا أبت، هذا تأويل رؤياي من قبل ..... ١٢٠
- قد شغفها حباً ..... ٣٩
- قضى الأمر الذي فيه تستفتيان ..... ٩٤
- قل يتوقاًكم ملك الموت ..... ١٢٩
- قم الليل إلا قليلاً ..... ١٣٣
- كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء ..... ٥٨، ٥٥
- كلّ يعمل على شاكلته ..... ٤٦
- كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة ..... ٣٤٥
- كيف تصبر على ما لم تحط به خيراً ..... ٣٢٩
- لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضى حقبا ..... ٣٥١
- لا تأخذه سنة ولا نوم ..... ١٢٨
- لا تقتلوا يوسف ..... ٤٧، ٣٧
- لا تقصص رؤياك ..... ٣٧٦، ٣٦
- لا تؤاخذني بما نسيت ..... ٣٣٠
- لاغويتهم أجمعين إلا عبادة من المخلصين ..... ٥٥
- لا نفرّق بين أحد من رسله ..... ٩٧
- لا نفرّق بين أحد من رسله ..... ٢٢٩
- لا نفرّق بين أحد من رسله ..... ٢٣١
- لا يأتيكما طعام ترزقانه إلا نبأ تكما ..... ٩٧
- لقد جئت شيئاً مراً ..... ٣٢٧
- لقد همّت به ..... ٣٨
- للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله لا يستطيعون ..... ٢٩٦



٢٢	لما رأى المؤمنون
٣٨٤	لمتننى فيه
٣٥٧	لن تراني يا موسى
٣٥٨	لن ترانى يا موسى
٣٢٨	لو شئت لاتخذت عليه أجراً
٢١٥	لهم البشرى في الحياة الدنيا والآخرة
٢٨٠	لهم قلوب لا يفقهون بها، ولهم أعين لا يبصرون
٤٧	ليوسف وأخوه أحب إليّ أبينا ممّا
٧٦	ما كان لنا أن نشرك بالله من شىء
٣٨٤	ما هذا بشراً
٥٢	معاذ الله
٥٥	معاذ الله إنه ربي أحسن مثواي
٣٨٤	ملك كريم
٣٩٣ ٣٢١	ممّا علّمت رشداً
١٢٠	من بعد أن نزع الشيطان بيني وبين إخوتي
٩٨، ٩٧	نبيّنا بتأويله
٩٨	نبيّاً تكما بتأويله
١١٥	وابيضّت عيناه من الحزن
٣٠١	وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف
٣١٤، ٣١٢	وإذ قال موسى لفتاه لا أبرح حتى أبلغ
٥٣	واستبقا الباب
٦٢	وإلا تصرف عني كيدهنّ

- والذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها ..... ١٦٠
- والله يقدر الليل والنهار ..... ١٤٤
- والله يقدر الليل والنهار ..... ١٤٦
- وإن لم يفعل ما أمره ليسجنننّ وليكوننّ من الصاغرين ..... ٦٢
- وأتبعنّ ملّة آبائي إبراهيم وإسحاق ..... ٧٦
- وأرسل عليهم طيراً أبابيل، ترميهم بحجارة من سجيل ..... ٣٤٥
- وأكرمي مثويه ..... ٣٨
- وألّفوه في غيايت الجب ..... ٤٧
- ودخل معه السجن فتيان، قال أحدهما ..... ٦٣
- ورأوته التي هو في بيتها ..... ٤٩
- وربّ السجن أحبّ إليّ ممّا ..... ٦٢
- وسوف أستغفر لكم ربّي ..... ١٢٠
- وشروه بثمن بخس؛ دراهم معدودة ..... ٤١
- وشهد شاهد من أهلها ..... ٥٣، ٦٢
- وعلى الأعراف رجال يعرفون كلاًّ بسماهم ..... ٣٠٠
- وقال الذي ظنّ أنّه ناجٍ منها أذكر عند ربّك ..... ٩٥
- وقال الذي نجا منها وادّكر بعد أمّة ..... ١٠٤
- وقال الملك: اتّوني به، أستخلصه لنفسي ..... ١٠٧
- وقال الملك: إنّي أرى سبع بقرات سمان ..... ١٠٠
- وكذلك مكّنا ليوسف في الأرض ..... ١٠٩
- وكذلك مكّنا ليوسف في الأرض، يتبوّء منها ..... ١١٣
- وكذلك يجتبيك ربّك، ويعلمك من تأويل الأحاديث ..... ٣٣

- وكذلك يجتبيك ربك، ويعلمك من تأويل الأحاديث ..... ٤٦
- وكيف تصبر على ما لم تحط به خيراً ..... ٣٢٣
- ولأجر الآخرة خير للذين آمنوا ..... ١١٤
- ولا نضيع أجر المحسنين ..... ١١٣، ١٠٩
- ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ..... ٥٤
- ولقد لقينا من سفرنا هذا نصيباً ..... ٣٥١
- ولقد هممت به، وهمم بها لولا أن رأى برهان ربه ..... ٥٧
- ولكن أكثر الناس لا يشكرون ..... ٧٦
- ولما بلغ أشده آتيناه حكماً وعلماً ..... ٤٨
- ولولا أن رآه برهان ربه ..... ٥٦
- وما أؤذي نبي مثل ما أؤذيت ..... ٨٠
- وما فعلته عن أمري ..... ٣٥٩
- ومن آياته منامكم بالليل والنهار ..... ١٤٥، ١٣٣، ١٣٢
- ونادى أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم ..... ٣٩٥ ٢٩٩
- ونحن عصبه، إن أبانا لفي ضلال مبين ..... ٤٧
- وهمم بها لولا أن رأى برهان ربه ..... ٥٧
- وهو الذي يتوفاكم بالليل ..... ١٢٨
- ويرسل الأخرى إلى أجل مسمى ..... ١٢٩
- ويعلمك من تأويل الأحاديث ..... ٣٦، ٣٤
- هذا خلق الله، فأروني ماذا خلق الذين من دونه ..... ٢٢٢
- هذا فراق بيني وبينك ..... ٣٧١، ٣٢٨
- هل أتبعك على أن تعلمن ..... ٣٦١

- هل خلق الله خلقاً مثلي ..... ٣٥٨
- هو الذي جعل لكم الليل لباساً ..... ١٣٢
- هو الذي جعل لكم الليل لباساً والنوم سباتاً ..... ١٤٥
- هيت لك ..... ٥٢، ٣٨
- يا أبانا، استغفر لنا ذنوبنا ..... ١١٩
- يا أبت، هذا تأويل رؤياي من قبل ..... ٣٧٧
- يا أيها المزمّل، قم الليل إلا قليلاً ..... ١٣٢
- يا أيها المملأ أفتوني في رؤياي ..... ١٦١
- يا أيها المملأ أفتوني في رؤياي إن كنتم للرؤيا تعبرون ..... ٢٤
- يا أيها المملأ أفتوني في رؤياي إن كنتم للرؤيا تعبرون؟ ..... ١٦٠
- يا بشرى، هذا غلام ..... ٣٨
- يا بني، لا تشرك بالله، إن الشرك لظلم عظيم ..... ٢٢٤
- يا بني لا تقصص رؤياك ..... ٣١
- يا عيسى، إنّي متوفيك ورافعك إليّ ..... ١٣٠، ١٢٩
- يا نار، كوني برداً وسلاماً على إبراهيم ..... ٩٦
- يتوفّاكم بالليل ..... ١٢٩
- يرونهم مثليهم رأي العين ..... ١٧٤
- يعرف المجرمون بسيماهم ..... ٣٠٠، ٤٦

## فهرست روايات

- ٢٩١ ..... اتَّقُوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله.
- ١٩٨ ..... السكر أربع سكرات: سكر الشراب، وسكر المال
- ١٦١ ..... اللهم إني أعوذ بك من شر الأحلام.
- ١٣١ ..... النوم أخو الموت.
- ٣٩٧ ٢٠٠ ..... إنَّ الله يبغض كثرة النوم و الفراغ.
- ٢٣٢ ..... إنَّ لي مع الله حالات لا يحتملها نبي مرسل أو ملك مقرب.
- ١٩١ ..... إني اخترت من دنياكم ثلاث: النساء.
- ١٩٢ ..... أربعة القليل منها كثير: النار، والنوم.
- ١٦٢ ..... أستجير بك من ملاعبة الشيطان في اليقظة والمنام.
- ١٦٧ ..... أصدقكم حديثاً أصدقكم رؤياً.
- ٢٣١ ..... أفضلهم تاسعهم.
- ١٩٤ ..... أول ما عصى الله بسبب خصال: حب الدنيا، والرياسة.
- ١٩٦ ..... حب الدنيا رأس كل خطيئة.

- ١٦٤ ..... رؤيا المؤمن جزء من أربعين أجزاء النبوة.
- ٢٨٠ ..... سلوني قبل أن تفقدوني.
- ٣٧٠ ..... فزت ورب الكعبة.
- ٢٩١ ..... في نفسى مسألة أريد أن أسالك عنها.
- ١٩٩ ..... قال موسى: يا رب، أيّ عبادك أبغض إليك؟
- ٢٠٠ ..... كثرة النوم مذهبة للدين والدنيا.
- ٢٦٢ ..... كذب من زعم أنه يُحِبُّني وهو ينام طول ليله.
- ٣٦٣ ..... كلُّ ميسر لما خلق له.
- ١٨٩ ..... لا سهر إلا في ثلاث: تهجد بالقران.
- ١٧٦ ..... لا نبوة بعدى إلا المبشرات.
- ٣٧٢ ..... لو كشف الغطاء ما أزددت يقيناً.
- ٢٣٤ ..... من دعى الناس إلى نفسه وكان فيهم أعلم منه.
- ٢٠١ ..... نم نومة المتعبدين، ولا تنم نومة الغافلين.
- ٢٣١ ..... وما اوتيتم من العلم إلا قليلاً.

## کتابنامه

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن بابویه، علی، فقه الرضا علیه السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ۳- ابن حبان، محمد، المجروحین، تحقیق محمود ابراهیم زاید.
- ۴- ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر. ۳۹۹
- ۵- حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، اصفهان، کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۶- شریف رضی، نهج البلاغه، بیروت، دارالمعرفة.
- ۷- صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۸- صفار، محمد بن حسن فروخ، بصائر الدرجات، تهران، الاعلمی، ۱۳۶۲ ش.

- ۹- کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، اصفهان، مهدوی، چاپ سنگی.
- ۱۰- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیہ، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ق.
- ۱۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۲- نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه اهل البيت علیہم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۳- نیشابوری، مسلم بن حجاج، الصحيح، بیروت، دارالفکر.

